تاریخ بختیاری

فهرست تاریخ بختیاری

۱۱۵۹

۹۵۱۹۶

سواد اعلی

کتاب
تاریخ بختیاری

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندی را پرستش سزاست که تاریخ گذشتگان را تبصرهٔ آیندگان فرموده و اخبار سلف را تذکار خلف و درود فراوان ارمغان آستان خاتم پیمبران و جانشینان با شوکت و شأنش که هریک سرگذشتشان ما را بهترین اندرز و بوستان ما را ثمری پر نغز است

سپس این بندهٔ روسیاه عبدالحسین لسان السلطنه ملک المورخین مینگارد در این سال خیریت آل تخاقوی ئیل هزار و سیصد و بیست و هفت که سال سوم مشروطیت مملکت ایرانست بفرموده یگانه وزیر با تدبیر فرزانه امیر کشورگیر صاحب السیف والقلم وحامی ممالک فرس و دیلم نگاهبان ایران و پشتوان ایرانیان جناب اشرف ارفع قواماً للعز والاقبال نظاماً للشوکة والاجلال حاج علیقلیخان سردار اسعد وزیر جنگ فرزند مرحوم حسینقلیخان ایلخانی بختیاری مشغول نوشتن تاریخ وجغرافیای بختیاری شده بحمدالله تعالی باین بزرگ خدمت نائل گردیده از لحاظ انور میگذرد

باشد

باشد که این ره آورد خورد در حضرت آن دستور بزرگ مطبوع و مقبول افتد
و این کتاب مستطاب را موسوم بتاریخ بختیاری نمودم تا پایندگی جهان نام
این دودمان باقی و برقرار بماند اینده عا از من و جبرئیل امین آمین باد

کتبی که در این مقصود بکار رفت

روضة الصفا جهانگشای نادری تاریخ صفویه سرجان ملکم
قاجاریه تاریخ اتابکان لرستان تاریخ کردستان از شکرالله سنندجی
جغرافیا و مسافرت تیکفر انگلیس مرآة البلدان جلد اول و چهارم
معجم البلدان مراصد الاطلاع جغرافیا چند جلد لاروس بزرگ
گنج دانش میرزا تقی خان ناظم العلوم وصاف تاریخ جنگیز
تاریخ مسعودی تاریخ پسندیده آل تیمور مطلع السعدین تاریخ گزیده
زبدة التواریخ فارس نامه آثار العجم تاریخ شیروانات
تاریخ گیلانات عبدالفتاح فومنی تاریخ گیلانات دیگر جام جم فرهاد میرزا
دائرة المعارف تاریخ موسی خورنی تاریخ ارمنستان
کتاب شرفنامه در ذکر حال جمیع قبائل و ایلات و ظهور شان ابن خلدون
سبائک الذهب منتظم ناصری کتب لغات فارسی جغرافیای لاینر
جغرافیای انگلیسی رکلوس تاریخ نادری و سلاطین مغول در هند مترجم ناصر الملک ۴ جلد
مطلع الشمس کفایة الجغرافی حاج نجم الدوله بشرل بزرگ تاریخ زندیه

جهانگشای عباسی مؤلف اسکندر بیک منشی ترکمان سفرنامه وجغرافیای لُرد کرزن تاریخ وِل فیلیکسُ دِ بزبان آلمانی زینت التواریخ میرزا رضی خوش نویس شرفنامه تاریخ کردستان دو جلد مؤلف شرف خان بن شمس الدین بدلیس لیارد انکلیس

کلام هرودوتس

هرودوتس مینویسد بختیاریها از نژاد و اصله قدیمه ایرانیاند که در انقلاب دوم دنیا که موجب نقل نفوس از نقطه بنقطه دیگر شد و در جزء احفاد نوح علیه السلام باطراف عالم پراکنده شده یعنی از محل نزول سفینه که مرتفعات ارمنستان و جبل آرارات (آغری داغ) باشد رو بمشرق حرکت نمودند ارمنستان بعد از طوفان جزء ایالت آران شده آران اصل و ریشه ایران است

جماعتی از ایشان بجنوب رود جیحون که حالا بلخش مینامیدند رسیدند چون ارضی وسیع و بی منازع بود در حقیقت لدی النهرین واقع شده بود یعنی شمالش رود جیحون و در کنار رودخانه اختصاصی آنجا مسمی به وهازبود بفال نیک گرفته بخت آرنامیدند بر و بخت آر بختیار شد و چون بدو از طرف باختر که مغرب باشد آمده بودند همجواران سابق آنهارا باختریان گفتند تا رسیدند بزمان تسلط یونانیان باران آنها انجارا بطرز لسان خود باکتریا و شهر بلخ را باکترا و رود وهاز را باکتروس نامیدند وقتی زرکیز (افراسیاب) با یونانیان می جنگید چند دسته از

بختیاریان در تحت سرداری هیتاسب والی خودشان در لشکر زرکسیز بودند
در جنگ دارا با اسکندر یونانی که اسباب انقراض سلطنت ایران گشت میسره
لشکر دارا سپرده به بوسس والی بختیاری بود دستجات او کلاه نمد و حربه کوتاه و تیر و کمان
داشتند و بیشتر از دیگران مبارزت بروز میدادند اسکندر بعد از فراغت از ایران
بعزم تسخیر هندوستان افتاد ارتابازوس را که یکی از سرداران نامی و معمر ایرانی
بود بمنصب والی گری بختیاری عز اختصاص داد و قشون ساخلوی آنجا را از
قشون یونانی قرار داد اسکندر هنوز مسافتی نرفته بود که یاغیان مشرقی و جنوبی
بختیاری بیخبر بساخلوی مختصر آنجا حمله آورده آرتابازس را منهزم و خود را مستحکم نمودند
این خبر باسکندر در مسافت شصت فرسنگ رسید در دو روز و دو شب خود را بآنها
رسانید متمردین را به یاسا رسانید چندین قلعه از آنها گرفته و خراب نمود از آنجمله شهر
سرو پولیس را که کیخسرو ساخته بود و هم بکار لشکری میخورد و هم حیثیت شهر و کشوری
داشت با خاک یکسان نمود و بجای آن شهر شهری دیگر از نو ساختند مقصودش
این بود که اسم کیخسرو نماند و اسم خودش باقی باشد اینشهر را برای مجروحین یونانی
و معمرین سپاه و غربای اطراف قرار داد و مقصودش این بود که یونانیها در
این شهر جمع شده زاد و ولد نمایند و در موقع بروز طغیان و سرکشی یاغیان مدد
و عده یونانیان باندازه شود که کمک قشون ساخلو شوند و مانع دشمن باشند و هم
چنین میخواست مردم صحرانشین آن صفحات تأسی بترتیب و مدنیت یونانیان نمایند

ومرور از عادات وحشیانه بنا براه عدل ومروت درآیند چون آرتابازوس
پیر بود برای او مواجب کافی قرار داد و امین تاسی سردار ایرانی که از مشاهیر
سرداران کاری بود بجای او برقرار میکند و قشون ساخلوی آن ثغور را اضافه
مینماید ده هزار پیاده و سه هزار و پانصد سواره ابو الجمع امین تاسی مینماید

در زمان سلوکوس سرپانی بختیاری را ضمیمه ممالک خود نمود اما طول نکشید زیرا
بواسطه عدم جنسیت واختلاف رویه بختیاریها نتوانستند زیر تبعیت او بروند لهذا
علم سروری سلوکوس را سرنگون کردند و فیودوتس یونانی را که از اصل کریم بود
با پادشاهی برداشتند و استقلال پیدا کردند و باختلاف جزئی قصد الی دویست
سال سیزده نفر از یونانیان در دو طرف جیحون سلطنت کردند عقیده جناب سردار اسعد
اینست که باختری غیر از بختیاری است

لغت بختیاری

ایل جلیل بختیاری که از ایلهای بزرگ ایرانست و خاکشان مابین چهار محال و فارس
ولرستان وخوزستان واقع میباشد در تسمیه این اسم اقوال مختلفه است اینکلمه
مرکب است از دو لغت فارسی یکی بخت و یکی یار یاء آخر از برای نسبت است
در جمع الف ونون در آخر اضافه نماید بختیاریان گویند مورخین یونان اینطور
گفته اند که اینجماعت از نژاد یونانیان باشند وقتی که اسکندر یونانی بالشکر
فراوان به تسخیر ایران آمد بعد از چندی بدرود زندگی گفت در مملکت ایران شروع
بملوک الطوایف وسلوکیدها روی کار آمدند هر دسته از لشکر اسکندر بطرفی پراکنده شدند

ازجمله

از جمله یک عده از یونانیها در جبال و صحاری بختیاری حالیه که معقل رصینی
داشت سکنا اختیار کردند و کلنی خود قرار دادند در حقیقت توقفشان در آنجا
بجهت خوبی آب و هوای آنجا بود گاهی که با اهالی ایران مذاکرات مینمودند ایرانیان
بانها میگفتند که شماها در فتح ایران هنری نکردید بلکه بختیاری کردید و این اسم برای باشما
آنها علم شد موید قول یونانیها اینکه در قیافه و اطوار و شجاعت با الوار اختلاف
دارند دلیل دیگر اینکه ارامنه و گرجی در دهات اطراف بختیاری فراوانست
بقول یکی از یونانیها بعضی از گرجی های آنجا که مسلمان شده اند از یک تا بیست
شماره بزبان یونانی را میدانند بعد از تتبع از کتب تاریخ این ایل جلیل نسبشان
بملوک بویه که ساسانی الاصلند میرسد و سرسلسله ایشان بختیار عزالدوله است
زیرا که قبل از عزالدوله بختیار نامی در کتب نیست ممکن است در قدرت و
سلطنت آل بویه جماعتی از کسان ایشان در ایران پراکنده شده اند
شعبهٔ از ایشان باسم بختیار معروف شده باشند میتوانیم از روی دقت و تجربه
معلوم داریم که این ایل ساسانی الاصل و ایرانی نژادند زیرا که در اینطول مدت
زبان ایشان مخلوط بعرب و ترک نشده و در اخلاق و حرکات ایشان آن نجابت
و اصالت ایرانیت معلوم و هویداست در حقیقت زبانشان همان زبان پهلوی
قدیم است که کیان و ساسانیان بدان سخن میگفتند بجز فی اختلاطی پهله اسم مخصوص
اصفهان و بعضی بلاد عراق عجم است

نسب بختیار عزالدوله

عزالدوله بختیار بن معزالدوله احمد بن ابی شجاع بویه بن فنا خسرو بن تمام بن کوهی بن شیرزیر اصغر بن شیرکنده بن شیرزیر الاکبر بن شیران شاه بن شیرفنه بن بستان شاه بن شیرفیروز بن شیرورنک بن سبسنا (سنسنا) بن بهرام گور بن یزدگرد و باقی نسب با اردشیر بابکان ساسانی معروف است عزالدوله و کسانش در عراق عرب و ایران سلطنت داشتند در سنه ۳۶۷ هجری عزالدوله بدست عضدالدوله مقتول شد

نسب ایل جلیل بختیاری

از این پیش ذکر کردیم که در نسب بختیاری اختلاف است بعضی نژاد ایشانرا بیونانیان رسانند جمعی بدیالمه پیوند میدهند بروایت اصح نسب خوانین ایشان بابابکان لرستان میرسد اما در اینکه اصل و نژاد ایشان ایرانیست محل اشتباه نباشد زیرا که اخلاق و اطوار و اصالت و نجابت و زبان و لغات ایشان مینماید که ایشان ایرانی خالص میباشند یکی از مورخین گوید از عهد سیروس کبیر تا زمان داریوش هیستاسب مردم ایران علی الظاهر جنساً سخت و جز کوه گردی کاری نمیکرده تحمل شباهتی باکراد و الوار حالیه داشتند و در همان سلسله کوهی که در مرکز مملکت است بسر میبرده و خوش قیافه بنظر میآمده اند

دکتر ریچارد از نویسنده های معروف فرنگ مینویسد از قراریکه قیافه اهالی ایران یا فارس را در حجاریها نموده اند چندان شباهتی بیونانیها ندارند و وضع آنها جدا

کانه و مخصوص است اما آثار نجابت و عظمت در سیمای آنها ظاهر میباشد اگر در بشره آنها استعداد کامل ملاحظه نشود حالت روحانیت و تفکر و تدبر با آنها مخصوص است

ما امروزه همان نجابت و اصالت و ایرانیت را بعینه در این ایل جلیل مشاهده مینمائیم که سیره قدیم را از دست نداده اند و در حفظ وطن و استقلال قومیت خود داری ندارند و یکنوع غیرت و شجاعت ساسانیت در آنها دیده میشود که در سایر طبقات مشهود نیست و هیچ شکی نیست که اهالی شوشتر و بختیاری با هم سنخیت و جنسیت کامل دارند

مورخین نوشته اند که در عهد کیان و ساسانیان اغلب شوشتر پای تخت ایران بوده و در آبادی آنجا خیلی کوشیده اند در دولت اشکانیان چندی شهر شوشتر روی به خرابی نهاد اردشیر بابکان پس از آنکه سلطنت یافت در صدد تجدید بنای شوشتر برآمد و از اغلبی از نقاط ایران مردم کوچانیده بشوشتر و نواحیش از دزفول و بختیاری سکنا داد و حکم داد که در شوشتر خانه ها بسازند و نیز نبیره اش شاپور ذوالاکتاف در آبادی آنجا سعی بلیغ نمود و پل شوشتر را که معروف به پل شادروانست بساخت چنانکه آن پل را پل شاپور نیز گویند

ابتدای تشیع در بختیاری و شوشتر

ایل بختیاری قبل از آنکه تشیع در مملکت ایران رواج داشته باشد سنی مذهب بودند و در مذهب خود کمال عصبیت را بخرج میدادند و سرایت این مذهب از شهر شوشتر با نجا

شده در کتاب مقامات المومنین مسطور است که در عهد خلافت بنی امیه و بنی العباس
اهالی خوزستان معتزلی مذهب بودند تا در ابتدای مائه نهم هجری امیر نجم الدین
محمود آملی که از سادات بود بشوشتر آمد و دختر عز الدوله را که بزرگ سادات آن
صفحات بود تزویج نمود و در رواج مذهب تشیع کوشید بعضی قبول کردند برخی بعقیده
خود باقی ماندند تا در اوایل سلطنت صفویه علیهم الرحمه نور الله المرعشی باقی سکنه را
شیعه نمود و سرایت بنواحی شوشتر کرد از جمله میان بختیاریان اینمذهب دائر شد
در تاریخ عضدی مذکور است زمانیکه هلاکو خان مغول بغداد را فتح کرد برادر خود بغا تیمور را
برای تسخیر واسط و بیک تیمور را برای تصرف شوشتر و نواحیش فرستاد اهالی شهر
با هدیه و اذوقه سردار را پیشباز کردند و تسلیم شدند مشار الیه وارد شهر شد و قدغن کرد
کسی متعرض اهالی نشود لیکن یکی از اتابکهای کرد معروف بتاج الدین سردار را ملامت نمود که
چرا با مردم بطور انسانیت راه میروی ایشانرا بیازار تا فایده برگیری سردار گفت چون
اهالی تسلیم شدند نمیبدایشانرا بیازارم اتابک شروع به تعدی نمود باشد که سبب قتل
و غارت شود اهالی تحمل صدمات کردند و ساکت ماندند شب بعد اتابک را دردی در
امعا باوید شد که فریادش باسمان میرفت تیمور بیک بحال رسی اتابک آمد و بحاضرین
گفت نتیجه ظلم و طمع اینست از آن پس شکم تاج الدوله ترکید تیمور گفت اینمکان شریفی است
شهری بنا کرد و اسم آنرا شوشتر گذاشت یعنی بهتر (این روایت کذب است)

در تسمیه لر

ایل بختیاری را لر میگویند بطریقیکه ذکر شد اینطایفه از منشعبات لر بزرگ میباشند
وزبان واخلاق وعاداتشان با اهالی لرستان افتراقی ندارد صاحب زبدة التواریخ
نویسد که لر را بدان جهت لر گویند که در ولایت ما نرود قریه ایست موسوم بکرد و در آن
حدود دربندی است که آنرا بزبان لری کول خوانند و در آن دربند موضعی است که آنرا
لر خوانند چون اصل اینجماعت از آن موضع برخاسته شده لران نامیده شدند
وجهی دیگر اینکه بزبان لری کوه پر درخت را لِر بکسر لام گویند و جای پر درخت را
لرستان بجهت ثقالت کسرهٔ لام بدل بضم گردید وجه سوم اینکه ایشان از نسل
کسی باشند که موسوم به لر بوده باجمله هر لغتی که در زبان لری نبوده از زبان دیگر
نقل میکردند در زبان لری میگویند اینحروف نباشد ح خ ش ص ض ع غ ق
ولایت لرستان دو قسم است لر بزرگ لر کوچک یا عبابادو برادر که در قرب
سنه ۳ سیصد هجری بودند

ترجمه لشبرل کبیر

مصنف لغت جغرافیائی لشبرل کبیر مینویسد باختری از کوههای ایالتی ایرانست
که آن جبال شامل است فلات جنوب را و واقع میباشد از حدود ما بین خوزستان
ولرستان بجهت کثرت جماعت ساکنین آنجا از اشخاص قوی البنیه دلیر آن
حدود وهمسایگانشان سوار میگیرند وزندگی ایشان از رود خانه کارون وبعضی
رودخانه های دیگر است از آنجا میگیرند سرچشمه خود را جبال باختری نیز نامیده

میشود بختیاری آن جبال دارای (ولکان) کوه آتش فشانست

ترجمه از تاریخ یونان

موافق ترجمه مادموازل حاجب دختر مصطفی خان امیر معظم از تاریخ یونان در صفحه ۲۴۲ فصل اول جنگ آرابل که اربل باشد پادشاه بزرگ یعنی دارا پس از جنگ ایسوس که با اسکندر کرده بود تدارک کرده بود لشکر تازه خیلی قوی تر از سابق که تشکیل یافته بود از چندین هزار مرد که از جوانب شرقی مملکت حضور بهم رسانیده بودند از قرار طوائف ذیل ایرانیها مدیها آسیری ها سیتّه ها ترکستانیها بختیاریها هندیها

ایضاً ترجمه از لاروس

لغت لاروس مینویسد بختیاری یکی از بلاد ایران محل اقامت گاه ایرانیان بختیاریه یکی از شهرهای ایران در شمال خوزستان محل اقامتگاه بختیاریها می باشد

اجداد الوار بختیاری

مارِد یا مارِد نام طایفه باشد از ایرانیان که در کتاب اکزنیش پادشاه کیانی به یونان رفتند لباس آنها کلیچه کوتاهی بود و اسلحه آنها شمشیر و کمانی از چوب خیزران هردوت مورخ مینوسید یکقسمت از طایفه مارِد در حوالی مملکت فارس ساکن میباشند و در آن وقت که کیخسرو کبیر میخواست به آستیاژ پادشاه بشد یاغی بشود چند طایفه از طوائف ساکنه در حوالی فارس را با خود متحد ساخت و از آنجمله یکی طایفه مارِد بود و اینطایفه همان شعبه ایست که اجداد الوار و اکراد بوده اند

بقیه از فرص ص

یکی از مورخین میگوید طایفه مارد از طوایف رشید جنگجوی سیت یا ساک یا ساکزی یا تورانی است و اینطایفه در ساحل دریای خزر سکنا داشته و چادر نشین بوده و در بعضی از امکنه دیگر ایران هم اینطایفه جا داشته اند بلکه در ارمن هم اینقوم بوده اند آرین و کنت کورسین که هر دو از مشاهیر مورخین اند مینویسند شعبه از طایفه مارد در کوهستان فاصل مابین عراق عجم میزیسته اند اینها باید اجداد بختیاریها باشند آرین از مورخین معروف اسکندر که در مائه دوم میلادی میزیسته در فصل هفتم از جلد اول تاریخ خود مینویسد زمانیکه دارا از ورود اسکندر به مدی خبردار شد قشون زبده خود را برداشته بهمدان گریخت اسکندر از اصطخر او را دنبال کرد ونخست بناحیه و اقامت گاه طوایف پارتاک یا پارک رسید و آن سرزمین را نیز مسخر کرد و پارتاکها را مقهور نمود اینطایفه پارک اجداد الوار حالیه میباشند انگاه اسکندر اکسارز نام که از صنادید عجم بود بر آنها رئیس کرد

ترجمه از کتاب فردیناند یوستی آلمانی تاریخ ایران قدیم

صفحه سه سطر سی و پنجم الی آخر صفحه چهارم مترجم محسن خان

در کتیبه های آشوری غالباً اسم مدیها ملاحظه میشود بعلاوه اسامی بسیاری از بلاد مدها در کتیبه های مذکور نام برده شده که فعلاً محل آن بلاد معلوم نیست

اولین پادشاه آشوری که از لشکرکشی بطرف ارمنستان و مدی سخن میراند تیگلات پالازار است (سنه ۱۱۳۰ الی ۱۰۸۰ قبل از میلاد مسیح) نیز سلما ناسار (اواسط قرن نهم

قبل از میلاد) برای مطیع کردن مدیها که دعوی استقلال داشته جنگ مینمود از قراریکه معلوم میشود در زمان بن زاری (۸۰۹ الی ۷۸۰ قبل از میلاد) مدها با بسیاری از بلاد طرف مشرق در تحت اطاعت آشوریان در آمدند در کتیبه های تیگلات پلازار ثانی (از ۷۴۵ الی ۷۲۶ قبل از میلاد) از طایفه ساکارتی ها که در حوالی سلطانیه حالیه متوقف بوده اند اسم برده شد

سلاطین آشور بالاخره نتوانستند مدها را کاملاً در تحت رعیت خود درآورند چنانکه سارگن پادشاه آشور (۷۲۱ الی ۷۰۴ قبل از میلاد) در سرحدات مملکت قلعها ساخت برای اینکه آشوریها از تاخت و تاز طوایف مد ایمن باشند و نیز آسارهادون (۶۸۵ الی ۶۶۹ قبل از میلاد) در یکی از کتیبه های خود میگوید هیچیک از سلاطین سابقه طایفه مد را نتوانستند مطیع کنند

از کتیبه های آشوری چنان مستفاد میشود که سلطنت مدی با ملوک الطوائف بوده و نیز شرحی که هرودت مورخ از اعمال دژکسی قبل از جلوس وی بر تخت سلطنت خبر میدهد ثابت مینماید که ملوک مدی استقلال تامه نداشته و در مهمات امور معتبرین ملت مداخله داشته اند این نوع سلطنت که بزرگان در اقتدار با سلطان شرکت داشته باشند از زمان خیلی قدیم معمول بوده و هنوز آثار آن در ایلات حالیه باقیست کتاب مقدس زردشتیان که اوستا باشد ترتیب مملکت را در زمان سلاطین هخامنشی بما می فهماند از قراریکه از کتاب مذکور مستفاد میشود رؤسای خانواده و رؤسای طوایف

و روسای قبایل و روسای ولایات هریک با رعایت حق شاهنشاه امورات خود را مستقلاً اداره مینموده اند طوایف کرد که فعلاً در همان خاک مدتی ساکن هستند باز بترتیب سابق خود را از دست نداده اند یعنی منقسم بطوایف چند میباشند که هر طایفه خود بچند قبیله و هر قبیله بچندین خانواده تقسیم میشود مثلاً کردهای مکری منقسم به بیست طایفه میشوند کردها به سه شعبه شعبه اولی دوازده طایفه شعبه دوم پنج طایفه و شعبه سوم هشت طایفه میباشند کردهای دوشیک به بیست طایفه تقسیم میشوند که هر طایفه یک رئیس یا بعبارة اخری یک بیک دارا است هر کدام از این طوایف گاهی قریب هزار نفر جنگی مسلح میتوانند حاضر کنند

از طوایف بختیاری که با کردها از یک نژاد و در جنوب مدتی ساکنند شعبه موسوم به هفت لنگ خود منقسم به پنج طایفه است که یکی از آن طوایف بر پانزده قبیله تقسیم میشود و شامل است بر ۴۰۰۰ خانوار افراد اینطوایف نسبت برئیس خود کمال بستگی و تبعیت را دارند مثلاً کلمن ریخ نقل میکند در موقعیکه یکی از روسای اکراد را دستگیر کرده بودند یکی از اتباع وی هم نیز بخودی خود با آقای خود همراهی نموده به اسارت تا بغداد رفت و بعد از بردن مشار الیه خود را تلف نمود

اما طوایف الوار که در شمال غربی محال بختیاری تا رود کرخه ساکن و از همان نژاد کردها و بختیاری میباشند رئیس و ایلخانی ندارند و صفشان بترتیب جمهوری شبیه تر است قانون ایلاتی طوایف افغان را که در مشرق ایران سکنا دارند نیز صحیحاً میدانم

اولا رئیس هر خانواده مسئول آن خانواده است تقریبا ده نفر از این روسای
خانواده در تحت ریاست یک ریش سفید است و هر ده الی دوازده نفر ریش سفید
باز در تحت فرمان یکنفر رئیس یا قندیار میباشند که رئیس یک قبیله میباشد هر
چند قبیله یک رئیس کل دارند که او را ملک یا میر میخوانند و این میرها از خانواده های
قدیم یکنفر امیر برای خود انتخاب میکنند هر ایل را که خود بچندین طایفه تقسیم میشود
خیل میگویند و هر خیلی در تحت فرمان یک خان میباشد تمام کارهای خیل با خان است
ولی خان هم بدون تصویب هیئت روسای طوایف نمی تواند اقدامی بکند بعضی
طوایف هم در طرف مشرق افغانستان است که خان انتخاب میکنند یعنی اتحاد
ایلاتی را ترک کرده ولی مع ذالک غالباً چند طایفه از خیل با هم معاهده نموده تشکیل
یک کندی میدهند که عبارت از اتحاد حربی باشد

پای تخت بختیاری

در قدیم الایام پای تخت و حاکم نشین بختیاری مال میر بود چندی بواسطه بعضی
وقایع پای تخت جانکی شد و آنجا مخروبه ماند در این اواخر مرحوم حسین قلیخان ایلخانی
و سردار اسعد در مال میر عمارات عالیه بنا نهاد و محل حکومت نشین است فاصله
میانه مال میر و جانکی چهار فرسنگ است

قشلاق و ییلاق بختیاری

ایل بختیاری در تابستان ییلاقشان چهارچوب و در زمستان قشلاقشان ناغانست و همچنین رامهرمز

جغرافیا و تاریخ سیاسی بختیاری نگارشِ عبد الحمید خان معین نظام کاشانی معاون وزارت جلیله جنگ

بختیاری دو تیره است چهار لنگ و هفت لنگ ولی کثرت جمعیت و اهمیت امروزه با هفت لنگ است

چهار لنگان از محال جابلق الی جانکی و مال میر پراکنده اند

هفت لنگان تقریباً همه جای محال بختیاری میباشند

محل بختیاری مختلف است طرف جنوب و مغرب گرمسیر و قشلاق است و سمت شمال و مشرق سردسیر ییلاق میباشد گرمسیراتش حوالی بهبهان و رامهرمز و جراحی و اهواز و شوشتر و دزفول و جانکی است

ییلاقات کارون علیا و وسطی و آب دیزاست بختیاری دارای آبهای خیلی خوشگوار و ییلاقات مخصوص و جبال عظیمه و رودهای سریعة الجریان و مرتعهای وسیع و استعداد هر نوع محصول ییلاقی و گرمسیری میباشد بختیاریها امروزه بواسطه قرب جوار با عربستان دارای بهترین جنس اسبها است نفیس ترین صنایع امروزه آنها که بتوجه مخصوص خوانینش بدرجه کمال رسیده جنس قالی میباشد که با دست بافته میشود و با بهترین فرشهای کرمان و جوشقان همسری دارد

بهترین خطوط مواصله جادهٔ کاروان رومی است که ده سال قبل از اهواز با صفهان کمپانی لنچ انگلیس بشرکت خوانین بختیاری کشیده و مال التجاره جنوب ایران از

این راه حمل و نقل میشود هرچند این راه عراده رو نیست ولی بواسطهٔ احداث
دو پل آهنین و هموار شدن کدوکهای جبال بختیاری خیلی اسباب سهولت
عبور و مرور میباشد محال بختیاری در سایه تسلط خوانین درنهایت امنیت است
بستگی ممتد خوانین بدربار دولت اسباب مزید امنیت و آبادانی محل و تمکن خود
خوانین هم باندازهٔ معتدی شده است

خدمات اخیرهٔ خوانین و این ایل جلیل بدولت جدید بهترین یادکار نام نیک
آنها است در تواریخ ایران

موقع جغرافیائی احوال حاضره خوانین قرب جوار محالشان بکارون و خلیج فارس
وهمسایکی اعراب خوزستان وقشقائی مقام بسیار مهمی در تاریخ آینده ایران
برای بختیاری ذخیره کرده است رشادت ایل وکفایت خوانین اینها را در
مقابل سه چهار همسایه مدعی محفوظ داشته است یکطرف لرستانی یکطرف اعراب
کارون و دورق وجراحی (کعب) از سمت جنوب و ممسنی سمت جنوب مشرقی — کوه کیلویه
قشقائی دولت انکلیس در قرن اخیر همیشه مناسبات حسن خود را با خوانین بمیزان لایق
محفوظ داشته است

ایذج — از معجم البلدان

بذال معجمه مفتوحه وجیم الکه وبلدی است میان خوزستان و اصفهان و در این الکه سابقاً
شهری معتبری ایذج نبوده حکمران این الکه تابع کسی نیست و در وسط کوهستانی واقع است

کویرنا

که برف زیاد میاید و از آن برفها با هواز و توابع آن حمل مینمایند آب خوردن
ایذج از چشمه ایست معروف بچشمه شعب سلیمان زراعتشان بآب باران مشروب
میشود خربزهٔ آن فراوان و خوبست پل ایذج از عجایب دنیا شمرده میشود زیرا که با
سنگ ساخته شده و بر رودی است که خشک و بسیار عمیق و بعید القعر است
و در ایذج زلزله بسیار میشود و معادن در آن بسیار است نوعی از قافله در آن یافت
میشود که عصاره آن برای مرض نقرس نافع است آتشکده از قدیم در آن تا عهد
هرون الرشید بر پا بوده و در دو فرسخی ایذج صوری است (صور بفتح صاد معجمه
انهار و هر آبی که دور بزند) گرداب این محل بضیم الدواب مشهور است انسان و حیوانی
که در این گرداب بیفتد دور میزند تا هلاک میشود و بعد از آن جسدش بدون اینکه زیر
آب برود با آب روان و بشط العرب میرود و انعدام رسوب و غلبه نکردن موج بر جسد
از عجایب است خراج ایذج را پیش از نوروز میگیرند بر خلاف معمول سایر ولایات
از نیشکر در ایذج و سایر مواضع خوزستان از هر ده من چهار من حق دیوانست
قند را در ایذج برسم مکران و سجستان میسازند در غرفه یکی از کاروانسراها که در منازل
میانه اصفهان و ایذج است دو بیت مکتوب ذیل است

قبح الله الکون فی طلب الرزق علی ایذج الی اصفهان
لیت من زارها فعاد الیها قدر ماه الاله بالخذلان

ابو سعید گفته ایذج دو موضع است یکی بلد مذکور جمعی از اولاد مهدی بن منصور باو منسوبند

دوّم ایذج قریه ایست درحوالی سمرقند نزدیک کوه و در ایذج خوزستان دریاچه ایست
معروف بنعم البواب پل ایذج را پل خرّه زاد میگویند وخرّه زاد نام مادر اردشیراست
این پل بر روی وادی خشکی است که آب ندارد مگر در وقت باریدن باران که
درین وقت بحری عجّاج میشود (وادی کشادکی میانه جبال یا قلّه های ریگ یا تپّهها است
آنرا بفارسی رود گویند جمع آن اوداء و او دیه و اوداة بقصر آخر وادیات است)
این کشادکی مقابل روی وسطحه زمین زیاده از هزار ذرع است وصد وپنجاه ذرع عمق دارد
استحکام بنای پل از آهن وسرب بوده وقتی این پل را بریده وقطع مینمایند ومدتی
بهمین حال بوده تا محمد بن احمد محتی وزیر حسن بن بویه بچند سال زحمت دوباره از ابنا مینماید
وسیصد و پنجاه هزار دینار مخارج آن میشود علاوه بر اینکه اغلب فعله ها که در آنجا کار
میکردند اهل رستاق ایذج و اصفهان بوده وبدون اجرت بحکم دیوان کار میکرده اند
از ابنیه محیّر العقول است

لُرّ ازلغت فارسی

لر بضم وتشدید کوهی از اکراد در جبال میان اصفهان وخوزستان است که ناحیه باسم آنها
خوانده میشود آنهارا لور بواو نیز گویند ونیز لرستان نامیده شوند

معدن ذغال از کفایت الجغرافی

در بختیاری معدن ذغال سنگ فراوانست

بختگان

دریاچه بختگان

دریاچه بختکان که دریاچه نی‌ریز نیز گویند جریان هیچ ندارد و با آنکه چندین رود شیرین وارد او میشود آبش شور است و هیچ ماهی ندارد و قریب پنجاه فرسخ دوره اوست و عمق رسمی آبش ۲۰ پا است (این دریاچه در خاک فارس است)

بیشه بختیاری

در جبال بختیاری بیشه بسیار است

حیوانات بختیاری

در قریه بلباس طرف بختیاری عقرب بسیار دارد مردم روی تخت خانه منزل میکنند

حکومت بختیاری

حکومت بختیاری گاه سرجمع اصفهانست و گاه جدا با انضمام چهار محال

قشلاق

قشلاق بختیاری در خاک عربستانست در فصل زمستان چند هزار سیاه چادر در بیابانهای وزفول و شوشتر و رامهرمز افتاده است و کمال استیلا دارند

رامهرمز و دمه

رامهرمز خالصه بود حضرات خوانین بختیاری از دولت خریدند رمه های ایلخانی بختیاری را گویند یکهزار راس مادیان عربی معتبر است از بیان و سکلادی و شراک و درنان قیمت هر راس از هشتصد الی دویست تومانست رامهرمز واقع است در وسط جلگه خوبی که سابق خیلی آباد بود سرداب مسجد امام حسن عسکری از ابنیه قدیمه هنوز باقی است

۲۰۰ خانوار جمعیت دارد اهالی او متفرق اند بهبهانی و قشقائی و جراحی و اهل فلاحیه و شوشتری و غیره ولی طایفه آل خمیس اعراب در خارج شهر بفاصله ربع فرسخ سیاه چادر دارند و آثار قدیم از زیر زمین زیاد بیرون میآید و رامهرمز سابق باغات میوه و مرکبات زیاد داشته رود جراحی مسلط است بر اراضی آنجا قابل خیلی آبادی است سالی متجاوز از صد هزار تومان دخل دارد و در دو طرف جراحی بسته است بعرض دو هزار ذرع رامهرمز آخر خاک بختیاری است و اول عربستان و در زمستان ایلات بختیاری از آنجا الی خاک دزفول متفرق اند و قابل سی هزار زوج کار است و قوت زمین تخمی ۳۰ الی ۵۰ و حاصل آنجا غله است و جو رق و شلتوک و ذرت و کنجد رامهرمز تخمیناً ده فرسخ در هشت فرسخ است و ۲۰۰ خانه دار اعراب کل عربستان ده هزار خانوار میشوند و ده هزار سوار و تفنگچی توانند حاضر کنند

میان رامهرمز و بختیاری ملک و ایل جانکی است (رنگنه) که برزخ و بختیاری است و سرجمع بختیاری محسوب است چهار پنج هزار خانه وار میشوند وسعت خاک او از اول معدن قیر است تا آخر مال میر ۱۲۰

بختیاری واقع است مابین چهار محال اصفهان و لرستان و خوزستان و بیشتر کوهستانست و زراعتی ندارند در مال میر که خیلی قابل است و سابق آنجا شهری بوده خراب شده مسکن اتابکان و آثار آئین زردشتیان در آنجا زیاد است از حجاری و خطوط و غیره یکصد و هشتاد رشته قنات داشته مرحوم حسینقلیخان ایلخانی دو رشته آنها را تعمیر کرده

تعمیر کرده و دائر نموده شلوک کاری میکنند زراعت و یم غله تخمی ۲۰ الی ۳۰ تخم و آثار عتیقه از کوشواره و نگین و مسکوکات سه چهار مثقالی کاهی بدست میآید و هفت فرسخ فاصله از آنجا بسمت اصفهان گدار بلوطک است معبر رود شوشتر و اطراف آنجا بیشه بلوط است در آنجا آثار راه سازی قدیم باقی است و باکلک از آب میگذرند مذکور شد

که خوانین بختیاری پلی آهنین بدستیاری انگلیسها آنجا ساخته اند راه اصفهان بشوشتر یکی از لرستان و کیالان و دیگر از بختیاری راه اوّل دور است و خراب راه بختیاری کوتاه است و امن اما باید ساخته شود تا هفت روزه بتوان از اصفهان بشوشتر رفت

جمعیت بختیاری هفت لنگ و چهار لنگ پنجاه هزار خانوار میشوند و میتوان یکصد و پنجاه هزار نفر تفنگچی پیاده و بیست و پنجهزار سواره حاضر کنند

خانه قشلاقی ایلخانی در ناغان و ییلاق چقاخور است جلگه کارکنان سر آب کرن و زاینده رود اوایل خاک بختیاری است چه صحرا و چه آبیت قارچ و ریواس و موسیر و کنگر و کرفس مخصص آنجا است کارکنان جائیست که خواسته اند آب کرن را ببندند یا قنات یا حفر مجری وارد جلگه مورچه خورت اصفهان نمایند و خیلی زحمت کشیده و پایه هم در آب ساخته اند مخارج اتمامش حالا از دویست هزار تومان کمتر نمی شود

ایل بختیاری سابق قشلاقی نداشتند از وقتی که بنا شد آنها ممد حکومت باشند در وصول مالیات عربستان رفته رفته رخنه نموده اند و قشلاق خود قرار داده اند و نفوذ کلی آنجا هم رسانیده و صاحب ثروت و بضاعت کلی گردیده اند

الوار

الوار دو طبقه اند لر کوچک و لر بزرگ لر کوچک از اینقرار است

تعداد نفوس الوار بیراوند که هفت هشت تیره اند اقلاً دو هزار خانه وار میشوند چند سال قبل هشت هزار بوده اند جودکی دویست خانوار است دیرکوند دو هزار خانه وار پاپی هزار خانه وار

لر بزرگ شش هزار و سیصد خانه وار است و سابق بده هزار میرسید مصنف اشتباه کرده

حدود بختیاری (از کتب جغرافیا)

حدود بختیاری از قرار ذیل است از طرف شمال چهار محال اصفهان و لرستان از طرف مشرق بحال کوه کیلویه از طرف مغرب خوزستان از طرف جنوب بهبهان و ممسنی

لُر بضم اول نام طایفهٔ از صحرانشینان که جمع آن الوار است به دو طایفه منقسمند لر بزرگ و لر کوچک و نیز مسکن ایشان را گویند و جمع فارسی آن لرستان است

زبان ایرانیان قدیم

سابقاً سه زبان در ایران متداول بوده یکی زند و آن لغت و لسان مخصوص دینی آنها بوده که کتب مذهبی و علماء دین ناطق و متکلم بآن زبان بوده اند دوم زبان دری که زبان مخصوص پارسیان میباشد سوم پهلوی که زبان مردم پهله بوده و پهله اسم مخصوص اصفهان و اغلب بلادی است که در مدی یا عراق عجم حالیه است فردوسی میگوید

زبان کیان پهلوی بوده است زبان بختیاری تقریباً پهلوی است

آب کُرند

تاریخ عالم آرا میکوید آب کُرند از جبال موسوم بزبارا سرحد اصفهان وبختیاری جاریست وجریانش بسمت جنوب واز دامنه معروف بکوه کیلویه عبور میکند وخوزستانرا سیراب مینماید

زنده رُود وکُوه زرد (از تاریخ حمدالله مستوفی)

آب زنده رُود اصفهان ازکوه زرد وجبال لربزرک بحدود جوی سربرمیخیزد وبرولایت رُودبار لرستان کذشته درولایت اصفهان وفیروزان ریزد طولش هشتاد فرسنک است در شرح جبال کوید کوه زرد درلرستان است معروف بزردکوه است درحدود دی است از لرستان نزدیک بنشیمن طایفه بختیاری است ومخرج زاینده رُود ومجرای زاینده رُود ورُود وقبایل مختلفه درلرستان که درجزو لر بزرک محسوب میشوند از اکراد نامه در عهد سلطنت هزاراسب در لرستان چون مملکت مشحون بعدل بود قبایل مختلفه از جبل السماق شام که ازجبال غربیه حلب است کوچ کرده بلرستان آمدند تقریبا در سنه پانصد وکسری بعد از هجرت ، ازجمله کروه عقیلی از نسل عقیل بن ابیطالب کروه هاشمی از نسل هاشم بن عبد مناف طوائف مختلفه ازجمله استرکی ماکویه بختیاری جوانکی بیدانیان زاهدیان علانی کوتوند بتوند بوازکی شوند زاکی هارونی آشکی کوی لیراوی مولی یخوهی کمانکشی ماسنی ارملکی توانی کیدانی مدیحه اکورد کولارد وبعضی قبایل دیکر که نسبشان معلوم نیست

لر کوچک شعبه دوم از لران لرکوچک است که درکول ما نزود جای داشتند پس از

آنکه دران کول مردم اجتماع کردند هرگروهی بموضعی رفتند وبدانموضع نامبردار شدند
مثل ولان جنگروی اوتری هر قبیله از لران که درآن کول مقام نداشتند
لُر اصلی نباشند شعب آنها از قرار ذیل است
کوسگی کبنکی روزبهانی ساکی ساولوی داود عباسی محمد کماری
گروه جنگری که امراء لرکوچک خلاصه ایشان از شعب سلبورند واز شعب دیگران
اینقومند کارند زرجنگروی فضلوی شنوندی الانی کاه کالی وخوارکی
دری ویرارند ماکره داری امارکی ابوالعباسی علی‌ممالی کیخامی ملکی
خودلی مدرولی وغیر ایشان منشعب شدند اما قوم شامی اسان سهی ارکی
اگرچه زبان لری دارند اصلی نیستند

چارمحال (ازمراة البلدان)

از مضافات اصفهان وچهار ناحیه است معروف بمحال اربعه ازانجهت باین اسم موسوم
شد شرح هرناحیه از قرار ذیل است

ناحیه رار

حدود این ناحیه جنوبی بشیراز شمالی بفریدن شرقی باصفهان غربی بمیزدج
حدود ناحیه کیار شمالی بمیزدج جنوبی بکندمان غربی پشتکوه بختیاری شرقی به لنجان
ناحیه میزدج جنوبی بلوک کیار شرقی برار غربی بختیاری شمالی بفریدن
ناحیه کندمان شمالی بمیزدج جنوبی بجانک شیراز غربی بختیاری پشتکوه شرقی بسمیرم

سوانح متعلق بچهار محال

در ابتدا علی مردان خان بختیاری و کریم خان زند بمحال اتحاد و داد اشد بر و دی ما بین
ایشان نقار در گرفت پس از آنکه کریمخان زند در سنه هزار و صد و شصت و چهار هجری
با سی هزار قشون کرمانشاهان و همدان و ملایر و الوار از پی مسخر اصفهان شد که با
علی مردان خان نزاع کرده شهر را مسخر سازد علی مردان خان با قشون از شیراز بطرف اصفهان
راند و اسمعیل میرزا نامی را از احفاد صفویه با خود آورده و را شاه خواند در بلوک چهار
محال تلاقی فریقین شد بعد از جنگ سخت علی مردان خان، ف کریمخان اسمعیل میرزا را
باصفهان آورده بتخت نشانید و لقب وکیل الدوله یافت

بعد از فتوحات آذربایجان خبر طغیان زکی خان زند برادر کریمخان در اصفهان مسموع شد
خبر را پنهان کرد و بطرف اصفهان راند بعد از ورود بکاشان زکی خان از نزدیک شدن
عساکر کریمخان مطلع شده بزرگان اصفهان و عیال کریمخان را کوچانیده بطرف بختیاری رفت
کریمخان بعد از ورود باصفهان و خبر شدن وقایع برادر را تعاقب نموده در چمن گندمان
چهار محال اردو زد شب سرگذشت شیخ علیخان نامی که در ایام ذلت کریمخان از طرف
آزاد خان افغان او را تعاقب نموده و در همین یورت باو رسیده و کریمخان را مجبور
نموده بود که بجهت سبکی در فرار طفل شیرخواره خود را با نوک نیزه از بغل با در ربوده
باب انداخته بود بخاطر او آمد از اتفاق شیخ علیخان در اردو بود او را خواست و تفصیل را
یاد آوری نمود پس از آن حکم قتل او را صادر کرد

جانکی از مرآة البلدان

از توابع و متعلقات مال میر و ده‌ایست (مال امیر) مال میر همان ایذج قدیم است که حالا خراب می باشد سه طرف مال میر چمن و یکطرف نیزار و بیشه است محل زراعت هم داشته حالا ابنیه و عمارات که محل سکونت باشد در مال میر نیست و ایل نشین است فی الجمله زراعت و یم دارد اطراف مال میر کوهسار و جنگل است و دارای درخت بلوط زیادی است قنوات بسیار در مال میر بوده که حالا خراب است بعضی از قنوات را در این زمان حسینقلیخان ایلخانی تنقیه و مرمت و آباد مینماید بهر حال جانکی بلوکیست واقع در پای کوه عظیمی که موسوم بکوه منگشت میباشد طول اینکوه در طرف قبله تخمیناً ده فرسنگ است جانکی بطول در دامنه اینکوه واقع است در وسط کوه امام زاده ایست که او را شاه منگشت میگویند و اهالی امام زاده را خیلی محترم میدارند معلوم نیست امام زاده باسم کوه موسوم شده یا کوه را باسم امامزاده نامیده اند کوه منگشت دائم مستور در برف است و در طرف جنوب مال میر واقع حد جانکی از طرف جنوب خاک بهبهانی است و از سمت مغرب منتهی میشود به خاک رامهرمز و از جانب شمال بخاک بختیاری و میانه شمال و مغرب جانکی محدود میشود بخاک گندزلو که از توابع شوشتر است از طرف شمال اول خاک جانکی چشمه باران گرد است که دو سه سنگ آب دارد از باران گرد تا قلعه تل که حاکم نشین جانکی است یکفرسخ است قلعه تل از بناهای محمد تقی خان بختیاری چارلنگ است که در عهد فتحعلیشاه بر روی تلی که تقریباً پنجاه ذرع ارتفاع دارد بنا نموده و معروف بقلعه تل شده و الوار تل را بضم

تلفظ کرده تل میگویند اینقلعه دارای چند برج است چاه بالای تل حفر کرده اند که اهل
قلعه از آن آب میکشند این تل وقلعه وسط جلگه میباشد میانه باران کرد و قلعه تل
بقعهٔ ایست معروف بجنگ سوار در قلعه تل هم چشمهٔ ایست که بقدر چشمه باران کرد آب
دارد از قلعه تل تا باغ ملک که یکی از آبادیهای جانکی است دو فرسنگ است باغ ملک
سکنای طایفه زنگنه است اینطایفه زنگنه قبل از نادرشاه افشار در کرمانشاهان مسکن
داشتند در زمان نادرشاه باینولایت آمده اند اثار خرابه و بیوتات معتبر در باغ ملک دیده
میشود و آن اثار را اهل بلد منجنیق میخوانند تپه در بالای سر منجنیق هست و بقعهٔ دارد که آنرا
امیر المومنین مینامند و بقعه دیگر نیز در انجا هست یکی معروف بدایال جلیل و دیگری
مشهور بقاسم علی رودکوچکی از کوه منگشت از طرف قبله سرازیر و جاری میباشد یکی دیگر
از قرا معتبره جانکی ابو العباس است این دهکده خیلی معتبر بوده اثار ابنیه و عمارات و
کاروانسرا و حمام و مسجد که از گچ و سنگ ساخته بوده اند در آن پدیدار است بقعهٔ دارد
که آنرا سر بخش میگویند قریه ابو العباس از آب رودخانه مزبوره مشروب میشود پس از
انکه رودخانه اینقریه را مشروب کرد بباغ ملک میآید و بطرف قبله میرود تا برامهرمز
و از مزارع جانکی دیگر جائی از این رودخانه مشروب نمی شود از باغ ملک تقریباً چهار
فرسنگ که گذشتی میداود است طایفه ممبنی که از ایل جانکی میباشند در میداود اقامت
دارند و اینمحل از قدیم مسکن اینطایفه بوده است

رودخانه که از کوه منگشت جاری شده بطرف اقامتگاه بهمئی میرود و املاک آنهارا مشروب

میکند بمیداود نیز میآید و اراضی میداود هم از آن آب مشروب میشود در میداود آثار
ابنیه و علائم آبادانی قدیم مشهور نیست از میداود تا سرله نیم فرسخ است طایفه کرد کمنه
در سرله مسکنی دارند آب سرله از چشمه ایست که آنرا برم جمال میکویند و تخمیناً ده سنک آب
دارد و آثار ابنیه خرابه از سنک و کچ در کوه است این آب هم از سرله برامهرمز میرود و آخر خاک
جانکی بیک است که تا سرله دو فرسخ میباشد و آخر خاک جانکی و اول خاک بهبهی از
ولایت کوه کیلویه است از محالات جانکی کل کیر است اینمحال نیز آخر خاک جانکی است بطرف
شوشتر و معروف بزیر کوه جانکی است محلی است وسیع و چند رشته قنات خرابه در آن
دیده میشود چمن کل وکیاه زیاد در این محل میروید آنرا محال کل کیر مینامند تلّی در وسط اینمحل است
و پائین تل چشمه که آب آن قلیل و بقدر کفایت دوابست و فاضلی ندارد که بدان زراعت
کرد توله و جاروب هم که در صحراست از زیر کوه جانکی است در اینمحل زراعت دیم میشود
پیشتر که آبادی جانکی بیشتر بود ایلات یکونذ در توله و جاروب اقامت داشتند حالا
زراعت درستی در آن نمیشود طایفه کندزلو که از طوایف شوشتر است پیش ازین در
جانکی سه هزار خانوار بودند ولی حال ششصد خانوار از آنها باقی است و مابقی متفرق
شده اند جمعیت جانکی همه جهت هزار خانوار است برنج جانکی معروف است و کمال امتیاز
و خوبی را دارد عطر و رایحه برنج جانکی امتیازی دارد در یکصد ذرع فاصله اگر برنجش را
بپزند عطرش استشمام میشود در سر چشمه معروف بشعب سلیمان دو صورت در سنک منقور است
در سفرنامه بارون بور نایب سفارت روس که بآن ناحیه سفر کرده شرح دو صورت با تعیین

انها ملوک

آنها مسطور است خلاصه لوحه اول که در طرف یمین است پنج صورت میباشد و آن پنج
صورت عبارت است از یکزن و دو طفل و دو مرد و دو لوحه دویمی که طرف یسار است
یک طفل است در میان دو نفر که یکی باید مرد باشد و دیگری زن البته و وضع و طرز
این اشکال منافات و بی شباهتی را بصور بیستون و اشکالی که در کوههای فارس
و طاق وسطام و تخت جمشید و غیره میباشد دارد یعنی مطلقا مشابهتی بصور پارسیان
از طایفه کیان و ساسانیان و غیره هم ندارد بعلاوه بر لباس خط میخی رسم شده آب
مال میر از شعب سلیمانست از وضع حالیه مال میر معلوم است که شهر بسیار بزرگی بوده
حالا مال میر و جلایجان جزو بختیاری است و از معارف طایفه بختیاری درین عصر
حسین قلیخان بن جعفر قلی خانست که ایلخانی کل بختیاری چارلنگ و هفت لنگ
میباشد و از معارف قدیم یکی محمد تقی خان چارلنگ بانی قلعه تل و یکی علیرضا خان
که از بنی اعمام محمد تقی خان بوده است

نگارش میرزا عبد الرحیم خان کاشانی

چونکه تاکنون کتابی در خصوص تاریخ و چگونگی این سمت از دلیران که یکی از طوایف ساده
آزاد شجاع در آن سکونت دارند و از جهت پولتیک و ثروت نهایت اهمیت را داراست
تالیف نشده حتی ذکری از آن که مفصل و قابل نقل باشد دیده نشده است لهذا میتوان آنچه که
در خصوص تاریخ و چگونگی آن نوشت فقط وضع حالیه ساکنین آن دیار و اخلاق و عادات
آنها و طریق زندگانی و جغرافیائی آن میباشد لهذا نگارنده عبد الرحیم کاشانی که در سنه ۱۳۲۳

از راه اصفهان به اهواز رفته وخط طویلی از میانه ممالک بختیاری در مدت پنجاه روز طی نموده خالی از مناسبت نمیداند که فی الجمله شرحی از آنرا ذکر نماید

در بیست وپنجم ذیقعده ۱۳۲۳ که در وسط زمستان بود از اصفهان به اهواز از راه بختیاری شوشی با قافله قاطر دار که متاع کوبرای شرکت رزشی اسلامبول موسوم به میباشد توسط اداره لنج اخوان حمل میکردند عازم شدم رود زاینده رود همه جا دیده میشود گاهی یکفرسنگ از جاده دوراست وگاهی قریب بجاده واقع شده درکنار آن همه جا آبادی ودهات پرنعمت وصفا وخوشی آب وهوا دیده میشود واز آن جمله محال لنجان است که قریب یکصد وهشتاد پارچه ده بزرگ وکوچک میباشد وغالب زراعت آن از آب زاینده رود است که ماده های بزرگ وکوچک از آن منشعب میشود زراعت مینمایند وغالباً جاده صاف وهموار است وگاه گاهی از دامنه تلال تپه های کوچک که در راه واقع اند عبور میشود وکثرت انهار وجویهای آب از صافی وهمواری راه میکاهند کم کم جلگه مبدل به ناهمواری میشود وآخرین منزلی که درجلگه واقع است قریه بوئی می باشد که قریب هزار نفر جمعیت دارد وساکنین آن مخلوط از دهقانیان اطراف اصفهان و بختیاری وغیره می باشد چونکه غرض ذکر بختیاری وممالک آن میباشد لهذا از شرح اینها صرف نظر نموده بطور مجمل ذکری از آنها نموده

قریب دو فرسنگ از بوئی که دور شدیم به اول کوهستان بختیاری رسیدیم اینده ره که از آن داخل بکوهستان میشویم موسوم به تنگ دزدان است چونکه از یکطرف منتهی به

جاده هموار

جاده شیراز میشود و همیشه از قدیم الایام اشرار ایلات شیراز و لرستان وغیره در این تنگه
بهمین مسافرین و قوافل مال التجاره نشسته و عابرین را از دارائی خود محروم میساخته اند
و جلوگیری در این مقام که محل تلاقی چندین طایفه است بسی مشکل بوده و از قدیم
الایام موسوم به تنگ دزدان شده است بقدر نیم فرسنگ که داخل تنگ شدیم دیدیم
راه روی به بلندی نهاد دیدیم قریب سه چهار زرع برف آمده و عبور مشکل شد و راه
گاهی صاف و گاهی ناهموار پست و بلندی دارد قریب پنج فرسنگ راه است از تونی
الی اورجن قاطرداران اهل اورجن بودند و چون سفر بزرگی که اقلاً دو ماه طول دارد در پیش
داشته هشت روز در خانه خود اطراق کردند هفته جان دهی است بزرگ و قریب هزار
نفر جمعیت دارد و بالنسبه میوه کم است و عمده حاصل آنجا بیشتر گندم و جو و حبوبات دیگر است
زمستان بسیار سرد است و در تابستان آب و سبزه بسیار دارد مردم آنجا غالباً
زارع و چارپادارند و معیشتشان از زراعت و حمل و نقل از خوزستان و عربستان
به اصفهان وغیره میگذرد هیچ حرفه و صنعتی دیگر ندارند بندرت گلیم و جوال وغیره
میبافند قاطردارما شخص متمول بود و قریب هشتاد قاطر غیر از زمین و آب و خانه
داشت اهل این ده میل به تحصیل دارند
ولی اسباب تحصیل و کسب علوم برای آنها مهیا نیست لهذا به خواندن و نوشتن خط
فارسی قناعت کرده اند پس از توقف هشت روز روز نهم حرکت کردیم پس از اندکی
طی مسافت برف شدیدی باریدن گرفت و از سرعت ریزش برف قوه حرکت نماند

بمنزلی که مقصود بود نرسیدیم و ناچار درمین راه بقریه که موسوم به بوجی بود در آمدیم
این ده قریب دویست و پنجاه نفر جمعیت دارد مردم آن بسیار فقیر و پریشان هستند
و ابداً حرفه و صنعتی ندارند تقریباً شش ماه از سال را بیکار هستند ولی در اینمدت
بهیچ شغلی اقدام نمیکنند و بقدری اسباب زندگانی و کسب نایاب است که اگر
بخواهند هم بخودی خود نمیتوانند حرفت و صنعتی پیش بگیرند در اطراف و حوالی این قریه
چند قریه دیگر هست از انجمله پیرادمبه که قریب هشتصد نفر جمعیت دارد و چند قریه دیگر
که ساکنین آنجا ارامنه میباشند و بالنسبه بمسلمین غنی ترند چونکه حکام و ضابط کمتر
با ایشان ظلم و اجحاف میتوانند نمایند اهل این قریه و کلیه بختیاری به اندازه مردمان ساده
و بی اطلاع هستند که هرکس بلباس نوکر باب باشد و کلاه او نمدی نباشد فرض خارجی
میکنند و عموماً فرنگی و ارمنی می پندارند قریب بغروب وارد و اینده شدیم یک کاروانسرا
داشت که تمام اطاقهای آن خراب شده و قابل سکنا نبود و از هرکس منزل خواستیم
گویا وهم داشتند و ما را اجنبی و فرنگی پنداشتند و راه نمیدادند تا نزدیک
غروب معطل و سرگردان در میان ده مانده بودیم و برف بشدت میبارید عاقبت
پیرمردی از اهل قریه بمنزل خود دعوت نمود و راضی شد که از ما پذیرائی
نماید ولی بعد معلوم شد که از شدت فلاکت و اضطرار بوده است ما را انجا نه خود برد دیخانه
دارای دو (سیخه) یعنی اطاق تنگ کلی تاریک و یکطویله بود دیگری از این اطاقها متعلق
به پیره زنی بود که میگفت پنج پادشاه بیاد دارم از قرار معلوم قریب صد و دو

سال داشت

سال عمر داشت پیره زنی خندان و خوش صحبت و متعارف و اقوام و آشنا
هیچ نداشت و تمام دارائی او قریب هفتاد هشتاد من گندم بود که اینهارا
در زمستان بسایر دهاقین مضطر بقرض میداد و در سر خرمن کیلی دو کیل واپس
میگرفت و خوراک او در مدت سال فقط نان خشک بود و واضح است که چائی
و دخانیات هر چند سال هم شاید نمی جسته میزبان ما هنوز از این ضعیفه فقیرتر
بود چه مقداری گندم دارد از این عجوزه بعاریت گرفته و خورده و باز از برای
قوت لایموت معطل و مضطر مانده بود خود و زن و دختر و پسرش تا مدتی که در آنجا
بودیم از ما خدمت مینمودند و ناچار ما هم از ایشان نگاهداری میکردیم شب اول
که خوابیدیم صبح بقدری برف آمده بود که در اطاق باز نمی شد تا آنکه برحسب بستار
برف پشت در که قریب یک ذرع بود عقب کردند و در باز شد

چهار شبانه روز برف خیلی شدید میبارید و پیران ده میگفتند که چهل سال است
چنین برفی دیده نشده است برف قریب یک ذرع و نیم در روی زمین و تمام
راه ها مسدود شده بود و اهل ده از بودن ما خبردار شدند و هر روز جمعیت زیادی
برای مداوا و تماشای ما ازدحام میکردند (در اینجاهات لرستان و بختیاری
طبیب و دوا نیست و بیچاره ها هر وقت مسافری عبور نماید چند حب یا کنه داشته
باشد او را طبیب فرض میکنند و هر چه او از این امراء با و اقتناع جوید از نبودن
طبیب و دوا با وطبجی و متمسک شده و دوای هر دردی را از او میخواهند من جمله

از دوا همراه داشتم امراض ساده مثل زرده زخم و سوداد کچلی و تب نوبه وغیره را
معالجه نموده دوا میدادم لهذا مریدی بسیار داشتم و هر روز از صبح تا نه از شب مرا تنها
نمیگذاشتند) راه بکلی مسدود و ما ناچار هشت روز در انیقریه متوقف شدیم مکاریان
که تا چهل روز بعد از عید دیگر از اینراه عبور ممکن نیست بارهای خود را در خانه گذارده
به هفته جان مراجعت کردند من و میرزا محمد علی اصفهانی که از اجزاء اداره لنج اخوان
و همسفر من بود ناچار بایستی از پی ماموریت خود برویم و نوبه پیاده رفتن شد چه زندگانی
در اینده هات بسیار صعب است علاوه بر این وجوهات و خرجی فقط برای راه همراه داشتیم
و اسباب و لوازم سفر خیلی مختصر بود روز هشتم در این دهات مجاور بواسطه عروسی وغیره
از دهات اطراف آمد و شد زیاد شده و برف جاده قدری کوبیده شده بود

روز نهم جمعی از سوداگران شوشتری و بختیاری وغیره در انیقریه مجتمع شده و باهم
قرار گذاشتیم که هر طور هست از اینجا که بالنسبه برفش زیاد تر است عبور نمائیم و
خود را به قلعه مامکا بمسافت دو فرسنگ که ساکنین آن ارمنی هستند برسانیم شاید
از آن به بعد برف کمتر باشد

اول طلوع افتاب حرکت کردیم قریب هفتاد راس قاطر و الاغ و اسب و سی نفر جمعیت
مسافر بود تمام پاتوه و کالک بسته در جلو قافله پیاده برفها را با پا میفشردیم که سخت
شده قاطرها بتوانند از روی آن عبور نمایند و برای اینکه بقارئین تصدیع نداده
اینفاصله دو فرسنگ راه را در دوازده ساعت پیمودیم در حالتیکه پیر و جوان آقا و نوکر

مکاری زن و مرد

مکاری و سرنشین همه تمام امشب را مشغول بار و بار کردن و بستن و قاطر از برف بیرون آوردن و برف کوبیدن بودیم و مقارن غروب بقلعه ما مکان رسیدیم بطوری از شدت زحمت و تقلا خسته و کوفته که سر از پا و پا از سر نمی شناختیم چند نفر مسلمانانیکه در اینقریه سکنا داشتند ما را بخود راه ندادند و عاقبت کدخدای ارامنه که جوان رشیدی بنظر میآمد چه مُود بانه ما را بخانه خود برد و از مهمان نوازی و ادب خود و خانواده خود ما را شرمگین ساخت خانه و منزل بسیار نظیف و پاکیزه ظروف و لباس تمیز ما را پذیرائی نمود و هر چه خواستیم قیمت سیورسات راحتی باسم تعارف اشیا یادگاری باور دنمایم نپذیرفت ارامنه در این ده کلیسا و مدرسه دارند و ادب و معرفتشان بیش از دهاتین مسلمین است متمول آنجا نیز بیشتر است و باهم دوست و بایکدیگر همه گونه همراهی و مواسات مینمایند و لی هیکل و وضع زندگانی انها نیز مثل بختیاریها است صبح دیگر از قلعه ما مکان من و رفیقم میرزا محمد علی تنها با یک قاطر و یک مادیان حرکت کردیم سایر همراهان در اینجا ماندند و گفتند عبور ممکن نیست

آنروز تا غروب بزحمت زیاد خود را بدستنا رسانیدیم اینقریه قریب سیصد نفر جمعیت دارد ولی چنانچه سابقاً اشاره شد اهالی این قرا بحرفت و صنعت خو نگرفته اند و بواسطه نبودن راه و دور بودن از مصرف اگر زمانی هم صنعتی داشته اند بمرور از میان رفته لهذا شغل مردم فقط زراعت است آنهم با اسبابهای ناقص و بی علمی همینقدر که نان خود را تهیه کردند دیگر کاری ندارند و اوقات خود را به بطالت میگذرانند و بنابراین فقیرو

و پریشان هستند و تمول آنها منحصر بچند راس قاطر و کاو و کوسفند است از دستنا تا
شلمزار دو فرسنک است و اینقریه نیز مثل قریه قبل است دو شب در دستنا توقف کردیم
خبر آوردند که تنک درکش ورکش سخت مسدود شده و از کثرت برف راه عبور نیست
ولی از اینطرف جناب سردار اسعد در جونقان که قریب یکفرسنک است با تنک منزل
داشتند عده زیادی از دهاتین اطراف را فرستادند که برف تنک را رج بزنند یعنی
با پا بکوبند که برهم فشرده شود و بشود از روی آن انسان و قاطر عبور نماید دهاتیها با
نصیحت کردند که راه مسدود است و رفتن امکان ندارد زیرا که شماها دو نفر بیش نیستید
و همینقدر که آفتاب از نصف النهار روی بمغرب کند هوا سرد میشود و گاه باشد که دست
و پا را برف بزند ناقص نماید یا آنکه کلیه جان در خطر است ولی این دوست همسفر ما حالت
غریبی داشت مثلا منزلی که هشت فرسنک مسافت داشت قبل از رفتن میگفت من
از این راه عبور کرده ام یکفرسنک چربی است بعد از آنکه طی میکردیم معلوم میشد که هشت
فرسنک بوده لهذا گفت تنک درکش ورکش یک میدان کوچکی بیش نیست و آنطرف
تنک گرمسیر و خشک است خود تنک هم گرم است و برف نمی ماند و میتوانیم دریکساعت
عبور نمائیم من هم که اول جوانی و همیشه خوش داشتم که خود را بخطر بیندازیم و ابدا ملاحظه
و مآل بینی ورا اقدام بکارهای سخت میکردم لهذا عازم حرکت شدیم و اما اولین اشکال
آنست که خود را بتنک برسانیم و در اینجا تقریبا راه صاف و جلگه است ولی قریب
یک ذرع برف بر روی هم انباشته شده است دهاتین گفتند که چون روز آفتاب است

روز از دها

روی برف را آب میشود و شب که هوا سرد شد روی برف آنچه آب شده منجمد میشود
و سخت میگردد و تا آفتاب بالا نیامده است ممکن است از روی برف عبور نمود لهذا
صبح روز سیم در هنگام اذان درحالتیکه هوا در منتها درجه برودت بود برخواسته و
هرکدام مال سواری خود را برداشته بطرف سنگ روانه شدیم یک خوراک جو برای مالها
و قدری نان و تخم مرغ جوشانیده همراه برداشتیم قریب دو فرسنگ از روی برف
راه طی کردیم و همه جا راه خوب بود و اشکالی فراهم نیامد و برفها هم در نرفت تا آنکه
آفتاب کم کم بظهر رسید و حرارت آفتاب به برفها اثر نمود و همینطور که قاطرها و مادیان
ایستاده بودند چهار دست و پای آنها فرو رفت و اول اشکال و بدبختی شد بار آنها را
برداشته دو نفر با زحمت زیاد از برف بیرون آوردیم و در جای دیگر قرار دادیم
هنوز بار بر کول آنها نگذاشته مجدداً فرو رفته از دو ساعت قبل از ظهر تا سه ساعت بعد
از ظهر تمام مشغول همینکار بودیم و چون مسافتی از دستنا دور شده بودیم و برف
هم آب شده دیگر هیچوجه امکان برگشتن نبود و از یکطرف قریب یک میل هم بسرتنگ
نمانده بود و ما میخواستیم که خود را به سنگ برسانیم چونکه صبح پیاده از ما عبور کرد و گفت
قریب دویست نفر در سنگ مشغول برف زدن هستند ولی در اینوقت که بیش از یکساعت
و نیم بغروب نمانده بود از دور دیدیم که برف زنها از سنگ مثل دفیله سرباز بیرون آمده
دبطرف دست چپ رفته و معلوم شد که بمنزل خود جوبقان برمیگردند و دیگر وقت
بیرون ماندن نمانده است من نگاه ناامیدانه بطرف آنها نموده هرچه خواستم با دست

باینها اشاره کنم که کمک ما بپایند و آواز کنم دیدم بعد مسافت مانع است و آنها ملتفت
نمیشوند از یکطرف آفتاب بسرعت تمام بطرف مغرب میرود و قدری با خود تأمل نمودم دیدم
اگر اندکی دیگر تأمل نمایم هر دو باید در این صحرا مرگ جان گوئیم بی سبب و محققا اگر بمانیم
شب را بصبح نخواهیم رسانید برفیق خود قدری تغیّر نمودم که تو گفتی من این راهها را میدانم
و میدانستی و از جهل من و خود را در چار این زحمات نمودی الحال وقت درنگ نیست باید
مالها را گذارده و بزودی خود را بده رسانید از من اصرار و از او انکار بود و میگفت هر
طور هست امشب خود را به تنگ میرسانیم و در تنگ غارهای بزرگ هست در یکی از آنها
شب را میپائیم و صبح زود برخواسته از تنگ عبور میکنیم دیدم چاره حاصل است جعبه لوازم التحریر
و یک بسته لباس برداشته مابقی را گذارده بطرف دهنه تنگ روانه شدم که خود را
بجاده که بده رسانیده و بزودی خود را بآبادی برسانم قریب پنجاه قدم که دور شدم
نوکر میرزا محمد علی مستوفی گردیده صدا زد بایست منهم میآیم او هم قدری لباس و غیره
از بار برداشته خود را بمن رسانید در اینحال چون هر لحظه بغروب نزدیکتر میشد اضطراب
و عجله ما زیادتر میگردید باندازه که قاطر و مادیان که تا گردن شان در برف فرو رفته بودند
و ما جل و زین و بار آنها را باز کرده بودیم که آنها را از برف بیرون بیاوریم بهمان حال
گذاشته رفتیم و آنقدر وقت نمانده بود که آنها را از برف بیرون بیاوریم و بپوشانیم و جو در
جلو آنها بریزیم و لوازم سفر را که روی برفها درهم ریخته بود جمع نمائیم با خود اندیشیدیم
که هرچه باشد جان انسان از حیوان عزیزتر است و با سرعت هرچه تمامتر در میان برف

میشدیم

مشغول شناوری بودیم هریک لوازمیکه برای خود همراه برداشته بودیم قریب
شش من میشد واینوزن بر وزن خودمان افزوده و برف هم بکلی نرم شده بود و ماکمر
به برف می نشست افتان وخیزان خودرا بپای سنگ رسانیدیم یعنی بایداز دامنهٔ
بالا رفت و داخل درراه شد هیچوقت این نکته راه را فراموش نمیکنیم زیراکه خیلی راه
نشیب وبلند بود و ما بزحمت زیادی قدری خودرا ازاین دامنه بالا میکشیدیم که یکدفعه برف
اززیر پا سست بود درمیرفت و ما غلطان دوباره بپای ایندامنه میرسیدیم وکلیهٔ این
دامنه بیش ازصد قدم ارتفاع نداشت ولی متجاوز ازنیم ساعت ما را معطل داشت
بالاخره بزحمت ومشقت خودرا بالا کشیدیم و داخل جادهٔ کوبیده برف شدیم باوجود
اینهمه صدمات که قریب یازده ساعت تمام مشغول بوده‌ایم وجز نان خشک و دوسه تخم
جوشانده خوراکی نکرده بودیم حتی آب هم نیافتیم و درعوض آب هم برف میخوردیم درینحال
اکنونکه قریب سه ربع بیش بغروب نمانده است بارها دابرکول گرفته ازترس جان
یورتمه کنان میدویدیم وحقیقتاً نمیدانستیم که ازاینجا که دهنه سنگ است تا جونقان
چقدر مسافت میباشد دراینراه همه جا جاده با منتهای سلسله های تپه ها تلاقی مینماید گاهی
راه را کج ومنحرف مینماید بطوریکه ما بیش ازپانصد قدم جلو خودرا نمیتوانیم ببینیم و هر
لحظه امیدواریم که عقب این تپه که درجلو است حتماً محل جونقان است درحینی که ازجلو عبور
میکردیم دیدیم حیوانی درمیان جادهٔ کوبیده شده که قریب نیم ذرع ازسطح برف
پائین تر میشود بانکمال شتاب بطرف ما میاید دراول گمان کردیم روباه است ولی گم

نزدیک شد دیدیم یک گرگ بزرگی بقدر سگهای بزرگ شکاری نفس زنان و پای
کوبان باستقبال میآید ما هیچیک حربه از برای دفاع همراه نداشتیم فقط حربهٔ من یک
قبضه چاقوی جیب است که قاشق و چنگال هم دارد و حربهٔ میرزا محمد علی هم نی قلیان است
که همراه خود برداشته ما چندان اعتنائی بجناب گرگ نکردیم بلکه بر سرعت راه افزودیم
و کم کم حرکت ما حرکت حمله شد گرگ هم همه جا دوان میآمد تا بقدر هشت قدم بما نزدیک
شد ما با هم گفتیم اگر سستی کنیم او دلیر خواهد شد پس بهتر آنست که ما نیز از میدان در
نرویم و شاید او را با توپ از میدان بیرون کنیم و حقیقتاً همینطور است هر قدر در پیش
دشمن انسان اظهار ترس و عجز نماید دشمن چیره تر و جسور تر میشود و هیچوقت نباید با
دشمن سستی نمود و دیگر آنکه نباید جان را ارزان فروخت ما میتوانیم با چاقو و مشت
و لگد و دندان هم اگر بر او غالب نیائیم اقلاً باو آزار برسانیم و اگر یکی از پا در آمد دیگری
فرار نماید لهذا بی باکانه با صدای خشنی بیکدیگر در صحرا انداخته بطرف گرگ دوان
شدیم سبع دید که ما نمیترسیم و بطرف او حمله کردیم تاب نیاورده از جلو جاده بیرون
دویده براه داد همینقدر که ما از او گذشتیم دوباره داخل جاده شده رو بطرف ما
برگشت و نشست ما قدری که دور شدیم مجدداً بطرف ما روانه شد و قدری میآمد و
قدری در جاده نشسته ما را تماشا میکرد در اینوقت بقدری سرما شدید بود دست
من که بسته و جعبه را بر پشت خود نگاهداشته بودم در اینوقت که قریب بغروب
آفتاب است با کوله بار خود گرگ را در میان جاده گذارده با عجله تمام از میان جاده

[illegible]

[illegible]

بیرون

کوبیده شده (رح) بطرف جونقان میدویدیم همینقدر اگر بخاطر داشته باشید که از
وقت اذان صبح حرکت کرده‌ایم پیاده در میان برف اقلاً هشت ساعت تمام
مشغول بار باز کردن و بستن و قاطر از برف بیرون آوردن بودیم و قریب سه
فرسنگ راه رفته‌ایم حال ما را خواهید دانست که کوفتگی بدن تا چه اندازه است
همینقدر من دیدم که بواسطه خوردن غذای نامناسب و زحمات بسیار حالی قریب
به تب عارض شده است بهرحال افتان وخیزان نیمساعت از شب گذشته خود را به
جونقان رسانیدیم در ابتدای آبادی یکی از گماشتگان جناب سردار اسعد در کنار
راه ایستاده بود همینقدر از او خواهش شد که منزلی برای ما تهیه کند ما را به منزل پدرزن
خویش هدایت نمود داخل شدیم فوراً چائی و غذای شب اول حاضر نمود چون این
شخص از نوکرهای خاص جناب سردار اسعد بود و سفرهای مکرر در خدمت ایشان نموده بود
خیلی مهربان و با ادب بود بمحض ورود از برای نجات قاطر و مادیان و لوازم سفر که
در میان برف بجا گذارده بودیم فرستادیم چند نفر از جوانان بختیاری ساکن قریه
حاضر شدند ولی گفتند که پنج تومان میگیریم که برویم قاطر و مادیان و بار آنها را بیاوریم
من بیست و پنج قران نقد دادم که بروند و بقیه را هم بعد از آوردن بدهم فوراً دو تخته
گلیم و قدری بوته و هیزم و نان برداشته هشت نفر روانه شدند در اینحال بخیال
افتادم که شرح ما وقع را بجناب سردار اسعد اطلاع بدهم عریضه نوشتم بمحض اطلاع
از حال یکی از گماشتگان را فرستادند در میان قریه آواز کشیده که جمعی حاضر شوند

دیگر

و بحکم جناب سردار بروند مال و اسباب را بیاورند و نیز خبر دادند که جناب ایشان
گماشته خود را برائی ما معین فرموده اند و شام و نهار هم باید از آشپزخانه
مخصوص ایشان بیاورند و منشی باشی با معلم آقازادگان خود را برای دیدن ما فرستادند
از حال ما مسبوق شده و احوال پرسی نموده رفتند

اول طلوع آفتاب دهاتین برگشتند ولی فقط بارها را آورده اند و گفتند که حیوانها
بقدری بحس شده بودند که ممکن نمی شد آنها را بیاوریم قدری دور آنها آتش کردیم
و قدری نان در دهان آنها گذاردیم تا گرم شدند (در این حدود عادت بر اینست که چون
قاطر و غیره که برف گیر شوند گلیم و فرش روی برف پهن مینمایند و قاطر از روی فرش
عبور مینماید باین ترتیب از روی برف میگذرانند) بعد قدری جو پیش آنها ریختیم و
آمدیم تا روز قدری فرش و نمد دیگر با جمعیت برداشته بردیم و آنها را بیاوریم
صبح برخواسته بخدمت جناب سردار اسعد رسیدیم سردار اسعد شخصی است بسن پنجاه الی
پنجاه و پنج با قیافه و سیمای خیلی مطبوع از تمام خوانین بختیاری با کمال تر و دانش
مندتر است آنچه معروف است زبان فرانسه را خیلی خوب تحصیل کرده و میدانند
و در ادبیات و تاریخ زحمات کشیده اند خیلی خوش مشرب و متعارف و بی تکبر و خلیق
میباشند چند روز قبل از ورود ما یکی از میرپنجه های قزاق با پنجاه نفر قزاق که مأمور
عربستان و شوشتر بودند وارد شده و بواسطه این برف مانده بودند و مهمان جناب
سردار بختیاری بودند بعد از احوال پرسی از هر گونه صحبت بمیان آمد معلوم شد که یکی

یکی از دانش پرورانست و از وضع دربار دولت و بی قانونی مملکت و هرج و مرج سلطنت
شکایت داشتند از مرحوم میرزا علیمحمد خان مدیر پرورش خیلی تمجید نموده مخصوصاً از
روزنامه ایشان خیلی توصیف نمودند و گفتند که روزنامه ثریا و پرورش را تا نمره آخر
کتاب نموده‌ام خیلی مایلم که عکسی هم از این وطن پرست پرشور داشته باشم از این حرف
معلوم شد که این شخص بزرگوار که در میان کوه‌های بختیاری دارای اقتدار و تسلط است
بر خلاف انتظار و فرض اغلب در فکر حفظ و ترقی وطن عزیز خود میباشد چنانچه اظهار
داشتند که مدرسه بطریق مدارس طهران در جونقان افتتاح نموده جمعی از اطفال
دهاقین را تعلیم مینمائیم و تمام مخارج را از کیسه متحمل میشوند و معلم از عربی و فرانسه و ریاضی
از طهران حاضر کرده‌اند و میخواهند مکان مدرسه را نیز خیلی عالی بنا نمایند از این معلومات
خیلی برامیدواری من افزود و واقعاً از تمام مطالب مهمتر بود اتفاقاً عکسی از مرحوم میرزا
علیمحمد خان مدیر پرورش همراه بود تقدیم شد و مدت نه روز تمام در خدمت ایشان مهمان
بودیم و خیلی لطف و مهربانی نمودند و هر روز مقدار زیادی از دهاقین را حکم میکردند
از جونقان و دهات اطراف میرفتند و راه تنگ درکش و رکش را میکوبیدند که مسافرین
عبور نمایند و راه مسدود نباشد و جمعیت رجح زنها قریب دویست نفر بودند که همه روزه
صبح میرفتند و غروب بر میگشتند و از اردل که از طرف تنگ بود نیز قریب بهمین
مقدار رجح زن همه روز جاده میکوبیدند
قریه اردل قریب هزار نفر تخمیناً جمعیت دارد و مرکز جناب سردار اسعد میباشد عمده مستملکات

وسوارهای شخصی و رعایای ایشان در اطراف جونقان میباشند و عمارتی بسیار عالی
با قلعه و حصار و برج و بارو با عمارات نوساز قشنگ در اینجا بنا کرده اند و اهالی
جونقان و اطراف آن جناب سردار اسعد را خیلی محترم و واجب الاطاعه میدانند
روز دوم گفتند راه تنگ زده شده است و کمی دیگر مانده و امروز تمام میشود و ممکن است
عبور نمود میرپنج قزاقها با پنجاه نفر قزاق و عده از مسافرین و سوداگران شوشتری
و دزفولی و لر در جونقان جمع شده بودند امروز تمام با قریب دویست نفر از
دهاقین بختیاری حرکت کردیم تا وسط تنگ راه خوب بود و جاده بالنسبه
صاف تر و کوبیده تر بود کم کم راه سخت شد مختصر اینکه تا قریب غروب مکاریان
و سواران قزاق با دهاقین بختیاری در جلو قاطرها جاده میکوبیدند معهذا
جاده سخت تمام نشد و ناچار شب را مراجعت بجونقان نمودند با میرپنج قزاقها
چون خداحافظی کرده بودیم دیگر مراجعت نکردیم در اواسط تنگ چند غار بزرگ
هست هر دسته دو سه نفر رفتیم در میان یکی از غارهای کثیف منزل کردیم ولی پیاده ها
و قزاقان و بعضی از مسافرین مراجعت کردند انشب هم خیلی بد گذشت چونکه این
غارها آب چکه میکرد و زمین آن تمام تر و مملو از پهن و کثافت بود و تمام رختخواب
و فروش ها تر و کثیف شد صبح زود دوباره اول زحمت شد و قریب چهار صد
نفر از اهل جونقان و اطراف با قزاقان و مسافرین حرکت کردند مختصر آنکه تا نیم
ساعت از شب رفته با زحمت بسیار از تنگ عبور نمودیم و بقریه کوچکی که در انطرف

تنگ واقع بود رسیدیم اینطرف تنگ بالنسبه باطرف دیگر گرم سیر است و در صورتیکه در آنطرف تنگ از زیادی برف عبور ممکن نبود اینطرف تنگ هوا بالنسبه گرم تر بود و در اغلب نقاط بکلی برف آب شده بود و زمین خشک بود و شب را مهمان کدخدای ده بودیم و چون بعضی از دواجات مثل گنه گنه و دوای دندان وغیره باهالی ده داده و معالجه کردیم خیلی از ما پذیرائی کردند صبح از اینقریه (بهشتی) حرکت کردیم نیم فرسنگ که از اینقریه دور شدیم به اَردل رسیدیم

اَردل قریه ایست قریب بهفتصد نفر جمعیت دارد و مرکز جناب شهاب السلطنه بختیاری است عمارت خیلی قشنگ خوبی در دامنه تلی ساخته و خیلی خوش منظر و دلرباست هوا نیز از جونقان گرم تر و بهتر است

در اینکوه ها چون سرد و برف بود و فرصت گردش و امتحان نبود چیزی کشف نشد ولی در اینکوه های تنگ و حوالی آن مومیائی بسیار یافت میشود و یکی از دهاقین چند جعبه از برای ما هدیه آورد (لازم است در اینجا اشاره شود که اینراه بختیاری را درهمین اواخر خوانین بختیاری به مساعدت اداره کمپانی لنچ اخوان ساخته اند و نقاط صعب العبور آنها را هموار کرده اند و عمده تعمیر آن از ابتدای تنگ شروع میشود والا در تابستان هم در این تنگ عبور بسیار مشکل است و با وجود راه ساخته سالی چندین قاطر و بار در این تنگ تلف میشود و از کوه پرت شده به رودخانه که در وسط آن جاری ست میافتد و برای ساختن اینراه با دو تخته پل که بعد شرح آن میاید قریب

چهل و پنجهزار تومان خرج نموده اند) راه اینطرف تنگ نیز غالباً هموار و پست و بلند
و دره و ماهور است ولی غیر قابل عبور نیست و برف چندان زیاد نیست که مانع
عبور باشد از این حدود به بعد کم کم جزو نواحی گرمسیر است مطالب تاریخی و علمی
چندان در دست نیست در اینکه غالب این نقاط معموره و شهرهای قشنگ داشته شکی
نیست چه در ابتدای زمان نوع انسان غالباً این نقاط را برای زندگانی خود اختیار
می نموده است زیراکه از حمله و هجوم سایر طوایف در اینگونه نقاط میتوانسته اند خود را
حفظ نمایند دیگر آنکه لوازم زندگی آن ایام که عبارت از نباتات و اشجار و آب و
سوخت است باغبان طبیعت در نهایت استعداد در این اماکن مهیا می نموده است و
علوفه رمه و حشم که قیمت عمده و مایه زندگی صحرانشینان و اهالی کوهستان است در
این نقاط در تمام فصول باندک فاصله از سردسیر بگرمسیر مهیا بوده است از اول پل
اطراف جنگل است در کنار راه تمام جنگل بلوط و ون و غیره میباشد و تا پل عمارت
دو منزل است در سابق اشاره شد که اینراه را خوانین عظام بختیاری تعمیر نموده اند
در طی اینخط در دو محل پل آهن زده اند و باید دانست که هر دو این پلها پل ستونی نیست
یعنی آنرا با زنجیرهای مفتولی در دو طرف رودخانه با میخ های آهنی بزرگ کوبیده اند
و هرسال آنرا تعمیر مینمایند و رنگ و روغن میزنند و تازه نگاه میدارند و پول بلیط راه را
در این نقاط یعنی در سر پل ها اخذ میکنند از جائیکه این پل را زده اند بعد کلیه وضع کوه ها
و جنگل ها و طبیعت خیلی با صفا و قشنگ است و میتوان گفت اینگونه نشیب و فرازهای بزرگ

و جهان

وجنگلهای انبوه و مناظر عجیب که رودخانه عظیمی بر اتب قشنگ آن افزوده و هر نقطه از آنرا به شکلی مخصوص جلوه گر مینماید و بواسطه تغییر و تبدیل منظر جالب نظر میگردد دیدنی ما در راست و آنهائیکه بتماشای مناظر طبیعی خیلی مایلند این نقاط را بر هر چه ترجیح میدهند یکطرف آن کوهی انبوه از جنگلهای سبز و خرم که بجز درخت چیز دیگر دیده نمیشود گویا بطبقات ابرها رسیده و گذشته و در طرف دیگر در هزارها ذرع عمق دره های با صفا و دلربا دیده میشود که انسان از نگاه کردن بخوف میافتد و گاهی در میان سبزها و جنگلها آبشارهای عظیمی که از پستی و بلندی معبر آب تشکیل یافته از کف آبها که درهم مخلوطند سفید بنظر میآید غالباً در مدت تمام سال در قله اینکوه ها برف باقی میماند در صورتیکه در پائین دره ها بنهایت گرم است و از همین جا میتوان حدث زد که ارتفاع هر یک تکه کوه چقدر است بعضی از نقاط اینکوه ها باندازه جنگلها انبوه است که واقعاً انسان در شگفت میماند و افسوس میخورد که اگر راه آهن بود سالی هزار کرور از این جنگلها میتوانیم فایده ببریم اهالی این نقاط از تمام قیدهای اهالی شهر رسته و آزادند و در اینکوه های بلند و عجیب همانطور که اهالی شهر در خیابان گردش میکنند بهمان سهولت زندگی مینمایند و دیگر آنکه زنان آنها عموماً در امر معاش و زندگی و تهیه لوازمات حیات خود با مردان خود شریک و سهیمند در خلاف زنان شهری هر دو صفت و بی ترس و با کمال عفت و آزادی و خوشخوئی عمده زحمات حیات را متحمل میشوند حتی در موقع نزاع و دفاع نیز غالباً با مردان خود همراهی و کمک مینمایند و در وقت

حرکت و مسافرت از ییلاق به قشلاق و مراجعت بهیچوجه محتاج بمرد نیستند و خود
از عهده تمام خدمات و زحمات بستن بار و حمل اثقال و نگاهداری اطفال و کوچانیدن
حشم و رمه جمع آوری آذوقه و تهیه خوراک و دوشیدن گاو و گوسفند و زدن شیر
و دوق بر میآیند و عموماً بنظر میآید که مردها دسته دسته در چادرها یا پای درختی نشسته
مشغول کشیدن قلیان و چپوق وقت را میگذرانند درصورتیکه زنان شیر و ماست و
پنیر و کره و نان و خورش و لباس و کرباس و گلیم و پلاس تهیه میکنند و آنی آسوده
نیستند چه قدر این اخلاق طوایف صحرائی و کوهستانی اهالی ایران قابل و لایق
تقلید است مقصود این نیست که زنان مشغول زحمت باشند تا مردان تنبل و تن پرور باشند
بلکه مقصود آنست که نیز زنان نباید مانند زنان شهری تن پرور و پرگو و بیکاره باشند
و جز آنکه بر زحمات مردان بیفزایند هنری دیگر نداشته باشند چه قدر قابل تمجید است
خانمی که بتواند خمیر حاضر نماید و نان بپزد و ماست و پنیر و کره و سرشیر حاضر نماید و با
اندک سرمایه زندگی از گندم و گوسفند و گاو خود را از احتیاج برهاند هرگاه اهالی صحرا
نشین و کوهستان ایران قدری بتوانند تحصیل کنند و خوب و بد دنیا را بفهمند
و کمی علومیکه بدرد آنها میخورد تحصیل نمایند بدون اینکه اخلاق شهرستانیها را
فرا گیرند میتوانند به قسمی زندگانی خود را منظم و نیکو نمایند که خوش بخت ترین
طوایف و ملل باشند عدم علم و تربیت و کثرت ظلم و اجحاف و استبداد جوهر ذات
آنها را خمود و آتش ذوق آنها را خاموش کرده است درصورتیکه از حیث مهمان

نوازی

نوازی مشهوراند حتی حاضراند که خود گرسنه بمانند ورسیده و مهمان خودرا پذیرائی نمایند
ازشدت وکثرت ظلم وتعدی از دیدن مسافر هم گریزانند مبادا مامور دیوان وفرستاده
خان وضابط حکمران باشد برای اینکه همه چیز از ایشان مجانی وبلاعوض میخواهند
در اینجا یک مطلب خیلی مهمی بنظرم رسید وآن اینست که درتمام قراء ودهات ایران
غالباً زمین وآب فراوان وبیکار افتاده است ولی بیچاره اهالی آن از همه چیز محرومند
حتی غالباً اهالی دهات میوه ندارند وسبزی آلات جز درشهرها نمی بینیم من خیلی تعجب
میکردم و درهر قریه ودهی که وارد شدیم به اهالی آن توبیخ میکردم که شما همه بیکار
هستید آب موجود وزمین مهیا جهه چیست که لامحاله قدری سبزی آلات وبقولات
برای خود تهیه نمیکنید که هم خود منتفع بشوید وهم زیادی آنرا بمسافرین بفروشید تا
آنکه پیرمرد دهقانی جواب مسکتی داد وساکتم نمود وگفت راست میگوئی امادرصورتیست
که ما رابحال خود بگذارند چه فایده برای من دارد که عمر خودرا صرف کنم ومتحمل زحمت
بشوم وحاصل زحمت مرا حاکم وضابط باکمال تسلط بخورند وحتی خودمرا از انتفاع آن
محروم سازند واگر یکدفعه اینکاررا بنمایم زحمت آن بایدموروثی خانواده من بشود همه ساله
ضابط وحکام همان را بلاعوض ازمن میخواهند انوقت ملتفت شدم که جهه کم حاصلی
وبی بهرگی دهات ورعایا چیست خلاصه دراین قسمت مملکت بختیاری یعنی ازپل عمارت
تا مال امیر گویا عالم وطبیعت هنوز بحالت جوانی خود درنهایت طراوت باقی است و
چشم انسان ازدیدن بلندیها وپستی ها وجنگل وآب شارها ونباتات قشنگ بهیچ جه

سیر نمیشود مخصوصاً اگر انسان قدری بعلوم طبیعی وطبقات الارض وتاریخ خلقت
عالم آشنا باشد ووضع تکوین وانقلاب وسبب ظهور اینکوه ها وبلندی وپستی هارا
بداند وبفهمد ازجمله چیزهائیکه درشب علاوه بر وضع طبیعی مملکت جالب نظر دقت
میشود حشرات عجیب ازقبیل کرمک شب فروز وانواع پشه ها الکتریک دار هستند که مانند
برق های کوچک هر لحظه در تاریکی نمودار ومخفی میشوند وآنهائیکه دیده اند وبا نظر
دقت ملاحظه کرده اند میدانند چه عرض میکنم مختصراً گردش در این نواحی بخصوص در
آخر بهار خیلی نافع وروح افزاست بخصوص برای اشخاصی که در بحبوحه شهرهای
کثیف پرجمعیت وشغلهای غیر طبیعی مانند تحریر وصنایع پرفکر وغیره تمام مدت روز را
مشغول زحمت هستند ودر شب مانند مردان مست از خستگی تن ودماغ از خود بیخبراند دیدن
این مناظر ونقاط خیلی مفید وجالب نظر دقت بلکه نمونه از بهشت موعود است
در نظر آنها در این جنگلها خرس وپلنگ ویوز وکبک ودراج وتیهو وآهو وغیره در نقاط
مختلفه یافت میشود ودر این حدود از دو سلسله کوه بزرگ عبور مینمائیم یکی سلسله کوه رود بار
یا (بازوفت) ودیگری کوه (منگشت) وکوه منگشت خیلی بلند است ودر بندر ناصریه
که قریب ده منزل از دامنه آن دور است ودر نهایت گرمی است در وسط تابستان
قله های آن که مستور با برف است نمایان ومایه حسرت ساکنین آن سامان است در
وسط این سلسله کوه درکنار راه درنزدیکی قلعه بازوفت خرابه های شهر سوسن قدیم
هنوز باقی است پل تاثی دریای گردنه مرواریددواقع است وواقعاً جای غریبی است

و غرابت آن اینست که عموماً رودخانه‌ها همه جا راه مخصوص دارند و از دره‌های پائین
کوه‌ها عبور مینمایند و بنظر میآید که عمداً برای آنها راه ساخته‌اند و کوه‌ها همیشه بطوری
واقعند که خیلی ندرتاً کوهی مانع عبور آب میشود ولی در این نقطه برخلاف معمول دره در
دامنه این کوه که موسوم بگردنه مروارید میباشد تمام میشود و یک کوه دیگر در جلو این رود
خانه کرند میآید و غریب آنست که مرور زمان آب از میان کوه راه باز کرده است و میان
سنگ را بریده است و جائیکه یکدماغه از کوه ممتد است آب وسط آنرا بریده و عبور مینماید
در زمان ساسانیان و زمان آبادی سوسش روی این دماغه را سد بسته بوده‌اند و از همین
نقطه از رودخانه کرند عبور مینموده‌اند حال خراب شده است و در همین اواخر این نقطه را
که آب بریده است در روی آن چوب میانداخته و عبور میکرده‌اند ولی خیلی خطرناک است
و در هر سال چندین نفر آدم و حیوان از روی آن پرت شده هلاک میشوند چونکه
رودخانه در اینجا خیلی تنگ است آب آن بسیار پرزور واحدی نمیتواند خود را از آب
نجات بدهد پل در تنگه گردنه است و گردنه مروارید خیلی صعب و بلند است و چندین ساعت
عبور آن طول میکشد و تمام آن مستور به اشجار بلوط و ون است از گردنه مروارید که
سرازیر میشویم به قریه دهِ دِز میرسیم اینمحل نیز بواسطه استعداد طبیعی و محل بنظر
میآید که از خیلی قدیم آباد و معموره بوده است و در اطراف آن نیز آبادی بسیار است
ولی در تابستان بواسطه کثرت مگس و پشه که بمال رمه اهالی مضر است اهالی این
نقاط کوچیده و به ییلاقات میروند و این جاها از سکنه خالی میماند

از ده دز

از دِه دِز تا مال امیر دو منزل است و تمام کوه و جنگلهای انبوه و منظرههای باشکوه است
مال امیر نقطهٔ عجیب و محل غریبی است این محل در یک زاویه از کوه منگشت واقع
شده است که از اطراف آن نهرها و چشمههای آب جاری میشود و چون جلگهٔ آن در سه
طرف بکوه محدود است آب راه عبور ندارد لهذا در یکطرف جلگه مال امیر که تقریباً
یکفرسنگ در یکفرسنگ است یک دریاچه کوچکی تشکیل میدهد و زمین جلگه مال امیر به
اندازهٔ پرآب است که چادرنشینها در هر نقطه منزل کرده اند یک چاه آب بعمق یک
ذرع میکنند و از جهة آب آسوده میشوند زمین مال امیر در بهار و تابستان به اندازهٔ
سبز و خرم است که تقریباً در ماه حمل و ثور و جوزا اقلاً ده هزار نفر از ایلات دسته دسته
هر یک چندین روز در اینجا اطراق میکنند و قاطر و گوسفند و گاو خود را میچرانند
و ابداً فرقی در سبزی و علف آنجا ظاهر نمیشود و بواسطه کثرت چادرنشین و گوسفند
و گاو که در اینجا غالباً اطراق دارند شیر و کره و ماست و پنیر بسیار اعلی که کم
مانند آنها دیده شده باندازه فراوان و ارزان و مسافرین عربستان از نعمت بی پایان آن است
خوانین بختیاری در اول ماه حمل کلیةً به این جلگه میآیند و سایر خوانین نزدیک
و ضابط و عمال مالیات خود را آورده اینجا تسلیم میکنند و در ضمن خوانین اسب و مادیان
خود را در اینجا میچرانند و در وقتیکه هنوز در ییلاق برف میبارد و آنها در میان سبزه و
علف چادر زده بدون اینکه محتاج باتش و لباس زیاد باشند بخوشی میگذرانند
مال امیر یکی از بهترین نقاط خاک بختیاری است و فقط عیبی که دارد رطوبت

نسبةً زیاد

و پشه زیاد است و آثار ابنیه و عمارات قدیمه بسیار یافت میشود و در اینموقع خالی از مناسبت نیست که شرح تاریخی که در روزنامه اطلاع نمره صد و پانزده سال ۱۳۰۲ هجری درج شده ذکر نمائیم

شرح و تحقیق در باب مجسمه قدیمه که در بلوک مالمیر بختیاری کشف شده نگارش صنیع الدوله (۷)

بتاریخ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۰۲ در بلوک مالمیر از لواسر رستاق بختیاری از اعمال دار السلطنه اصفهان یکی از فلاحین درحال شیار زمین مجسمه از زیر خاک برآورد بصورت انسان قائم در کمال مناسب و اعتدال بطور چهار انگشت منفرج مشتمل بر جمیع جوارح و اعضا حتی آلت تناسل از خرزه و انثیین الا انکه هر دو دست و پاهای آن شکسته بود شاهزاده ظل السلطان حکمران اصفهان آنمجسمه را که از فلز مرکب مصنوع بر بنج ریخته شده بود بحضور شاه ایران تقدیم داشت محل تعجب و غرابت شد شفاهاً باین بنده محمد حسن بن علی معروف بصنیع الدوله حکم شد که اطلاعات خود را در اینباب بعرض برسانم

پس از تصفح و استقراء مصنفات حکماء و افاضل مکشوف شد که این مجسمه از صور ارباب انواعیست که اهل یونان میپرستیده اند

موافق تحقیقات رشیقه و اکتشافات عجیبه که فلاسفه مسلمین و حکماء اروپا در کتب فن (میتولوجیا) مدوین کرده اند درحق اجرام علوی بتاثیرات عظیمه قائل بوده اند و کواکب را الهه خویش میدانستند و برای هریک از موجودات بانواعها رب مخصوص از جنس ستارگان اعتقاد داشتند و الهه را نیز بدرجات میکرفتند بعضی در طول بعضی موثرات بالاستقلال را

خدا و مؤثرات بالواسطه را نیم خدا میخوانند و میگفتند که در میان ارباب انواع حروب
عظیمه و ملاحم مهمه و لشکر کشیهای سخت و دشمن کشیهای شگفت روی داده است و طبقات
این امم برحسب توطن خطه خاص و یا مزاولت شغل و صناعتی مشخص و یا بتمایزات دیگر
هر فرقه خود را در تحت تصرف کوکبی معین و یا مربی مخصوصی میپنداشتند و یکفرد مجسمه بصورت
آنکوکب و آن مربی بر وجهیکه باوهام خود یافته بودند از فلز میساختند و مانند عبده
اوثان بپرستش آن میایستادند

علماء فرنگ فنی را که متکفل شرح اباطیل و ترهات اینمقاله موهومه و اقاصیص و خرافات
اینملت قدیم است (میتولجیا) نام نهاده اند و مترجمین عرب باساطیر الاولین تعبیر کرده اند
در این علم افسانه های حملات و غلبات ارباب انواع بر یکدیگر بطولها مبسوط و مرقوم است
و هیکل هر کدام بصورتی مضبوط و مرسوم این مجسمه که در مالمیر یافته شده آنچه بالعیان از کیفیت
بافتن و پیچیدن گیسوانش و ترکیب اجزا و اعضای رویش پیداست که بر سیما و شمائل
نسوان میباشد از مجسمات رب النوعیست که آنرا (ارِمافرُدیت) مینامند چه این
پروردگار بعقیده اهل یونان بر صورت خنثی است هم آلت ذکر آن دارد و هم حالت
نسوان چنانکه این مجسمه را نیز هم خرزه و خصیتین مردانست و هم صفت روی و موی زنان
کما لایخفی علی اهله

پیروان این دیانت مضحک افسانه این رب النوع را بتخیلات خویش چنین یافته و هم
بافته اند که (ارمافردیت) پسر (مرکور) و (ودونوس) یعنی عطارد و زهره است

(سالمالیس)

(سالماسلیس) که رب النوع رودبارها وچشمه سارها میباشد وقتی (ارما فردیت) را برحالتیکه در چشمه شستشوی میکرد دید وعاشق او شد و (ارما فردیت) بهمسری او رضا میداد (سالماسلیس) بدرگاه ارباب انواع عالیه تضرع کرد وآنهارا بخواند تا پیکر (ارما فردیت) را باوی متحد سازند وهیکل ایشانرا درهم بیامیزند دعای او مستجاب شد کالبد (ارما فردیت) و(سالماسلیس) دریک قالب ظهور کرد وازانوقت پسر (مرکور) و(ونوس) خلقة دارای سیرت ذکران وصورت نسوان گردید

ونیز انسانی که هم آلت مردانه وزنانه هردورا داشته باشد بلغت آنعهد (ارما فردیت) می نامند چنانکه بزبان این عصر خنثی خوانند درمیان مجسمات عتیقه بسیاری ازین صنف حالا درموزه های ممالک فرنگ موجود است

افلاطون راکویند اعتقاد این بود که نخستین آفرینش جنس انس بصورت (ارما فردیت) ظهور یافت (پلیکلت) که مجسمه سازی است مشهور چهار صد وهشتاد سال قبل از میلاد حضرت مسیح بشهر (ارکس) که ازبلاد قدیمه یونان بود . وخرابهای آن فعلاً در دو فرسنگی (پلی) است وکتابی معروف درتناسب اعضاء آدمی تالیف کرده یک مجسمه بهمین هیئت خنثوی برای پرستشگاه ومعبد وطن خویش ساخته است وآنصورت را از سنگ مرمر بهارتی وافر پرداخته تا اینجا معروض افتاد از قضایای اولیه ومسائل مسلمه این فصول نسبت وبطون کتب از تفاصیل این اقاویل مشحون

هرگاه توان ثابت نمود که جلکه مالمیرکی مسکن اهل یونان بوده وبچه تقریب عبده ارباب

انواع درانیصفحه افتاده اند و چون توطن ایشان درانیقطعه خاصه مکشوف کردیده دیکر شکی در بودن انیجسمه از صور ارباب انواعی که آن ملت اینهارا من دون الله عبادت میکردند برای احدی نخواهد ماند

درجغرافیای مالمیر

(مالمیر) روستائیست میانه خطه خوزستان وخاک اصفهان در وسط کوهسار قصبه این روستارانیز مالمیر میکفته اند و (ایذج) بر وزن حیدر نام اصلی آن قصبه است مجوس در مالمیر بعهد ملوک فرس بیت النار (آتشکده) داشته اند میکویند آن بیت النار تازمان خلافت هرون الرشید خلیفه عباسی روشن بود و میسوخت

(هرون الرشید خلیفه چهارم عباسی بود و درسال یکصد و نود و سوم هجری در شهر طوس وفات کرد)

از آن تاریخ عبده وسدنه آن آتشکده منقرض شدند و آتش خاموش شد

در مالمیر بحیره ایست (دریاچه) که از اجتماع انهار کوهسار اطراف تشکیل مییابد عرب آنرا فم الابواب نام نهاده اند از عجائب آنکه چون آدمی یا جانداری دیکر در آن بحیره بیفتد نه خود فرو میرود و نه موج بر او سوار میشود بلکه آب او را همی کرد اکرد بحیره میکرداند تا هلاک سازد آنکاه جیفه اش را بساحل میافکند و این اعجوبه عدم رسوب ماء و رکوب موج را در خصوص این بحیره غیر واحدی از علماء این فن شریف نوشته اند ما بین مکان آن بیت النار و ساحل این بحیره دو فرسنک فاصله است

وهم در مالمیر پلی است که از غرائب ابنیه عالم شمرده اند و آنرا قنطره (خوزراد) میخوانند

دوزراد

و خورزاد که این قنطره را ساخته است مادر اردشیر بوده

(اردشیر نام اولین پادشاه ساسانیست و برای اینکه بختیاریان از نژاد ساسانیانند این مسئله دلیلی روشن است)

و این اثر شگفت در نهایت اتقان و کمال استحکام پرداخته شده چه آن طاقیست واحد که از ریشه و اساس تا حد سطح زمین همه را بسنگ و سرب و آهن برآورده اند و طرفین طاق را هرچه از پایه ببالا برده اند بتدریج با هم نزدیک ساخته دهنه را تنگ نموده اند تا مساوی کف جاده هر دو سر بهم پیوسته است و حشو ما بین خمیدگی پشت طاق و دو جنب رودخانه را با خبث الحدید و براده مس انباشته اند و سرب مذاب بر آن ریخته اند از وضع و کیفیت بنیاد این قنطره چنانکه مفصلاً بنظر نگارنده رسیده است درجه حذاقت و مهارت اهل صنعت اعصار قدیمه این مملکت را کماهو حقه مشهود میتوان داشت این بنا بر روی رودخانه ایست بسیار عمیق که غالباً خشک و بی آب افتاده اما در فصل بهار و سایر مواسم امطار که آبهای آن کوهسار بجنبش میآید چندان آب در آن وادی میریزد که در حدود قنطره دریاچه مواج به پهنای هزار ذراع و قطر یک صد و پنجاه ذراع صورت می پذیرد یکهزار و چند سال ازین پیش قطعه از طاق قنطره مذکوره بزلزله و یا صاعقه خراب شده بوده سالها ازین جهت سابله و سیاره آن جاده عرضه هلاک و خطر بوده اند و از بزرگان وقت احدی در خود قدرت و مکنت اصلاح و التیام آن قطعه را ندیده است تا در نوبت بنی بویه وزیر ابو عبدالله محمد بن احمد قمی صناع و مهندسین مملکت را یکجا در

نقطه جمع کرد و بمشاوره ایشان باصلاح و مرمت انمحل همت گماشت و بعد از وضع اجرت
عمله و فعله که از کشاورزان و دهقانان مالمیر بوده اند و مجاناً استخدام میشدند سیصد
پنجاه هزار تومان بعد از زمان خسیج کرد تا طاق قنطره را ثانیاً منعقد ساخت نوشته اند
که از نهایت ارتفاع طاق و بعد غور وادی چمن ممکن نبود که منجنیقی برپا کنند و چوب بسی
فراهم نمایند تا استادان واکره بر روی آن بتوانند قرار گرفتن و کار کردن لاجرم
بنا و ادوات او را باشاگرد و عمله و لوازم در زنبیلها نشانیده بچرخ و دولاب فرو میبایستند
وایشان از میان زنبیلها بکار میپرداختند با این اهتمام سخت وآن خرج گزاف چند سال
طول کشید تا انغرض انجام گرفت

در مالمیر نوعی از قاقلی است که عصاره آن از برای نقرس خاصیت عجیب دارد

عبد الرحیم صفوی پوری در منتهی الارب میگوید (قاقلی) بضم قاف دوم مقصوراً گیاهی است
هم چو اشنان شور مزه که اشتر میچرد مدر بول و شیر است و از خوردن آن زرد بگردد
اب اهل مالمیر برای نوشیدن از چشمه شعب سلیمان است شعب سلیمان را شرحاً و صورةً
نگارنده در جلد چهارم مرات البلدان قلمی داشته

یاقوت حموی میگوید خراج اینمحل از نگاه قبل از نوروز پارسیان بمطالبه و جبایت
شروع میشود و این رسم نیز از خصائص اینجا است بر خلاف رسوم جمیع دنیا در غرفه یکی از
خانات راه اصفهان این دو شعر دیده شده

قبح الساالکون فی طلب الرزق   علی ایذج الی اصبهان

لیت من زارها فعاد الیها   قدرماه الاله بالخذلان

یعنی برنگشتنی منسوب باد کسیکه در پی روزی از راه مالمیر آهنگ سپاهان میکند کاش
کسیکه مالمیر را می بیند و باز از انجا باز میگردد خدایش هدف خدنگ خواری و بی تباری سازد

قصبه ایذج را مالمیر نیز میخوانند حالا خراب است و با یرته سمت آن چمن و یکطرف
نیزار و بیشه میباشد عمارتیکه بتوان سکنا کرد باقی نمانده فعلاً نشیمن ایلات
آنحوالی است جنگلهای کوهسار اطراف مالمیر درخت بلوط بسیار دارد و قنوات جاریه کثیره
در اوان آبادی مالمیر بوده است حالا همگی ویران و غامر افتاده الا قلیلی

جانکی از توابع و متعلقات مالمیر است با این حدود جنوب جانکی بهمئی مغرب جانکی
رامهرمز شمال جانکی بختیاری ما بین شمال و مغرب جانکی کندزلو از توابع شوشتر

در قرون سالفه قبل از تاریخ اسکندر مقدونی بسالها پادشاهان ایران اسیران
از مملکت یونان آورده در حوالی مالمیر سکنا داده بودند وقتیکه اسکندر بر سر مملکت
یورش آورده و بر دارا غالب آمد و بلاد عجم را مفتوح ساخت از حوالی مالمیر که میگذشت
در حق اسراء یونان بسیار مهربانی اظهار نمود و آنقطعه زمین را بصیغه سیورغال ابدی به
ایشان باز گذارد

(کنتکورس) یونانی مورخ مشهور در اخبار اسکندر چنین میگوید که اسکندر پس از فتح
و تصرف شهر شوش معجلاً بسمت پارس در حرکت آمد باو گفتند اصطخر کرسی اعظم
ممالک ایران و پایه سریر سلاطین فرس عرصه تاخت و تاراج گردیده خزائن و دفائن

پادشاهان سلف از دست خواهد رفت در اثناء رحیل برودخانه (پاسی تیگر) رسید که
از مبداء جریان وسیلان آنکومستان (اوکسین) میباشد وان کوه ساری است
سخت و ناهنجار و عبور از آن در نهایت صعوبت و اشکال رودخانه (پاسی تیگر) بعد
از آنکه از وهاد بعیده و مغاکهای عمیقه میگذرد و وارد جلگه میشود و عرض و عمق قابل
کشتی رانی بهم میرساند تا آنجا که بدریای پارس میریزد اسکندر بعد از آنکه با اردوی
خویش وادی (پاسی تیگر) را عبره کرد داخل کوهسار (اوکسین) شد که سر حد خاک
روس است و بکشور پارس منتهی میکردد مردی (مادات) نام حکومت این ناحیه میداشت
وی بمعاقل محکم و سنفاقهای سخت خویش مستظهر گردید. طریق آنرا نویند پس از سه روز که
مسافت سه منزل راه سپرده شد شهری خرد هویدا گشت که از حصانت طبیعی و درات
بنیادی که داشت کشودن آن بسی دشوار مینمود اسکندر با سرهنگان لشکر گفت ما مردم
ما ملکهای وسیع گرفته ایم و قلعه های منیع کشوده ایم اگر این بلده محقر را بحال خود بگذاریم
و بگذریم البته ناموس کشورستانی را پاس نداشته باشیم
چیزی نگذشت که اهالی شهر بدون جنگ وستیز شهر را تخلیه کرده بیرون رفتند اسکندر
آنجا را بدون زحمت متصرف شد از (مادات) بتوسط مادر دارا اغماض نمود و کوچ کرده و
مشقتی بسیار از آن کوهسار برآمد و بکوهستان دیگر رسید همچنان سخت و ناهنجار چون
مسافتی از آن نورد دیده شد جلگه دیده شد محاط برشته های جبال درهم و محفوف باشجار و
جنگلهای خرم صفحه از پیوستگی سبزه شاداب مانند لمعان زمرد مذاب مشتعل بر قراء عامره و

مزارع دائره و قنوات زخّار و چشمه های سرشار برغم اهالی آنکه زمینی بلطف هوا و طیب تربت
آن جلگه دیده و شنیده نشده است در بحبوحه این سطحه شهری ملیح البنا رایع المنظر وقوع
یافته اسکندر بفاصله ربع یکفرسنگ از آن شهر فرود آمد و اردو زد و همینکه در خیمه خاصه
خویش قرار گرفت قریب چهار هزار کس از جنس مردم یونان بنظر وی رسید چون بازپرسید
معلوم شد که از اسراء خاک یونانند که در یورشهای ملوک ایران دستگیر شده اند و
ایشانرا در این نواحی جای داده اند اسکندر چون نگریست دید آن بیچارگانرا بعضی چشم
کنده اند و برخی گوش بریده و از گروهی دست و بینی جدا شده از مشاهده این احوال
رقتی در خاطر آن پادشاه پدید آمد و ایشانرا در وقت برحیل یونان فرمان داد ایشان معروض
داشتند که ما وقتیکه از وطن دیرینه برآمدیم همگان صحیح الاعضاء و تام الخلقه و جوان بودیم
اینک جمله پیر و شکسته و ناقص اندام شده ایم و ازین روی روی بازگشت وطن و دیدار
مردم آن نداریم اسکندر تقریر ایشانرا تصدیق و بهر کدام سه هزار تومان نقد باده دست
لباس کرم کرد و تدارک امر معاش را گاو و گوسفند و تخم عطا فرمود و آن جلگه خضراء و قطعه
غنّا را باقطاع ایشان مقرر داشت و از انجا بکشور پارس رفته بر تخت سلاطین ایران
مستولی شد و باغواء زنی از جواری مجلس انس که برحسب مواضعه برخی از سران سپاه حریق
شهر آتن را بدست ملوک عجم مذکره خاطر وی کرد اصطخر را آتش زد و یکجا بسوخت و آنهمه ابنیه
عالیه مروّق و قصور شاهقه مروّق را از آثار پادشاهان ایران بصدمات شعله نیران ویران
ساخت تا اینجا ترجمه محلّ احتیاج ما بود از تاریخ (کنکورتس)

دارابجرد

و اما تقریر استشهاد بکلام مورخ مذکور آنکه ما چون از روی نقشه جات صحیح معتبره که بدست
اساتید باهوش جغرافیا و انهای ممالک فرنگ ساخته شده است اینخط مخصوص حرکت از روی
اسکندر را میگیریم و میاییم و اسامی انهار و جبال و سهول و بلاد و قصبات آنرا باصطلاح ایرانیان
تطبیق میکنیم برای العین می بینیم که اسکندر از شوش که حرکت کرده است نخست بشط شوشتر
رسیده که باسم کارون اشتهار دارد و مقصود از (پاسی تیگر) بعرف آنها همان دجیل است
بزبان ایرانیان بخصیص با ملاحظه این نکته لطیفه که لفظ (پاسی تیگر) در لغت قدیم بتصریح اهل لسان
بمعنی خورد رود است چنانکه لفظ دجیل بر وزن جُبیل در لغت مصغر دجله است و مقصود از کوهستان
(اکسین) که بنص (کنتکورس) آبها از انجا میخیزد و در (پاسی تیگر) میریزد و همان زرد کوه
بختیاری است که بنیز فعلاً مبداء و منشاء میاه دجیل میباشد لاسیما با مشاهده آنکه همین اوقات
هم آب دجیل از خلال تلال و ها و انجل که گذشت قابل کشتی رانی گردید بمصب خود که خلیج
فارس است وارد میشود و مقصود از (اوکسین) بلوک بختیاری است از اینکه حالا چون
از رودخانه دجیل میگذریم به بختیاری میرسیم

و مطابق همینخط مصداق آنجلگه سبز مشتمل بر قری و قصبه محفوف بجنگلها و جبلها که مورخ مذکور
باهمیت آن اشارتی کرده جلگه مالمیر است که من جمیع الجهات دارای حدود مسطوره است و
اوصاف مزبوره و آن شهری که در وسط جلگه مذکوره بوده و ارد و [illegible] بمسافت ربع فرسنگ
از آن افتاده همان ایذج است که گفتیم باسم مالمیر نیز خوانده میشد بنا براین اجتهاد صحیح صائب در
نظر حدید ثاقب شک و ریبه نمی ماند که آن چهار هزار کس از امراء اهل یونان در جلگه مالمیر بحضور

باکزنفن

اسکندر مائل شده اند و آو همین جا که را بعینها برای سکونت و زراعت ایشان تعیین کرده
و چون مقدمه دیگر که عبارت از عبادت ارباب انواع است در حق یونانیان ضمیمه این مقدمات
شود بطور قطع و ایقان بل بمثابه مشاهدت و عیان میدانیم و حکم بتی میرانیم که این مجسمه از صور
ارباب انواعی است که آن مردم با خود میداشتند و باعتقادی راسخ آنها را میپرستیدند
صورت مجسّمه موصوفه اینست که در بلوک ممالمیر بختیاری پیدا شده است



نگارش جناب هوتم شیندلر صاحب انگلیسی بترتیب اوّل

ناحیه که محدود میشود از طرف شمال به (قفقازیه) و از جنوب بخلیج فارس بطول ۳۲۰ فرسخ و بعرض ۴۰ تا ۷۰ فرسخ در ازمنه قدیم طلی در آن ساکن بودند از نژاد مغول یا ترک این ناحیه مرکب است از کوهستانهائی که قسمت بزرگ خاکش را تشکیل میدهند و قسمت دیگر کم وسعت و تنگی از جلگهای مجاور بمغرب مسکن لرهای کوچک که عبارت از لرستان حالیه است آنرا کشو مینامیدند و مملکت طرف جنوب که نشیمن لرهای بزرگ و مسکن دائمی بختیاریها علیم نامیده میشد در مغرب این دو ولایت جماعت سمیت سکنا داشتند از قبیل کلدانیها عبریها عربها و غیره تقریبا در سنه ۲۹۰۰ قبل از هجرت نبوی کشوییها و علیمیها حمله بکلده و بابل بردند و در آنجا چندین مائه سلطنت نمودند تقریباً ۲۰۰۰ سال قبل از هجرت جماعت ایرانیان از مشرق رسیده علیم و کشو را بتصرف خود درآوردند در بدو ورود حکمران تمام قبایل مسکون در نواحی بین قفقاز و خلیج فارس شدند از آن زمان در زبان ایرانی علیم (اوجا) یا (خوجا) و علیمیان (اوجیا) و در زبان یونانی آنجماعت موسوم به (اوکستی) گشتند عربها لفظی را که (هوز اهواز خوز) گفتند بعدها ایرانیها ممالک خوز را (خوزستان) نامیدند (ستان یعنی مملکت)

اوجیا نامزد بختیاریهای از زمان بودند و ممالک کوهستان آنها (اپرتو) یا

جزتو

(خَپَرتو) و در زبان ایرانی قدیم (اَنشَن) یا (اَنزَن) بودند

اهالی سوشش که جماعتی بودند نژادشان مخلوط از مغول و زنکی انوقت در جلکهای
بین دِزفول و خلیج فارس سکنا داشتند و تبعه اُوجیاها بودند نقشها و خطوط
و نامه های خطوط میخی در مال امیر تاریخشان از ۹۰۰ تا ۸۰۰ قبل از هجرت و یادگاری
سلاطین ایرانی اَنزَن است پای تخت اَوجیاها محتملاً واقع در جلکهای مال امیر بوده
اسکندر رُومی در زمستان ۳۳۱ قبل از میلاد مسیح آنرا بتصرف خود
آورده و در مائه ششم از هجرت نبوی موسوم به (ایدِج) پای تخت اتابکان
فضلویه لرهای بزرگ گردید

ذکر شد که اهل بومی اصلی یا قدیمترین سکنه ولایت بختیاری که اسمشان
بما رسیده از نژاد مغول یا ترک بوده در ۲۹۰۰ و محتملاً قرون زیاد زودتر با همسایگان
مغربیشان یعنی (جماعت سِمیت) و در ۱۹۰۰ قبل از هجرت با ایرانی مخلوط شدند
پس بختیاریها نیز مثل کردها و لرها نژاد مخلوطی هستند با طبایع و صفات اهالی
که اصل ایشان بوده اینمسئله از روی اندازه کاسه سر آنها ثابت میشود در
صورتیکه جمجمه ایرانی الاصلها مقیاس متوسطش ۱۹۲ میلیمتر طول (از پیشانی
الی عقب سر) و ۱۴۵ میلیمتر عرض (میان دو گوش) است جمجمه بختیاریها
۱۸۱ میلیمتر طول و ۱۶۰ میلیمتر عرض دارد جمجمه کردها کمی درازتر و کمی کم پهناتر است
و از این رو ثابت میشود که کردها صفات ایرانی بیشتر و صفات مغلی کمتر از

بختیاریها داده یعنی بختیاریها صفات اسلاف خود را بیش از کردها نگاهداری
نموده‌اند تقریباً در ۱۲۲۰ سال قبل از هجرت (چائشپش) که مورخین یونانی (طائسپس)
میخوانندش پسر هخامنش رئیس یک قبیلهٔ ایرانی قسمت کوهستانی عیلم یعنی
انشن یا انزن که مسکن حالیه بختیاریهاست متصرف شد

چائشپش دو پسر داشت یکی موسوم به (اریارامنا) جانشین پدر در فارس شد
دیگری (کورو) یا (کورش) در انزن فرمانروا گشت

نبیرهٔ کورش (کورش بزرگ) بود که مورخین یونانی او را (کروس) میگویند و
نبیرهٔ اریارامنا (گشتاسب) یا (هستاسپس یونانیها) پدر داراب اول بود کورش
بزرگ در سال ۱۱۷۰ قبل از هجرت بمملکت ماد ای حمله برده از استخر کرد و پادشاه
عظیم (ایشتویگو) که او را مورخین یونان (آستیاکش) میخوانند اسیر کرد و همدان
(در فرس قدیم همگماتانا در زبان یونانی اکباتانا) پایتخت مادای را در تحت تصرف
آورد و نیز تمام نواحی تا سواحل بحر ابیض را در سال ۱۱۶۰ و بابل را در سنه ۱۱۴۷
فتح کرد بالاخره بعد از آنکه تمام ممالک واقعه در مشرق تا بحدود هندوستان را
در تحت تملک و اختیار خود آورد و پادشاه انزن مخری که خود را میخواند پس از
فتح بابل شاهنشاه و پادشاهی عظیم انجاه انوقت شد آخرین سلطان از سلسله
هخامنشی داراب سوم بود و در جنگ جاه جمل یا کاملا بقول یونانیها که در اول
اکتبر سال ۳۳۱ قبل از میلاد یا ۹۵۸ سال و نه ماه و نیم قبل از هجرت نبوی روی

و او سلطنت او منقرض گردید

مورخین یونانی جنگ جاه‌جمل را جنگ (اَربیلا) نیز می‌نویسند ولی میدان جنگ در جاه‌جمل بود که قریه یا قصبه در پنج یا شش فرسخی اَربیلا واقع و شهر اَربیلا یا (اربیرا) شهری بوده مشهور و در خطوط میخی اسمش مضبوط است

اَربیلا یا اربیرا امروز بشهر (اَربیل) معروف و با کمی فاصله در طرف مشرق موصل واقع است کاملا جاه‌جمل نیز برای این چنین نامیده شد که داراب اول اینکار را وقف کرده بود برای شتریکه او را خدمت بزرگی در بردن اغذیه او بوسط صحراهای روسیه جنوبی نموده بود (جَمَل در عربی بمعنای شتر است)

قشون داراب سیم که در جنگ با اسکندر کبیر رومی در جاه‌جمل شکست خورد مرکب بودند از دسته‌هائیکه از تمام نواحی و اطراف وسعت مملکت ایران آمده بودند

اینمملکت (ایران) از طرف مغرب محدود بود ببحر ابیض و از طرف مشرق بهندوستان و ترکستان و از طرف شمال بقفقازیه و بحر خزر و از طرف جنوب بخلیج فارس و اقیانوس هند

ساکنین مملکتی که شهر عمده‌اش امروز بَلَخ (در فرس قدیم باخذ) است به باختی یا باختری (بکتری بزبان یونانی) موسوم بودند و خشیر در نامه‌های خطوط میخی ایرانی آنانرا بهمین اسم نامیده اند می‌یابیم از قراریکه مورخین شرح میدهند

در هوذ

در صفوف قشون داراب در جنگ جاه جمل بکتریها در میسره واوکسیها در میمنه لشکر بوده‌اند

بکتریها بقول مورخین یونانی باختریها یا مردمان باخدیا بلخ واوکسیها بقول

مورخین اوجیاها یا مردمان اوجا مملکت بختیاری بوده‌اند

از شباهت کلمه باکتری یا بختیاری بعضی میخواستند نسبتی بدهند بکتری قدیم را

با بختیاریها اما غلط است زیرا ما دیدیم اوجیاها که در کوهستانهای بین شوش

و فارس ساکن بودند وامروزه به بختیاری معروفند در جنگ جاه جمل قشون جدا

گانه و از بختیاری سوا بودند بعد از جنگ جاه جمل اسکندر به بابل رفته و تا

ماه نوامبر سال ۳۳۱ قبل از میلاد مسیح در آنجا اقامت نمود و از آنجا به شوش رفت

در شوش اسکندر از خزانه داراب تقریباً ۱۲۰ کرور تومان شمش

نقره بدست آورد و تمام گنجهائیکه سلسله سلاطین برای اخلاف خود ذخیره کرده

بودند در یکساعت بدست سلطان خارجی برچیده شد

چون اسکندر بر کرسی داراب نشست کرسی نسبت بقد او خیلی بلند بود بحدیکه

پاهای او بزمین نمیرسید و برای گذاشتن آنها زیر تختی لازم بود

اسکندر مادر داراب (سیسوگامبیس) و بچهایش را در شوش گذاشت و خود

عازم فارس گردیده بکنار رود پس وجله (پستیگریس) رسید (کورتیوس میگوید

چهار روز راه) این رود سرچشمه در کوههای اوجیا دارد

توضیح این رودخانه در کتاب پیغمبر دانیال اولائی و در بندهش که جغرافی قدیمی

پهلوی

وچند نفری ازمیانهٔ خود خدمت سیسوکامبیس ها در داراب که در شوشش بود روانه نمودند محض آنکه از او استدعای بخشش نمایند و استدعای آنها را مجری داشته و با اسکندر نامه بخشش خود را نوشت اغلب اوجیاها به بدویت زندگی میکردند و اراضیشان هیچ مساعد بفلاحت وزراعت نبود و پول نداشتند و اسکندر مالیاتیکه تحمیل آنها کرد در سال صد اسب و پانصد حیوان بارکش وسی هزار گوسفند بود

اسکندر وقتیکه از سفر هند مراجعت نمود یا خود یا توسط سرکردگان وسرداران (در سنه ۹۴۵ قبل از هجرت) با قبائل کوهستانی جنگیده وبا آن مالیات تحمیل نمود جنگ کسوئیها (ساکنین لرستان) چهل روز طول کشید بعد از آنکه تعهد نمودند اطاعت نمایند اسکندر با ایشان صلح نمود

این کسوئیها بی واهمه شغل چپاول را پیش گرفته وسبب ترس سلاطین قدیم ایران شده بودند چون اسکندر آنها را در سر راه خویش یافت وبعضی تعرضات از آنها دیده مصمم شد که آنها را مطیع کرداند و با وجود سردی وبرف زیاد بمقصود رسید وشغل آنها را منحصر بفلاحت نمود تا سرکشی وشرارت که تا آنوقت کارشان بود از یادشان ببرد و در نزد اسکندر بعنوان عسکر امدادی خدمت میکردند بعد از مرگ اسکندر در بابل (در سنه ۹۴۴ قبل از هجرت) مملکت بزرگیرا که او برپا داشته بود در میان سرداران معتبرش بچند قسمت منقسم کردید

انتوخوس کبیر که یکی از جانشین های اسکندر بود (در ۸۰۸ قبل از هجرت) بطرف علیم شتافت به نیت نهب و غارت معابد ولی با تمام قشونش بدست ساکنین آنجا تلف شد

بیست و چهار سال بعد در ۷۸۴ قبل از هجرت مهرداد اول یکی از سلاطین اشکانی تمام قسمت جلگه و کوهستانی اینمملکت را متصرف شد و قبایل اطاعت او را کردند اما طولی نکشید که مجدداً مستقل شدند و بچند امارت منقسم گردید و سکه های انها پیدا شده است

استرابون جغرافیادان یونانی در سال ۶۷۰ قبل از هجرت از این ملل صحبت میدارد و میگوید که رؤسای این طوائف کوهستانی خیلی توانا هستند و چندین دفعه سر از اطاعت سلاطین پیچیده اند تمام مردمان آنها جنگی و دلاور و اغلب تیرانداز ان خوب هستند بعضی از این قبایل مالک زمینها بودند که کم حاصل خیز است و بحکم ضرورت مجبورند که از غارت دیگران معیشت کنند و بنابراین بلوک مجاور را تاخت و تاز میکنند

در اینموقع که از آنها صحبت میداریم رعیت اشکانیانند درصورتیکه اشکانیان آرام هستند آنها نیز آرام و مطیع اند و بمحض اینکه طغیانی در خود اشکانیها پیدا میشود و غالب همچنین مسئله رخ میدهد آنها هم طغیان میکنند و پیمان اطاعت می شکنند

چنین دفعه

پهلوی پیدا شد به اُرآئی و خُرآئی موسوم است فارسیان قدیم آنرا پسیگره
مینامیدند یعنی پیگره کوچک و پیگره بزرگ همان رود خانه است که از میان
بغداد میگذرد و یونانیان آنهارا تیگریس و تیگریش میگفتند و عرب دجله می
نوشتند و دِگله تلفظ مینمایند و این همان رودخانه است که مورخین و مسافرین
جغرافی دانِ عرب آب تُستَر و نهر تُستَر یعنی آب شوشتر و آب مشرقان و
کرُن و کورِن و کرُنگ و کورَنگ که امروز مشهور است به آب کارون

و بعد از طی مسافتی با سرعت زیادی از میان کوه های سخت و کنارهای پر درخت
داخل جلگه شده و با مجرای آرام و عمیق که قابل کشتی رانی باشد بعد از طی ۲۵
فرسخ مسافت داخل خلیج فارس گردید

قسمتی از اوجیاها در جلگها مسکن داشتند و اطاعت شهریار یعنی حاکم پارس را
مینمودند و قسمت دیگر که در کوهستان بودند اطاعت نمی نمودند اوجیاها و
کسّوبیها و غیره جماعتی خود سر و وحشی و آزاد و همیشه حاضر چپاول همسایگان خود
بودند و سلاطین مجبور بودند از اینکه از آنها برای عبور به مملکت خود راه بخواهند
و باج بدهند این کوهستانیها با کمال جرأت اعلان بسلطان فاتح بتوسط نمایندگیه
نزد او میفرستادند که او را از گذشتن از راه ممانعت کنند اگر باج مرسوم
سلاطین ایرانی را ندهد اسکندر رسولانیرا روانه کرد با پیغامی که آسوده باشید
خواهم آمد در سر تنگه بجهت باج حاضر باشید اسکندر بعد از آن از رود خانه

عبور نموده و با ۹۰۰۰ قشون داخل اوجیاها گردید (مملکت آنان تا فارس
امتداد داشت) و مادر شوهر برادرزاده سیسوگامبیس زن داراب در آنجا
حکومت مینمود جائیکه اوجیاها در تنگه گرفته بودند خیلی محکم بود ولی اشخاصیکه
از معابر جبال آنها مسبوق بودند باسکندر کوره راهی نشان دادند که از راه
های تنگ و دشوار میتوان بمکانی خود را رسانید که بالاتر از مکان اوجیهاست و
از انجا غلبه بر دشمن سهل است اسکندر این اشخاص را بلد راه گرفته و نزدیک
غروب آفتاب ۲۵۰۰ نفر قشون منظم بسرکردگی (کراتروس) برای تصرف
آنمکان معین روانه و اسکندر اردوی خود را در پاس سیم شب برداشته بعد از
محاصره و خراب کردن قصبات اوجیاها غارت و یغمای زیادی برده و عده
زیادی از سکنه تلف نموده رسید به تنگه هائیکه در آنجا جمعیت زیادی از اوجیاها
متحد شده بودند برای باج راه گرفتن در آنجا از هر طرف پرتگاهی بود و عبور و مرور
بواسطه قطعات بزرگ و کوچک دشوار کرای تروس خود را با دسته اش در امکنه
که باو نشان داده بودند رسانیده اوجیاها دستپاچه شده و راه فرار پیش گرفتند
عده زیادی زیر تیغ سواران اسکندر افتاده و عده دیگر که آرزو میکردند بتوانند
از قلل جبال فرار نمایند از پرتگاه جسته و در چنگال سربازان کرایتروس گرفتار
شده و از دم تیغ آبدار آنها میگذشتند و باین قسم باج راه از اسکندر گرفتند
بعد ها اوجیاها نزد اسکندر وکیل فرستادند برای اینکه عفو تقصیر آنها را نماید

چنین واقعه در سال ۵۸۵ قبل از هجرت اتفاق افتاد در وقتیکه باطعیان تیرداد نواده فرهاد چهارم همراهی کرده برادو وان سیم شوریده

و بعد از این واقعه تا چند قرن در تاریخ چیزی در خصوص این قبایل ذکر نشده است

در سال ۳۰۰ هجری ولایتی که کرمانشاه و همدان در طرف شمالش و عربستان و فارس درطرف جنوب آن واقع بود بدو قسمت منقسم بود موسوم به لر بزرگ و کوچک چونکه این دو مملکت در یکزمان حکومتش با دو برادر بود رئیس لر بزرگ بدر و رئیس لر کوچک ابو منصور بود مورخین گویند که اطلاق لر باین قوم بوجهی گویند بدینواسطه است که در ولایت مانرود قریه ایست که آنرا کرد خوانند و در آن حدود دربندیست که آنرا بزبان لری کول خوانند در آن دربند موضعیست که آنرا لر خوانند و چون ایشان در اصل از آن موضع برخاسته اند ایشان را لران گفته اند و در اینباب چند روایت نیز نقل کنند ولی چون باعتقاد بنده اقوال ضعیف بود در این نسخه رقم نمود حکومت مملکت لر بزرگ باعقاب بدر رسید در دوره مائه پنجم هجرت فتح الدین فضلویه یکی از اخلاف بدر مهاجرت اختیار نموده و جبل السماق را که در شام است مقر حکومت خود قرار داد اینکوه که امروز موسوم به جبل الاکراد و صحیح تر است چنانچه در نقشه های قدیم موسوم است جبل الاکراد میانه بحر الابیض و حلب واقع است علی پسر فتح الدین از جبل السماق با پسرش ابراهیم و خانواده اش به میافرقین رفت و در آنجا تا زمانیکه محمد پسر ابراهیم باذربایجان

رفت مستخدم سلجوقیان شد اقامت داشتند ابراهیم در سال چهارصد و نود و نه هجری کشته شد
و پسر او محمد در فارس بخدمت سلغریان مشغول شده بود و بواسطه شجاعت بغایت معتبر
گشت (سلغریان که بعدها لقب اتابکی یافتند در فارس حکومت داشتند) طولی
نکشید محمد بحکومت لر بزرگ نامزد شد و مدت ده سال در آنجا حکومت کرد و بعد از
او هزار اسب برادرش که در رکاب مانده بود حکومت یافت و سی و چهار سال حکومت
نمود و در سال پانصد و چهل و هشت هجری برادرزاده اش عماد الدین ابو طاهر پسر محمد
که در جنگ شبانکاره رشادت زیاد نموده بود جانشین او گردید چون او بر اندیار مستولی
گردید هوس استقلال در دماغش جای گرفته و برعایا حکم فرمود که باو لقب اتابکی دهند
(اتابکش خطاب نمایند) و در سال پانصد و پنجاه هجری بر ضد اتابک سنقر شورید
و خود را استقلالاً حاکم مستقل نمود پسرش نصرة الدین هزار اسب در پانصد و هفتاد و پنج
هجری جانشین او شده و حاکم مستقل لر بزرگ گردید اقوام و طوایف بسیار بدو
پیوستند و در میان اسامی آن اقوام و طوایف نخستین دفعه نام بختیاری ها در تاریخ
ملاحظه میشود سایر طوایفیکه ملحق بعسکر هزار اسب شدند اسامی آنها را میدانیم و
امروز نیز وجود دارند طایفه عرب عقیلی بودند و اقوام بختیاری از قبیل جوانکی
بیتوند راکی هرونی بندانی اشترکی وغیره اقوام کوه کیلویه از قبیل لیراوی
جاکی نوئی کماکشی کومی وغیره و ممسنی هم بودند چون این اقوام بهزار اسب ملحق
شدند او را قوت و شوکت زیاد شده مالک املاک شول که تقریباً نصف لرستان را

متصرف بود

متصرف بودند گردید و کارش عروجی تمام یافت هر موضع که قابل عمارت و زراعت
دید دیه‌ها ساخت و در آن مردمان نشاند و هیچیک از نقاط لرستان و شولستان را
نامزروع نگذاشت خلیفه بغداد منشور برایش فرستاد و خلعت فاخری جهت او
روانه کرد قلمرو حکومتش تا چهار فرسخی اصفهان منبسط میشد و بعد از پنجاه سال
سلطنت در سال ششصد و بیست و پنج از هجرت رحلت نمود و پسرش مظفرالدین تکله که
مادرش یکی از شاهزادگان سلغری بود جانشین او گردید بمحض اینکه خبر مرگ هزاراسب
در فارس منتشر شد اتابک ابوبکر بن سعد سلغری بنا بر کدورتیکه از تکله در خاطر داشت
سه نوبت بدان دیار لشکر فرستاد و در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت زمانیکه هلاکوخان
بجانب بغداد شتافت (در ۶۵۵ هجری) تکله بطریق مطاوعت بخدمتش رفته و در
تومان کیت بوقا نوین منصوب شد بعد از فتح بغداد بسمع هلاکوخان رسید که تکله در قتل
خلیفه و شکست اهل اسلام تاسف و تحسر میخورد هلاکوخان از نیمعنی رنجیده قصد قتل تکله
نمود تکله از اندیشه هلاکوخان خبردار شد بلرستان فرار کرد و یاغی شد هلاکوخان کیت
بوقا و چند نفر از امرای دیگر را بگرفتن تکله بلرستان ارسال داشت تکله در قلعه مانجشت
یا مانگشت متحصن شد و امرا هر چند بوعد و وعید او را مستظهر و مستمال گردانیده دلالت آمدن
کردند فائده بران مترتب نشد آخر الامر هلاکوخان انگشتری خود را بطریق زنهار و امان
نزد او فرستاده تکله بآن اعتماد کرده از قلعه بیرون آمده امرا او را به تبریز بخدمت
هلاکوخان آوردند و بعد از ثبوت گناه او را بقتل آوردند و اقوامش نعش او را به پنهانی
بلرستان.

طُرستان بردند و در قریه در دیه مدفون ساختند اینجا دشه در ششصد و پنجاه و شش و اقع
اینقریه زرده در خاک اصفهان واقع بوده و تکله آنرا ده سال قبل از وفاتش بمبلغ بیست و
چهار هزار درهم خرید وقف کرده و مزار خود را آنجا تعیین نمود و بعد از فوت تکله هلاکو خان
حکومت را به برادرش شمس الدین الب ارغون تفویض نمود چون اتابک الب ارغون به
لُرستان درآمد ولایت را خراب و رعایا را بیچاره دید اتابک استمالت نامه ها فرستاد
و در اندک فرصتی لرستان بار دیگر معمور شد و او بروش حکام مغول ییلاق و قشلاق
قرار داد و در زمستان در ایذغ یعنی ایذج که الحال مال امیراست و جلکه شوش وطن کرفتند
و تابستان در جوی سرد و کوی زرد بسر بردند الپ ارغون پانزده سال حکومت نموده
و در ۶۷۲ هجری وفات یافت و پسرش یوسف شاه بفرمان اباقاخان پسر هلاکو خان
حکومت یافت یوسف شاه همیشه در رکاب اباقاخان با دویست سوار از طایفه خود
حاضر بود و نایب الحکومه ها برای ضبط و حفظ ولایت خود فرستاد چون خدمات پسندیده
به اباقاخان نمود ایالات خوزستان کوه کیلویه فیروزان و کلپایکان باو تفویض شده
و لقب بهادری یافت نزدیک برادرش اتابک یوسف شاه با جازه ارغون خان بکوه کیلویه
رفت و کمی بعد از ورود در سال ششصد و هشتاد و چهار هجری فوت شد اتابک افراسیاب
پسر یوسف شاه به یرلیغ ارغون خان جانشین پدر شد احمد برادرش را در پای تخت کذارده
و خود بلرستان رفت و در آنجا راه تخریب و جور و ستم را پیش کرفت و هر یک از
نواب اسلاف خویش را به بهانه مواخذه و مصادره منضجر نمود و عاقبت آنجماعت را

تیغ ستم بگذرانید و طایفه از اقربای آنها باصفهان پناه بردند اتابک عموزاده اش قزل را
با حکم روانه نمود تمام کرجیکان را بیاورد در این حین (بسال ششصد و نود هجری) خبر
مرگ ارغون خان شیوع یافت قزل باتفاق سلغرشاه خروج کرده باید و حاکم مغول
اصفهان را کشت سپس افراسیاب را بتخت نشانیدند و خطبه بنامش میخواندند و بعد افراسیاب
خود را حاکم مستقل پنداشته مقصد تصرف دار الخلافه پادشاه مغول را نمود و جلال
الدین پسر اتابک تکله را بسرکردگی لشکران به دربند کرم رود فرستاد در آنجا بمغولها
برخورده و مغولها در جنگ اول شکست خورده و در جنگ دوم دمار از روزگار سپاه
لران برآورده و آنها را منهدم ساختند و میگویند که یک زن مغول ده مرد از لران را
کشت بعد از اینحادثه کیخاتو خان امیر طولدای ایدجی را با ده هزار لشکر مغول و ده
هزار از لر کوچک بدفع افراسیاب فرستاد و او در این دفعه اسیر شد و نزد کیخاتو
خان برده شد و بلاکو خان قلم رقم عفو بر جرائمش کشید افراسیاب بجانب لرستان
شتافت و در آنجا عموزاده خویش و طایفه از امراء و اعیان را بدون جهت و سببی
کشت غازان خان چون بر تخت سلطنت نشست بدستور معهود حکومت لرستان را
به اتابک افراسیاب تفویض نمود وقتیکه غازان خان بجانب بغداد شتافت
(در سنه ششصد و نود و پنج) اتابک افراسیاب کرت دیگر بغرض ملازمت رسید در راه برای
مراجعت بلرستان در نزدیکی همدان چنانچه گویند بحکم غازان خان بدست امیر هور
قوداق قریب بقریه مهاوند در فرمان در بیست و پنجم ذیحجه ششصد و نود و پنج کشته

گردید نصرة الدین احمد پسر یوسف شاه بموجب فرمانهای غازان خان بر تخت ایالت
نشست سی و هشت سال بدولت و کامرانی در مملکت موروثی خود زندگی نموده
در سال هفتصد و سی و سه هجری وفات یافت پسرش رکن الدین یوسف شاه
حاکم ولایت لر بزرگ گردید و با عدل و داد سلطنت نمود و در ششم جمادی الاولی
هفتصد و چهل رحلت نمود مظفر الدین افراسیاب بن احمد بن یوسف شاه بعد از
مرگ پدر حکومت لر بزرگ یافت در عهد او سیّاح معتبر شیخ ابن بَطوطه بدین
این دیار آمد در شرح مسافرتش تفصیلی از راه قدیم بین اصفهان و شوشتر ذکر میکند
سفر از شوشتر تا کَرَیوَةُ الرُخ که امروز موسوم به کهورخ است و سرحد شرقی قلمرو
اتابک لر بزرگ بود از پل بُریده و لِه باهری و بانجیک (باغ ملک امروز)
و هلایجان و ایذج (زمانیکه ابن بطوطه در آنجا بوده اسم مالامیر رواج شده) جادّهٔ
اتابک (راه سلطانی) و قلعه مدرسه و پل قدیم بزرگ نزدیکی گدار بلوطک و پل
قدیم موسوم به پل عمارت و دُویلان و اَرْدل و سولجان و کردنه زره بوده است
اتابک خیلی مهمان نواز بوده نسبت بمسافرین در ولایت خود
هر ناحیه دارای کاروانسرا بوده است که در آنجا همواره آذوقه و سیورسات حاضر بوده
بهر مسافری نان و گوشت و شیرینی مجض انکه میرسید داده میشد میان کریوة الرخ
و اصفهان ابن بطوطه در قصبه کوچک اشترجان و فیروزان که الیوم فرا در بلوک
لنجان میباشد اقامت نموده هم در زمان اتابک افراسیاب تیمورگورکان فتوح نمایان

نموده

نموده و در سال هفتصد و هشتاد و نه هجری لر بزرگ و سایر ایالات ایران را در تحت
تبعیت و اطاعت خود درآورد و در ۷۹۵ تیمور گورکان حکومت لر بزرگ را با فراسیاب تفویض
نمود که بعد از آن طولی نکشیده در گذشت و اتابک پشنگ بن یوسف شاه ابن احمد پس از وفات
عمش حکومت لر بزرگ یافت و او نیز چند سالی حکومت نموده و جهان را وداع کرد پس از
مرگ او پسرش احمد اتابک شد و در عهد حکومت او لرستان خراب و ویران گردید پسر
ابو سعید بعد از خرابیهای پدر حکومت نموده و در سال هشتصد و سی و هفت جهان را بدرود گفت
شاه حسین پسر ابو سعید جانشین پدر شد اما حکومتش طولی نکشید چون که در همین سال هشتصد و
سی و هفت غیاث الدین بن کاوس بن هوشنگ بن پشنگ او را کشت بعد از آن
سلطان ابراهیم بن شاهرخ شاه بن تیمور گورکان حاکم لرستان شد و لشکری بر سر غیاث
الدین فرستاده او را از آنجا یار آواره ساخت از این تاریخ ببعد دیگر هیچیک از اتابکان هزاراسپ
طبقه فضلویه روی حکومت ندید بعد از این واقعه تقریباً تا یک ماند و هیچ مورخین از لر بزرگ
آنقدری وقایع برای ما ننوشته اند و در این هنگام طایفه بختیاری بر قوت و شوکتشان
افزوده و لر بزرگ بولایت بختیاریها موسوم شد

در عهد شاه طهماسب اول تمام لر بزرگ یعنی بختیاریها در تحت نظام تاج امیر رئیس تیره
اشترکی آمد که آنوقت قویتر و عمده تر عشایر بختیاری بوده و تاج امیر هر سال
مبلغ خطیری بر وجه تحویل برای شاه طهماسب میفرستاد و در سال هزار و نهصد و هفتاد و
چهار امیرخان موصلو حاکم همدان از طرف شاه طهماسب مأمور اخذ نمودن مبلغ مقرر گردید

تاج امیر در ادا آن مبلغ عاجز آمده بدین سبب بدست شاه طهماسب بقتل رسید
میرجهانگیرخان بختیاری که یکی از نجباء ایل مذکور بود پس از مرگ تاج امیر پیشوائی
الوس بختیاری یافت بشرطیکه کفالت شاه رستم که در آنزمان رئیس لرکوچک
بود هر سال هزار قاطر بعمّال و نوّاب دیوان اعلی تسلیم نماید و اینقرار سالیان زیاد
معمول و مرسوم بود تقریباً از آن زمان بختیار بهابد و قبیله منقسم شدند یکی چهارلنگ
و دیگری هفت لنگ در سال هزار پانصد و بیست و نه بستن سدّ پیش آب کرنگ و کندن
کوهی که الحال بکارکنان مشهور است جهت آوردن آب کرنگ بدارالسلطنه اصفهان
حسب الفرمایش شاه عباس و بتصویب اماقلی خان بیگلربیکی فارس بمیرجهانگیرخان بختیاری
و حسینخان والی لرستان متعلق گردید

شاه سلطان حسین در چهاردهم ذیحجه هزار و صد و پنج برتخت سلطنت جلوس نمود پدرش
شاه سلیمان سلطان غدّار و ستمکاری بود و فقط مشغول صرف مشروبات و زن بازی
بود خود از تمام مهام غافل بود و بکلی بخیر وزیر اعتماد داشت شاه سلطان حسین
بتخت سلطنت جلوس نمود بیست و چهار سال عمر داشت و ملّت از او امیدوار سلطنت طویل
و سعید بودند صورتاً مقبول و سیرتاً مهربان بود و مخصوصاً بواسطه ایراداتی که از حرکات
ستمکارانه پدر خود میگرفت جذب قلوب مردم کرده بود سالهای ابتدای سلطنتش پسر
و صدا و آرام بود و بعضی حرکات عادلانه او اعیان و اشراف را راضی کرد و ببعضی بذل
و بخشش عوام را راضی میکرد و چونکه حرکاتش برطبق مذهب مینمود بسبب مطوعیت تمام علمای گوهر

ولی چیزی نگذشت مردم ملتفت شدند که ابداً و اصلاً ترقی و عظمتی نباید منتظر بود از سلطانی
که تمام زندگی خود را در حرمسرا میگذرانید و در آنجا بعیش و عشرتهائیکه زنها و خواجه‌ها
از خود میساختند مشغول بود بعضی‌ها برای بازی دادن ایشان او را در نزد خودشان نگهداشتن
برخی برای اینکه او را از مهام مملکت دور و غافل کنند دولت در تسلط وزرائی که بعضی
تمام ضد یکدیگر بودند و ضعف سلطان را غنیمت میشمردند و در پی جمع آوری و بر چیدن
کنوز و ذخائر و افزودن بر اقتدار خودشان مجلس شورائی منعقد از خواجگان حرم نموده
و تمام مهام مملکتی را اعم از لشکری و کشوری بمیل و دلخواه خود مجری مینمودند رئیس این خواجگان
مرد متکبر بدگمان احمق و خودخواهی بود شاه را بخود معتقد ساخته بود و برای آنکه دست اشخاصیکه
قابل و لایق بودند و میتوانستند جای او را بگیرند کوتاه نمود و آنهائیکه ممکن بود شاه بایشان
التفاتی نماید از مهام و خدمات دولتی دور کرد دربار سلطنت بدو فرقه منقسم و مرکز انتریک
بوده و نتیجه این عمل این بود که خاص و عام ملت متضرر و مظلوم و دشمنان مملکت مشغول
یاغیگری و قتل و غارت میبودند در سلطنت استبدادی وقتیکه پادشاه طوری ضعیف است
که خودش نمی تواند سلطنت کند و لجام مملکت را بدست اشخاصی مغرض طامع و جاه طلب میدهد
و فقط نصیحت شخصی و تملق و چاپلوسی درباریان را می‌شنود و خودش هم جابر و ظالم نیست
تمام آنهائیکه لجام سلطنت را در دست گرفته اند جابر و ستمکار میشوند. شاه سلیمان سلطان
جابر و ستمکار با قدرتی بود و شاه سلطان حسین پادشاهی ضعیف و مهربان و خوش سلوک بود در عهد
او بی انصافی فراوان تر و حرکات ستمکاری زیادتر تعدیات سخت تر از زمان سلطنت شاه

سلیمان شد معدلت و انصاف در آن زمان بدون پول میسر نمیشد مناصب حراج میشد روسای

قبائل و عشائر محض ضعف پادشاه و مطمئن بودن از فساد دربار و رشوه خواری درباریان در

تمام نقاط مملکت اغتشاش کرده بعضی بطور واضح و آشکار یاغی شدند

معهذا شاه بی قابلیت و کفایت نه فکر صحیحی مینمود و نه پیش بینی نتایج این بی نظمیها و

خرابیها که ضعف و مهربانی زیاد او برپا کرده بود میکرد نه میل داشت بکار مملکتی مشغول

شود نه حرم و زنها را کنار میگذاشت و نه لذت و خوشگذرانی را ترک میکرد چند نفری از

مردمان با همت و غیرت جسارت نموده و نصائحش میدادند ولی کوشش نمی نمود خطر بزرگ

شد ولی شاه فکر تهیه قشون و دفاع قبائل یاغی را میکرد و همواره نصائح درباریان را

قبول کرده و آنها کسی را دشمن نمیدانستند مگر اشخاصیکه میتوانستند جای آنها را در طالار صحبت

رکاب بگیرند شاه سردارانی که تا بحال خوب از عهده جنگ برآمده بودند احضار کرده چشم

وزرای صادق را میل کشید و اشخاص غیور صدیق که صدق مطلب را در حضرت شاه میتوانستند

عرض کنند از مرکز تبعید نمود اسباب بدبختی فراهم شد مملکت در شرف تخریب شاه در فکر تلف

کردن پول ملت برای بنای عمارت نزدیک اصفهان موسوم بفرح آباد بود مالیات متداوله

بمصارف فوق العاده کفایت نمیکرد مردم را فشار دادند متمولین را لخت کرده و

دارائی آنها را گرفتند و بتوسط تعدیات زیاد و از هر قبیل جبر و ظلم از خاص و عام

پول میگرفتند این وضع و ترتیب محال بود امتداد یافته مدتی طول بکشد این بود که

تزلزل مملکت نزدیک شد افغانهای قندهار بطرف کرمان شتافتند ابدالی حاکم هرات را

کشته و بهرا

کشته و آنشهر را متصرف آوردند عربهای مسقط جزیره بحرین را گرفته در سواحل خلیج فارس
خروج کردند

اکراد طرف همدان تاخته و تا دروازه اصفهان جرأت آمدن نمودند و از اصطبل همیونی
چند راس اسب به یغما بردند اوزبکان و ترکمانان خسارت شدیدی بر خراسان و گرگان
و استراباد وارد آوردند لشکر چون وجه معاونت مقرری ایشان مدتی نرسیده بود
یاغی شدند و در گرجستان و داغستان طبرسران و شیروان و قسمتی از آذربایجان
تاخت و تاز نموده و غارت بسیاری کردند در عرض چند سالی تمام ایالات بی نظم شده
و بر هم خورد تمام وجوه اندوخته تفریط شد تمام ذخایر خرج شد از تمام اینها بدتر اطمینان
و اعتماد ملت از شاه و وزراء تمام گردید

در این وقایع ناگوار میشوم محمود افغان جوانمرد با همت و غیرت و متکبر از ظفر ملت افغان
و تسخیر قندهار و اخراج قزلباش از آنجا موقع را مساعد دانسته و وقت را غنیمت
شمرده برای انجام مقصود خود بیست و پنجهزار قشون جمع آوری نموده و بر ایران تاخت کرد
در جمادی الاولی سال هزار و صد و سی و چهار بعد از آنکه کرمان را متصرف شد و تا یزد آمد
با تلفات مندفع شده محمود افغان نزدیک باصفهان رسید چون بچهار فرسخی اصفهان
رسید از طرف محمد قلیخان اعتماد الدوله که میدانست بچه ترتیب سیل خانمان کن را ساکت
و طوفان خانه خراب کن را رام نماید دو نفر مأمور نزد او آمده و هزار و پانصد تومان
(صد و هفتاد و پنجهزار تومان حالیه) تقدیم نمودند بشرطیکه نزدیکتر نیاید و دستجات

قشو

قشون او در حدود اصفهان صدمات وارد بیاورد محمود افغان از اینحرکت
ضعف و ترس ایرانیها را یقین کرد آنده نفر مامور را مرخص نموده و با اهتمام و
سرعت عادتی خود بقصبه گلون آباد که ۳ فرسخی شهر است آمد (این قصبه عموماً
بگلناباد موسوم است و گل نبات نیز نوشته اند)

از شنیدن ورود محمود بسه فرسخی شهر حیرت و دهشت شاه و وزراء بی اندازه شد
زیرا هیچکس تصور نمیکرد که محمود سیصد فرسخ راه را طی کرده و بمرکز ممالک دشمن
حمله بیاورد در صورتیکه هیچ تهیه جهت مقاومت در مقابل او نموده باشد در اصفهان
نه اسلحه بود نه آذوقه و نه قورخانه و سرعت حرکت افغان هم بانها مهلت جمع
آوری قشون از سرحدات نداد علی کل حال آنچه را که از اهل نظام در شهر و حول و حوش
آن جمع کردند شمخالچی و تفنگچی وغیره نیز بشتاب هرچه تمامتر حاضر نمودند و تمام
اعیان و اشراف باستثنای آنهائیکه شغلشان مناسبت بجنگ کردن و اسلحه
بردن نبود با اسب و یراق حاضر رکاب شدند شاه چون خود کفایتی نداشت مصمم
بکاری نمیشد فقط منتظر رای دیوان بود بعد از مذاکرات زیاد نصیحت اعتماد الدوله را
که سنگربندی جهت حفظ و حراست شهر بود رد کردند و رای عبدالله خان والی
حویزه که حمله بردن بطرف دشمن بدون سنگربندی بود قبول نمودند بنابراین فرمان
حرکت اردو بسمت افغان در گلوناباد صادر شد

شنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ۱۱۳۴ در انظار سنگرهای لشکر مخالف رسیدند ولی شاه

چون مطابق رای منجمین کوهر را برای روز جنگ تعیین نموده بودند در آن روز سوای چند تیر
تفنگ که اصلاً و ابداً اثری نبخشید اتفاقی نیفتاد جنگ در روز یکشنبه سیم جمادی الاولی
واقع شد روزی که با وجود فال سعید منجمین سلسله سلاطین صفوی را مضر بوده و از آن منقرض نمود
وضع و ترتیب لشکر ایران بدین قرار بود قلب لشکر که برای امداد تعیین شده بود بشیخ علیخان
سردار و سرکرده سوار سپرده شده بود و او در تحت حکم خود چند نفر از خوانین را با دستجات
خودشان و تقریباً چهار هزار نفر کشیک سواره و بهمین عده کشیک پیاده که مسلح از تفنگ
و شمشیر بودند داشت فاصله کمی از اینها یک باتری مرکب از بیست و چهار عراده توپ
با دو هزار توپچی بسرکردگی محمد خان قزلچی باشی رئیس کل توپخانه حاضر بودند دو هزار نفر
غلامشاهی بعضی با تیر و کمان و بعضی دیگر با تفنگ و پشتاب چند نفری از خوانین
و عده از امراء و اعیان و تابین خود و چهار صد گرجی از کشیک خانه مخصوص شاه در تحت
فرمان رستمخان برادر وختانگ والی گرجستان بمیمنه لشکر قرار داده شده بود عبدالله خان
والی حویزه یعنی والی عربستان که با اعتماد الدوله در فرمان کلی قشون شریک بود
جانب راست را با دسته خود که مرکب از سه هزار سوار عرب بود تقویت مینمود و در طرف
میسره اعتماد الدوله با کشیک خانه و بزرگان دربار و اعیان و اشراف بودند

علیمردان خان فیلی والی لرستان بجانب میسره با یکفوج جنگیان مجرب و پانصد سوار از
دیار خود ملحق شد و دو دختر او که بعدها همراهش بتاخت خاک عثمانی رفتند در اینروز بالباس
مردان پهلوی پدر حاضر بودند علیمردان خان بواسطه سازش با برادر کهتر خود بجهت تعیین

چندی

چند سال در کرمان حبس بود

ولی بمحض اینکه فهمید افغان بطرف دار السلطنه اصفهان حرکت نمود از محبس بیرون
آمد تا اینکه خدمات‌اش را نسبت بسلطان خود ظاهر سازد کفایت و قابلیت ذاتی او را
بوالیگری برقرار و محکم نمود معجلاً قشون ناقابل پوچی مرکب از سیصد هزار پیاده از اطراف
شهر جمع آوری کرد و بقشون دولتی ملحق شد این افواج و دستجات مختلفه روی هم پنجاه
هزار نفر می شدند عساکر افغان کمتر از نصف قشون ایران بود تمامشان سواره اسلحه
جارحه شان شمشیر و نیزه و اسلحه دافعه شان سپر و جوشن و نیم تنه چرمی دولای بسیار
ضخیمی بود و بسیاری از آنها چیپاتی هم داشتند

سرعت حرکت محمود افغان با و مهلت حرکت دادن توپ نداد ولی بعوض آن یکقسم
توپخانه عجیبی به ترتیبی آورد و آن تفنگهائی بود (بعدها موسوم بزنبورک شد) که غالباً یک
مشت گلوله تفنگ را دریکمرتبه میتوانست خالی نماید این زنبورکها
بازنبورکچی بار یک شتر بود و آنها را درحین سواری شتران تربیت شده
آزموده پر و خالی مینمودند

جنگ درگرفت آنقدری طول نکشید که لشکر افغان منصور و مظفر شدند علیمردانخان
که یکی از برادرانش کشته و خودش مجروح شده بود و کارها را نیز بی امید دید بالاتفاق بقیه لشکری
که از قشونش باقی مانده بود بدون معطلی بطرف ولایت خود رهسپار شد
فرج‌الله خان همدانی و علیرضا خان کوه کیلویه بهمین قسم رفتار نموده رفتند تلفات افغان
بهشتصد نفر

بهشتصد نفر میرسید ولی از ایرانیان شش هزار نفر کشته شد رستم خان گرجی با تمام
چهارصد نفریکه همراهش بودند تلف گردید بعد از اتمام جنگ شهر اصفهان محاصره شد
محط و غلا شروع شد حکام ایالات هریک بخیال آنکه شخصه میتوانند با افغانها در مقام
جدال برآمده آنها را شکست بدهند احکام علیمردانخان را قبول نکرده از تحت
اطاعت او خارج شدند علیمردانخان بسرکردگی ده هزار نفر بخونسار رفته و در آنجا بچاصل منتظر
حکام بود در بین لر و طوایف بختیاری مدتی بود نقاضت و کدورتی موجود بود این
نفاق سبب آن شد که این دو قوم را از اتحاد و یکانکی باز داشت میگفتند اگر قوای
لر و بختیاری متحد میشد برای شکست افغان و برهم زدن محاصره اصفهان کافی بود ولی
دوئیت موجب شکست و مغلوب شدن هردو طایفه گردید

قاسمخان بختیاری بعوض رفتن بخونسار و ملحق شدن بعلیمردانخان دوازده هزار سوار
برداشته مستقیماً بطرف اصفهان حرکت نمود در بین راه دچار امان الله خان برادر
محمود افغان گردیده دو هزار از سوارانش مقتول و مفقود و بقیة السیف متفرق شدند
از وقتیکه محاصره اصفهان شروع گردید علیمردان خان از هیچ قسم خدمت و زحمت
و پول خرج کردن مضایقه ننمود برای اینکه آذوقه فراوانی بشهر محصور ببرد
نزدیک بود که بمقصود رسیده اینخدمت را انجام بدهد برادر سابق الذکرش بواسطه
یک خیانت جدیدی مقصود او را برهم زد درحینیکه علیمردانخان برای جمع آوری عسکر
چندروزی در ارد و نبود این برادر قسمتی از لشکر را فریب داده آذوقه را برداشته با

فرج الله خان همدانی بطرف شهر روانه شد جمعیتشان روی هم شش هزار نفر بود و
امید آن داشتند که در بین راه بقبائل کوه کیلویه که وعده آمدن کرده بودند ملحق
شوند ولی اقوام کوه کیلویه نیامدند بعوض در سه منزلی اصفهان که رسیدند لشگر
مهمی از افاغنه را دریافته شکست خورده بکمتر از نصف قشون آنها آنهم بزحمت
زیاد جان بدر بردند تمام بار و بنه را در معرکه گذاشته رفتند برادر والی درمیان
آنهائی بود که فرار کرده بود اما در مراجعتش بار دوی خونسار جهت خیانتش بحکم
خود والی بقتل رسید خان کوه کیلویه بیخبر از شکست قاسمخان بختیاری با ده هزار
نفر بطرف اصفهان عازم شد مثل دیگران افغانها با وحمله برده بدون خبر از نزدیک
بودن عساکر افغان شکست فاحشی خورده دو هزار نفر از ایشان مقتول و با هشت
هزار نفر مراجعت نمود هنوز اصفهان محاصره بود و افاغنه ستمکار مخصوصاً مذاکرات
تسلیم شدن شهر را طول دادند صدمات قحطی روز بروز در تزاید بود آنچه بود و میسر
میشد حتی کثافات و نجاسات خوردند و انها هم دیگر پیدا نمیشد تا آنکه کار بجائی رسید
که نعش یکدیگر را میخوردند یک خروج شدیدی از شهر ممکن بود که مملکت و مردم را
نجات بدهد هر چه ملت بیچاره التماس مینمودند که تهیه دیده و ما را بجنگ دشمن حرکت
بدهید کسی گوش بحرف آنها نمیداد شاه سلطان حسین هم سوای حرفهای خیانتکار آنه
والی عربستان چیزی را نمی شنید امر بآن منجر شد که روز پنجشنبه یازدهم محرم هزار وصد و ۱۱۳۵
سی و پنج شاه شخصاً استعفاء خود و تسلیم شهر را امضا نموده و شهر را بتصرف افاغنه

واگذار کرد

واگذار کرده و در فردای آنروز روز جمعه دوازدهم بباغ فرح آباد رفته اظهار بیعت نموده و بدست خود جیقه سلطنت را بعمامه محمود افغان بست

چون علیمردانخان فیلی خبر استعفاء شاه را شنید از خونسار عازم لرستان شد در سال هزار و صد و سی و هفت ۱۱۳۷ لشکر مهمی از عثمانی در تحت فرمان و سرکردگی احمد شاه داخل لرستان شده رو بپایتخت آنولایت که خرم آباد است نهاد علیمردانخان والی بیش از پانزده هزار نفر نداشت چون قوه خود را خارج از سر بسر گذاشتن عثمانیها دید دانست که تاب محاصره شدن ندارد بعربستان رفت ساکنین خرم آباد نیز پیروی او را نمودند بدینمعنی وقتیکه احمد پاشا وارد شد شهر را بکلی خالی و بدون سکنه دید لذا بدون تأمل داخل شده و بهمین آسانی سایر نواحی این ایالت را در تحت حیطه تصرف آورد بعد از آن پاشای موصل با دسته خود که در تحت فرمان احمد پاشا بود بطرف ولایت بختیاری برای تاخت و تاز روانه شد شفیع خان رئیس ایل بختیاری مثل والی لرستان احتیاط نموده و آنقدر که از برایش ممکن بود تهیه سوار نموده برای جنگیدن در مقابل دشمن قدعلم نمود بعد از زد و خورد زیادی بختیاریها بسبب کثرت نفرات قشون عثمانی تکلیف خود را در فرار دیدند پس از این فتح پاشای موصل تا بیست و چهار فرسخی اصفهان آمد اگر افغانها در سر راه نبودند بلاشک نیز جلوتر میآمدند ولی عثمانیها بدون اعلان رسمی جنگ با افغانها نمی توانستند حمله برند

معهذا بختیاریها که با گله و رمه خود برگشته و در کوهها مقیم بودند تمام فکرشان آن بود که

انتقام خود را از دشمنان بکشند بواسطه شیخ‌نشینهای متعدد
برخمت میانداختند حرکت والی لرستان بطرف عرب
بود و تمام مقصودش آنکه حمله بخاک دشمن برده و او را به
خود او نتوانست محافظت کند خارج شود مقصود خود را انجا
داده بآنها معلوم نمود که ولایاتیکه احمد پاشا از آن گذشت
و تاخت و تاز بآن مکانها آسان است بنابراین باهم متحد
داشته در راه بغداد پیش گرفت تمام ولایات نواحی بغداد را تا خود شهر قتل و غارت
نموده بوحشت انداختند و خود بغداد را بر آتش زده و بخون کشیدند

والی را دو دختر بود که در جنگ کلوناباد با او بودند در تمامی این وقایع هم او را ترک
ننموده و همه جا حتی در جنگی که بعدها در نزدیک بصره واقع شد و از آن غنیمت زیاد
بدست آورده همراهش بودند

حرکات و سکنات مذکور والی تمام آنچه را که امیدوار بود برایش نتیجه بخشید منظور
بمحض آنکه احمد پاشا فهمید که دشمن با ایالت او تاخت آورده و چپاول نموده دست تماشای
موصل را احضار نموده و در اوایل ماه اکتبر راه بغداد پیش گرفت بسیاری از عجمها
در این سفر تلف شدند و تمام آنچه که از غنیمت بصره و اقتدار بردند همان بود که تا نزدیکی
اصفهان رسیدند و بس ده دوازده سال بعد از این حوادث کم حرفی از بختیاریها شنیده شد
نادرقلی افشار امرا و اولیاء دولت و صاحبمنصبان بزرگ هم از اهل قلم و هم اهل شمشیر را

دو دو نفر

در دشت مغان جهت جشن عید نوروز جمع کرده و درروز پنجشنبه بیست وچهارم شوال ۱۱۴۸
که چند روز قبل از عید نوروز بود اعلام سلطنت داده وخود را بنادر شاه افشار
موسوم ساخت وتمام حضار بیعت او را نمودند

در اینمجلس بزرگ بیش از صد هزار نفر از اعیان وقشون وغیره حاضر بودند از آنجا
نادر شاه باصفهان رفت وبعد از مدتی اقامت کردن در اصفهان بگوشمالی
وسیاست طوایف بختیاری که اطراف پایتخت را مغشوش وناامن میکردند
مصمم شد بختیاری هم لشگری تهیه نموده بسرکردگی علیمرادخان در یک منزلی
اصفهان اردو زدند نادر شاه بطرف آنها حرکت کرده و درروز هشتم ربیع الثانی
هزار وصد وچهل ونه ۱۱۴۹ جنگ سختی با آنها نموده وشکست فاحشی بآنان داد وتمام مشایخ آنان
را مقهور ومنکوب نمود ودرظرف یکماه تمامت اینجماعت را بالقوه قهریه مغلوب نمود
ودر کوهها ومغارها پنهان گردیدند عده کثیری از آنها مقتول وخود علیمرادخان
باجمعی از تابعینش اسیر شدند بحکم نادر شاه علیمرادخان را کور نمودند یک پا ویکدستش را
بریدند ودو روز بعد از این عقوبت بجهان دیگر شتافت نادر شاه نسبت بأسرا
ومحبوسین بارحم ومروت رفتار مینمود وبسیاری از آنها را در جزو قشون دولت
بخدمت وادار کرد وتقریباً سه هزار خانوار از آنها را بخراسان کوچ داد که در آنجا
بمانند نادر شاه بعد از اتمام کار ومطیع کردن بختیاریها یکماه در ییلاق جوی سر اردو
زد ودر نهم جمادی الثانیه باصفهان مراجعت نمود واز آنجا در هیجدهم رجب ۱۱۴۹

عزم قندهار و هند کرد عدهٔ کثیری از بختیاری همراه او رفتند و در جنگهائیکه در این سفر اتفاق افتاده با کمال غیرت و شجاعت رفتار نمودند مخصوصاً در قندهار بختیاری اول کسانی بودند که وارد قلعه محصوره شده بودند

نادرشاه در یازدهم جمادی الثانیه هزار و صد و شصت بدرود زندگانی گفت بعد از مرگ او تمام مملکت برهم خورد و هرج و مرج شروع شد از گوشه و کنار هر ایالتی بفکر ادعای سلطنت و تاج و تخت میمود تمام ایلات از افشاریه و سایر طوایف عراق و آذربایجان و جماعت بختیاری که نادرشاه کوچانده و در محال خراسان سکنا داده بود فرصت یافته حرکت نموده روانه اوطان خود شدند و علیمردان خان که در جزو قشون نادر شاه بود از سلوک عادل شاه رضایت نداشت لهذا با سه هزار نفر که در تحت فرمانش بودند از مشهد بهجرت نموده بطرف دیار خود حرکت نمود و تمام جد و جهدش آن بود که یا تاج و تخت سلطنت را بگیرد و یا آنکه اقلاً باسم نیابت سلطنت پادشاهی کند

اعتبار و محلی که خویشان و اقوام او در بین اکراد و لرداشتند و آبرو و تمول زیادش و انقلابیکه در مملکت پیدا شده بود تمام آنها مساعد حال او بود بدینجهت وقت را غنیمت دانسته در صدد گرفتن تاج و تخت و چند سالی باسم سلطنت زندگی نمودن برآمد

در همین زمان در ولایت بختیاری جوانی موسوم بابوتراب با درش یکی از دختران شاه سلطان حسین که بعد از مراجعت افغانها میرزا سید مرتضی صدر صاحبمنصب و قف که یکی از بزرگان شمرده میشد او را بزنی گرفته بود و آن بزرگوار یعنی میرزا سید مرتضی در

اواخر سلطنت نادرشاه بحکم احتیاط از پایتخت مهاجرت نموده و در ولایت بختیاری
ملجاء و پناهی برای خود و خانواده‌اش مقرر نموده و چندی بعد از این واقعه وفات یافت
از خود یک پسر گذاشت و سفارش او را بانیقوم شجاع کوهستانی نمود و آن همین ابوتراب
بود که بسن هشت یا نه سالگی رسید علیمردان خان او را بحمایت و حراست خود گرفته و در همه جا
شهرت داد که اینطفل نواده شاه سلطان حسین و وارث سلطنت و مملکت است و برای
نشر اینحرف بسیاری از وکلاء و کماشتگان خود بتمام قبایل مختلف بختیاری و لر و کرد فرستاد
که آنها را کمک برای تخت نشاندن ابوتراب مذکور که شاهزاده‌اش میدانست تحریک
و ترغیب بکنند و در فرجام این امر امید نتایج حسنه و منافع بسیار و بهبودی حال مملکت
داشته باشند طوائف مذکوره این نصایح را قبول کرده اسلحه در دست بطرف اصفهان
در تحت اطاعت علیمردان خان برای انجام این امر عازم شدند در این وقت ابوالفتح خان
بختیاری از جانب شاهرخشاه نادری حاکم اصفهان بود اینخبر که باو رسید لشکری
جمع نموده بجهت دفع علیمردان خان حرکت نمود علیمردان خان مغلوب و منکوب شد
دوباره تهیه سپاهی دیده کریم توشمال زندیه را که در یکی از بلوک ملایر سکنا داشت
بمعاونت طلبید کریمخان با پنجاه شصت نفر از تابعین خود بعزم امداد روانه شد در
چمن قهیز بعلیمردان خان پیوست ابوالفتح خان اطلاع یافت در ثانی تهیه لشکری کرد
در این بین سلیمان خان افشار که از جانب شاهرخشاه حاکم عراق بود از طرفی و فتحعلیخان
افشار و حسنعلی خان افشار و سی چهل نفر خوانین دیگر که از خراسان آمده بودند از طرف دیگر

بمعاونت ابو الفتح خان بختیاری با عساکر زیاد وارد اصفهان شده و از آنجا بدفع
علیمردان خان بجانب قمیشه شتافتند تلاقی فریقین روی داده شکست فاحشی
از علیمردانخان یافته بطرف شهر فراری شدند علیمردان خان آنها را تعاقب
کرده وارد شهر شد چون خوانین در قلعه طبرک حصاری شده بودند دو روز وقت خود را
صرف قلعه گیری نموده و عاقبت امر بعهد و پیمان منجر شده در روز بیست و ششم
جمادی الاولی هزار وصد و شصت از قلعه بیرون آمدند در این دو روزه قشون
علیمردانخان شهر را بتصرف آورده و در هر محله پراکنده و منتشر گشته مشغول باغتشاش
ورنجاندن اهالی شدند ولی بواسطه سفارشیکه از طرف علیمردانخان شده بود کسی را نمیکشتند
ولی دارائی آنها را میگرفتند و با آنها هر نوع بدرفتاری و اذیت و آزار مینمودند
برای اینکه آنچه اشیاء قیمتی دارند از ایشان بگیرند بالاخره نهب و غارت آنها
بحد کمال رسید خانه نماند که نچاپیدند کسی نماند که بنوعی او را اذیت ننمودند بهیچکس
احترام نمیگذاشتند نگاه و اعتبار بشأن و رتبه و سن نمیکردند فقط جلفا را که
بزرگترین محله و داراترین محلات بود صدمه نرسانیدند و جهتش آن بود که کریمخان آنجا را
داشت و در آنجا منزل نموده مقیم بود و برای جذب قلوب ارامنه و ایرانیها نگذاشت
که قشون زیاد بی نظمی و اغتشاش کاری نمایند علیمردان خان در روز بیست و ششم جمادی الثانیه
هزار وصد و شصت و سه با شهزاده کوچک وارد قصر سلطنتی گردید از این زمان بعد شهر
همه جا منظم شده دستجات قشونی تمام ساخلو گرفته و در تحت تبعیت و مواظبت رؤسای

خودشان

خود آمدند تجار و کسبه جرأت دکان باز نمودن کردند عمله و کارگران توانستند بدون ترس و واهمه بکار خود پردازند

چون علیمردان خان خود را حکمران پایتخت دانسته تمام اعیان و اشراف و رؤسای قبایل را در قصر سلطنتی دعوت نموده و نطق مفصلی نمود که این بدبختی را چاره نه و انحرابی مملکت را علاجی نیست سوای آنکه مملکت راحتی وارث انشاهزاده دانسته او را تخت نشانید تا آنکه بسنی برسد که بتواند سلطنت کند وکیل یا نایب السلطنه برای او باید تعیین نمود تمام حضار بر اینکار تن در داده قرار براین شد که دختر زاده شاه سلطان حسین را بر مسند سلطنت جلوس داده و شاه اسمعیل بخوانند خود علیمردانخان نایب السلطنه شود چون شاه اسمعیل جلوس کرد حکومت اصفهان با بوالفتح خان تفویض شده کریمخان بسرداری سرحد قلمرو برقرار گردید چون علیمردان خان کریمخانرا بولایات دور روانه نمود ابوالفتح خان حاکم اصفهانرا بقتل آورده و حاجی باباخان بختیاری حکومت اصفهان بخشید خودش در رکاب شاه اسمعیل روانه شیراز شد خبر کشته شدن ابوالفتح خان بکریمخان رسید دانست که کاری برخلاف عهد و قرار واقع شده با جمعیتی که داشت رو باصفهان گذاشت خبر آمدن کریمخان بحاجی باباخان رسید قرار برفرار داده کریمخان وارد شهر شد برادر خود صادقخانرا حاکم اصفهان نمود این وقایع را علیمردانخان شنیده از شیراز حرکت کرد شاه اسمعیلرا درکوهستان بختیاری گذاشت و اردوی خود را در کنار رود کارون جائیکه عبور و مرور آن دشوار بود زد کریمخان در اول سال هزار و صد و شصت و پنج بطرف اردوی علیمردانخان

حرکت نمود

حرکت کرد در کنار رود تلاقی فریقین رو داد شاه اسمعیل چون بخت علیمردانخان را برگشته
دید با جمعی از سرکردگان و عمّال خود بلشکر کریمخان ملحق شد علیمردانخان و سپاهش فراری
شدند کریمخان باصفهان مراجعت نموده وکیل سلطنت شد چندی از این واقعه نگذشت
که در ثانی علیمردان خان شخص مجهول النسبی را که در عتبات عالیات خود را بسلسله سلاطین صفویه
نسبت داده و پسر صلبی شاه طهماسب نام نهاده بود بپادشاهی برداشته و موسوم بشاه
سلطان حسین ثانی ساخته بکرمانشاه آورد کریمخان بدفع ایشان تاخته و در صحرای کرمانشاهان
جنگ واقع شد علیمردانخان بختیاری مغلوب شده رو بفرار نهاد شاه کاذب گرفتار شده
بقتل رسید کمی بعد که شخصی محمد نام از طایفه زندیه از همراهی کریمخان روگردان شده بنواحی
کرمانشاهان رفت و از آنجا بکوهستان بختیاری یکسر باردوی علیمردانخان رو نهاد
چون بچادر علیمردان خان رسید از اسب پیاده شده داخل خیمه گردید علیمردانخان چون
او را دید دستش را گرفته دوستانه پهلوی خود جای داد در بین صحبت محمدخان خنجری
از کمر کشید و پهلوی علیمردانخان را درید و از خیمه بیرون آمده بر تکاور خود سوار و از
میان پنجهزار خانوار بختیاری جان در برده خویش را بکنار سلامت کشید چون بنواحی
کرمانشاهان رسید چند خانوار از ایلات را برداشته از راه صیدمره و جایدر و دزفول
بفارس رفته و بکریمخان پیوست

فوت علیمردانخان که در آخر تابستان سال هزار و صد و شصت و پنج اتفاق افتاد باعث
بهم خوردن و بی نظمی ولایت نشد و تمام قشون در تحت اطاعت و متابعت کریمخان

آمد چون غیر

آمد چند نفری از سرکردگان بواسطه رابطهٔ که علیمردانخان با آنها داشت از ترس مجازات کریمخان مصمّم شدند فرار کنند که کریمخان پیغام فرستاد ابداً واهمه بخود راه ندهید و آسوده باشید بعد از آنکه امنیت با آنها داده شد با کمال ذوق و وفاداری بسردار جدید خدمت میکردند بختیاری هم در خدمت سلسله زندیه بودند تا آنکه در سنه ۱۲۰۸ آنان منقرض شده از آن بعد مستخدم قاجاریه شدند برای اینکه از رفتار ایشان مطمئن باشند عدّه از خوانین را بطور گرو و کفیل در طهران نگاه میداشتند و منزل ایشان محلّی بود در ارک نزدیک سفارت روس قدیم

مترجم بنده علیرضا ابن محمد حسین ابن کیخسرو ابن فتحعلی شاه قاجار

ضمیمه

استخراج از کتاب لرد کرزن انگلیسی که در سنه ۱۸۹۰ هجری اصل و نسب رؤسا و ایلخانیهای ایل جلیل بختیاری هفت لنگ (بختیاروند یا پیداروند) را نوشته است

جدّ امجد رؤسای حالیه بختیاری مرحوم حبیب الله خان پسر ایشان مرحوم اسدالله خان ایلخانی که ۱۸۰۵ مسیحی الی ۱۸۴۰ ایلخانی بوده پسر ایشان جعفرقلیخان ایلخانی در قلعه دِز شانزده فرسخی شوشتر شاه او را معزول کرده و کلبعلی خان از طایفه دورکی ایلخانی شد و حسینقلی خان ایلخانی او را مقتول ساخت

پسران جعفرقلیخان اولاً حسینقلیخان ایلخانی از ۱۸۵۰ تا هزار و هشتصد و هشتاد و دو ایلخانی بود و ظلّ السلطان او را بقتل آورد ثانیاً امامقلی خان تا سنه ۱۸۸۲ ایل بیگی بود و بعد

ایلخانی شد تا هزار و هشتصد و هشتاد و هشت [۱۸۸۸] ایلخانی بود معزول شده دو سال بعد مجدداً ایلخانی
شد و در اینزمان یعنی سنه ۱۳۰۸ هجری شصت و هشت [۶۸] سال دارد

ثالثاً رضا قلیخان از هزار و هشتصد و هشتاد و دو [۱۸۸۲] تا هزار و هشتصد و هشتاد و هشت [۱۸۸۸] ایل بیگی
بود بعد از هزار و هشتصد و هشتاد و هشت [۱۸۸۸] تا هزار و هشتصد و نود [۱۸۹۰] ایلخانی بود معزول شد و حاکم
چهار محال گردید در این زمان شصت و سه [۶۳] سال دارد جعفر قلیخان چهار پسر دیگر هم داشت

پسران حسینقلی خان ایلخانی اولاً اسفندیار خان از هزار و هشتصد و هشتاد و دو [۱۸۸۲] تا هزار و
هشتصد و هشتاد و هشت [۱۸۸۸] در اصفهان محبوس بود بعد از آن ایل بیگی و صمصام السلطنه شد در
اینزمان چهل و یک [۴۱] سال دارد

ثانیاً نجفقلی خان در اینزمان چهل و نه [۴۹] سال دارد ثالثاً امیر قلیخان سی و نه [۳۹] سال رابعاً
حاج علیقلی خان سرتیپ سی و شش [۳۶] سال خامساً خسرو خان بیست و نه [۲۹] سال
سادساً یوسف خان بیست و یکسال [۲۱]

پسران امامقلی خان اولاً محمد خان در اینزمان بیست و چهار [۲۴] سال دارد ثانیاً حسین خان
ثالثاً محمود خان سی و یکسال [۳۱] رابعاً لطفعلی خان بیست و نه [۲۹] سال خامساً غلامحسین خان [۲۷]
بیست و هفت سال سادساً ناصر خان سرهنگ بیست و هفت [۲۷] سال امامقلی خان چهار پسر
دیگر هم داشت

پسران رضا قلیخان حاجی ابراهیم خان با هشت پسر دیگر

پسر مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد محمد جعفر خان

مرحوم

شرح حال جناب شندلر بنگارش خود مشار الیه

درسنه ۱۲۹۲ از دولت انگلیس مرخصی گرفته ناظم خطوط تلگراف دولت ایران شدم وخط تلگراف همدانرا تجدید نمودم از سال هزار و دویست و نود و شش الی هزار و سیصد خطوط تلگراف خراسان وعربستان وکرمان وآذربایجان وگیلانرا کشیدم وسفرنامه ونقشه خطوط را برداشته بدولت دادم درسنه ۱۲۹۳ با اینکه خط خراسان بواسطه ترکمنها مخوف بود بدون معاونت دولت اقدامات وافیه نمودم

درسفر عربستان مهمان شخص بزرگوار حسینقلی خان ایلخانی در بختیاری شدم

درضمن مسافرت شکرو باسیتون محمره رانقش کرده وخط تلگراف کرمانرا تا بندرعباس طرح نمودم ونقشه آنجدود را بتمامه برداشته

درسفر گیلان ناصرالدین شاه تلگرافخانه درپین راه دائر نمودم

پس ازآن بنظم معادن مامور شدم درسنه ۱۳۰۰ ریاست معدن فیروزه نیشابور بمن واگذار شد ونیز درکوهستان خمسه مامور کشف معدن شدم

درسنه ۱۳۰۲ برای بعضی امور با مرحوم مخبرالدوله بفرنگستان رفتم فقط مرخصی از خدمت من درایران شش ماه شد

درسنه ۱۳۰۳ برای نظم خط تلگراف خراسان مامور شدم

درسنه ۱۳۰۴ بریاست جهاز پرس پلیس انتخاب شدم درانسفر پرق دولت ایرانرا بساکنین محمره ارائه دادم درسنه ۱۳۰۷ مشغول احداث بانک شاهنشاهی شدم بعد ریاست کل اداره

معادن

معادن وراه شوسه بمن رجوع شد

پس از آن بریاست رسید کی و امتیازات در وزارت خارجه منصوب شدم در سنه ۱۳۱۴
ببعضی امور مهمه مرجوع شدم و در انجمن بعضی کتب برای اصلاحات ادارات
برای مرحوم امین الدوله نوشتم

در سنه ۱۳۱۸ رسید کی اداره تذکره بمن رجوع شد اداره را بطرز جدید آورده تمبر و تفتیش دائر
نمودم در سنه ۱۳۹۳ سرتیب سوم شدم سال بعد بنشان شیر و خورشید درجه سوم نائل گردیدم
بعد سرتیب دوم و اول شدم در سنه ۱۳۱۳ بجهت بعضی خدمات مهمه نشان شیر و خورشید از
درجه اول با حمایل سبز بمن مرحمت شد

اینک در جزو اعضاء معتبره بعضی دول فرنگ میباشم از قبیل انجمن ژئولوژی اطریش
ژئوگرافی لندن و برلن و وینه و انترو پولوژی و تواریخ عتیقه برلن و نومیسماتیک
لندن و علوم والسنه شرقیه وغیره (هوتم شیندلر)

رامهرمز

از فارس نامه فسائی

نام بلوکیست از گرمسیرات فارس در میانه شمال و مغرب شیراز افتاده درازی آن از
معدن نفط سفید تا قریه جولکی بیست و یکفرسخ پهنای آن از ساردین تا قلعه شیخ
هفت فرسخ محدود است از جانب مشرق بنواحی کوه کیلویه و از سمت شمال بنواحی جانکی
بختیاری و از جانب مغرب و جنوب بنواحی بلوک فلاحی مرکب است اینکلمه از رام بمعنی
شاد وخرم و نیز رام نام خدای بزرگ و نام فرشته نیز باشد و کلمه هرمز بمعنی روز

اول از

اول از هر ماه فارسیان است و نام فرشته که مصالح ان روز در دست اوست و نام ستاره مشتری و نام پسر انوشیروان و نام رب الارباب نیز باشد معنی را مهرمز یعنی شاد و خرم باشد

هوای تابستان رامهرمز گرم است درختان سردسیری را جز درخت کُرد و نخل می پروراند خرما و نارنج ولیمو و ترنج و سایر درختانش در کلفتی و بلندی ضرب المثل است و در بسیر احوال بابلوک داراب شباهتی تمام دارد بشیر درخت و صحرا و دامنه کوهستان

رامهرمز درخت کنار است (سِدر)

کشت و زراعتش گندم و جو و برنج و پنبه و کنجد و نخود و عدس و ماش و لوبیای سفید است آبش از چندین رودخانه است که همه از میانه بلوک رامهرمز میگذرد و زمینش باندازه نشیب دارد که یکنفر بیلدار در همه جا میتواند آب را از رودخانه جدا کند و چون آب رودخانه را بجدول آورند چنان بسرعت میرود که کل ولای در جدول نماند و هر ساله این جدولها محتاج به تنقیه نباشد

شکار صحرای رامهرمز آهو و دراج است که گویا تخم این دو جانور را پاشیده که هره آهو و جوجه دراج روئیده است مرغ دراج رامهرمز با گنجشک جاهای دیگر برابری دارد

برف کوهستانش یکساله بماند

در زمان سابق رامهرمز آبادی بسیار داشته حال بجهت بی مبالاتی قبائل عرب دهات آبادی آنجا باقی نمانده است

قبیله عرب رامهرمز راآل خمیس گویند نزدیک بده هزار خانوار بوده اند اکنون بسه هزار خانوار نمیرسد

قبیله آل

قبیله آل خمیس در تابستان و زمستان در چادرهای سیاه از صحرای رامهرمز خارج نشوند و اندیشه گرما را ندارند

در این ازمنه ایلیات بختیاری فصل قشلاق را در نواحی رامهرمز زندگی مینمایند

رودخانه زرد

از فارس نامه

رودخانه زرد بختیاری جانکی عبورش از رامهرمز است برای اینکه ریگهای رودخانه زرد است او را باین اسم خوانند آبش شیرین و گوارا از چشمه فونی جانکی برخاسته چندین سنگ آسیاب گردان از سوراخ کمر کوهی فرسخی شمالی قریه مال آقا بلندی ده ذرع بلکه بیشتر تخمیناً چندین ذرع بریخته رودخانه مال آقا شود پس در قریه باغ ملک جانکی برودخانه کلال که از قریه قلعه تل برخاسته آمیخته آنرا رودخانه زرد گویند پس در قریه میان رود بلوک رامهرمز برودخانه الله پیوسته در نزدیکی معدن نفط سیاه و قیر چم لیشیان رامهرمز برودخانه تلخ پیوسته برودخانه دیور شود

رودخانه سلطان آباد رامهرمز

عبور این رودخانه جز بمد تیر ممکن نیست آبش شیرین و گوارا است رودخانه بادابا چشمه فلارد سرحد ششن ناحیه آمده رودخانه فلارد شده در قریه دو رود ناحیه تل خسروی کوه گیلویه برودخانه تل خسروی پیوسته رودخانه خراسان شود بعد از چندین فرسخ در قریه شاه غالب بآب چشمه برم بهبر آمیخته در قریه شوالا از توابع جانکی بختیاری برودخانه برود بار بختیاری پیوسته رودخانه اندکا بختیاری شود پس از چندین فرسخ دیگر در

نزدیکی

نزدیکی بند قیر برود خانه دزفول پیوسته آنرا شط کاران گویند پس از میان قریه کاران و قریه عمیره بگذرد و در نزدیکی محمره بشط العرب بصره آمیخته بدریای فارس فرو ریزد

طایفه نوترگی

اینطایفه از قبیله بختیاری چهارلنگ است که کریمخان زند آنهارا با سایر طوایف ایل چهارلنگ از نواحی بختیاری آورده دربلوک فسا جا داده و بعد از وفات او عموم آنها عود بوطن خود یعنی به بختیاری نمودند و این قبیله نوترگی در صحرای تنگ کرم فسا بجا ماندند همه چادرنشین اند ییلاق و قشلاق آنها همان صحرای آن ناحیت است و معیشت ایشان از زراعت و گوسفند و کرایه کشی است و زبان آنها بختیاری است

قلعه بختیاری

فرسخی بیشتر در مغرب قریه بنارود از ناحیه مضافات شهر لار است آبش از آب انبار است فقط بده نفر تفنگچی محفوظ بماند

از قراین معلوم میشود در سنواه قبل که بعضی طوایف بختیاری بحکم پادشاه عهد بآن نواحی کوچ کرده اند این قلعه را بنا نهاده اند

کوه غاران

از ناحیه بهمئی کوه گیلویه گذشته بناحیه مال میر بختیاری رسیده است

مسافرت مؤلف فارسنامه بمال میر

نگارنده در سال هزار و دویست و نود و سه بمصاحبت سلطان اویس میرزای احتشام الدوله

نمره ۴۲

بسمت صحرای مال میر بختیاری که شهر ایدج است و در دامنه کوه سروک است از محاذات قریه امام زاده بابا احمد تا هفت هشت فرسنخ از میانه دو دیوار سنگی که در دو جانب راه بود گذشتیم معلوم شد که در تمام این مسافت باغهای انگور و انجیر دیمی بوده و در بعضی از این باغها چاه آبدار یافت میشود

قبایل بختیاری در کوهستانی که از اصفهان گرفته تا شوشتر و از شوشتر تا قریب کرمانشاهان میرود سکنا دارند بختیاری را میتوان گفت هرگز بکلی در تحت اطاعت یک سلطانی نبوده اند در مقابل جبال منیعه تا هنوز بر عادات و رسوم قدیم خود در روزگار میگذرانند و در اداره امور داخله چندان اعتنائی بحکام و اعوان حکومت ندارند و بجهت اینکه از اراضی حاصله که در دامنه کوهستان ایشان واقع است بهره داشته اند قدری سرباز و قلیلی هم مالیات میدهند امنای دولت و امرای حضرت بنا بر مصلحت نیز آنچه توانسته اند ترغیب این طایفه در سکنای آن اراضی کرده اند

بیشتر برای اینکه چون در آن اراضی مسکن دارند بمرور ایام لابد با بلاد اطراف که همیشه در معرض تاخت و تاز شان بوده بمعاشرت برآیند و از معاشرت بتدریج بمعاملت و مساهمت گرایند و این معنی مانع تعدی و تطاول ایشان گردد و اگر در میانشان قتلی واقع شود بهمان رسم که شرح داده شد دنباله قصاص خواهد کشید تا وقتیکه یک قبیله بکلی تمام و مستاصل شوند

سکه هائی که در بختیاری کشف شده

ایدج که او را ایدج نیز گویند پای تخت اتابکان لرستان که ایشان را فضلویه خوانند میباشد

خرابه اش در مالمیر موجود است

سکه های بسیاری در آنجا بدست آمده تاریخ سکه از سال هفتصد و شصت و دوم
هجری است تا شصت و چهارم

لوردجان و بازفت نیز دو شهراند از محال بختیاری پس از آن این دو اسم را
بدو چشمه که برود کارون میریزد داده اند

بازفت که اورا بازنیفت نیز گویند مکانیست نزدیک اصفهان سکه که در لوردجان
و بازفت بدست آمده بتاریخ هفتصد و شصت و دوم هجری است

این نوع خطوط در جبال مالمیر فراوان است

از یسار به یمین خوانده میشود



هو خا عن نی سل تخ خی خی کو نور آ ائن

(هوخاعنی سك تخخیکو نور آئن)

یعنی - من پسر خاعنی تخخیکوتور پادشاه

Moi Takhkhikoutour fils de Khaanni le roi—

حکام فضلویه — از کتاب شرفنامه بدلیسی

حکام فضلویه که اشتهار بلر بزرگ دارند در زبدة التواریخ مذکور است که اطلاق اسم لر بر آن قوم بدو وجه است بدان واسطه است که در ولایت مانرود قریه ایست که آنرا کرد خوانند و در آن حدود دره وسیع که آنرا بزبان لری کول خوانند در آن دربند موضعیست که آنرا لر گویند و چون اصل ایشان از آن موضع برخاسته ایشانرا لران گفته اند

حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده سه وجه گفته یکی آنکه ذکر شد دوم اینکه بزبان لری کوه پر درخت را لر گویند چون مساکن ایشان در چنین جائی بوده از قبیل اطلاق لفظ مکان بر متمکن و اسم محل بر حال آن جماعت را لر خوانند و از کثرت استعمال و ثقالت کسره لام را بدل بضمه نموده بودند سوم اینکه جد ایشان موسوم بلر بوده ولی قول اول بصواب نزدیکتر است و هر چیزی که در آنولایت نبوده بزبان لری نام ندارد و از زبان دیگری اخذ و استعمال شده

ولایت لرستان دو قسم است لر بزرگ و لر کوچک باعتبار اینکه دو برادر که در قرب سنه ۳۰۰ سیصد هجری معاصر یکدیگر حاکم آنجا بوده اند حاکم لر بزرگ بدر نام داشته و حاکم لر کوچک ابو منصور و مدت دراز بدر در حکومت روزگار گذرانیده چون او در گذشت حکومت به پسر زاده اش نصر الدین بن محمد بن هلال بن بدر رسید او منصب وزارت خود را به محمد خورشید مفوض گردانیده در شهور پانصد قریب صد خانوار کرد از جبل السماق شام که ایشانرا با مهتر قوم نزاعی افتاده بود جلای وطن اختیار کرده بلرستان آمدند و بر سبیل رعیت در خیل احفاد محمد خورشید نزول نمودند جبل السماق نام کوهیست عظیم از اعمال حلب غربی مشتمل است بر شهرها و قریه ها و قلاع و مسکن

طوایف

طوایف اسمعیله بوده باری روزی محمد خورشید که وزیر مملکت بود کردان که در خشم او بودند
ایشانرا طلب داشته ضیافتی نمود در وقت کشیدن آتش کله کاوی در پیش ابوالحسن فضلویه که
رئیس ایشان بوده نهاد آنرا بفال نیکو گرفت وگفت ما سرداری انیقوم خواهیم شد ابوالحسن
پسری داشت علی نام روزی بشکار رفت سکی با خود همراه داشت جمعی در راه بدو باز خورده مناقشه
دست داد و آنجماعت چندان علی را زدند که بیهوش افتاد بمظنه آنکه مرده است از پایش کشیده
در غاری انداخته رفتند و سک علی در عقب آنقوم شتافته چون درآمد همه بخواب رفتند خایه
معتبر آنقوم بخائید تا بمرد و سک بخانه خویش بازگشته چون نوکران علی دهن سک را خون آلود
دیدند دانستند که واقعه پیش آمده سک روی براه آورده ایشان از پی او روان شدند تا
بدان غار رسیدند که علی افتاده بود او را برداشته بخانه آوردند علاج کردند تا صحت یافت
چون علی درگذشت پسرش محمد بخدمت سنقریان که در آنوقت در فارس حکومت داشتند آمد
اما هنوز اسم پادشاهی نداشتند و بواسطه شجاعت بغایت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولد
ابوطاهر که جوانی بود شجاع ملازمت اتابک سنقر را اختیار کرد در آنوقت اتابک سنقر با
حکام شبانکاره مخالفت نمود ابوطاهر را با سپاه گران بمدد ایشان فرستاد ابوطاهر
بر مخالفین ظفر یافته دوستکام بفارس معاودت نمود اتابک سنقر او را تحسین نموده گفت از من
چیزی طلب نمای ابوطاهر یک سر اسب خاصه التماس نمود اتابک سنقر ملتمس او را مبذول داشته
با خود گفت اینمرد را هوس سرداری و پادشاهی در سر است پس گفت چیز دیگری طلب کن
ابوطاهر داغ اسب اتابکی درخواست نمود این التماس او نیز باجابت مقرون گشته گفت

چیز دیگر

چیز دیگر طلب کن ابوطاهر گفت اگر اجازت باشد لرستان ز دم آن ولایت را جهت اتابک
مستخلص سازم اتابک این سخن را بسمع رضا اصغا کرده لشکر گران مصحوب او روانه کردستان
نمود ابوطاهر ابن محمد ابن علی ابن ابو الحسن فضلوی چون بامداد اتابک سنقر مستظهر گشته
بجد و دلر لرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بر آندیار مستولی شد و هوس استقلال
در دماغش جای شد حکم فرمود که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش نیز همین سنت
مرعی داشته براین تقدیر ابوطاهر و فرزندانش اتابکان ثانی باشند نه واقعی چه
اتابکان حقیقی جمعی از امراء سرحد بوده اند که ملوک سلجوقیه فرزندان خود را بدیشان
می سپرده اند و آن شهرادکان ایشانرا اتابک میگفته اند یعنی پدر میر منزلت
القصه چون لرستان بحیز تسخیر ابوطاهر درآمد در سنه خمس و خمسمائه با اتابک سنقر که
تربیت کرده او بود مخالفت نمود و مدتی بعد از آن آرزوی استقلال حکومت کرده
عاقبت روی بعالم عقبی آورد و پنج پسر بیادگار گذاشت اول هزار اسف دوم ببهمن
سیم عماد الدین پهلوان چهارم نصرة الدین ایلواکش پنجم قزل اتابک هزار اسف بحکم
وصیت پدر و اتفاق برادران و اعیان حاکم باستقلال لرستان گشت و در عهد دولت مملکت
لرستان رشک خلد جنان شد بنا براین اقوام بسیار از جبل السماق شام بدو پیوسته
چون گروه انبوه عقیلی از عقیل ابن ابو طالب و طایفه هاشمی از نسل هاشم بن عبد المناف
و دیگر طوایف متفرق چون لاستر کی اول ستر کی دوم ماکویه سیم بختیاری چهارم
جوانکی پنجم بیدانیان ششم از آمدیان زاهدیان هفتم علائی هشتم لوتوند نهم تبوند

دهم بوارکی یازدهم وشنود دوازدهم بزالی سیزدهم خاکی چهاردهم هارونی
پانزدهم واسکی شانزدهم لوی هفدهم لیراوی هیجدهم موی موی نوزدهم تحوی
بیستم کماکنکی بیست ویکم مماسنی بیست و دوم اویلکی ۲ ارلکی ۳ عبدالملکی بیست وسوم توانی
بیست وچهارم کداوی بیست وپنجم مدیجه بیست وششم اکورد بیست وهفتم وکولار وکولار
و دیگر عشایر و قبایل که انساب ایشان معلوم نیست چون انجماعت بهزار آسف و برادران
پیوستند ایشان را قوت و شوکت زیاده شده شولستان را تحت تصرف درآورده
کار هزار آسف عروجی تمام یافته هر موضع که قابل عمارت و زراعت دید دیها ساخت
و در او مردمان نشاینده و هیچ محل را از لرستان و شولستان نا مزروع نگذاشت وابواب
عدل واحسان برروی رعایا و برایا گشود خلیفه بغداد جهت او منشور و خلعت فرستاد و چون
پیک اجل در رسید و روبجهان جاودان آورد اتابک تکله ابن هزار آسف که نسب با در بش
بسنقریان میرسید بعد از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و چون خبر وفات هزار آسف
بفارس رسید اتابک سعد سنقری بنا بر کدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت نوبت
لشکر بدان دیار فرستاد و در تمامی آنمعارک تکله ظفر یافت در سنه خمسین و ستمائه که هلاکو خان
متوجه بغداد بود بطریق مطاوعت بخدمت هلاکو خان رفته هلاکو خان اورا در تومان کیتبوقا نوین
جای داد بعد از فتح بغداد بسمع هلاکو خان رسید که تکله بر قتل خلیفه و شکست اهل اسلام تاسف
میخورد هلاکو ازاینمعنی رنجیده قصد تکله نمود او از اندیشه هلاکو خان خبر دار گشت بی رخصت
عنان عزیمت بلرستان ارسال داشت و ایشان برادر تکله الب ارغو را که متوجه اردو بود

در اثنای راه گرفته بند کرده بدان ولایت درآمدند صاحب روضة الصفا گوید چون اتابک
تکله بی اجازه هلاکو خان بلرستان شتافت از جانب هلاکو خان کیتبوقا نوئین و سرتاق نوئین
با سپاهی گران بگرفتن وی نامزد و روانه شدند الب ارغون هزار اسف با برادر خود تکله گفت
مصلحت است که مرا بخدمت هلاکو خان فرستی تا او را استرضا نموده سعی کنم که مغول معاودت
کنند بشرط آنکه عهد کنی که پیش از معاودت من با مغول جنگ نکنی تکله رأی برادر را پسندیده
بموجب التماس وی پیمان درمیان آورد و الب ارغون بجانب اردو توجه نمود چون
بسرحد لرستان رسید با اهل مغول ملاقات کرده صورت عجز و انکسار خود معروض داشت
امراء اتباع او را مقبول ساخته و او را مقید کرده متوجه لرستان شدند تکله تاب مقاومت
ایشان را نیاورده در قلعهٔ مانخست تحصن نمود امراء هرچند بوعد و وعید او را استظهار و
استمال کردانیده دلالت آمدن کردند فایدهٔ بر آن مترتب نشد آخر الامر هلاکو خان انگشتری
خود را بطریق زنهار و امان نزد او فرستاد تکله بآن اعتماد کرده از حصار بیرون آمد امراء
او را در تبریز بخدمت هلاکو خان آوردند بعد از پرسیدن یرغو و ثبوت گناه او را بقتل آوردند
مردمان او نعشش را پنهان بلرستان بردند و در قریهٔ دردنجاک سپردند صاحب روضة
الصفا گوید چون اتابک تکله بی اجازه هلاکو خان بلرستان شتافت از جانب هلاکو خان
کیتبوقا نوئین و سرتاق نوئین با سپاهی گران بگرفتن وی نامزد شد و روانه شدند الب
ارغون هزار اسب با برادر خود تکله گفت مصلحت آنست که مرا بخدمت هلاکو خان تا او را استرضا
نموده سعی کنم تا لشکر مغول معاودت نمایند بشرط آنکه عهد کنی که پیش از معاودت من با مغول
جنگ نکنی.

فرستی

جنگ نکنی تکله رأی برادر را نپسندیده پیمان نهاد والب ارغون بجانب اردو توجه نمود چون بسرحد لرستان رسید با امراء مغول ملاقات کرده التماس و عجز کرد امراء اتباع او را بقتل آورده او را مقیداً بلرستان بردند اتابک شمس الدین الب ارغون چون برادرش بعز شهادت رسید تفویض حکومت لرستان بموجب فرمان هلاکو خان بدو ارزانی شد و مدت پانزده سال بعدل و داد آن ولایت را معمور و آبادان ساخت بوقت حلول اجل طبیعی علم حکومت در عالم آخرت برافراشت و ازاو دو پسر ماند یوسف شاه و عماد الدین پهلوان اتابک یوسف شاه ابن الب ارغون بعد از فوت پدر بفرمان ابقاخان ابن هلاکو خان میبود و همواره بضبط مملکت وحفظ ولایت قیام میکردند اتابک یوسف شاه در بعضی معارک و اسفار سخت با ابقاخان خدمات بجا آورده منظور نظر عنایت والتفات گشت و ایالت خوزستان و کوهکیلویه و شهر فیروزان و جرباذقان نیز تعلق بوی گرفت چون ابقاخان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان بسر میبرد و بعد از شهادت احمد خان ارغون نیز نسبت بیوسف شاه طریق التفات سلوک میداشت و او را باصفهان فرستاد که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را باردو بیاورد و او در راهی که خواجه متوجه اردو بود بدو رسیده هر دو باتفاق باردو رسیدند ارغون خان خواجه را بدرجه شهادت رسانید و یکی از فضلا در مرثیه او گوید

از رفتن شمس از شفق خون بچکید — مه روی بکند و زهره گیسو ببرید
شب جامه سیه کرد وزان ماتم صبح — بر زد نفس سرد و گریبان بدرید

واتابک یوسف شاه در اواخر ایام حیات باجازت ارغون خان بلرستان رفته

از آنجا

و از آنجا بکوهکیلویه شتافت و در اثنا راه خواب هولناک دیده باز گشت و هم در آن نزدیکی سنهٔ اربع و ثمانین و ستمائه هجری بود درگذشت از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد اتابک افراسیاب ابن یوسف شاه بموجب یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در خدمت ارغون خان گذاشته بلرستان رفت و طریق ناپسند ظلم و عدوان پیش گرفته هر یک از نواب و اسلاف خویش را ببهانهٔ مواخذه و مصادره و منضجر گردانید و عاقبت آنرا بتیغ ستم بگذرانید و طایفهٔ از اقربا و منتسبان ایشان پناه باصفهان بردند اما اتابک افراسیاب عم زادهٔ خویش پدر قزل را باصفهان روانه ساخت که هر که از گریختگان بدست درآید بیاورد و در آن حین خبر فوت ارغون خان شیوع یافته و قزل باتفاق سنقرشاه خروج کرده بابدنام شخصی که شحنهٔ اصفهان بود کشته و خطبه بنام افراسیاب خواند و اتابک افراسیاب خود را پادشاه باستقلال پنداشته طایفهٔ از خواص خویش را بحکومت بلاد عراق نامزد فرموده و عازم استخلاص دار الملک مغول جزم کرده جلال الدین پسر اتابک تکله را بر سبیل پیشجنگ بالشکر گران بدربند لر جهره و فرستاد لران در آن سرحد با صدهای مغول دچار خورده دست بجنگ یازیدند و مغولان انهزام یافته لران در خانهٔ ایشان فرود آمده بتعیش و عشرت مشغول شدند ناگاه مغولان از غایت غیرت و حمیت مراجعت نموده دمار از روزگار سپاه لران در آوردند گویند در آنجنگ یکتن مغول ده مرد از آنان کشته بود و چون اینخبر باردو رسید گیخاتو خان بر طغیان افراسیاب وقوف یافت میرطولدای بداجی را بایک تومان لشکر مغول و حکام لر کوچک که مجموع

ده هزار از اصفهان

ده هزار سوار بودند بدفع افراسیاب فرستاد و امیر طولدای بعد از مجادله و محاربه افراسیاب را
گرفته نزد کیخاتو خان برد و بشفاعت اروس خاتون و پادشاه خاتون کرمانی کیخاتو خان
رقم عفو بر جرائم او کشیده و نوبت دیگر لرستان را بدو ارزانی داشت و افراسیاب
برادر خود احمد را در خدمت کیخاتو خان گذاشته بجانب لرستان شتافت و بتهمت پسر عم خویش
طایفهٔ از امراء و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان فرمانفرمای جهان گشت
افراسیاب بشرف بساط بوس استسعاد یافت بدستور معهود حکومت لرستان بدو
مفوض گشت و در سنه خمس و تسعین و ستمایه که غازان خان متوجه بغداد بود اتابک
افراسیاب در حدود همدان کرت دیگر بعز ملازمت رسیده بشرف التفات خسروانه
مخصوص گشته بطرف لرستان معاودت فرمود اما در اثنای راه امیر هرقوداق که از
فارس برگشته بخدمت غازان خان میرفت بدو دچار خورده طوعا و کرها او را باز
گردانید و بعد از آن بدرگاه غازان خان اطوار ناپسندیده افراسیاب را عرضه داشت
و در باب آنقدار مبالغه نمود که افراسیاب بسیاست رسید اتابک نصرة الدین احمد
ابن یوسف شاه ابن الب ارغون بعد از قتل برادرش بموجب فرمان غازانخان به
لرستان رفته بر مسند ایالت نشسته و در ترویج امور شریعت مطهره مساعی جمیله
بتقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و کامرانی گذرانید
و در شهور سنهٔ ثلث و ثلاثین و سبعمائه باجل طبیعی درگذشت و ولدش صدر قش یوسفشاه
ابن احمد در لرستان پادشاه گشت اتابک رکن الدین ابن یوسف شاه ابن احمد مدت

شش سال

شش سال در لرستان حکومت نمود و طریقه عدل و داد و انصاف مرعی داشت با
رعایا و برایا بوجه حسن معاش فرمود و فاتش ششم جمادی الاولی سنهٔ اربعین و سبعمایه
اتفاق افتاد و ملازمانش نعش او را در مدرسه که برکن آباد مشهور بود مدفون گردانیدند
مظفرالدین افراسیاب احمد ابن یوسفشاه پس از فوت پدر در لرستان افسر حکومت
بر سر نهاد و در ایام دولت و رایت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر معمورهٔ جهان انداخت
و لرستان را مانند سایر بلاد ایران مسخر و مفتوح ساخت و در روز دوشنبه بیست و سیم
جمادی الاخری سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه ولایت او را بدو ارزانی داشت و بعد از آن
وفات یافت اتابک پشنگ ابن یوسفشاه پس از عم بحکومت رسیده چون چند سال از حکومتش
گذشت درگذشت و بعد از فوت او ولد صدق او اتابک احمد تاج خلافت بر سر نهاد
در زمان او لرستان خراب و ویران شده پسر احمد ابوسعید بعد از پدر چند سال حکومت کرده
در سنهٔ سبع و عشرین و ثمانمایه اتابک شاه حسین ابن ابوسعید بن احمد بن پشنگ بن یوسفشاه
مدتی سروری کرده در سنهٔ سبع و عشرین و ثمانمائه بر دست غیاث الدین ابن کاوس بن
هوشنگ کشته شد و میرزا سلطان ابراهیم ابن میرزا شاهرخ لشکر بر سر غیاث الدین فرستاده
او را از آن ملک آواره ساخت و دیگر از آن طبقه کسی روی حکومت ندید (بیت)

دل در این پیره زن عشوه گر دهر مبند   نو عروسیست که در عقد بسی داماد است

ولایت لر کوچک

سابقاً ذکر مقام ایشان و سبب وقوع اسم لری بر ایشان یاد کرده شد که در کول مانرود

بوده اند چون در آن کول مردم بسیار بوده اند هر گروهی بموضعی رفتند و ایشانرا بدان
موضع باز خواندند چنانچه در آن کول جنگروی و اوتری بودند و هر قبیله که از لران در آن
کول مقام ندارند لر اصلی نیستند و شعب ایشان بسیار است چون کرسکی و لبکی و روزبهانی
وساکی و شادسوی و داودعیانی و محمدکماری و کروه جنگروی که امرای کوچک و خلاصه
ایشانند شعبه شبلواری اند و از شعبه دیگر این قوام اند کارنه و جنگرنی و فصلی
و ستوند و الای کاکاهی و رخوارکی و دری و برارند ماکرده دار و اتابک ابوالعباس
علی ممالی کیمیای سلک خودکی مذرودی و غیرهم که منشعب شده اند اما اقوام مهامی و ایان
وسهی وارکی اگرچه زبان لری دارند اما لر اصلی نیستند و دیگر اقربای لر نیستند ستاروئی اند
و اینطایفه تا شهور سنه خمسین و خمسمایه هرگز سردار علیحده نداشته اند و مطیع امرا دار الخلافه
بوده اند چون بدیوان [دیگران] سلاطین عراق آمدند حسام الدین شوهلی از ترکان افشار توابع سلاطین متعلق
حاکم آن دیار بشیراز و خوزستان بود و از قوم جنگروی محمد و کرامی پسران خورشید بخدمت
حسام الدین شوهلی مبادرت نمودند مرتبه بلند یافته از اولاد ایشان فرزندان رشید
و قبایل بخواستند از جمله شجاع الدین خورشید که احوالش رقم زد کلک بیان خواهد شد
در اینوقت سرخاب ابن عیار که مجملی از احوال و قبل از این نوشته شده هم خدمت
حسام الدین شوهلی میکرد ناگاه میان شجاع الدین خورشید و سرخاب ابن عیار در شکار
بر سر خرکوشی مخاصمت افتاد چنانچه دست بتیغ کردند و بر یکدیگر جهیده شدند حسام الدین شوهلی
ایشانرا از یکدیگر جدا کرد اما منازعت در میانه ایشان ماند بعد از مدتی حسام الدین شوهلی

بسیج نخود لکدمزه

شحنکی بعض ولایت لر کوچک را بشجاع الدین خورشید و بعض دیگر را بسر خاب ابن عیار رجوع کرده و در آنوقت ظلم تمام از حکام عراق بر آنولایت رفتی رعیت خواستند که بدفع او قیام نمایند شجاع الدین خورشید را حاکم ساختند که از فرموده او تجاوز ننمایند تا او آنظلم را دفع کند و برانیموجب خط دادند در اثنای این حال حسام الدین شوهلی در گذشت و شجاع الدین خورشید باستقلال حاکم آنموضع شد و بتدریج ملک از تصرف سرخاب ابن عیار بیرون کرد تا سرخاب را بدان پایه رسانید که از قبل او شحنکی مانرود قانع شد و ملک لر کوچک بیکبارکی برا و قرار گرفت شجاع الدین خورشید ابن ابوبکر ابن محمد ابن خورشید چون حق سبحانه و تعالی ولایت لر کوچک را مسخر او کردانید و او را در املاک قرار و استقرار بهم رسید پسران خود بدر و صندرر را بجنک کروه جنگروی بولایت سها فرستاد و پسران چون بآنجا رسیدند قلعهٔ درسیاه را محاصره کردند و در ایام محاصره یک پسر او که حیدر نام داشت بقتل رسیده و او بانتقام خون پسر هر کرا از آنقوم میدید میکشت تا آن کروه از او منزعج شده تمامی مانرود را باو کذاشته بعد از مدتی از دار الخلافه شجاع الدین خورشید و برادرش نور الدین محمد را طلب داشته قلعهٔ مانکره را از ایشان درخواسته و ایشان ابا نموده بنابراین هر دو را محبوس کردانیدند نور الدین محمد در حبس فوت شده برادر را وصیت کرد که زنهار آن سنک را از دست ندهی شجاع الدین بوصیت برادر چند وقت حبس کشیده آخر دید که اگر قلعه را ندهد خلاصی از قید میسر نیست بالضروره در دادن قلعه راضی شد در عوض آن از دار الخلافه قلعه دیگر طلب نمود و ولایت طرازک از توابع خوزستان در بدل

قلعهٔ مانکره

قلعه ماکره بدو ارزانی شد و او بلرستان آمد مدت سه سال دیگر بحکومت آنجا قیام کرد و
بغایت پیر و معمر گشت و خرف شد چنانچه نیک از بد فرق نمیتوانست کرد و همواره پسرش بدر
و برادرزاده اش سیف الدین رستم ابن نور الدین محمد بملازمت او قیام و اقدام مینمودی در آن وقت
ملک پیات که از طایفه اتراک بود بولایت لرستان ترکتازی و اموال متوطنان آنجا را
نهب و غارت نمود بدر و سیف الدین رستم ابن محمد با لشکر لرستان بسر او رفته بعد از محاربه
و مقاتله او را مقهور گردانیدند و ولایت پیات نیز بتصرف لران درآمد و شجاع الدین پسرش
بدر و برادرزاده اش سیف الدین رستم را ولیعهد خود گردانید اما سیف الدین بزعم خود عذر
کرده مزاجش را به پسر منحرف ساخت که او با زن تو متفق شده قصد تو دارند و او از
خرفی این سخن قبول کرده بکشتن پسرش اجازت داد سیف الدین رستم ازو انگشتری نشانی
داده بدر را بقتل آوردند و از بدر چهار پسر ماند حسام الدین خلیل و بدر الدین مسعود و شرف
الدین تهمتن و امیر علی چون مدتی از کشتن بدر گذشت روزی شجاع الدین پرسید که بدر کجاست
که او را نمی بینم جمعی از محرمان قصه با او باز گفتند بر او غصه مستولی شده و رنج گران سرایت
کرد تا در سنه احدی و عشرین و ستمایه بجوار رحمت حق پیوست گویند عمرش از صد سال
گذشته بود و گورش بسبب عدالت مزار متبرک لران است سیف الدین رستم ابن نور الدین
محمد ابن ابو بکر ابن محمد ابن خورشید بعد از فوت شجاع الدین خورشید والی و حاکم باستقلال
لر کوچک شد و زمام مهام آن ولایت بقبضه تصرف او درآمد پسر بزرگ بدر حسام الدین خلیل
بدار الخلافه رفته و در آنجا مقام کرد و سیف الدین رستم در ولایت لر بشیوه طریقه عدل

و داد مرعی داشت که زن در آن عهد در قریه و اشخان جو در تنور بعوض هیمه بسوخت و نان
بپخت چون اینخبر بسیف الدین رستم رسید از آنزن بازخواست اینمعاملت نمود که بچه واسطه
اینعمل نمودی کفت بواسطه آنکه بروزکاران ما که در زمان تو رفاهیت و ارزانی بمرتبه بود
که زنان بجای هیزم جو در تنور سوختی و نان پختی سیف الدین رستم را این کلمات آن ضعیفه
خوش آمد او را بانعام و احسان خوشدل کردانید و هم آورده اند که در عهد او از دلاوران
لران شصت مرد قطاع الطریق بوده اند که راهها از ایشان مخوف و منقطع کشته بود و
هرچند حکام و سلاطین عراق در دفع ایشان سعی موفور نمودند بجائی نرسید سیف الدین رستم
تمامی ایشان را بعد از محاربه اسیر کردانید و هریک را از ایشان بشصت استر یکرنک
میخریدند نفروخت و کفت در اوراق لیل و نهار بصحایف روزکار یادکار نماند
که سیف الدین رستم دزد فروشی کرده و همه را بالقصاص رسانید چون لران اینعدل و
داد برنمی داشتند با برادرش شرف الدین ابوبکر متفق کشته قاصد جان او کشتند
و او اینمقدمه را در حمام واقف کشته سر ناتراشیده بیرون دوید با یک مرد کریزان شد
قوم سر در پی او نهادند چون اندک بکوه کلاه بالا رفت آن شخص که با او همراه بود با دشمنان
اتفاق داشته او را پی کرد سیف الدین رستم از پای درآمده بر سر سنکی نشست برادرش
شرف الدین ابوبکر تیری بر او زد و با میر علی ابن بدر که همراه بود کفت تا بقصاص سرش
برکیرد شرف الدین ابوبکر ابن نور الدین محمد چون در کوه کلاه برادر را بالقتل رسانید
و نزد قوم آمد منکوحه پدر ما در حسام الدین خلیل بدان واسطه که بقصاص شوهرش برادر را

کشته بودند کاسه شربت داد مسموم بود او را بیمار گردانید چون مزاجش اندک بنهج
استقامت آمد عازم شکار شد برادرش عز الدین گرشاسف امیر علی ابن بدر را بقتل
آورد و گفت اگر برادرم برادر را میکشت تو چه کار داشتی در میانه فضولی میکردی
چون اینخبر ببغداد رسید حسام الدین خلیل ابن بدر بلرستان آمد شرف الدین ابوبکر
با تابعان خودش قرار داد که چون خلیل بعیادت من آید هر وقت من جامه در سر کشم
او را هلاک کنید چون حسام الدین خلیل بعیادت او آمد و بقرار موعود عمل نمود تابعانش
در کشتن خلیل تهاون ورزیدند بعد از رفتن خلیل از انمجلس از ایشان بازخواست نمود که
چرا در کشتن تقصیر کردید گفتند ای امیر تو بر بستر هلاکت افتاده و کار ملک بوجود
او قایم خواهد گشت بدینواسطه تقصیر کردیم او از اینسخن بیشتر آزرده گشته درصدد
قتل خلیل درآمد و خلیل از ترس او باز بدار الخلافه رفت و شرف الدین در آن بیماری
از سرای غرور بدار السرور رحلت نمود و برادرش عز الدین گرشاسف بجای او بر سریر
سلطنت متمکن شد و در آنروز که برادر فوت کرد متکفل امور امارت و متصدی مهام حکومت
گشت و ملکه خاتون خواهر سلیمان شاه ابوه که زن برادرش بود بحباله نکاه درآورد
چون اینخبر در بغداد مسموع حسام الدین خلیل شد بعزم استخلاص لرستان متوجه خوزستان شد
و از آنجا با لشکر گران آهنگ جنگ عز الدین گرشاسف کرده عازم لرستان شد اما
عز الدین گرشاسف دغدغه جنگ کردن نداشت میخواست بلا مجادله و مناقشه ملک را
تسلیم او نماید خواهرانش بدین قضیه راضی نگشتند و گفتند اگر تو بجنگ او نروی ما با وجود

زنی کار مردان کنیم و بجنگ او رویم عزالدین گرشاسف بسخن عورات عمل نمود آماده جنگ
و مستعد حرب و قتال شد چون در نواحی یکی از قرای آنجا تلاقی فریقین بهم رسید اکثر
لران جانب حسام الدین خلیل را گرفته شکست بر عزالدین گرشاسف افتاد و اراده رفتن بقلعه
کربت کرد که منکوحه اش ملکه خاتون در آنجا بود حسام الدین خلیل از آن مقدمه واقف گشت
جماعتی را بفرستاد تا راه قلعه بر او بگرفتند و او را بقلعه راه ندادند تا حسام الدین از عقب
رسیده او را دستگیر کرده بجان امان داد و قلعه کربت را محاصره کردانید محاصره بروز طول
کشید حسب الامر عزالدین گرشاسف ملکه خاتون در قلعه را بگشاد و فتنها آرام یافت و حکومت
آن مملکت بحسام الدین خلیل قرار گرفت حسام الدین خلیل ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید چون
بر سریر حکومت لرستان جلوس نمود عزالدین گرشاسف را در آن ولایت ولیعهد خود نمود
و بعد از یکسال روزی او را بخدمت خود طلب نمود زنش ملکه خاتون بر رفتن او رضا نداد
و او گوش بسخن زن نکرده بی تحاشی بخدمت حسام الدین مبادرت نمود و او در حق
گرشاسف بیمروتی نموده همان لحظه بکشتن او اشارت نموده ملکه خاتون پسران عزالدین
گرشاسف شجاع الدین خورشید و سیف الدین رستم و نورالدین محمد را که از او متولد شده بودند
همان ساعت که شوهرش را بقتل آوردند پنهان نزد برادرش سلیمان شاه ابوه فرستاد
و بدین واسطه میان حسام الدین و سلیمان شاه ابوه خصومت قایم بود تا بمرتبه که در عرض
یکماه سی و یک نوبت با یکدیگر جنگ کردند و عاقبت انهزام بسلیمان شاه افتاد و قلعه بهار
و بعضی از ولایت کردستان بتصرف لران آمد و بعد از مدت دیگر با سلیمان شاه بهم

ربطه

رسیدند و موضعی که مشهور است بدهلیز با حسام الدین مصاف داده او را شکست داد و از آنجا معاودت نمود حسام الدین خلیل با نتقام از عقب او رفته عمر بیک برادر او را با جمعی کثیر از اقرباء ایشان بقتل آورد و سلیمان شاه بطلب مدد بدار الخلافه رفته از آنجا با شصت هزار مرد بجنگ او آمد حسام الدین با سه هزار سوار و هزار پیاده در صحرای شاپور با او جنگ کرده در اول شکست بلشکر سلیمانشاه افتاد ولی او پای ثبات و وقار فشرده از جای نجنبید تا لشکر گریخته او معاودت کردند و بمحاربه باز ایستادند حسام الدین خلیل بطلاق سوگند خورده بود که از آمعرکه روی بر نتابد تا بر خصم ظفر یابد یا کشته شود خصمان او را در میان گرفته بقتل رسانیدند و سرش را نزد سلیمانشاه آورده جثه اش بسوخت سلیمان شاه گفت اگر او را زنده نزد من میآوردند او را بجان امان دادمی و همان که چنین میبایست و این رباعی در بدیهه انشاد کرد

بیچاره خلیل بد رحیران گشته | تخم هوس بهار در جان کشته
دیو هوسش ملک سلیمان میجست | شد در کف دیوان سلیمان کشته

و این قضیه در شهور سنه اربعین و ستمایه اتفاق افتاد بدر الدین مسعود ابن بدر الدین شجاع الدین خورشید چون برادرش در صحرای شاپور کشته شد او نزد منکوقاآن رفته عرضه داشت با آنکه از قدیم دولتخواه این خاندانم از دار الخلافه مدد خصم ما کرد التماس لشکر نمود او را در خدمت هلاکو خان با یران فرستاد بوقت توجه بغداد از هلاکو خان درخواست نمود که سلیمان شاه را بدو دهد هلاکو خان گفت این سخن بزرگست او

اورا خدا بهتر میداند چون بغداد مسخر شد وسلیمان شاه بدرجه شهادت رسید بدرالدین
مسعود درخواست نمود که متعلقان وخانکیان سلیمان شاه را بدو بخشند التماس او
مقرون اجابت گشت آنجماعت را بلرستان آورد ودر غایت خاطر ایشان کما
ینبغی کوشیده دقیقه از لوازم خدمتکاری نامرعی نداشت تا آنوقت بار بغداد
روی باآبادانی نهاد ایشانرا مخیر گردانید که هرکه را هوس آرزوی بغداد باشد رخصت
وهرکه را میل بودن لرستانست اورا با قرباء خود نکاح میکنم بعضی بطرف بغداد رفته
وجمعی آنجارا اختیار کرده مقیم شدند وبنکاح فرزندان وخویشان او درآمدند چون
حکومت بدرالدین مسعود بشانزده سال رسید درسنه ثمان وخمسین وستمایه باجل موعود
درگذشت اما بغایت حاکم عالم عادل بوده مشهوراست که چهار هزار مسئله در مذهب
حضرت امام شافعی رضی الله عنه درخاطر داشت وهرگز درایام عمر زنا نکرده بعد از فوت
او پسرانش جمال الدین بدر وناصرالدین عمر برسر حکومت با تاج الدین شاه پسر حسام الدین
خلیل منازعت کردند وباردوی اباقاخان رفتند وبموجب یرلیغ اباقاخان
پسران بیاسا رسیدند وحکومت لرستان بتاج الدین مقرر شد تاج الدین شاه ابن
حسام الدین خلیل ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید بموجب یرلیغ اباقاخان حاکم لرستان
گشته مدت هفده سال حکومت کرد آخر درسنه سبع وسبعین وستمایه هم بفرمان اباقاخان
بقتل رسید وکار ملک به پسران بدرالدین مسعود وفلک الدین حسن وحسین عزالدین
قرار گرفت فلک الدین حسن حاکم ولایت شد وعزالدین حسین حاکم ایچو وولیعهد برادر گشت

مدت پانزده

مدت پانزده سال فرمانروائی کردند و کار لرستان با یشان رونق تمام یافت
بسیاری از دشمنان را مقهور ساخته و منکوب کردانیدند و بر ملک پیاپت دستبرد و تهاوند
تاختن آورده اکثر اوقات آن ولایت را در تحت تصرف آوردند و فلک الدین حسن
بغایت زیرک و دانا و متدین بوده اما بلا نهایت مزاح و دوستی داشتی و عز الدین حسین
جبار و قهار و کینه ور بوده بر مجرم البته ترحم نکردی و از ولایت همدان تا شوشتر و
حدود اصفهان تا نواحی مملکت عرب در قبضه تصرف ایشان بوده و در عدل و داد بمرتبه
مبالغه میکرده اند که از برای خیاری چناری را بر باد دادندی و هر دو برادر پیوسته
با یکدیگر در مقام موافقت بوده اند و عده لشکر ایشان هفده هزار متجاوز بود و پادشاه
ایران از ایشان راضی و شاکر بوده آزار بر ایشان نرسانیده اتفاقاً هر دو برادر
در سنه اثنی و تسعین و ستمائه در زمان کیخاتو خان در گذشتند و از فلک الدین پسری ماند
بدر الدین مسعود نام و از عز الدین حسین نور الدین محمد پسری ماند و بدر الدین و جمال الدین خضر
ابن تاج الدین شاه ابن حسام الدین خلیل ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید بفرمان کیخاتو خان
متصدی امر حکومت گشت اما حسام الدین عمر بیک شمس الدین ابن شرف الدین تهمتن
ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید و شمس الدین لکی مانع حکومت او بودند و سر در ربقه
اطاعت او نمی نهادند تا بامداد لشکر مغول که در آن سرحد یورت داشتند قریب بخرم
اباد بر و شبیخون بردند و او را با چند نفر از اقربایش بقتل آوردند چنانچه نسل حسام الدین
خلیل بیکبار منقطع شد و این قصه در سنه ثلاث و تسعین و ستمائه اتفاق افتاده حسام الدین

عمربیک بتقلب حاکم لرستان گشته ملک زادگان صمصام الدین محمود ابن نور الدین محمّد
وعز الدین محمد بااو درین معنی مخاصمت نمودند و امیر دانیال که از تخمهٔ گرشاسف بود
وبعضی امراء دیگر دراین امر بدو متفق گشته طالب خون پسران تاج الدین شاه شدند
وگفتند ملکی را عمر سزاوار نیست زیراکه در آن تخمه تا بغایت امیری نبوده است شایستهٔ
حکومت صمصام الدین محمود است زیراکه آبا واجداد او حاکم وامیر لرستان بوده اند
وصمصام الدین محمود جوانی بود درغایت شجاعت ومردانگی ونهایت سخاوت وفرزانگی
باسپاه گران از خوزستان بجدو خرم آباد افتاد شفعا درمیان افتاده بدان قرار
دادند که شهاب الدین الیاس لنکی با برادران که مایهٔ فساد بودند از آنولایت بیرون روند
حسام الدین عمربیک نیز از حکومت فراغت نماید کار ملک بر صمصام الدین محمود قرار گیرد
از جانبین بدینمعامله راضی شدند صمصام الدین محمود حاکم مستقل لرستان شده صمصام الدین
محمود ابن نور الدین محمد بعد از عزل عمربیک بغرور تمام بمتکاء امارت تکیه زده درکار وبار
ولایت رونق ورواج تمام داده مدتی بدین وتیره گشت روزی قصد شهاب الدین
الیاس لنکی وبرادران او نموده کرده برایشان حمله آورد وایشان دربرابر بجرب بازایستاده
صمصام الدین محمود را پنجاه وچهار زخم زدند ودرخ از ایشان برتافت تا ایشانرا بالای
کوه پربرف کرده وبرجر از آنجا فرود آورده بقتل رسانید بعد ازین شیخ کاهو بقصد عمربیک
وصمصام الدین محمود متوجه اردوی غازان شد وقصاص جمال الدین خضر وشهاب الدین
الیاس طلب نمود وبموجب یرلیغ خانی هردورا بزودی حاضر کردانیدند غازان از عمربیک

پرسید که چرا جمال الدین خضر را بقتل آوردی گفت بواسطه اینکه مرا بقتل میاورد گفت
پسر طفل او را چرا کشتی در ماند او را بدست وارثان جمال الدین خضر داده بقتل رسانیدند
وصمصام الدین محمود را بقصاص شهاب الدین الیاس بکشتند و این قضایا در سنه خمس
وتسعین وستمائه واقع شد عز الدین محمد بن امیر عز الدین حسین ابن بدر الدین مسعود بعد از
قتل عم بزرگ وصمصام الدین محمود در صغر سن بر سریر حکومت لرستان متمکن گشت و
بدر الدین مسعود پسر فلک الدین حسن که عمزاده وی بود و از او بزرگتر معارض وی شده
و در زمان سلطان محمد خدابنده فرمان شد که بدر الدین مسعود حاکم ولایت باشد و لقب
اتابکی او را دادند ~~عز الدین محمد حاکم انجو~~ بعد از مدتی کار و بار انجو تمام بر عز الدین محمد
مقرر شد و مدتی مباشر این امر خطیر گشته عاقبت باجل موعود از اینجهان دو رنگ بسرای
جاودانی رحلت فرمود در شهور سنه عشر وسبعمائه دولت خاتون زوجه عز الدین محمد
بعد از فوت او ملکه آن ملک شده و در زمان او مر و کار حکومت افتاد درویش ملکی از آن جا نوده
برخواست و بیشتر اوقات در ایام او حکام از دیوان مغول سلاطین بضبط آنجا قیام
مینمودند عاقبت الامر کاری نساخته امور حکومت را به برادر خود تفویض نمود عز الدین
حسین برادر دولت خاتون متقلد قلاده حکومت لرستان گشته و مدت چهارده سال
اهالی آنجا را زر بگذارا و مرفه الحال و فارغ البال بودند شجاع الدین محمود پسرش بجای
او نشست خلایق لر از سلوک وی بتنگ آمدند و در شهور سنه خمس وسبعمائه او را بقتل
آوردند ملک عز الدین ابن شجاع الدین محمود قایم مقام پدر شد و سلاطین عراق باو پیوندند

و مرتبه بلند یافته عالیجاه شد آخر امیر تیمور گورکانی از قلعه وامیان که نیم فرسخ بروجرد است
او را در سنه تسعین و سبعمایه بعد از محاصره بیرون آورده بسمرقند فرستاد و سید احمد نامی
پسر او را باندکان بردند و بار دیگر بر سریر امارت متمکن گردید اما عاقبت بشومی جلافت
و سماجت پسرش سید احمد بدست مخلصان مغول گرفتار گشته بتهمت عصیان در سنه اربع و
ثمانمایه او را پوست کندند و تا یک هفته در بازار سلطانیه آویخته بود و سید احمدای در
زمان امیر تیمور به بدترین صورتی در کوهستان لرستان میگشت و بعد از این واقعه امیر تیمور
تا سنه خمس و عشرین و ثمانمایه بحکومت اشتغال داشت شاه حسین ابن ملک عزالدین حاکم
آن قوم شده همواره الکاء همدان و جرباذقان و نواحی اصفهان را تاخت میکرد در فترات
سلطان ابوسعید گورکان همدان را گرفته بقشلاق شهرزور رفت و الوس بهارلو را تاخت
کورسر علی ولد علی شکر که صاحب الوس بود سر راه بروی گرفته در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمایه
او را بقتل آورد شاه رستم ابن شاه حسین مدتها بحکومت آن طایفه قیام نموده آخر بملازمت
شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایات پادشاهانه و نوازشات خسروانه مفتخر و سرافراز گشت
و بعد از آن باندک فرصت باجل موعود درگذشت اغور ابن شاه رستم که پسر ارشد شاه رستم
بود قایم مقام پدر گشت و در شهور سنه اربعین و تسعمایه که شاه طهماسب بدافعه عبدالله خان
اوزبک متوجه خراسان شد در رکاب ظفر انتساب شاهی بوده برادر کوچک خود جهانگیر را
در میان قوم بنیابت خود گذاشت و در عقب برادر سرداران الوسات و احشامات را
دلداری داده طریق عصیان پیش گرفته حاکم آن قوم شد و چون معاودت اردوی کیهان پوی

شاه بخم

شاهی این خبر ناخوش باغور رسید بعد از آن در پیش گرفته چون بحوالی نهاوند رسید
بعضی از اجامره و اجلاف لرستان بدو ملحق شدند اما رؤسای اقوام و
پیشوایان و قایدان الوس و احشام همچنان در دوستی جهانگیر راسخ دم و ثابت
قدم بوده و اصلاً التفات باو نکرده بعد از محاربه باغور گرفتار شده بقتل رسید جهانگیر بن شاه
رستم بعد از آنکه برادر را بقتل رسانید حاکم باستقلال کردستان شده نه سالی
در حکومت کامرانی و فرمانروائی نمود آخر در سنه تسع و اربعین و تسعمائه حسب الفرمان شاه
طهماسب بقصاص رسیده شاه رستم ابن جهانگیر را بقتل آورد ابو مسلم کوذری که سالار شاه
رستم بود بنابر دولتخواهی شاه طهماسب شاه رستم را خواه ناخواه برداشته بخدمت
شاه آورد و فی الفور فرمان بقید شاه رستم نافذ گشته او را در قلعه الموت بندکردانید
و در مقابل این نیکو خدمت با میر مسلم کوذری منصب میرآخوری خاصه خود را ارزانی
داشت و او را بین الاقران ممتاز و سرافراز ساخت و پسر دیگر که جهانگیر محمدی
نام داشت خورد سال بود و لیاقت و استعداد حکومت نداشت لران او را
بمحلی که نام محلی مستحکم برده مخفی نگاه میداشتند و شخصی که وارث آن حکومت باشد
در لرستان نمانده مدتی عشایر و قبایل بی سردار ماندند آخر الامر شخص کردی از
لرستان که مشابهت تمام بشاه رستم داشت باشدعائی که من شاه رستم و از
الموت اطلاع داشته باو فنیان معاشرت و مناشیر گذاشت و این قضیه را
طوایف لر چون معاینه مشاهده نمودند غبار شک از لوح خاطر ایشان محو شد

همه گفتند بلاد خدعه این شاه رستم است بطوع و رغبت تمام مطیع و منقاد او شده
سر در بندگی اطاعت او نهادند از این طایفه اخبار عجیب و نقل غریب در قزوین بمسامع
جلال شاه رسید شاه رستم را از قید طلاق داده منشور حکومت خرم آباد که
دار الملک ایشان است با سرداری لرستان بدو ارزانی داشت و بر سبیل
استعجال بدان صوب ارسال نمود و شاه رستم بتعجیل هرچه تمامتر دو منزل یکی
میکرد و میرفت تا خود را بمیانه الوس رسانید شاه رستم بدو رسیده و او را
دستگیر کرده بدار عبرت کشیده بضرب سنگ و کلوخ مغز از دماغ پر
غرورش برآوردند در این اثنا برادر شاه رستم محمدی بحد رشد و تمیز رسیده
بود باراده حکومت موروثی بمنازعت برادر کمر عداوت بر میان بست چنانچه
کار باستعمال سیف و سنان رسیده بعد از مقاتله و مجادله مصلحون در میانه
قرار بر آن دادند که چهار دانگ ولایت لرستان در دست شاه رستم
و دو دانگ در دست محمدی بوده بشرکت حکومت زندگانی کنند هر دو
برادر باین صلح راضی شدند چند مدت باین وتیره با یکدیگر سلوک فرمودند
تا در شهور سنه اربع و سبعین و تسعمائه که امیرخان موصلو حاکم همدان حسب الفرمان
شاه طهماسب جهت تحصیل قوای لر بزرگ که مشهورند به بختیاری که بعد از
انقطاع نسل ایشان که سابقاً ایمائی بر آن رفته بود سرداری الوسات را
بتاج امیر استرکی که عمده عشایر آن قوم بود تفویض کرده بود که هر سال

بجنسی

مبلغ خطیر بر وجه تقبل بدیوان او سپرده باشد بجهت در اداء آن مبلغ عاجز
آمده بدین سبب بدست شاه طهماسب بقتل رسیده بعد از قتل او شاه طهماسب
پیشوائی آنقوم را بامیر جهانگیر بختیاری که او نیز از جملهٔ رؤسای آن الوس است
ارزانی داشت که بکفالت شاه رستم هر سال موازی ده هزار استر تسلیم نوّاب
و عمّال دیوانیان او نماید و سپاهیان در اخذ مال وجهات بعض ولایت خوزستان
که در تصرّف اعراب مشعشع بود بجانب دزفول و شوشتر روانه شد و شاه پرور نام
عورت دختر اغوز که منکوحهٔ شاه رستم بود در حق او حکم در باب گرفتن محمدی بنام
امیرخان حاصل کرده که هر گاه فرصت باشد امیرخان محمدی را گرفته بدرگاه
شاهی ارسال دارد و محل این تفصیل آنکه چون امیرخان بنواحی خرم آباد
رسید محمدی بدیوان او آمده یک روز بتقریب ضیافت با معدودی چند او
بخانهٔ خود طلب نمود در آن مجلس او را با موازی صد نفر از اعیان لرستان
که بهمراه آورده بودند گرفته بدرگاه شاهی ارسال نمود حسب الفرمان پادشاه
در قلعه الموت محبوس گشتند و مآل حال محمدی و شاه رستم در ضمن قضایای
آینده ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی محمد ابن جهانگیر چون در قلعهٔ الموت مدت
ده سال محبوس بود در این مدت پسرش علی خان و اسلمزد جهانگیر
و شاه ویردی در لرستان تمرّد و عصیان کرده عیش را بشاه رستم هم
منغص کرده بلکه آغاز سرکشی کرده دست تطاول بولایت شاهی

دراز کرده وهمدان وجرباذقان و نواحی اصفهان را نهب و غارت
کرده هر چند شاه رستم و امراء سرحد قزلباشیه در دفع و رفع ایشان
سعی تمام وکوشش مالا کلام بجای آورند اثری بر آن مترتب نگشت آخر الامر
امراء وارکان دولت بعرض شاه طهماسب رسانیدند که علاج این فتنه منحصر
در آن است که محمدی را باسپید نوید حکومت از قلعه بیرون آورده بیکی از
امراء عمده قزلباشیه می باید سپرد تا پسران خود را بدرگاه معلا طلب داشته
شعلهٔ آتش فساد ایشان تسکین یابد و محمدی نیز باین سخن راضی گشته قرار داد
که موازی سی هزار اسب و استر و گوسفند بطریق جایزه بنواب شاهی داده
پسران خود را بدرگاه معلا آورده بعد از آن حکومت لرستان بدو
مفوض گشته روانهٔ لرستان گردد و پسران خود را بطریق رهن در درگاه
معلا نگاه دارند شاه طهماسب حسب الصلاح امرا وارکان دولت محمدی را
از قلعهٔ الموت بیرون کرده بقزوین آورده بحسین بیک استاجلو سپردند در
ساعت مکتوبی باولاد خود نوشت که موازی سی هزار اسب و اغنام برای
حکومت لرستان قطع شده تدارک کرده علی التعجیل برداشته متوجه دار السلطنه
قزوین شوند چون مکتوب بدیشان رسید موازی ده هزار اسب و دواب
بهم رسانیده و با دو نفر از پسران او برداشته بر سبیل عجله بقزوین آمدند
چون در قریهٔ شرف آباد که در یک فرسخی قزوین واقع است نزول کردند

محمدی

محمدی بعرض حسین بیک رسانید که بنده زاده‌ها بشرف آباد آمده بنده را مرخص سازند که بدانجا رفته ملاحظه دواب و اغنام نموده اگر لیاقت آن دارد که بنظر پادشاهی درآورد خوب و اگر استعداد آن ندارد چند روز متوقف باشند تا بقیه آنچه تقبلات شد متعاقب رسیده بنظر شریف درآورد حسین بیک ملتمس او را مبذول داشته چند نفر از ملازمان عمده خود را همراه محمدی نموده بقریه شرف آباد ارسال داشت چون نزدیک بشام گشت محمدی برفیقان خود گفت شب درآمده ملاحظه دواب نمیتوانم کرد امشب درینجا توقف کرده از صحبت فرزندان که مدتی بهجران ایشان کشیده ایم محظوظ شده هنگام صباح که محل فوز و نجاح است باتفاق شما ملاحظه دواب و اغنام نموده بقزوین معاودت نمایم قزلباشان را سخن محمدی معقول افتاد آن شب قرار بر بودن شرف آباد دادند چون شب درآمد محمدی با پسران بر اسبان آزموده و جنگ کرده که بر باد صبا و شمال سبقت میگرفتند سوار گشته راه لرستان پیش گرفتند بامداد چون خبر در قزوین شایع شد شاه طهماسب امیرخان حاکم همدان را با بعضی از امراء و اعیان در عقب ایشان روانه ساخت اما چون اسبان این طایفه جمام بودند ایلغار کردند بگرد ایشان نرسیده چارپای بسیار هم ضایع شد و محمدی با پسران در عرض چهار روز ده روزه راه را طی کرده خود را بمیانه لرستان رسانیدند و شاه رستم چون از آمدن برادر

خبر دار گشت عروس ملک را سه طلاق گفته در همان سال متوجه قزوین شد
بقیه عمر را بفلاکت گذرانیده دیگر استقلالاً حکومت لرستان نتوانست کرد
تا اجل موعود بر سر او تاختن آورده بلامضایقه جان عزیز بقابض ارواح
سپرد محمدی در لرستان رایت حکومت برافراشته صدای انا و
لاغیری بگوش هوش مستمعان افلاک رسانید و فی الجمله طریق مدارا و مواسات
با شاه طهماسب و شاه اسمعیل ثانی سلوک داشته ایشانرا راضی از خود
گردانید و بعد از فوت آن دو پادشاه اظهار انقیاد و اطاعت بدرگاه سلطان
مغفرت پناه سلطان مرادخان کرده موازی دوازده خروار زر عثمانی
که ششصد هزار تومان رایج عراقست از خصایص همایون دار السلام بغداد
که ناحیه مندلی و جسان و بادرای و ترساق است الحاق ایالت او کردند
ما دام که ذرّ عبودیت نموده در خدمات پادشاهی ثابت قدم و راسخ دم بوده
باشد ایالت موروثی مع ملحقات در تصرف او بوده تغییر و تبدیل نشود و در
این باب منشور ایالت لرستان و خلعت فاخره و کمر و شمشیر طلا موکد بتأیید
ارزانی داشته ارسال داشتند چون چند سال باین وتیره گذشت و بواسطه
آنکه بمیران بغداد چندان سلوک مستحسن نمی نمودند و بیگلربیگیان از ایشان
ناراضی و منشکی بودند و بخدمات مرجوعه قیام نمی کردند و در خفیه حکم همایون
در باب قید و بند او شده همیشه متعرض او می بودند آخر الامر یکی از بیگلربیگیان

قصد گرفتن او کرد محمدی نیز قطع نظر از محصول و منافع خاص بغداد کرده
من بعد پیرامون حوالی و حواشی بغداد نگشت شاه وردی خان و جهانگیر
نام پسرانش که بطریق رهن در بغداد بودند در روز سواری پاشا فرار کرده از
بغداد روی ببادی و صحرا نهادند باد صرصر بگرد ایشان نرسیده و در خلال این
احوال شاه سلطان محمود ولد شاه طهماسب دختر او را بجهت سلطان حمزه میرزا
ولد خود خواستگاری نموده در صلح و صلاح زده او را باطاعت خود ترغیب نمود
او نیز قبول این معنی کرده تکرار ملازمت قزلباش اختیار کرده و بعد از چند
سال بعالم آخرت رحلت فرمود شاه وردی ابن محمد بعد از فوت پدر بامداد
اعیان لرستان بر سریر فرمان روائی متمکن گشته از دیوان شاه سلطان
محمود منشور ایالت بدو عنایت شد و چون زمام مهام سلطنت ایران در قبضه
اقتدار شاه عباس در آمد خواهر اعیانی شاه وردی را که منکوحه سلطان حمزه
میرزای برادرش بود بعقد نکاح در آورده دختر عم زاده اش را که نبیره بهرام
میرزا بحباله نکاح شاه وردی در آورده در میانه ایشان کمال خصومت و اتحاد منسلک
بود تا آنکه از دیوان شاه عباس ایالت همدان باغورلو بیک بیات تفویض شد
در میانه اغورلو و شاه ویردی در سر ناحیه بروجرد عداوت قدیمه که در میانه بیات
و لرمی بود بحرکت آمد تجدید منازعت افتاد کار باستعمال سیف و سنان رسید هر دو
قوم عشایر و قبائل خود را جمع ساخته در ناحیه بروجرد در مقابل یک دیگر

صف آرا گشته قضا اغورلو بیک بیات در آن معرکه بقتل رسیده و جمع
کثیری از طبقه بیات مقتول گشته اموال و اسباب ایشان بدست لران
افتاده همه را بیغما بردند و شاه قباد بیک برادر اغورلو بیک بر سبیل دادخواهی
در قزوین بخدمت شاه عباس رفت شاه را ازین واقعه شعلهٔ آتش غضب
بر سر افلاک کشیده در همان روز با معدودی چند که در پایهٔ سریر اعلا حاضر
بودند ایلغار بر سر شاهوردی آورده چون شاهوردی از آمدن شاه عباس
خبردار گشت با چند نفر از مخصوصان و اهل و عیال خود از آب سیمره عبور
بفلاکت تمام خود را بجبل کلاه رسانید و باقی الوسات و احشامات او درین
طرف آب ماند بدست لشکریان شاه عباس درآمد و ناحیه خرم اباد که مقر دولت
و مرکز سعادت حکام لرستانست شاه عباس به مهدی قلیخان سلطان شاملو
پسرزاده اغزیوار سلطان ارزانی داشت و او را امیرالامراء آن سرحد
گردانیده و بواسطهٔ حفظ و حراست و ضبط و صیانت الوسات و احشامات
آن نواحی چند نفر از امراء قزلباشیه را تابع او ساخته عنان عزیمت بجانب دار السلطنه
قزوین معطوف داشته و شاهوردی بعد از معاودت شاه عباس جمعی
از طایفهٔ کوران و مردم الوسات و احشامات و سایر طوایف خود بر سر رایت
خود جمع ساخته متوجه دفع مهدی قلی سلطان شد بجرارت تمام از آب سیمره گذشته
در ظاهر خرم آباد مستعد قتال و جدال گشته از طرفین تلاقی فریقین دست داد

بعد از کوشش وکشش بسیار شکست بر لشکر لران افتاده سلک جمعیت شاه ویردی چون بنات النعش از هم فرو ریخته سالک طریق فرار گشت و بعد از آن متوجه بغداد شد در مقام اطاعت آل عثمان در آمد چون شاه عباس برین قضایا واقف گشت از سر جرایم او در گذشت منشور ایالت خرم آباد وحکومت لرستان بدستوری که در تصرف آبا و اجداد او بود بدو ارزانی داشت و او را بکمر شمشاد مرصع وخلعت شاهانه بین الاقران سرافراز ساخته رایت حکومت او را در آن ولایت باوج ماه برافراشت وحالا که تاریخ هجری در سنه خمس و الف است کامران بحکومت لرستان مبادرت می نماید

نسب اکراد

ضحاک تازی بجهت مرضی که در دوشهای او بود مغز سر آدمی را اطبا تجویز کردند یک نفر که مامور این کار بود مردی بارحم ومروت بود بجای مغز سر آدمی مغز گوسفند استعمال میکرد و آن اشخاص را در کوه وجاههای دور دست منزل داد کم کم جمعیت پیدا کرده برای خود در جنگل وجبال مساکن درست کردند وصاحب اموال واغنام شدند بجهت تهور وشجاعتی که لازمهٔ این قوم است موسوم بکرد شدند اکراد چهار گروه است که زبان وآداب ایشان مغایر یکدیگر است بهترین ایشان چهار است اول کرمانج دویم لر سیم کلهر چهارم گوران

نگارش و اطلاعات جناب اشرف حاجی علی قلیخان سردار اسعد وزیر جنگ در باب جغرافیا و تاریخ بختیاری

خاک بختیاری عبارت است از سلسله جبال کثیره که حاوی جنگلها و بیشه ها میباشد و این سلسله ممتد است از دریای عمّان تا خاک عثمانی تمام این جبال مساکن لر و کُرد است و لُر هم یکی از شعب اکراد است چنانکه در این تاریخ نگارش شده

خاک بختیاری از طرف جنوب منتهی میشود بخوزستان از طرف مشرق بفارس از طرف شمال باصفهان از طرف مغرب بخاک لُرستان و بروجرد

اختلاف خاک بختیاری با اراضی عربستان تمام اراضی عربستان صحاری و برّاری است آنچه ماهور و جبال است خاک بختیاری محسوب میشود

بزرگترین جبال بختیاری زرد کوه است که رُودخانه زاینده رُود و دزفول و کارون از اینکوه تولید میشود

در تمام خاک بختیاری یکقطعه زمین هموار و صاف نیست تمام اینخاک کوه و جنگل و درّه های عمیق است

جنگلهای بختیاری اغلب از اشجار بلوط و سقز و درختهای دیگر است

در اوایل فتحعلیشاه بختیاری جزو خاک فارس بود حد ما بین فارس و عراق رودخانه کارون بود تا بدریا منتهی میشد چنانکه فلاحیه و رامهرمز و اغلب این بلوکات عربستان که در یسار رُود کارون واقع است جزو خاک فارس بوده

در زمان حکومت منوچهر خان معتمد الدوله در سنه ۱۲۵۲ بعضی بلوک مزبوره از خاک فارس خارج شده ملحق بخاک عربستان شد ولی بختیاری هم که جزو خاک فارس بود از عهد منوچهر خان گاهی جزو اصفهان و گاهی جزو عربستان بشمار میآمد بالاخره امروزه ضمیمه عربستانست

میوه بلوط را بعد از آنکه بزحمت زیاد بدست میاورند و خمیر مینمایند و بجای نان استعمال میکنند اما بسیار نان بدطعمی است درحقیقت قوت لایموت است

در بعضی جنگلهای بختیاری جماعتی از بختیاری مسکن و خانه ساخته اند منزل دارند و به ییلاق و قشلاق میروند زمستان در آنخانه های سنگ سکنا دارند و تابستان در قلل جبال چادر زده روز میگذرانند تعداد نفوس بختیاری بخوبی معلوم نیست اما خود من شش سال قبل کهم خانه شماری نمایند قریب چهل هزار خانوار بشمار آمد

جبال بختیاری تمام صعب العبور است چند راهی که از ییلاق بقشلاق میروند مسافر زحمت زیاد می بینند فقط راه کاروان رو همان راه مال میراست که بناصری میرود و کمپانی لنچ ساخته است تفصیل ساختن اینراه از اینقرار است

خود من امتیاز کاروان رو اینراه را از دولت باسم خانواده گرفتم و پولی برای مخارج این راه از کمپانی لنچ قرض کرده بکار زدم خارجه بهیچوجه در اینراه حق ندارد فقط مهندسی از انگلیسها در مواقعی که لازم بشود از کمپانی میخواهیم و شوسه کردن اینراه بسیار مشکل و مخارج زیاد بر میدارد

دو پل معلق از آهن مهندس انگلیسی بر روی رودخانه کارون بسته است

ایلیات بختیاری شش ماه الی چهار ماه در ییلاق و باقی سال را در جنگلهای پهن راه و در خود قشلاق زندگی مینمایند

سابقاً که در ممالک ایران هرج و مرج زیاد بود مردم بواسطه امنیت و آسایش در قلل جبال بختیاری مسکن مینمودند و برای خود خانها ساخته اند که آثار آبادانی بسیار در جبال و جنگلها از آن عهد بجای مانده است

در کوههای بختیاری دزهای کثیره دیده میشود دز عبارت است از کوههای صعب العبور که یک راه یا دو راه بیشتر نداشته باشد و در روی آنکوه آب و چشمه باشد در اغلبی از این دزها ابنیه ساخته اند از گچ و آجر یا تمام از سنگ تراشیده شده است

شهرهای قدیم بختیاری یکی ایزج است که حال معروف بمال میراست و دیگری لوردجان که واقع است در جائی سردسیر در مال میر از قدیم صور بسیار دیده میشود که در کوهها حجاری شده از پادشاهان قدیم ایران و موبدها و قربانیها چنانکه در این کتاب اشاره شده است

شیم بار مکانی است در وسط جبال بختیاری از اراضی مسطح و ماهورهای کوچک پنج فرسخ طول یکفرسخ تا دو فرسخ و نیم فرسخ عرض دارد از قراین معلوم میشود که این نقطه در قدیم دریاچه بوده

یکی از کوههای ما بین مشرق و شمال را قریب هزار و پانصد ذرع سوراخ کرده است

دریاچه را خارج کرده اند آن منفذ بشکل پشته و هئات معمولی است که کاو بخوبی
از آنجا رو میشود از قراین معلوم میشود که خروج این آب زبرای این بوده که در آن
اراضی زراعت مینمایند امروزه آن باغها تمام جنگل شده که عبور از انجا محال است
و در یکی از جبال نزدیک بان مجری دوازده صور منقور است که بجهت سختی راه برای
من ممکن نشد که برای العین به بینم از قرار معلوم در پای ان لوایح خطوطی نقر شده
معلوم نشد که خط میخی است یا خط دیگری زیرا که اشخاصی که آن صور و خطوط را دیده اند
بجهه عدم علم تمیز خط را نداده اند لیارد انگلیسی هم تفصیل این صور را نوشته است
همچنین شیم بار یکقطعه سنگ بزرگی است که بواسطه خرابی کوه بر زبر دو سنگ
دیگر فرود شده بشکل اطاقی است و سنگ سقف تراشیده شده و با مرکب سیاه
نوشته شده چون خود من نتوانستم آنجا را به بینم معلوم نشد چه خطی است و در چه عهدی
بوده آن خطوط بطوری محفوظ مانده که مثل خطوط تازه مینماید در شیم بار و اطرافش
قبرستان کهنه زیاد دیده میشود اغلبی از آنها را که نبش کرده اند اسلحه مردانه و زینت
زنانه در آن قبرها دیده اند

درجبال بختیاری چشمه های آب سرد و گرم معدنی بسیار است بجهه عدم تجربه
خواص آن معلوم نیست اما خود الوار از برای هر یک بتجربه خواصی ذکر مینمایند

(مال میر) آبش از چند رشته قنات بوده که اراضی آنجا را مشروب میکرده
حالا تمام مخروبه است و از خرابی آن شهر تپه هائی احداث شده مخصوصاً در عمارات

حکومتی که آثار قدیمه از کاشی طلائی وغیره دیده میشود
هوای جنگلهای بختیاری خشک است و رطوبت ندارد
بعضی مسافرین اروپائی که بصفحات بختیاری سفر کرده اند در سفرنامهٔ خود شرحی
از آثار بختیاری و صور منقوره درج نموده اند

تاریخ بختیاری

تاریخ بختیاری مبسوطاً در این کتاب درج شده اما آنچه را که شفاهاً استماع
کرده‌ام و دست بدست رسیده در اینجا ایراد میشود
تمام الوار بختیاری منقسم بدو تیره است یکی مَهَد بر وزن احد و دیگری ولایتی مَهَد
عبارت است از اکراد یکه از جبل السماق شام آمده در بختیاری منزل کرده اند و
اتابکان لرستان از این طایفه میباشند و تا امروزه هم ریاست با مَهَدست و هیچ
وقت ریاست با ولایتی نبوده ولایتی طایفه باشند که در بختیاری سکنا داشته اند
وجه تسمیه بختیاری درست معلوم نیست زیراکه تا اوایل سلطنت صفویه بهمان لُر
بزرگ معروف بوده پس از آن موسوم به بختیاری شده اند
اینطایفه منقسم میشوند بدو قسم هفت لنگ و چهار لنگ
و هر قسمی از این دو طایفه منقسم میشوند بچهار تیره
چهار تیره هفت لنگ از قرار ذیل است

دورکی بابادی بختیاروند دینارانی

چهار تیره چهار لنگ از قرار ذیل است

محمود صالح موگوئی کیو مرثی ممیوند

جائی که جزو بختیاری است دو قسمت شده یکی جائی سردسیری یکی جائی گرمسیری و اینطوایف هفت لنگ و چهار لنگ منقسم بشعب کثیره میشوند و آن شعب نیز بشعب دیگر که ذکر هریک اسباب طول کلام است

در تسمیه هفت لنگ و چهار لنگ

سبب تسمیه هفت لنگ و چهار لنگ درست معلوم نیست اما آنچه از روی حدس بدست آمده و درمحضری که ریش سفیدان قوم حضور داشتند و دراینباب مذاکرات زیاد شد آراء براین قرار گرفت از انجاکه بنیچه مالیات ایلیات از حیوانات است مثلاً بختیاری از مادیان قشقائی از گوسفند شاهسون از شتر بنیچه بسته شده دریک عهدی که مالیات به بختیاری می بستند بنیچه سه مادیان به بختیاری بسته شد که هفت پا قسمت هفت لنگ شده و چهار پا قسمت چهار لنگ و یک پا تخفیف داده شده یا جمع تفرقه شده

معصود از تفرقه ایلیاتی است که از خارج پناه بایلی میبرند و درمیان آن ایل زندگی و معاش مینمایند

مابین هفت لنگ و چهار لنگ از قدیم الایام جنگ بوده لا تعد و لا تحصی از همدیگر کشته اند و نیز تیره های جزء هفت لنگ هم با یکدیگر مجادله مینمودند و خونریزی بسیار میشد همچنین

درمیان چهارلنگ هم این نزاع بوده

خرابی شهر ایزج بر ما درست معلوم نیست که درچه عهدی واقع شده امروزه آثاری ازآن ابنیه پابرجا نیست عمارات وقصور وپلها و مهمانخانه ها وراههائی که در عهد اتابکان دائر بود بکلی منهدم شده

سابقاً ذکر کردیم که میانه هفت لنگ وچهارلنگ جنگ وجدال بوده است تا اوایل عهد حسینقلیخان ایلخانی بعد از تسلط مرحوم ایلخانی بطوائف مختلفه بختیاری طوائف چهارلنگ را نیز مطیع و منقاد ساخته وبکلی نقار و عداوت را ازمیان هفت لنگ و چهارلنگ مرتفع داشته تمام را بیک چشم دیده و تا امروزه بکلی جنگهای داخلی هفت لنگ وچهارلنگ موقوف است بواسطه قرابت و وصلت و اتحاد فوق العاده که این دوتیره باهم دارند فقط اسمی از هفت لنگ وچهارلنگ باقی مانده در حقیقت حکم واحد را دارند

اسامی اجداد من از قرار ذیل است

بنده علی قلی مندرجات ذیل را کلمه بکلمه میگویم و ملک المورخین مینویسد

علی قلی ابن حسین قلیخان ایلخانی ابن جعفرقلیخان ابن حبیب الله خان ابن ابدال خان ابن علی صالح خان ابن عبدخلیل آقا ابن خسرو آقا ابن غالب آقا ابن حیدر

حیدر مذکور که مشهور بحیدر کور است معلوم نیست که بجهة فقدان یک چشم یا ضعف باصره باین اسم معروف شده چنانکه امروزه هم معمول بختیاری است که این نوع اشخاص را کور میخوانند

کور میاسند حیدر از لرستان آمده از قرار مذکور هفت برادر داشته و رئیس طایفهٔ پاپی لرستان بوده اند حیدر شش برادر بزرگتر از خود داشته یک روز که با یک نفر نوکر خود بشکار رفته بود در مراجعت نزدیک بخانه خود یکنفر از ایل پاپی باو خبر داد که دشمنان بخانه تو شبیخون زده و شش برادر برا کشته اند و تمام اموال و احشام شما را بغارت برده و املاک و یورت آنها را متصرف شده اند اینک در پی جستجوی تو میباشند هرگاه ترا بیابند تو نیز بهلاکت میرسانند حیدر از همانکوه که آمده بود از بیراهه فرار کرده خود را به بختیاری رسانید و در میان ایل زراسوند که یکی از طوایف بزرگ دورکی هفت لنگ میباشد متوطن شد پس از آن در میان آن ایل تاهل اختیار کرده از مراجعت بلرستان بکلی منصرف گردید

نوکر او نیز متابعت آقای خود را کرده در آنجا متاهل شد و تا امروزه نسلاً بعد نسل اعقاب آن شخص نوکری این خانواده است

غالب آقا پسر حیدر بواسطه کفایت و لیاقت شخصی ایل زراسوند که خالوهای او بودند مشارالیه را بریاست خود انتخاب کردند و نیز باعث ریاست او چنین دانسته اند در زمان قدیم معمول ایلیات این بوده که از نسبت خود محض اطمینان بدولت گروئی میداده اند ایل مزبور محض اینکه از فرزندان خود کسی را گرو ندهند خواهرزاده خود غالب آقا را برسم گروئی بدولت دادند غالب آقا بجهة هنر و قابلیت شخصی از طرف دولت بریاست تیره زراسوند منتخب شد پسر او خسرو آقا بعد از فوت پدرش

ریاست ایل برقرار گردید بلکه بعضی ایلات جزو هم ریاست او را اختیار کرده بر قدرت و شوکتش افزوده در بعضی قبالجات قدیمه دیده شد که خسرو آقا را خسرو خان نوشته اند ولی در حقیقت محض تملق و چاپلوسی بوده

عبدخلیل آقا فرزند خسرو آقا نفوذ و قدرتش بر اجدادش برافزون شد میتوان او را رئیس ایل هفت لنگ نامید

در یکی از جنگهائی که در میان ایل هفت لنگ و چهارلنگ واقع شد و امتدادش بهفت شبانه روز کشید عبدخلیل آقا بضرب قره مینا مقتول گردید و جمع کثیری از ایل هفت لنگ بهلاکت رسیدند

حکایت کنند که عبدخلیل آقا در جنگ مزبور بقره مینا مجروح شده در بستر ناتوانی بحالت نزع افتاد طایفه هفت لنگ بواسطه رشادت و ریاست مشارالیه خواستند اینواقعه را از دشمن مخفی بدارند لباس او را بیک نفر که شباهت تام بعبدخلیل آقا داشت پوشانیده باسب او سوار کرده حاضر میدان جنگ شدند یکنفر از مردم هفت لنگ که قلباً هواخواه مردم چهارلنگ بود و شب را در طلایه یقراولی بود در نیمه شب خطاب بچهارلنگ کرده باهنگ بلند انهارا دشنام داد و گفت اسب همان اسب است لباس همان لباس است سلاح همان سلاح است افسوس که آنمرد نیست اگر تا حال او بود دمار از روزگار شما بر میاورد[2] و جماعتی فراوان از مردم هفت لنگ مقتول نمودند عبدخلیل آقا هم در همانروز بدرود زندگی گفت مردم زرآسوند که طایفه مخصوص

[2] این حرف اسباب تحریک چهارلنگها شده و از جا کنده شدند

اولاد

او بودند محض اینکه عبد خلیل آقا را بدست دشمن ندهند مردانه رزمی سخت دادند
تا اینکه هفتاد نفر از ایشان بهلاکت رسید درینوقت مشار الیه هم جان بجان
آفرین تسلیم کرد نعش او را برداشته بردند و بقیة السیف هم هزیمت شدند

بعد از این جنگ قریب دو سه سال مردم هفت لنگ در موقع تلافی نایستادند
درینوقت علی صالح خان پسر عبد خلیل آقا جوانی نابالغ بود عبد خلیل آقا برادری داشت
موسوم باحمد از طرف ما در سوا بودند احمد بعد از فوت برادرش کلاهی از (لت)
بر سر گذاشت (لت پارچه باشد که از موی بزی بافند برای سیاه چادر) و عهد
کرد تا خونخواهی برادر نکند اینکلاه خشن را از سر بر ندارد

هر قدر درویش هفت لنگ را ترغیب و تحریک کرد کسی اقدام بخونخواهی نکرد مشار الیه
هم هیچوقت اقدامات و عزیمت خود را از دست نمیداد هر وقت اجتماعی میدید به
کلمات هیجانه ایشانرا تحریک همی کرد

در یکی از ایام که برای یکی از تیره هفت لنگ مجلس عزائی منعقد شد و جماعتی بسیار از
روشما در آنجا حضور بهم رسانیدند مشار الیه بآن مجلس در آمد و حاضرین را بسخنان شور
انگیز مخاطب داشت با اینهمه کسی گوش بسخنان او نداد و در صدد انتقام بر نیامدند
اما کلمات او در زنهائی که حضور داشتند اثر غریبی بخشید از میانه یکی از آن زنان
بپای خواست و گفت (احمد بس است ازین با این مردان سخن مگوی که من غیرت و مردانگی
در ایشان نمی بینم من یک تنه حاضرم که در اینموقع با تو کمک نمایم) این گفت و مشک

ایستاد

آبی را بدوش انداخته دست احمد را گرفت و بلند کرد و گفت سلاحی غیر از این ندارم اینک تو شمشیر خود بیاویز تا باهم بجنگ مردم چهار لنگ شتابیم باشد که بعد از هلاکت من و تو لکه تاریخی از برای مردم هفت لنگ بروزگاران بماند

مقصود از مشک آبی رسم ایلیات است که آب و هیزم آوردن از مختصات زنانست

بالجمله سخن این شیرزن در سرها اثر غریبی بخشید و از همان مکان درصدد انتقام برآمده جنگ بزرگی با طایفه چهار لنگ کرده هفت منزل آنها را دوانیده تعاقب نمودند و گروهی بسیار از مردم ایشانرا بقتل آوردند چنانکه قبرستان بزرگی از آن مقتولین در نزدیکی کوه آسماری قشلاق موجود است

پس از این جنگ فرزندان احمد تاکنون مقربین و مخصوصین خانواده ما میباشند برشادت و تمول مشهور و موسوم بطایفه احمد خسروی هستند

علی صالح خان پس از آنکه برشد و رشادت رسید معضلات امور را از پیش برده کارهای بزرگ نموده با بازوی توانا ریاست و فرمانروائی هفت لنگ را بحیطه تصرف خود در آورد

از ابتدای دولت نادری مشار الیه خدمات نمایان نموده باین واسطه از طرف نادرشاه افشار بمراتب عالیه و مناصب سامیه رسیده و برای هریک فرمانی در دست است از جمله صورت فرمان ذیل است که برتبه سرداری نائل شده درج میشود و تا آنروز بتلقب بیکی نامبردار بود از آن بعد بلقب خانی مفتخر آمد

ناهرلنگ

نادرشاه را مهر دیگری بشکل مربع مستطیل بود سجع مهرش مضمون ذیل است

نگین دولت و دین رفته بود چون از جای   بنام نادر ایران قرار داد خدای

مهر نادرشاه که در سرلوح فرمان است

شیر و خورشید

الملک لله

فرمان عالی شد   از آنجا که چون همت صافی طویت اقدس مصروف باستحکام بنیان داد و تا دو قوی بنیاد سلطنت شهریاری و انتظام مهام عظمت و بختیاری بوده و میباشد جمعی از اخلاص کیشان صادق الولا و بندگان عقیدت انتسا را که در شاهراه دین و دولت بختیاری نموده سالک طریق خدمتگذاری و مبارز میدان جان نثاری باشند تارک اعتبارش را برا قران و امثال رتبه رجحان و برتری ارزانی فرمائیم بمصداق انیمقال صورت احوال عمدة الاعاظم والقبائل زبدة المآثر والاماثل علی صالح بیگ ریش سفید طایفه بختیاری هفت لنگ است که از بدو طلوع نیر فیروز این دولت قاهره و هنگام بنای برجای این سلطنت باهره الی حال سایه مثال ملتزم رکاب نصرت آیات اقدس و نشیب و فراز حسن خدمات این دربار سپهر مقدار مقدس لازمه اخلاص و عقیدت و معلوم رای انور و مراعات و منظور نظر خیریت کستر بوده و میباشد لهذا از ابتداء اشش ماهه سال پارس ئیل موازی سه هزار و هشتصد نادری بر مقرری سابق بدینموجب افزوده قامت قابلیتش را بخلعت والای سرداری

غازیان و ملازمان مامورین کوه مالی بختیاری سرافراز فرمودیم که چنانچه باید و شاید و از جوهر فرزانگی او آید

... نادری	...
از ابتداء نه ماهه از سرکار دیوان	مواجب سابق ارباب آتلیت
موازی سه هزار و هشتصد نادری	موازی دو هزار نادری

بلوازم و مراسم امر مزبور قیام و اقدام نموده حسن خدمت خود را در هر باب بر رای جهان آرا جلوه گر سازد غازیان و ملازمان دیوانی و سرکردگان و سایر مامورین کوه مالی مشار الیه را سردار فصاحت اختیار کل دانسته در هر باب او امر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند مستوفیان عظام و لشکر نویسان کرام شرح رقم اثبت و قدغن دانند و در عهده شناسند ئیلان ئیل جمادی الاولی ۱۱۵۹

و از مضمون این فرمان بخوبی معلوم میشود که علی صالح خان همیشه در اردوی نادری بوده و در تمام فتوحات رشادت و جلادتها نموده است

همواره از طرف طایفه چهارلنگ علی مردان خان که بعد از نادرشاه بسلطنت رسیده از طرف هفت لنگ علی صالح خان ملازم خدمت نادرشاه بوده اند و در تمام جنگها دلاوریها کرده اند

زمانیکه علی مردان خان دعوی سلطنت کرد ایل هفت لنگ با چهارلنگ متحد شده اطاعت او را بگردن گرفتند و به پشت گرمی ایشان تا عهد آقا محمد شاه قاجار

باکمال

باکمال استقلال پادشاهی نمود اتحاد علی مردانخان باکریمخان زند مفصلاً در کتب تواریخ مضبوط است فقط در اینجا گشته شدن او راکه در کتب تواریخ از روی صحت نوشته اند مختصر ذکر مینمائیم

سیصد خانوار از طایفه زندیه بخدمت علی مردانخان متوسل شدند و قتیکه میانه کریمخان و علی مردانخان کار بخصومت کشید و علی مردانخان محض جمع آوری سوار بمیانه ایل رفت سیصد خانوار زندیه مزبور در اینموقع پشت بعلی مردانخان کرده در زمان کوچ نمودند که خود را بکریمخان برسانند پس از آنکه این خبر گوشزد علی مردانخان شده بدانسر شد که ایشانرا استمال کرده مراجعت دهد بدون سوار و جمعیت با یک عده از خاصان خود بمیان ایشان رفت جماعت زندیه که خان مزبور را تنها دیدند با خود مشورت کرده که بهترین سوغاتها از برای کریمخان سر علی مردانخانست فوراً اجتماع کرده او را بهلاکت رسانیده سوار اسبان خود شده اهل و عیال خود را نیز ردیف ساخته بعجله هرچه تمامتر دریک شبانه روز از صفحات بختیاری دور شدند و آنچه اموال و اثقال داشتند بجای گذاشتند و بطور ایلغار خود را بکریمخان رسانیدند

ریاست کل بختیاری از ابتدای سلطنت صفویه تا زمان سلطنت کریمخان زند چنانکه در این کتاب مندرج است بعهده فرزندان جهانگیرخان بوده

اشخاص سابق الذکر کمال قوت و قدرت را داشته اند چنانکه از ابنیه که در دو محل کرم سیر ساخته اند شوکت آنها را میرساند

یکی از آن ابنیه در سهر دشت و دیگری در بنه وار است اما عمارت بنه وار که بزرگتر قصر است با شکوه تر و وسیع تر است و تمام خوانین بختیاری در آنجا محض اینکه در جوار خان و رئیس خود بوده باشند برای قشلاق عمارات مخصوصه ساخته بودند عمارات خوانین اجداد ما تا این زمان در آنجا موجود است و تمام این عمارات امروزه مخروبه است

نقطه آثاری از آن ابنیه بجای است که مشایخ قوم خبر میدهند که فلان نقطه نقاره خانه و فلان نقطه دفترخانه و فلان نقطه فراشخانه بوده

و در دو مکان مزبور محل اسب تازی و گوی بازی بوده که خوانین در آنجا مشغول باسب تاختن و گوی زدن بوده اند و آثارش بخوبی اینمسئله را بما نشان میدهد این خانواده بهلاکت ابوالفتح خان انقراض یافت بعد از نادرشاه که کریمخان و علیمردانخان و ابوالفتح خان با هم دست اتحاد برای پیشرفت امور مملکت داده بودند کریمخان نقض عهد کرده ابوالفتح خانرا بقتل آورد بعد از چندی علیمردانخان نیز مقتول شد و سلطنت بکریمخان رسید علی صالح خان تا اوایل سلطنت کریمخان حیات داشت چنانکه از فرمان ذیل که نزد من موجود است معلوم میشود

کریمخان که باسم شاه اسمعیل صفوی سلطنت میکرد فرمان مزبور را از طرف شاه اسمعیل بابدال خان پسر علی صالح خان داده است شاه اسمعیل مزبور همان میرزا ابوتراب صفوی است

صورت فرمان

مهر شاه اسمعیل

مهر شاه اسمعیل بسم الله

بنده شاه ولایت اسمعیل

حکم جهانمطاع شد آنکه چون از بدو عالم ایجاد و ابتداء خلقت انسان خالق
الارضین و السموات قبض و بسط امور کافه انام و رتق و فتق مهام عامه کرام را در
هر اوان و ازمان و تمامی ادوار و رجهان در کف کفایت و ید درایت خواقین باعزه
تمکین و سلاطین معدلت آئین نهاده و صدای جعلناکم خلائف فی الارض در میانشان
در داده از زوریکه وکیل کارخانه لاهوت و کفیل اسعاف و انجاح مقاصد کروبیان ملاء
ملکوت بحکم تؤتی الملک من تشاء تخت فیروزبخت خلافت و سروری را بوجود ذیجود
نواب همایون ما زیب افزا گردانیده و بمنطوق تعز من تشاء دیهیم سلطنت و شهریاری را
بفرق فرقد انتمای اقدس اعلی زینت پیرا ساخته فلله الحمد علی نعمائه الوافره نواب
کامیاب ما در ازای این نعمت عظمی و صدای چنین موهبت جسیمه بر ذمه حق شناس اقدس
و همت علیه حقانیت اساس مقدس واجب و لازم ساخته ایم که هر یک از بندگان دین
و چاکران عبودیت قرین ابد و دمان خلافت آئین که در مضمار عقیدت و یکرنگی راسخ
دم و در مراسم جانفشانی ثابت قدم بوده جان خود را بیدریغ نثار قدوم میمنت لزوم
اقدس اعلی نموده کرة بعد اولی حسن خدمات او بر مرآت ضمیر آفتاب تنویر مقدس
معلی نما گردیده باشد از فیض عنایات بیکران شاهانه و تفقدات بی پایان خدیوانه
بهره مند و بخدمات شایسته مفتخر و سربلند سازیم مرآت ضیاء صفات اینمعالی

چهره نمای صورت حال نتیجة الاعالی والاعاظم العظام والافاخم الکرام ابدال بیک ولد عالیجاه حشمت وجلالت دستگاه مناعت وابهت اشتباه امیرالامراء العظام نظاما للشوکة والاقبال قدیمی واخلاص کیش اوجاق کردون رواق سلسله علیه عالیه صفویه انار الله برهانهم علی صالح خان بختیاری که چون در حینی که اعلام نصرت فرجام بجهت پژوهش احوال سپاهی و رعیت در مملکت فارس شقه کشا گردیده بود جمعی از تنگ نظران جاهل و بعضی از بیچارگان بی حاصل بمقتضای وساوس شیطانی پا از جاده قویم وصراط مستقیم بیرون نهاده از فرط شقاوت سالک طریق بغی وعصیان با معدودی نکبت مقرون در دار السلطنه اصفهان بخدعه وحیل مشار الیه را دستگیر نموده بودند واز آن تاریخ الی الان بهزار مشقت گذرانیده وچون نواب همایون ما دفع وتنبیه آنها را نصب العین خاطر خورشید مظاهر ساخته از فارس مراجعت و درینوقت که بتوفیق ملک منان و میامن الطاف ایزد سبحان بجهت تنبیه وتادیب انطایفه مخذول العاقبة وارد چهارمحال واز غبار سم مراکب کواکب مواکب بوم وبر این خطه فرح انگیز مشک بیز عنبر ریز گشته مشار الیه بمجرد استماع ورود آیات جاه وجلال بمحال مزبور با وجود اینکه انطایفه بیعاقبة تهم چون نگین شب و روز از روی کین دور او را گرفته بودند تکیه بر لطف قادر لم یزل ولایزال واقبال بیزوال ابدی اتصال نواب همایون ما نموده چون نقطه در صفحه دایره ایشان محو و بعد از مشقت وتعب بسیار بعزم خاکبوسی دربار فلک مدار از میان آنها فرار بر

قرار داده بود فرت

قرار و در نیوقت وارد گردیده و در مراتب جانفشانی و اخلاص کیشی آنچه شرایط
بندگی بوده بتقدیم رسانیده گوی مسابقت از همگنان ربوده لهذا بمضمون صدق
نطوق من جاء بالحسنه فله عشر امثالها لمعه از لمعات آفتاب عنایت خاقانی و بارقه
از بوارق مرحمت قاآنی ضیاء افروز ساحت حال او گردیده از ابتداء دهماهه هذه السنه
میمونه قوی ئیل مشار الیه را بلقب سربلند خانی مفتخر و سرافراز و مخاطب بعالیجاه عقیدت
و اخلاص دستگاه ابدال خان و خدمت وکالت ولایت کل الکای عراق را با
مبلغ هفتصد تومان تبریزی مواجب سالیانه در وجه او مقرر و مرجوع فرمودیم بنحوی
که باید و بطریقی که شاید و از حسن اخلاص و عقیدت او آید بلوازم خدمت مزبوره
خصوصیات آن قیام و اقدام داشته در وصول و ایصال مالیات و نظم و نسق
زراعت ولایات و جمع آوری رعایا و برایا مساعی جمیله بظهور رساند روز بروز
حسن خدمت خود را بمنزای عرصه ظهور ساخته خود را مورد نوازشات بدریغ
شاهانه و الطاف و اعطاف نمایان پادشاهانه سازد حکام و ضابطان و کلانتران
و کدخدایان ولایات عراق مشار الیه را وکیل بالانفراد و با استقلال عراق
دانسته از سخن و صلاح آن که مقرون بصرفه و غبطه امور دیوان بوده باشد تجاوز ننموده
از شائبه تغییر و تبدیل مصون دانند مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی شرح
رقم منعوت را در دفاتر خلود لازمه ثبت و حسب المقرر معمول داشته در عهده شناسند

بتاریخ شهر رجب المرجب سنه ۱۱

غزوات عهد نادرشاه

جنگهای بختیاری در زمان سلطنت نادرشاه بی اندازه است
مشهورترین جنگهای ایشان فتح قندهار و نزاع با افغانست گویند چهار هزار سوار
بختیاری ملتزم رکاب نادرشاه بوده محاصره قندهار که هفده ماه طول کشید و
چندین دفعه نادرشاه حمله برد و فتح میسر نشد از طرف دیگر جاسوسان بپادشاه
ایران اطلاع دادند که آذوقه چند سال دیگر در قندهار موجودست
نادر محض اینکه بمردم افغان حالی نماید که تا فتح قندهار را نکند از اینجا کوچ نمیدهد محل
اردوی خود را بفرمود شهری بپای داشتند بنادرآباد موسوم نمود
بختیاریها پس از آنکه فهمیدند که فتح قندهار دشوار است و نادر هم تا فتح نکند کوچ نخواهد
داد با خود گنکاش کرده گفتند که بد بختیاری اردوی نادری ما کاری از پیش نخواهیم
برد اما اگر تنها بدین مقصود اقدام نمائیم ممکن است که فتح قندهار را میسّر شود
بدین رای هم عهد و هم داستان شدند و معاهده را با ایمان غلیظ مؤکد کرده که یا مرگ
یا فتح و معمول ایشان این بود که هر وقت خواستند کاری را بانجام برسانند سنگی را
کشته بخاک میسپردند و این برای این بود که کسی پشت با جنگ نکند و هر گاه کسی روی
از جنگ بگرداند قبر این سنگ بمنزله قبر اموات او خواهد بود و تا امروز این رسم
در میان بختیاری متداول و معمول است چنانکه در فتح طهران این اتفاق روی داد
بختیاری پس از اینکه هم رای و هم عقیده شدند این راز را پنهان داشته وعده بروز

جمعه نهاده ظهر جمعه را که میدانستند مردم سُنّت وجماعت در مساجد مشغول ادای فرایض وجماعتند بدون امداد دیگران بقندهار حمله برده در شوال المکرم سال ۱۱۵۰ برج بزرگ ایشانرا که معروف بشاه برج بود بحیطه تصرف درآوردند نادر از صدای شلیک توپ وتفنگ ازخواب بیدار شد گمان کرد که افغانها برده شبیخون آورده تحقیق کرد معروض داشتند که جماعت بختیاری بقلعه قندهار حمله برده اند فوراً بفرمود سوار وپیاده بکمک ایشان از دنبال برفتند وخود نیز ایشانرا تعاقب داشته بشهر حمله آورد

درحوالی شهر بیرق ایرانرا بر روی دیوار قلعه دید وبیرق دار که موسوم به صید مراد وازجوانان دلیر بختیاری بود واهنگی رسا داشت فریاد همی زد (پاینده باد دولت نادری)

ونیز پس ازین فتح بختیاریان باهم شور ومشورت کردند که ما ازین پیش دانسته ایم که هرگاه شهر قندهار فتح بشود گشودن ارگ شاه طول دارد بهتر است که بدون امداد دیگران ارگ را حصار داده بگشائیم ودر فتح قندهار کسی را با خود شرکت نداده باشیم.

فوراً جمعی را مامور دروازه کرده که در بروی نادرشاه بگشایند وخود بطرف ارگ حمله آوروند نادرشاه بدون مانع وعائقی بقندهار ورود کرده جانب ارگ گرفت وقتیکه داخل ارگ شد بختیاریان ارگ را فتح کرده بودند وهمان صید مراد بیرق ایرانرا در دست داشت وبر روی باروی ارگ فریاد همی زد (پاینده باد دولت نادری)

صید مراد مزبور از ایل اسیوند هفت لنگ است و فرزندان او تا حال بشجاعت
و دلاوری موصوفند

خلاصه نادر بارک داخل شده بر روی تخت پادشاهان افغان بسلام نشسته امراء
و سرکردگان سپاه ایران درحضورش بپای ستادند دراینموقع نادر را بحالت تکدر
یافتند بجهة اینکه هرچند بختیاریان قندهار را مفتوح داشتند اما این یورش بدون
اجازه نادر بود و چندین دفعه ازین پیش نادر خود شخصه یورش برده و فتح او را میسر
نشده بود درینوقت میرزا مهدیخان منشی نادرشاه قطعه ذیلرا انشاد کرده بعرض رسانید

تو مپندار بختیاری کرد   حق مدد کرد و بختیاری کرد
شاه ایران و نادر توران   خاک در چشم قندهاری کرد

چیزیکه در تمام تواریخ نادرشاه پوشیده و پنهانست قشون کشی است بصفحات بختیاری
یکی از قشون کشیهای نادر در بختیاری چنانکه در این کتاب درج شده از قرار شرح ذیل است
علی مرادنامی که در تواریخ نوشته شده صحیحش علی مرادی است که علی
پسر مرادی باشد اینشخص از خانواده های نجیب بختیاری نیست بلکه یکی از دزدهای
طایفه زلقی است که جمعی از اشرار را دور خود جمع کرده سالها در آن صفحات مشغول
دزدی و شرارت بوده نادرشاه او را دست آویز ساخته قشون بصفحات بختیاری
کشید پس از قلع و قمع علی مرادی مزبور اکثری از طوایف هفت لنگ را کوچانیده بصفحات
جام و باخرز تحویل داد و تا زمان حیات نادرشاه اینطایفه در آن صفحات سکنا داشتند

بجهة جلوگیری از ترکمن

پس از فوت نادر دیگر باره بوطن اصلی خود مراجعت نمودند

جمعی از ایشان در عبور بنواحی طهران سکونت اختیار کرده که عده ایشان بالغ بسه
هزار خانوار میباشد و همین مقدار هم در شهر اصفهان منزل گزیدند و مابقی به
بجبال و مساکن قدیم خود کوچ دادند

از شاه نواز خان سردار افغان و جماعتی دیگر شنیده ام که اکنون گروهی از بختیاری
یاری در صفحات افغانستان سکونت دارند که زبان و عادات قدیمه خود را از دست
نداده اند شاید از بقایای طایفه هفت لنگ اند که بعد از فوت نادرشاه از جام باخرز
بنواحی افغانستان آمده اقامت اختیار کرده بوطن خود مراجعت ننمودند

در عهد کریمخان زند جماعتی بسیار از طایفه هفت لنگ در صفحات عراق سکونت
داشته جهتش معلوم نیست که در چه عهد و بچه جهت بانجا رفته اند فقط از روی فرامین
قدیمه که نزد من موجود میباشد و بالغ بدویست فرمانست از بعضی از آنها مستفاد میشود
که دیر زمانی در سلطنت کریمخان ایل هفت لنگ در صفحات عراق سکنا داشته اند
چنانکه امروزه هم چندین قریه در عراق است که ساکنین آنش از مردم
بختیاری هست و دراین طول مدت توطن عادات و رسوم قدیمه خود را از دست
نداده از جمله سه ماه تابستان را در قلل جبال در زیر چادر زندگی مینمایند

بعد از چندی بوطن خود مراجعت نمودند تاریخ آمدن ایشان بعراق و مراجعتشان
درست معلوم نیست ابدال خان پسر علی صالح خان بعد از فوت پدر بریاست

ایل منتخب شد و تا زمان سلطنت کریمخان در خدمت کریمخان بود

فرمان ذیل از طرف کریمخان زند درباره ابدال خان صادر شده

فرمان عالی شد آنکه چون عالیجاه رفیع جایگاه شوکت و جلالت دستگاه
شهامت و بسالت انتباه عقیدت و اخلاص جایگاه ابدال خان بختیاری بعد از
تفضلات جناب حضرت باری بتوجهات خاطر فیض مظاهر عالی مستظهر و امیدوار
بوده باشد که بعد از انتظام مهام مملکت فارس و کوهکیلویه الی حال در و سواحل موکب
رفیع کوکب عالم گیر یورش عراق و قلع و قمع اعادی پر نفاق عنان عزیمت بصوب
دارالسلطنه معطوف و بتاریخ بیست و ششم شهر صفر المظفر دارالسلطنه مزبور مقر رایات
عز نشان و کیفیت فرار آزاد بدنهاد را از دارالسلطنه مزبور بمجرد استماع حرکت
موکب نصرت نشان البته تاحال استماع نموده خواهند بود و چون حال الحمد لله والمنة
ابواب دولت و نشاط گشاده و روز اعادی بد سگال تیره و دست اقبال بکلام عالی
چیره و منظور نظر خورشید اثر هم آنست که من بعد لازمه محبت و مهربانی نسبت بآنعالیجاه
و عموم ایل جلیل بختیاری بعمل آورده (لت ثانی) که جناب اقدس الهی عطا فرماید
از ایشان دریغ نداشته بایکدیگر بمصرف میرسانیم لهذا میباید بوصول فرمان مطاع و
ورود و حصول اطلاع بر مضمون من جمیع الجهات خاطر خود را بحقیقت و کلام عالی جمع
داشته در کمال خاطر جمعی باتفاق سایر خوانین و سلاطین بختیاری روانه حضور
که بعنایت الله بعد از ورود آنعالیجاه شوکت دستگاه نوعی مراعات و مهربانی فرمائیم

که محمود و ...

که محمود افغان و امثال کردند و دراینباب قدغن تام لازم دانسته درعهده شناسند

بتاریخ شهر ربیع الاول ۱۱۴۹ مهر کریمخان یامن هو من رجاه کریم

آقا محمد خان در سلطنت خود دو جنگ با بختیاری کرده در جنگ اول شکست

فاحشی خورده دراین موقع طایفه هفت لنگ و چهار لنگ برای دفاع باهمدست اتحاد

داده ابدال خان برادرزاده علی مردانخان را بریاست خود بپذیرفتند

پس از چندی دوباره آقا محمد خان باسپاهی بزرگ برای قلع و قمع بختیاری کمر

بست و درنواحی فریدن تلاقی فریقین دست داد

آقا محمد خان از عِدّه و عُدّه بختیاری بیم کرده بنای تدبیر راگذاشت و بعضی ازخوانین

بمواعید فریب داده که درموقع مجادله پشت باجنگ نمایند واین تدبیر موافق تقدیر

شد و بختیاریان بدون مجادله و مبارزه روی از جنگ برتافتند و سایرین نیز از

جنگ دلسرد شده درخود توانائی برابری ندیدند و هزیمت شدند ابدال خان کمال

جد و جهد را نمود که مانع هزیمت ایشان شود و خود زخمی سخت درداد ابو الفتح خان

پسرش نیز مردانگیها کرد تا بهلاکت رسید و یکباره بختیاریان راه فرا پیش گرفتند

ابدال خان با اینکه تنها بود پای مقاومت فشرد و مردومرکب بخاک

انداخت تا آخر الامر چند زخم برداشت و او را زنده دستگیر نمودند

پس از آنکه او را نزد آقا محمد خان بردند فحاشی زیاد باو نمود ابدال خان درجواب

گفت (قدرت خدای راست که مثل من مردی را دربرابر چون تو عجوزه دست بسته بپای داشته)

آقا محمد خان از اینحرف متغیر شده بغلامان حضور گفت او را پاره پاره ساختند

در زمان آقا محمد خان چراغ خان احمد محمدی که از طایفه بابادی هفت لنگ بود مقرب درگاه بود

آقا محمد خان برای عروسی برادرزاده اش فتح علیشاه چهل رأس قاطر

از بختیاری هفت لنگ و چهار لنگ تقدیمی خواست ایشان پذیرفتند سال بعد بهای

قاطر را طلبید و این معمول شده بجای مالیات همه ساله میپرداختند و تاکنون که مالیات

بختیاری اضعاف مضاعف شده باز بنیچه از روی همان چهل قاطر است

بعد از ابدال خان دو پسرش حبیب الله خان و فرج الله خان وارث پدر شدند حبیب الله

خان فرزند ارشدش بریاست ایل برقرار شد وقایعی که در عهد حبیب الله خان روی

داد جنگ اوست با مرتضی قلیخان ایل بیگی قشقائی تمام طوایف هفت لنگ در اینجنگ

حضور بهم رسانیده از آنطرف هم طوایف قشقائی خود آرائی کرده در کندمان که

از بلوک چهار محال است تلاقی فریقین شد و رزمی سخت در دادند اسب مرتضی قلیخان

تیر خورد یکباره قشقائی جانب فرار گرفتند و جمعی بسیار در اینجنگ مقتول و مجروح شد

پس از فرار مرتضی قلیخان بلافاصله کاغذی بحبیب الله خان نوشت

که بعد از چهل روز دیگر حاضر جنگ باشید که من خواهم آمد هر قدر حبیب الله خان

سعی و کوشش نمود که مردم هفت لنگ را برای اینجنگ آماده نماید قبول نکردند

زیرا که موقع قشلاق ایشان بود و راه قشلاق پیش گرفتند

و بعد از چهل روز دیگر مرتضی قلیخان با سوار و پیاده بسیار به پشت کوه آمده چون

ابدا مجال

مردم بختیاری به قشلاق رفته بودند اعلی از دهات پشت کوه را که متعلق به
حبیب الله خان بود بباد غارت داده مراجعت کرد

و نیز در زمان حبیب الله خان اسد خان بختیاروند هفت لنگ که بشجاعت
و مردانگی موصوف بود سر از اطاعت حبیب الله خان بپیچیده دعوی ریاست
ایل هفت لنگ را نمود

و مادام العمر میان حبیب الله خان و اسد خان جنگهای کثیره شد و در این جنگ مردم
هفت لنگ دو تیره بودند جمعی هواخواه حبیب الله خان جمعی هواخواه اسد خان
اسد خان صاحب دز معروف است و سالها بفتح علیشاه یاغی بود چنانکه مفصلاً
در این کتاب بجای خود ذکر شده و در اینطول مدت سرکشی و پناهگاه او دز معروف
بدز اسد خان است که در بختیاری مشهور بدز ملکان باشد و دز مذکور عبارت از
تخته سنگ عظیمی است که بر بالای کوهی میباشد تقریباً زمین مسطحی که در بالای آن تخته
سنگ است بالغ سی هزار ذرع زمین مضروبی است و در آنجا چشمه آبی است و مختصر زراعت
دیمی هم دارد و بالای دز عمارات کثیره از قدیم و جدید ساخته شده اسد خان هم در
آنجا چندین بنا نموده در کمر این کوه رگی است که محل محبوسین است اسرا را از پایین با
طناب بالا می کشیدند و در آنجا جای میدادند دیگر برای آنها نه راه پایین آمدن بود
و نه راه بالا رفتن اما در آنجا بازادی گردش میکردند و از بالا بآنها آب و نان میدادند
و نیز در فراز دز برکهای متعدده میباشد و کوتاه ترین دیواره دز محل دروازه دز است

اگر بخواهند از زمین به بالا بروند نردبان هفده پله میخورد و از انتهای نردبام سی و چهار
پله از سنگ تراشیده اند تا بدروازه دز میرسند تفصیل گرفتاری اسدخان را در تواریخ
قاجاریه بترتیبی ذکر کرده اند که با اصل قصه واقعیت ندارد

اصل قصه اینست که از طرف فتحعلیشاه محمد علی میرزای دولتشاه مامور گرفتاری
اسدخان شده با اردو بطرف دز کوچ داد چون نزدیک دز رسید خود با یک جلو
دار برای تماشا بحوالی دز آمد و اطراف آنجا را بدیده بصیرت نگریست دانست
که گشودن این حصن طبیعی بیورش و غلبه از جمله محالات است لهذا خود را بنزدیکی
نردبان مزبور رسانیده قراولان و مستحفظین در هر نقطه که او را نگریستند پرسیدند
کیستی و در اینجا چه میکنی گفت من یکی از نوکرهای دولتشاه میباشم و برای اسدخان
رسالت دارم قراولان مانع رفتن او نشدند

پس از آنکه بنزدیک پله رسید اسدخان را اطلاع دادند از فراز دز بزیر آمد شاهزاده را
بشناخت لازمه تعظیم و تکریم بجای آورد

دولتشاه گفت اینک من بخانه تو آمده ام و از تو تمنی دارم که در عالم مردانگی
تسلیم شده من ترا بخدمت شاه ببرم

اسدخان چون شاهزاده را دید که از در مردانگی درآمده تسلیم شاهزاده شد آنگاه
شاهزاده باو گفت اینک بالای دز برو و تدارک خود را نموده مراجعت کن اسدخان
گفت اگر بدز مراجعت نمایم هوای دز مرا مانع آمدن شود هم اکنون بهر کجا روی در

رکاب تو خواهم آمد

خانواده اسدخان که شنیدند اسدخان عازم بحرکت است از فراز و زبر برآمده او را از رفتن سخت مانع شدند اما فایده نکرده پس از آنکه از اسدخان مایوس شدند بخدمت شاهزاده آمده سفارش اسدخانرا نمودند شاهزاده دلداری بانها داده هفتصد اشرفی که در ترک اسب خود داشت برای مخارج بآنها داد و اسدخان با شاهزاده باردو آمده از آنجا راه دارالخلافه پیمود بعد از ورود بدارالخلافه شاهزاده را در خدمت شاه آورده از او وساطت کرد شاه او را بشاهزاده بخشید

و همواره اسدخان خدمت شاهزاده را از دست نداد شاهزاده نیز همه نوع مهربانی درباره او منظور داشت در سفر کرمانشاهان که شاهزاده بستری شد و دانست که جهان زندگیش تاریک شده اسدخان و کلبعلی خان فیلی والی پشت کوه را که نیز پناهنده شاهزاده بود و پیش طلبید و گفت اینک من وداع بازپسین میگویم

آرزوی من محض خوشی آمد پدرم شما را زنده نگذارند اینک هر دو تن قبل از مردن من از این اردو بدر شوید ایشان فوراً سوار اسب شده راه فرار پیش داشتند

در همانشب شاهزاده بدرود زندگی گفت

اسدخان بشجاعت معروف و مشهور بود و نگر یک تنه بجنگ شیر رفته فایق آمد و او را با شمشیر کشت بعد از فوت حبیب الله خان چندین پسر از او بجای مانده پسر قابل او جعفر قلیخان و کلبعلی خان بود اما برادرزاده او الیاس خان پسر فرج الله خان

که از عموزاده ها

که از عموزاده های خود بزرگتر بود بریاست ایل انتخاب شد در ایام ریاست او قصه
جنگ روس و ایران روی داد و هزار سوار بختیاری بریاست حسن خان برادر
الیاس خان در اردوی نایب السلطنه عباس میرزا بود

در یکی از جنگهای عباس میرزا با روسها قشون روس یکی از تپه ها را سنگر بسته بودند
عباس میرزا بختیاریها را پیش طلبید و گفت ایک سخت بشتابید و تپه را از روسها
بگیرید گفتند سواره ممکن نیست باین تپه رفتن اگر هم بخواهیم پیاده برویم باید اسبهای
خود را بدست رفقای خود بسپاریم عدهٔ ما نقصان می پذیرد شاهزاده چریک عراقی را
بفرمود اسبهای آنها را نگاهداشته بختیاریان پیاده اطراف تپه را فرو گرفتند و
رزمی سخت داده روسها را پس نشانیدند و به تپه صعود کرده تپه را متصرف شدند
پس از آنکه از کار آنجا فراغت یافتند فرود تپه را نگریستند از چریک عراقی خبری
نبود و نه از اسبها معلوم شد قشون نایب السلطنه فرار کرده در این وقت از طرف اردوی روسها
یکنفر برسالت نزد حسن خان آمده که بی جهة خود را آزار ندهید نایب السلطنه و قشونش
هزیمت شدند اگر خواهید بسلامت بمانید تسلیم شوید بختیاریان که کار را دیگرگون دیدند
دست از جنگ کشیده تسلیم شدند روسها آنها را باسیری بردند پس از صلح میان دولت
ایران و روس بختیاریان نجات یافته باوطان خود مراجعت نمودند

بعد از فوت الیاس خان مابین اولاد فرج الله خان و اولاد حبیب الله خان که جعفر
قلیخان جد من و کلبعلی خان برادرش باشد با اولاد فرج الله خان چندین جنگ شد در یکی

ایام جنگهای

ازین جنگها که تمام هفت لنگ وچهار لنگ با اولاد فرج الله خان همراهی کردند
وبا جد من در شینبال که در وسط جنگل و جبال بختیاری واقع است رزمی سخت
نموده جد من مقتول شد

بعد از یکسال دیگر تمام ایل هفت لنگ و چهار لنگ حتی بختیاری بروجرد بکمک
فرزندان فرج الله خان اجتماع کرده بقلع و قمع خانواده ما کمر بستند در موقت
مرحوم پدرم پانزده سال داشت ریاست خانواده با کلبعلی خان عموی مرحوم ایلخانی
بود باجمعیت خود که بیشتر از صد نفر بود در قلعه چقاخور متحصن شده تا هشت روز
این عده قلیل با نهزار جمعیت طرف هر روزه صبح و عصر روزی دو کرت جنگ نموده
روز هشتم این صد نفر سوار جنگی مردانه نمودند و داد شجاعت دادند
تمام قشون طرف را هزیمت نموده چند نفر از رؤسای آنها را با عده کثیری بقتل آوردند
از معاریفی که در اینجنگ کشته شد حسینخان پسر فرج الله خان و چند نفر از کسان
او بود و نیز جعفر قلیخان پسر اسد خان که در این جنگ بکمک اولاد فرج الله خان
آمده بود و چند نفر از بستگانش بهلاکت رسیدند

بعد ازین جنگ ریاست ایل هفت لنگ مخصوص کلبعلیخان و اولاد جعفر قلیخان شد
مرحوم ایلخانی پدرم از سوء سلوک ابدال خان پسر کلب علیخان بستوه آمده کار میانه
او و عمویش بخصومت کشید و چندین جنگ مابین ایشان شد
در اینجنگها آقا علی داد که اشجع سواران بختیاری بود و سمت مصاهرت کلبعلیخانرا

داشت داد

داشت داد شجاعت و مردانگی را داده چنانکه در تمام جنگها غلبه با کلبعلی خان شد
مگر در جنگ اخیر که مشهور بجنگ (بازُفت) است و آقا علی داد مجروح بود و در جنگ
حضور نداشت غلبه با مرحوم ایلخانی شده ابدال خان پسر کلبعلیخان شکست خورد
مدتی نگذشت که ابدال خان بدرود زندگی گفت گویند بواسطه جراحتی بود که در جنگ
باو رسیده بود کلبعلیخان پدرش بجهت محبت وافری که با بدال خان داشت مدتی دق
گردیده بعد از چهل رُوز وفات کرد

در اینوقت ریاست ایل هفت لنگ خاصه مرحوم پدرم حسین قلیخان ایلخانی گردید و آن
مرحوم را سه برادر بود حاجی امام قلیخان ایلخانی رضا قلی خان ایل بیگی مصطفی قلیخان
(فامیل) کنونی ما عبارت از اولاد این چهار برادر است مرحوم ایلخانی با کمال مهربانی
و ملاطفت با برادرهای خود رفتار میکرد و هرچه داشت از برای آنها میخواست چنانکه
بعد از فوت مصطفی قلیخان برادرش که در جوانی فوت شد دو پسر او را مثل پسرهای
خود نگاهداری نمود با اینکه در آنوقت دارای مکنت و مال نبود پس از آنکه صاحب
ثروت و مکنت شد املاک خود را بچهار قسمت متساوی تقسیم نمود میان سه برادر
حی و ورثه اولاد مصطفی قلیخان متوفی

تدریجاً مرحوم ایلخانی ایل چهار لنگ را نیز مثل ایل هفت لنگ مطیع و منقاد خود
ساخت و با اکثر خوانین طایفه خویشی و مواصلت نمود چنانکه امروزه ایل
هفت لنگ و چهار لنگ متحد و یکی هستند

املاک چهار محال اصفهان از مرحوم ایلخانی و سایر خوانین بختیاری خریداری کرده اند فصول زمستان از مرحوم ایلخانی در عربستان باتفاق حکومت مشغول تنظیم آن صفحات بود و در تابستان در صفحات چقاخور و چهار محال بنظم ییلاق میپرداخت تا اینکه ظل السلطان در آن صفحات حکومت یافته تسلط پیدا کرد و کمال محبت و یکانکی را نسبت بمرحوم ایلخانی منظور میداشت اما مرحوم ایلخانی شاهزاده را همواره از ظلم و تعدی منع میکرد و کاهی هم در اینباب مبالغه و تاکید میکرد و این مبالغه بر مزاج شاهزاده که عادی بشنیدن تملق و چاپلوسی بود خوشش نمیآمد

در نیوقت که حکومت اصفهان با ظل السلطان بود فرهاد میرزای معتمد الدوله پسر نایب السلطنه عباس میرزا حاکم فارس شد ظل السلطان و معتمد الدوله کمال عداوت را باهم داشتند معتمد الدوله بواسطه مهربانی ظل السلطان نسبت بایلخانی علناً بنای خصومت را با ایلخانی کذاشت

ایلیات کوه کیلویه را بهانه کرده با دربار دولت اسباب چینی برای ایلخانی نیمود بعضی مکتوبات شاهزاده که بدربار مینوشت و بدست آمد نوشته بود که استعداد و قوه ایلخانی باندازه ئیست که دولت قاجاریه را مقابلت با او ممکن نیست رفته رفته خاطر شاه را متزلزل ساخت

حاجی میرزا حسین خان سپهسالار که کمال محبت را بمرحوم ایلخانی در هر موقع منظور می داشت مطالب را بمرحوم ایلخانی نوشت و رای داد چاره اینست که یک سفری

ایلخانی بدارالخلافه بیاید تا رفع شبهات بشود

ایلخانی هم بدستورالعمل سپهسالار بطهران آمد بحضور شاه رفته کمال مرحمت را شاه در باره ایلخانی مرعی داشت

حکومت فارس را درینوقت ضمیمه حکومت اصفهان نموده بظل السلطان دادند مرحوم اسفندیارخان و من بجهت اینکه صد نفر از سوارهای ما در جزو کشیک خانه بودند و با صد و سوار میشد نذا غلب در طهران بودیم

ظل السلطان این صد نفر سوار را نیز مامور خدمت اصفهان کرد

رسم مرحوم ایلخانی این بود که هر ساله ابتدای تابستان که وقت مراجعت آنمرحوم از عربستان بود باصفهان آمده با ظل السلطان ملاقات کرده یکماه توقف مینمود آنگاه به چقاخور به ییلاق میرفت از قشلاقات در چند نقطه عمارات ساخته بودند و در چقاخور که منزل ییلاقی است نیز عمارت مخصوص داشت ولی چهار ماه توقف را در زیر چادر در زندگی مینمودند چقاخور چمنی است مسطح پنج فرسنگ دوره او است از هر طرف محاط بجبال است بزرگترین جبال در جنوب چقاخور کوهی است معروف به (کلار) تمام سال از برف خالی نیست در وسط چقاخور تپه ئیست از سنگ و در جلو آن تپه دریاچه ئیست موازی ثلث تمام آن چمن منظر باشکوه قشنگی از برای آن عمارت وارد

اما عمارات حالیه خوانین بختیاری بسیار است املاکی که با هم خود تقسیم کرده اند هر کس در ملک خود عمارتی ساخته تمام این عمارات متصل بهم است فی الجمله فاصله دارد این

املاک واقعه در چهار محال و نزدیک جبال بختیاری است

در سنه هزار و دویست و نود و نهم هجری که ظل السلطان بطهران آمده منهم با او بودم در نزد ناصرالدین شاه اسباب قتل ایلخانی را فراهم کرد نوشته هم در اینباب محرمانه بخط ناصرالدین شاه دریافت نمود

در مراجعت ظل السلطان باصفهان مرحوم ایلخانی و اسفندیار خان از عربستان بدیدن او آمدند منهم که با خود شاهزاده همراه بودم در شب بیست و هشتم رجب ۱۲۹۹ ایلخانی و اسفندیار خان و من بدعوت ظل السلطان در میدان شاه برای دیدن مشق سرباز حضور بهم رسانیدیم

پس از اتمام مشق با ظل السلطان مراجعت بعمارت و وقتی نمودیم نزدیک غروب ظل السلطان بمرحوم ایلخانی گفت که شما با مشیرالملک باطاق بروید و در باب عربستان مذاکرات بنمائید پس از آن باسفندیار خان و من گفت که شما هم بمنزل بنان الملک بروید که بشما کار لازم دارم ما با بنان الملک مشغول صحبت شدیم که زنجیر بسیار بزرگی آورده ما را زنجیر نمودند و فوراً سرباز تمام باغ را احاطه کرد در این وقت بنان الملک برخاسته بیرون رفت ما دانستیم که ایلخانی را نیز گرفتار نمودند پس از آن پاهای ما را خیلی نموده و بازوان ما را نیز بستند

در همان شب مرحوم ایلخانی را بقتل آوردند صبح آنشب در شهر شهرت انداختند که ایلخانی سکته کرده آنگاه نعش آنمرحوم را با کمال احترام بلند کرده و در تخت فولاد در تکیه میر بخاک سپردند

پس از آن ما را با بنار محبوسین که جای بسیار سختی بود نقل دادند

ظل السلطان در یوقت محمد حسینخان سپهدار پسر حاجی ایلخانی را که در اصفهان جای داشت نزد حاجی امام قلیخان ایل خانی عمو و سایر خوانین فرستاد که آنها را اطمینان داده از مراحم دولت امیدوار سازد محمد حسینخان کمال سعی را در اطمینان خوانین نموده ایشان هم اظهار انقیاد و اطاعت مرعی داشتند

نمیتوانم انکار کنم که این اتفاق خار سنگی بود که تا ابد میان بختیاری بجای ماند زیرا که اگر نمیتوانستند با شاه بجنگند اقلاً ظل السلطان را میتوانستند از حکومت اصفهان معزول سازند

بعد از یکسال که من و اسفندیار خان در حبس ظل السلطان بودیم بواسطه سعی و اقدام دوستان ما در طهران اجازه مرخصی ما را گرفتند شاهزاده مرا مرخص کرد اسفندیار خان را وعده داد که در سه ماه دیگر مرخص نماید پس از آن خلاف وعده خود کرده معاذیر در مرخصی اسفندیار آورد و شش سال دیگر او را در حبس باقی گذاشت

در زمانیکه ادارات را از ظل السلطان گرفتند امین السلطان اتابک اعظم حکم مرخصی اسفندیار خان را صادر کرده ما را بطهران احضار نمود و در طهران ریاست ایل با اسفندیار خان داده شد و ریاست سوار و غلامان رکابی را بمن دادند

قریب هفت سال اسفندیار خان گاهی تنها و گاهی بشراکت عمو ها ریاست ایل را نمود و منهم در اینمدت در طهران بودم

در مدت توقف من در طهران تمام خیال و خواهشم در اجرای مقاصد خود بود یعنی در
ابتدا هم اجرای قانون بشود و باعث سعی من در اینباب بجهة این بود که چون مرحوم
ایلخانی را کشتند و ظلمهای بیشمار نسبت بمن و اسفندیارخان نمودند قبایح استبداد را
دیدم چنانکه کمتر کسی دچار این بدبختیها شده بود از آن پس مصمم شدم که مردم را بحکومت
قانونی دعوت نمایم و در اینمدت که در طهران بودم با جماعتی هم عهد شدم که دست
استبداد را کوتاه داریم چیزی نگذشت که دوباره حکومت بختیاری را بظل السلطان
دادند او هم بنای خصومت را گذاشت و در هیچ موقع از سختی و اذیت ما کوتاهی نکرد
در اینموقع مرحوم ایلخانی عمو هم با ما عداوت میورزید ریاست ایل را دولت باو داد حاجی
پس از آنکه حکومت بختیاری بظل السلطان داده شد من در طهران بودم اسفندیارخان هم
بطهران آمد صمصام السلطنه و سایر اخوان بجهة تعدی فوق العاده شاهزاده با هزار
خانوار که از کسان و بستگان ما بود و هفتصد هشتصد سوار بطرف لرستان کوچ داد
و از راه لرستان به بختیاری بروجرد آمده تابستانها در بختیاری بروجرد و زمستانها
در لرستان و عربستان زندگی نمود و سفرشان دو سال طول کشید
از آن پس من از طهران بطرف بختیاری سفر کرده میان حاجی ایلخانی و عموها و سایر
اخوان اصلاح نمودم تاکنون این اصلاح میان ایشان برقرار است و هیچ وجه کدورت
و نقاری در میانه نیست
پس از دو سال توقف در بختیاری و اصلاح کامل در مابین خانواده بطهران مراجعت

نموده‌ام و با جدّ و جهد تمام مشغول ترتیب دادن انجمنهای مخفی و پیدا کردن همدست
بودم برای بدست آوردن قانون.

در سال هزار و سیصد و سیزده ناصرالدین شاه بدست میرزا رضای کرمانی مقتول شد
و آنچه خود در آن واقع حضور داشته و اطلاع دارم مختصراً در این کتاب ذکر مینمایم

در آنوقت در حضرت عبدالعظیم حضور نداشتم و در شهر بودم بعد از این واقعه امین السلطان
صدر اعظم مرا با سوار احضار کرد و بیرون دروازه بموکب شاهی دچار شدم که عازم شهر
بود امین السلطان در صندلی پیش نشسته بود و امین خاقان برای مواظبت شاه
در پهلوی شاه جای داشت داخل عمارت سلطنتی شدیم و درب عمارت تخت مرمر سرهای
کالسکه را باز کرده کالسکه را با دست بعمارت صندوقخانه حمل دادند و اطرافی را
بیرون کرده شاه را از کالسکه بیرون آورده در صندلی دراز جای دادند عملجات خلوت
آن صندلی را بدوش گرفته بعمارت گلستان بردند و در اطاق عاج در رختخوابی جا بدادند
کامران میرزای نایب السلطنه هم در آنوقت وارد شد حکیم طولوزان و چند نفر طبیب
دیگر را که خواسته بودند وارد شدند حکیم طولوزان بعد از تفحص اطلاع داد که گلوله بقلب
خورده و بعد از هشت ثانیه وفات کرده امین السلطان از واقعه با خبر بود محض عدم

تفصیل تیر خوردن شاه از اینقرار است

شاه از برای قرن سال پنجاهم سلطنت خود ترتیب جشنی داده بود و سه روز با بتدای
جشن مانده برای شکرانه این جشن خواست بزیارت حضرت عبدالعظیم مشرف شود از

قضا

قضا روز جمعه وفصل بهار وموقع ازدحام زائرین بحضرت عبد العظیم بود نهار هم در
حضرت عبد العظیم تهیه دیدند امین السلطان برای ورود شاه خواست حرم را قرق
نماید شاه قبول نکرد بعد از زیارت حضرت عبد العظیم بطرف امام زاده حمزه روانه شد
درینوقت میرزا رضای کرمانی که منتظر وقت بود در محاذی دری که بامامزاده
حمزه میرود نشسته وخود را بضریح چسپانیده بود شاه قریب بدو ذرع که بمیرزا رضا
مانده بود توقف کرد که ناگاه طپانچه میرزا رضا خالی شد شاه بعجله تمام رو بامامزاده
حمزه روانه شد درحالتیکه دو نفر از اهل خلوت از دو طرف زیر بغل او را داشتند
بدرب مقبره فروغ السلطنه که رسید در بسته بود خواستند در را باز نمایند قدری
طول کشید شاه بزانو درآمد درینوقت در باز شده شاه را داخل اطاق فروغ السلطنه
نمودند چون شاه در حیات خود این زن را خیلی دوست میداشت نفس آخر را هم در
آنجا بپایان آورد وبعد یکسال نعش او را از طهران بآنجا آورده بخاک سپردند
دکتری که در آنوقت حضور داشت فوت شاه را بامین السلطان اعلام کرد چند نفر
از دوستان امین السلطان باو گفتند مصلحت نیست که ازاینجا بشهر بروی چنانکه حاج
میرزا آقاسی هم بعد از فوت محمد شاه بحضرت عبد العظیم پناهنده شد امین السلطان
اعتنائی باین سخنان ننمود ونهایت کاردانی وتدبیر را بکار برد واطلاع داد که
تیر بشاه صدمه وارد نیاورده وبپای او خورده وجزئی جراحتی رسانیده محل وقت
ونظر میت وحکم داد صحن را خلوت کرده شاه را بکالسکه جای دادند وموافق معمول

بطرف دار الخلافه حرکت کردند ورود او را بطهران سابق ذکر کردیم

درهمانشب شاه را در نارنجستان غسل و کفن کرده نماز خواندند پس از آن جسد او را در عمارت برلیان جای دادند و درباب امانت گذاشتن جسد شاه مشورت شد و قرار شد که در تکیه دولت بامانت گذارند روز چهاردهم فردای آنروز با جلال و شکوه تمام نعش او را از اطاق برلیان حمل به تکیه دولت نموده امانت نهادند

میرزا رضای قاتل را هم در آنروز گرفتار ساخته با موکب شاهی حمل بطهران کرده در عمارت آبدارخانه محبوس داشتند

من از آنروز غلامان و سواران بختیاری را در داخل عمارت گلستان گذاشته مأمور بحفظ و حراست عمارت دولتی شدم و خودم هم شب و روز در خدمت امین السلطان بودم در مدت چهل روز که ورود مظفرالدین شاه طول کشید امین السلطان از عمارت گلستان بیرون نرفت و روز و شب مشغول ترتیب و تنظیم امور مملکتی بود الحق در اینمدت کمال کفایت را در نظم و امنیت مملکت بخرج داد که سزاوار همه نوع تمجید و تحسین است

در اکثری از استنطاقهای میرزا رضا که محرمانه میشد حضور داشتم آنچه بر من معلوم شد قصدش خدمت بملت بود چنانکه در یکی از استنطاقات از او سؤال شد که ناصرالدین شاه را کشتی چه شاه بهتری از او پیدا کردی تفاوتی هم در وضع نخواهد شد

جواب داد (اینمسئله را خوب میدانستم نهایت این بود که صدای طپانچه من ظالمهای مغرور را از خواب غفلت بیدار کرد) و نیز در استنطاق دیگر گفت

ایرانیان بو

ایرانیان را متنبه ساختم که بیشتر از این زیر بار ظلم نروند

بعد از تحقیق معلوم شد که میرزا رضا از سرسپردگان آقا سید جمال الدین افغان است اما درست
ظاهر نشد که در اینباب آقا سید جمال باو دستور العمل داده یا نداده بود از استنطاقات
چیزی معلوم نشد در مدت سلطنت مظفرالدین شاه من سالی یکدفعه بطهران آمده سه ماه
توقف کرده مراجعت به بختیاری مینمودم در سنه هزار و سیصد   حاجی ایلخانی مرحوم
و ریاست ایل باسفندیار خان داده شد

در سال هزار و سیصد و هیجده از راه هندوستان بمسافرت فرنگستان رفتم در کراچی از
کشتی پیاده شده بعد از سیاحت چندین بلاد و ممالک هندوستان خصوصاً شهر اگره و دهلی
که مخصوص از برای سیاحت و تماشای مقبره تاج محل و عمارات سلاطین بابریه است
بطرف شهر بمبئی حرکت کردم بعد از سیاحت بمبئی عزیمت مصر نمودم چون فصل زمستان
بود مدتی در آنجا توقف کرده بسمت فرنگستان رفتم و در مارسل پیاده شده از آنجا
بپاریس عزیمت نمودم

بعد از مدتی توقف و سیاحت پای تختهای اروپا از راه روسیه بطرف طهران حرکت
کردم تمام مدت اینمسافرت دو سال و کسری بود و در تشییع جنازه ملکه در لندن حاضر بودم
بعد از مسافرتم بایران بکلی توقف طهران را خوش نداشتم زیرا که شخص یا باید در ممالک
متمدنه مثل فرنگستان زندگی کند یا اینکه در مساکن و محلهای طبیعی مثال جبال بختیاری تعیش
نماید در سال هزار و سیصد و بیست و   اسفندیار خان سردار اسعد برادر ارشدم بدرود

زندگانی

بدرود زندگی گفت

بعد از وفات اسفندیارخان برحسب قانون فامیلی ما که ریاست با رشدیت سن است ریاست بختیاری بعهده محمدحسین خان سپهدار پسر حاجی امام قلیخان ایلخانی که با من عموزاده است موکول شد بعد از دو سال ریاست محمدحسین خان سپهدار برحمت ایزدی پیوست بعد از رحلت او ریاست بنجفقلیخان صمصام السلطنه اخوی من تفویض گردید

در سال هزار و سیصد و چهارده امتیاز راه کاروان رو از اصفهان تا بندر ناصری را من از دولت امتیاز گرفتم آنگاه با کمپانی لنچ میان خود قراری گذاشتیم که مهندس از لندن آمده طرق را مسطح نماید پس از آن پلهای معلق آهنین هم از لندن آورده بر روی رود کارون پل بستند

در سال هزار و سیصد و بیست و چهار دیگر باره بفرنگستان برای علاج ضعف چشم رفتم در اینکرت مسافرت من سه سال طول کشید در وقت حرکتم از ایران تازه تاسیس مجلس ملی در طهران شده بود در فرنگستان بودم که خبر توپ بستن مجلس ملی رسید پس این خبر اسباب اندوه من شد زیرا که بی اندازه از جان و دل در خدمت بمشروطیت ساعی بودم و زحمت بسیار در اینراه کشیده بودم و گمان من این بود که حیات ایران فقط منحصر بمشروطیت است

در پاریس بخیال افتادم که اقدامی دیگر باره در تشکیل مجلس بنمایم و سعیها در اینباب نمودم

واخباریکه از ولایت میرسید که بختیاریان هواخواه محمد علی میرزا میباشند و عدّه از ایشان در تبریز با ملیتان مشغول جنگ هستند بر حزن من میافزود و هر روزه بواسطه مراسلات برادران و عموزادگان خود را تحریص و ترغیب بخدمت ملت و مشروطیت مینمودم که خودداری نداشته باشند

و شخص مخصوصی از پاریس نزد جناب حاجی آقا نورالله باصفهان فرستادم و او را وادار بهمراهی با ملت نمودم

پس از آنکه رسول من بچهار محال آمد ما بین جعفرقلیخان پسرم و صمصام السلطنه را که از این پیش کدورت بود اصلاح نموده التیام داد و ایشانرا وادار کرده که باصفهان تازند و شهر را متصرف شوند جعفرقلیخان سردار بهادر در اینوقت بگرمسیر رفته که اگر از عموزادگان مخالفتی نسبت بصمصام السلطنه بشود دوستانه ممانعت نماید برادرم یوسف خان امیر مجاهد را که در فرنگ نزد من بود برای دستورالعمل بچاپاری باصفهان نزد صمصام السلطنه فرستادم صمصام السلطنه با عدّه سواری از بختیاریان و جمعی از خوانین از جمله ضرغام السلطنه منتظم الدوله عزیزخان منتظم الملک وغیره باصفهان حمله برده پس از مختصر جنگی شهر را متصرف و علم مشروطیت را برافراشتند حکومت بقونسولخانه متحصن گردید

اقبال الدوله حاکم

در اینوقت لطفعلیخان امیر مفخم عموزاده حاجی خسروخان سردار ظفر اخوی در طهران بودند و نصیرخان سردار جنگ بمعیت اردوی دولتی در تبریز امیر مفخم و سردار ظفر از طهران مأمور شدند که با اردوی دولتی باصفهان بجنگ صمصام السلطنه بروند

بازخبر

درینوقت من برای رفع نزاع داخلی میان خانوادهٔ باکمال سرعت از پاریس قصد ایران نمودم بجهت اینکه مشروطه خواهی من برملا شده بود از راه روسیه ممکن نبود از طهران بگذرم ناچار از راه هندوستان بعربستان ورود نمودم و در عربستان باکمال جدّ وجهد مردم را تشویق بمشروطیت نمودم و از آنجا از راه بختیاری عازم اصفهان شدم و هر قدر توانستم بتعجیل بحرکت ایل و سوار بطرف اصفهان نمودم و در گرمسیر بختیاری جعفرقلیخان سردار بهادر را برای جمع آوری سوار بجای گذاشتم و خود بچهار محال آمده چند روزی که توقف داشتم بقدر امکان سوار و پیاده نزد صمصام السلطنه فرستادم و خود انتظار سردار بهادر را میکشیدم بعد از پانزده روز با سوار و پیاده بسیار بجونقان که عمارت مسکونی ییلاق من در آنجا است وارد شد من بلا تأمل بطرف اصفهان حرکت کردم سه شب در اصفهان ماندم و برای طهران اردو بیرون زدم درینوقت اردوی سپهدار فتح قزوین را نموده بودند پس از دو روز جز دادن مشروطیت استماع شد و هر روزه اخبارات بتوسط تلگرافات بمن میرسید و در تلگرافخانه با تبریز و قزوین سؤال وجواب حضوری داشتیم نتیجه آراء آن شد که من در اصفهان نزد صمصام السلطنه با معدودی بمانم و سایر قشون مرخص باشند تا نتیجه معلوم شود

درینوقت اردوی دولتی بریاست سردار معتضد و امیر مفخم که در خالدآباد بودند بطرف کاشان مراجعت نمودند و در کاشان متوقف شدند

بقیه در ورق:

یکماه توقف من در اصفهان طول کشید و آنچه تلگرافات و مکتوبات از طهران میرسید
دلالت میکرد که محمد علی میرزا بوعده خود وفا نخواهد نمود

باز مصمم شدیم که بطرف طهران حرکت کرده جداً تأسیس مجلس را درخواست نمائیم و هرگاه
کار بمجادله و مقاتله کشد برای خدمت بملت جانفشانی نمائیم بعجله سوار خواستم و یکت اندازه
سواری که حاضر شد دیگر توقف ننمودم و با صمصام السلطنه قرار دادم که هرچه سوار از
ایل برسد دسته دسته یک اردو تشکیل داده بامداد من روانه نماید

خودم هزار سوار انتخاب کرده در غره جمادی الاولی ۱۳۲۷ بطهران عزیمت نموده

خوانین خانواده خودم که در اینسفر با من همراه بودند از قرار ذیل است

یوسفخان امیر مجاهد برادرم مرتضی قلیخان پسر صمصام السلطنه عزیز الله خان پسر
مرحوم رضا قلیخان ایلبکی محمد جواد خان منتظم الدوله پسر مرحوم سردار اسعد محمد تقی
خان ضیاء السلطان پسر خودم از تمام رؤسا و خوانین بختیاری عده با من همراه بودند

از آنجا که بهیچوجه خیال جدال با شاه نداشتم از راه کاشان که اردوی
دولتی در آنجا بود نرفتم و از راه جوشقان عازم شدم و یکعراده توپ ته پر نیز همراه بود
از جوشقان منتظم الدوله و ضیاء السلطان را با دویست سوار روانه قم نمودم که قبل از ورود
اردوی دولتی شهر را تصرف نمایند و خود بدون درنگ راه پیموده وارد قم شدم

درینوقت جنرال قونسول انگلیسی موسوم به (مستر گرهیم) و جنرال قونسول روس موسوم به
(   ) از اصفهان وارد قم شدند و مأموریت ایشان از طرف سفارتهای خود
دعوت

ممانعت من از رفتن بطهران بود در چند مجلس مذاكرات شد دلایل شافی وكافی در رد

آنها اقامه نمودم بالاخره ایشان بدون مقصود عازم اصفهان شدند ومن عازم طهران

در این چند روزه توقف قم با سعد الدوله رئیس الوزراء چند دفعه مخابرات تلگرافی حضوری شد

ولی بی نتیجه ماند امیر مفخم با چند سوار بختیاری در نیوقت در خدمت شاه بود و سردار جنگ

با یکصد وپنجاه سوار در كاشان و بطرف طهران عزیمت نمودند

امیر مفخم با قزاق و سوار و توپ از طهران بطرف حسن آباد برای جلوگیری من حركت كرد

پس از آنكه من بعلی آباد رسیدم و شنیدم كه امیر مفخم بحسن آباد آمده محض اینكه نمیخواستم با بختیاری

جنگ واقع شود حسن آباد را ترك كرده برباط كریم رفتم

بجهت اینكه سپهدار هم از قزوین بكرج آمده بود و این محل برای اردوی من خیلی بهتر بود

در رباط كریم امیر مفخم را ملاقات كرده او را از مخالفت منع كردم چونكه با محمد علی میرزا

قول داده بود و قسم خورده بود نتوانست نصیحت مرا اطاعت كند

چرچیل صاحب نماینده انگلیس   نماینده روس در رباط كریم بملاقات من آمده بعضی

سؤالات كرده جواب شنیدند در وقت خداحافظی وعده دیدار ثانوی را بطهران بایشان

دادم در رباط كریم بنشر تلگرافات بطهران كرده درخواست شرایطی كه سابقاً در باب

مشروطه نموده بودیم كردیم اما جواب مساعدی نرسید بعد از پنج شب توقف در رباط

كریم با سپهدار قرار دادیم كه بطرف دهات اطراف یافت آباد حركت نمائیم و در آنجا

با دولت مشغول مذاكرات در باب مشروطه بشویم

دره

در حوالی قاسم آباد و قند شاه شنیدم که یافت آباد در اردوی دولتی فرو گرفته
خیال کردم که اگر بیافت آباد بروم ناچار باید باردوی دولتی بجنگم و آنها را خارج
کرده جای آنها را بگیرم

از انجا که تمام خیال من این بود که همه بدانند من ابتدا بجنگ نکرده ام بلکه صبر نمایم
آنها شروع بجنگ کرده باشند لهذا در قاسم آباد اطراق کردم فردای آنروز اردوی
سپهدار بقراتپه آمده من نیز بملاقات ایشان رفتم قرار دادیم که خود سپهدار بقاسم
آباد بیاید و اردوی او بده مویز و بادامک بروند و طرف عصر منهم با سپهدار باردو
ملحق شویم در نیوقت شاه آباد و حسن آباد و قلعه شاه و تپه سیف و یافت آباد در تصرف
دولتیان بود یکساعت از روز بیستم جمادی الاخری گذشته از صدای تفنگ از خواب
بیدار شدم سوار را گفتم در بیرون ده حاضر باشند و منهم بآنها ملحق شدم و دانستم که اینجنگ
مقدمه اردوی سپهدار با امیر مفخم است فوراً بیشتری از سوارها برای جنگ مأمور
کردم و باقی را در نگاهداری اطراف ده حکم دادم زیرا که اردوی دولت بسیار بود
و محتمل بود که از طرف دیگر باردوی ما حمله بیاورند

تفصیل اینجنگ این بود اردوی امیر مفخم که دو فرسخ باردوی ما فاصله داشت
آنشب را شبگیر کرده در طلوع صبح بطرف قاسم آباد حرکت نمودند که یکی از قلاع
دهات حوالی قاسم آباد را لشگرگاه سازند

دسته موسیو یپرم خان که مقدمه اردوی سپهدار بود و بخیال رفتن ببادامک بودند

بلدی ایشانرا از راه حوالی قاسم آباد آورده این بود که با سواران امیر مفخم بجنگ مشغول شدند
شعار اردوی مجاهدین که بستن پارچه قرمز ببازو بود مجال بستن نکردیم زیرا
که آنروز ترکمان جنگ نمی نمودیم از اینجهت یکدسته از سواران ما را دسته موسیو یرم دسته
مخالف دانسته و در نزدیکی شلیک نمودند از طرفین چند نفر مقتول شد

از طرف دیگر سواران من با سواران امیر مفخم بجدال پرداختند و اینجنگ تا غروب
آفتاب در میان بود و کسانیکه از اردوی ملتی در انروز کشته شدند از قرار ذیل است
عزیزالله خان پسر رضا قلیخان ایل بیک عمو   اسد خان نواده اسد خان مشهور داماد
صمصام السلطنه   نصرالله خان دائی زاده و چهار نفر دیگر از رؤسا و اقوام بودند سر
جمع درآنروز یازده نفر بقتل رسید و بیست نفر مجروح شد

شب آنروز را این دو لشکر در برابر هم بصبح آوردند

فردای آنروز نیز جنگی از دور شد اما سخت نبود در یکفرسخی صدای توپی از اردوی
سپهدار شنیده شد که در باداملک مشغول جنگ میباشند طرف عصر من خود را بکمک
اردوی جناب سپهدار رسانیدم و تا غروب آفتاب با دولتیان اشتغال بجنگ داشتیم
عده اردوی دولتی بالغ بچهار هزار نفر بود شاه آباد یافت آباد تپه سیف دیه
احمد آباد را لشکرگاه خود ساخته بودند

روز دیگر جنگ در کار بود اما شدت نداشت با نداختن توپ وقت گذرانیدیم در آنروز
مصمم شدیم که شب را حمله بشهر بریم

لاجرم دو ساعت بصبح مانده حرکت کردیم از انجاکه اطلاع داشتیم که تمام دروازه‌های
طهران را مستحفظ گذاشته اند خصوصاً دروازه های طرف قزوین را لهذا راه را کج کردیم
واز دروازه بهجت آباد بدون مانع وارد طهران شدیم بتاریخ ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۲۷
در ورود شهر جنگ سختی نشد مگر چند قراولخانه عرض راه که سربازان بما شلیک کردند
و دو سه اسب و آدم تیر خورد بعد از شلیک سربازان فوراً فرار نمودند خلاصه یکسر بمجلس فرار
رفتیم جماعتی که در بهارستان از طرف دولت بود فرار کردند گلدسته های مسجد را که
سنگر دولتی بود پس از جزئی زد و خورد راه فرار پیش داشتند و ما مسجد سپهسالار و
بهارستان را بتصرف در آوردیم در نیوقت مردم شهر مطلع شده جمعی از مجاهدین شهری
ببهارستان آمدند ما هم جمعی از بختیاریها را برای حفظ شهر فرستادیم در حقیقت تمام
شهر بتصرف در آمد در همانروز موسیو یپرم با دسته برای یورش بقزاقخانه حمله برد
در انروز چرچیل صاحب از طرف سفارت انگلیس و بارونفکی از طرف سفارت روس نزد
ما آمده تحقیقات کردند و جواب شنیده رفتند شب را خبر دادند که شاه خیال دارد شهر را
توپ ببندد سفارتخانه ها مانع شدند و قرار شد فردا دوباره دو نماینده مزبور پیش ما
بیایند در انشب جنگی واقع نشد روز دیگر سه ساعت قبل از ظهر یکدفعه از سه طرف مجلس
و مسجد را توپ بستند از عباس آباد و قزاقخانه و دروازه دوشان تپه نمایندگان سفارت
خانه هم بجهت بمباردمان نتوانستند بیایند و آنروز تا مغرب تیراندازی بود (با کثری
از خانهای شهر گلوله توپ میریخت شب را کیفر از اجزای سفارت روس بپیغام

تسلیم شدن لیاخوف پلکنیک را آورده شرایطی در اینباب مذاکره نمود و در آن دو روز وبختیاری
موسیو یپرم با مجاهدین شخصی او با کمال جدیت مشغول شلیک قزاقخانه و توپخانه بودند
فردای آن روز از تسلیم شدن قزاقخانه مذاکره نبود و جنگ بشدت اشتعال داشت

معزالسلطان با اغلبی از مجاهدین و توپخانه و قورخانه بعد از ورود ما بطهران وارد نشدند و
در این روز هم خبری از آنها نشد بعد معلوم شد که از باداماک بعلی شهباز مراجعت نموده اند
با اینکه هنگام حرکت ما بطهران آنها نیز با ما در شرف حرکت بودند در این شب دو ساعت
از شب رفته ورود نمودند نیز در این شب قرار داد تسلیم پلکنیک و قزاقخانه داده شد
بسیار
در آنشب نیز جنگ سختی بود در اینمدت جماعتی از قشون دولتی مقتول شده و در معابر ریخته
بود اما از قشون ملی عده مختصری تلف شد صبح زود با تلفون خبر رسید که محمد علی میرزا
بسفارت روس رفته متحصن گردید بعد از ساعتی نمایندگان انگلیس و روس چرچیل و بارانفسکی
نزد ما آمدند و اظهار داشتند که محمد علی میرزا بسفارت روس رفته خود را در پناه سفارت
روس و انگلیس قرار داده در جمعه بیست و هشتم جمادی الاخری در سفارت روس بیرق
روس و انگلیس برای حفاظت او بپا داشتند و قزاق روسی و سوار هندی برای خدمت
او مأمور بودند

بجهت اینکه هر سلطانی که پناهنده شود دلیل بر استعفای اوست ما فوراً حرکت او را
غنیمت شمرده در کمیسیون عالی مشغول مذاکره انتخاب سلطان جدید شدیم در نیوقت
کمیسیونی از علماء و شاهزادگان و اعیان و تجار منعقد شد و باکثریت آراء سلطان احمد

میرزا ولیعهد

میرزای ولیعهد السلطنت و عضد الملک به نیابت سلطنت منتخب شدند

همین کمیسیون عالی سپهدار را بوزارت جنگ و مرا بوزارت داخله انتخاب نمودند

هر چند من در قبول کردن این شغل تحاشی نمودم آنها قبول کردند

محمد علی میرزا تا بیست و سیم ماه شعبان ۱۳۲۷ در سفارت بود و دولت با او مشغول استرداد

جواهرات و اثاثیه سلطنتی پس از مذاکرات سالی یکصد هزار تومان مواجب در حق او برقرار گردید

از اول ورود ما بطهران خبر اغتشاش اردبیل را می شنیدیم که خوانین

اردبیل با خوانین قرجه داغ و مغان متحد شده در خیال آشوب اند ایالت آذربایجان

ستارخان را با جمعی سوار برای دفع فتنه خوانین شاهسون باردبیل فرستاد ولی

آنها بعد از غارت کردن تمام دهات مشکین و خلخال از برای شهر اردبیل حرکت

نمودند ستارخان تاب مقاومت نیاورده فرار کرد اسکندرخان فتح السلطان حکمران

اردبیل بقونسولخانه روس پناه برد شاهسون داخل شهر شده از قتل و غارت و

نهب اموال ذره فروگذار نکردند

هزار و پانصد نفر قزاق و سالدات روس برای حفظ قونسولخانه و تبعه وارد اردبیل شد

بعد از ورود روسها شاهسون دیگر نتوانست در شهر بماند تمام

غارتی را با خود حمل کرده بایته های خود مراجعت کردند ولی باز هم دست از شرارت

برنداشتند و متصل و اطراف قتل و غارت مینمودند دولت لابد در صدد دفع آنها برآمد

چون هر وقت قشون دولتی با شاهسون و قرجه داغی طرف شده از

عهده دفع ایشان بر نیامده بود لهذا از هفصد نفر سوار بختیاری که در طهران موجود بودند
سیصد نفر انتخاب کرده بسرکردگی جعفرقلیخان سردار بهادر و موسیو یپرم و صد نفر قزاق
و صد و پنجاه مجاهد و دو عراده توپ شنیدر و دو عراده توپ ماکزیم بطرف اردبیل روانه
نمودم بجهت اینکه مدتی بود آخوند ملاقربانعلی مردم زنجان را اغوا کرده بود و بر ضد مشروطیت
دعوت مینمود و حاکم را راه نمیداد دولت دفع او را واجب دانسته تصفیه زنجان و تبعید آخوند
ملاقربانعلی حکم کرد اردوی دولتی بعد از جنگ مختصری اشرار گرفتار و آخوند فراری شد
بعد از چند روز او را هم گرفتار کرده بعتبات عالیات تبعید نمودند و امور زنجان بعد
ازاین اقدام منظم و تصفیه گردید محمد رضا خان معین همایون را که از طهران فرستاده بودم
در زنجان ملحق باردو شد آنگاه بجانب آذربایجان روانه شدند

حبیب الله خان شجاع لشکر پسر رحیم خان چلبیانلو در محال آلام براغوش مشغول تعدی
و شرارت و چپاول بود از دو طرف اردو هسپار شد حبیب الله خان نیز با دسته هزار سوار خود پیشباز
نمود پس از دو ساعت جنگ حبیب الله خان با سوارانش شکست کامل خورده بطرف اهر
که قصبه و حاکم نشین قرجه داغ است هزیمت شدند

روز بعد که اردوی دولتی بطرف اهر حرکت کرد مشارالیه شبیخون کرده در گردنه منیق
غفلتاً حمله نمود و جنگ سختی شروع شد در نیوقت قریب یک ذرع برف آمده زمین را
فرو گرفته بود پس از زد و خورد قرجه داغی دیگر باره شکست خورده راه فرار پیش داشتند
اردو آنها را چنان تعاقب کرد که فرصت نداد آنها داخل اهر شوند اردو و بدون مانع

داخل اهر شده و دو توپ حبیب الله خان را بتصرف در آورد (محمد علی میرزا پنج عراده توپ سابقاً برحیم خان داده بود برای جنگ با ملت تبریز)

اردو در اهر توقف کرد رحیم خان خودآرائی کرده با چهار هزار سوار و دو هزار پیاده بجانب اهر حرکت نمود و در مدت چهل روز توقف در اهر هر روزه جنگهای سخت با قشون رحیم خان نمودند اما هر روزه فتح با اردوی دولت بود در جنگ اخیر که اختتام جنگ بود چنان شکستی رحیم خان خورده که دیگر قوه توقف از برای او نماند و بطرف خانه خود حسرتان فرار کرد قشونش نیز متفرق شدند و سه توپ دیگر از آنها بچنگ اردوی دولت آمد اردو نیز او را تعاقب نمود ولی رحیم خان در حسرتان توقف نکرد و عیال و اقوام خود را برداشته با عجله تمام به پل خدا آفرین که سرحد ایران و روس است فرار کرد و فاصله ما بین حسرتان و پل خدا آفرین یکفرسنگ راه است

اردو با هر مراجعت نمود پس از نظم و نسق آنجا راه تبریز پیش داشت

و در تبریز هم مدتی اردو توقف نمود آثار معلوم شد که ایل شاهسون از شکست رحیم خان عبرت نگرفته دوباره مشغول شرارت میباشند لهذا محمد خان پسرم را با صد و پنجاه سوار دیگر به تبریز بکمک اردو فرستادم و در تبریز با آنها ملحق شد و ما بسردار بهادر و موسیو یپرم خان امر کردیم که با قشون خود بطرف اردبیل حرکت نمایند در حوالی اردبیل در گردنه اشرار یورتچی و شاطرانلو اجتماع کرده با اردوی دولتی طرف شده جنگ سختی نمودند اشرار شکست فاحشی خورده فرار کردند و دو روز بعد از دو طرف خانه امیر عشایر

حمله بر خوانین یورتچی تاب مقاومت نیاورده امیر عشایر و رؤسا و خوانین و بیک زادگان تسلیم شدند اردو آنها را حمل بار دبیل نمود

بعد از چند روز توقف در اردبیل و نظم آنجا بشاهسون مغان برای تسلیم شدن و رد کردن غارتی کس فرستادند قبول نکردند

ناچار اردو بطرف آنها حرکت کرده بعد از جنگ سخت با طوایف مختلفه شاهسون شکست کاملی خورده خوانین و رؤسای ایل تسلیم شدند و در این جنگ هزار خان و چند نفر از رؤسای ایل شاهسون که از شجعان بودند مقتول شدند بعد از تصفیه محال مشکین بار دبیل مراجعت کردند و صد و کسری از خوانین و بیک زادگان که همراه اردو بودند نصفی از آنها را در قلعه اردبیل محبوس داشتند و نصف دیگر را با خود بطهران آورده در نظمیه توقیف شدند

و نیز اردو کمیسیونی در اردبیل برای استرداد غارتی در شهر اردبیل برقرار کرده و اکنون مشغول استرداد اموال منهوبه میباشند

پس از آنکه امر اردبیل و صفحات آذربایجان منظم شد اردوی دولتی مراجعت به طهران نمودند و در روز ورود بشهر اهالی بکمال پذیرائی را از سردار بهادر و موسیو یپرم بجای آورده شهر را آئین بستند

من در مدت ده ماه در شغل خود برقرار بودم و در عشر دوم ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و هشت (۱۳۲۸) کابینه ما از مشاغل خود استعفا دادند و باصرار مردم و وکلا دوباره همان کابینه تشکیل یافت ببعضی جهات میانه خودمان قرار دادیم که وزارت داخله بعهده سپهدار باشد

و وزارت جنگ

و وزارت جنگ بعهده من

من در وزارت جنگ مشغول اصلاحات و رفرم جدید شدم ولی بواسطه بعضی مذاکرات داخله وخارجه که چنان گمان میکردند من کمال میل را بوزارت دارم مصمم شدم مبردم حالی نمایم تمام مقصود من خدمت بایرانست در ماه رجب که ریاست وزراء استعفاء داد و استعفای او وسایر وزراء قبول کردید ریاست وزراء بمستوفی الممالک داده شد و تشکیل هیئت وزراء جدید شد مجلس ملی من وسپهدار را بوکالت انتخاب کردند

از آنجا که تمام خیال من اینست در هر شغلی که باشم خدمت بملت نمایم و مقصودم مقام وشان نیست با تمام قوت در همراهی کابینه جدید حاضر خدمت شدم بعضی از مجاهدین که از اول ورود بطهران همیشه مشغول شرارت بودند وچندین دفعه در مجلس ملی در باب جلوگیری از آنها مذاکرات شد تا اینکه در دفعه اخیر وکلاء رای دادند که مجاهدین خلع اسلحه نمایند مجاهدین اطاعت مجلس دارالشورای ملی را ننموده اسلحه را از خود دور ننمودند تمام اینجماعت در پارک اتابک که منزل ستارخان سردار ملی است اجتماع نمودند از طرف دولت اعلان ذیل منتشر شد بتاریخ بیست وهشتم شهر رجب المرجب ۱۳۲۸

اعلان

از طرف اداره نظمیه

چون بتاریخ بیست وششم رجب از طرف مجلس مقدس مواد ذیل رای داده شد لهذا بحکم هیئت وزراء عظام مواد مقرره مجلس مقدس را باطلاع عموم رسانیده ذیلاً طریقه اجراء

باشند یکنفر پلیس برای معاینه آنخانه با صاحب خانه داخل شده مواقع لازمه را معاینه
میکند درصورتیکه اسلحه درآن خانه بوده است ونشان نداده اند صاحب خانه توقیف
ومجازات خواهد رسید وچنانچه درمقابل قوای دولت اعمال اسلحه ناریه نمایند مرتکبین
درهمان محل تیرباران خواهند شد وهرگاه درموقع محاصره ازساکنین آنخانه مقاومت
وشرارتی بروزکند ونصیحت وتهدید مأمورین دولت تسلیم نشوند آن خانه به توپ
بسته خواهد شد درموقعیکه اداره نظمیه بمحلی سوءظن برد وآن محل را برای گرفتن اسلحه
محصور قوای نظامی نموده اشخاصیکه درمجاورت آنخانه دارند باید اطلاعات لازمه را
درباب اسلحه که درآن محل هست بمأمورین نظمیه بدهند وهریک ازهمسایها یا ازاشخاص
متفرقه باداره نظمیه معلوم نمایند که درآنمحل مقدار زیادی اسلحه حفظ شده است بعد از تعیین
بگوینده اینخبر یکصد تومان انعام داده میشود باید عموم اهالی شهر بدانند که قشونی را
که دولت برای حفظ آنها فراهم نموده اند هرجهت تدارک امنیت وآسایش اهالی را
ضامن است ودراینصورت بهانه حصول امنیت نمیبایست مردم درنزد خودشان اسلحه
نگاهدارند بلکه مکلف هستند که درکمال آرامی وخوشوقتی اسلحه خودشانرا بتوسط نظمیه
بوزارت جنگ آورده مطابق مقررات فوق معمول دارند از طبقه مجاهدین هرکس
بعداز انقضای دو روز بوظیفه شریفه مجاهدت عمل نموده وازتمکین احکام مقرره تخلف
نموده اداره نظمیه آن شخص را بنظر متمرد وغیر مطیع شناخته حکم دولت را درمواد آنها
مجری خواهد کرد پلیسهائیکه درمحل های مظنونه برای تحقیق وتفحص اسلحه وارد میشوند باید از

طرف نظمیه دارای حکم کتبی باشند دیگر حق ورود بان محل را نخواهند داشت چنانچه
پلیس موجب حکم وارد مظنون بشود و بطرف پلیس در آنخانه تیر بیندازند آنخانه را که
از آنجا به پلیس تیر انداخته شده معدوم خواهد شد چنانچه تفنگ و اسلحه در خانه اشخاصی
باشد که معروف بصحت اعمال و حسن رفتار بوده نظر اطمینان دولت باشند و
بهیچوجه احتمال فسادی در آن اشخاص نرود در اینصورت آنچه تفنگ شکاری است
از نظمیه بآنها بلیط داده میشود و آنچه غیر شکاری است در همانخانه در اطاق معین با مدت
معلوم توقیف میشود و درب آن اطاق را مأمور نظمیه مهر خواهد نمود و باید این نوع اشخاص
قبل از انقضاء پنج روز اسلحه موجودی خود را با کمال صداقت و راستی باداره نظمیه صورت
بدهند بطوریکه با تفتیش مأمورین نظمیه مخالف نباشد چون بموجب رای مجلس مقدس
ملی مجامع و مطبوعاتی که موجب فساد هیجان باشد ممنوع است لهذا اکیداً اخطار میشود که
از تاریخ انتشار این اعلان هر نوع مجمع و هر نوع مطبوعاتی را که اداره نظمیه موجب
فساد بداند قبلاً بموجب اخطار کتبی حکم بتفرق و توقیف خواهد نمود و چنانچه از حکم کتبی
نظمیه تخلف شود قهراً آن مجامع و مطبوعات در تحت تهدید مأمورین نظمیه و قوای نظامی
متفرق و موقوف خواهد شد

بالجمله در روز یکشنبه غره شعبان که روز اجرای حکم بود مجاهدین در پارک اتابک
صراحةً تمرد حکم دولت را اعلام نمودند از طرف دولت بالصراحه حکم در خلع اسلحه آنها شد
اگرچه بقوه قاهره باشد عصر یکشنبه مزبور قشون دولتی که اغلب بختیاری بودند بریاست

وفنابز

و فرماندهی سردار بهادر بعضی نقاط دوره پارک را محاصره نمودند در پنج بغروب ابتدا از طرف مجاهدین شلیک بقشون دولتی شد چون حکم اخیر برای قشون دولتی در اقدام بجنگ نرسیده بود شروع بجنگ نمودند در سه بغروب مانده از طرف دولت اجازه مقاتلت رسید

یکباره اطراف پارک را قشون دولت از پیاده و سواره حصار دادند در ساعت دُو جنگ شروع گردید حوالی غروب ابنیه و امکنه که مشرف بپارک بود بید تصرف ایشان آمد درینوقت نایره قتال شعله ورگردید بقسمی شلیک از طرفین شد که مافوقی بر آن متصور نیست

در دو ساعتی شب دوشنبه دوم درب ضلع غربی پارک نبفط آتش زده شد پس از آنکه درنیم سوز شد بختیاریان بداخل پارک حمله نمودند و در اولین حمله عمارت وسط که محکمترین سنکر متمردین بود متصرف درآمد مجاهدین درینوقت امان خواستند باقرخان سالار ملی نزد سردار بهادر آمده امان طلبید معلوم شد که ستارخان تیر خورده فوراً دکتر برای معالجه ستارخان روانه شد چهار ساعت از شب گذشته صدای تیر تفنگ بکلی خاموش و شهر امن گردید دویست نفر از مجاهدین دستگیر و مابقی بجهت تاریکی شب فرار کردند

چون رشته سخن بدینجا کشید دوباره مراجعت بتاریخ وجغرافیای بختیاری نمودم مستر لیارد انگلیسی سیاح در سنه هزار و دویست و پنجاه و دو که بطهران و اصفهان مسافرت

کرده و از آنجا سفر بختیاری نموده در قلعه تل نزد محمد تقی خان بختیاری که از این پیش
شرح حالش مذکور شد آمد و با محمد تقی خان کمال الفت را پیدا نمود و در مدت متمادی در
نزد محمد تقی خان بضیافت ماند و ملبس بلباس بختیاری شد

در وقت گرفتاری محمد تقی خان بدست معتمد الدوله منوچهر خان و شبیخون زدن
علی نقی خان برای رهائی او مستر لیارد داخل قشون علی نقی خان بود و در آن شبیخون
حضور داشت در واقع فداکاریها و حقوقی که مشار الیه نسبت بکسان محمد تقی خان در همه جا
منظور داشته محل حیرت و تعجب است تاریخ مسافرت خود را در دو جلد کتاب نوشته است
که اغلب راجع به بختیاری است

در این اواخر از طرف دولت انگلیس بسفارت اسلامبول مأمور شد در هر موقع که
یکنفر ایرانی را میدید از حالات کسان محمد تقی خان سؤال مینمود و دوستی خود را نسبت
بکسان محمد تقی خان از دست نمیداد

لازم است که شمه از حالات ایل بختیاری در اینجا نوشته شود

چنانکه سابقاً نوشتیم ییلاق بختیاری عرضاً از خاک فارس تا خاک بروجرد است و در همه
جا دامنه کوه معروف به زرد کوه ییلاق این ایل است و رودخانه هائی که از اینکوه جاری میشود
از قرار ذیل است

رودخانه کارون رودخانه دزفول رودخانه کرخه رودخانه زاینده رود اصفهان
رودخانه قم و بعضی رودخانهای دیگر که از اینکوه جاری است چون از ما دور است ذکری

از آنها نمی نمائیم

قشلاق بختیاری امروزه صحرای عربستانست اما در سابق جبال و ماهور بود و بزمین هموار وصحاری قشلاق نمی نمودند قریب سی سال است که بختیاری از ماهور گذشته بصحرای عربستان قشلاق مینمایند عرض قشلاق از اراضی بهبهانست تا رود کرخه

ایل بنی لان که رعایای عثمانی میباشند و تمام شیعه هستند تا نزدیکی کرخه میآیند اما از رودخانه عبور نمی کنند

خاک ایران انطرف رودخانه کرخه میباشد و اراضی بسیاری در انطرف متعلق بایرانست چون حالیه احتیاجی بآن اراضی ندارند گاهی ایل سکوند در آنجا قشلاق مینمایند و گاهی بنی لان اما بنی لان باینطرف عبور نمی نمایند وبختیاری هم بانطرف میرود

مدت اقامت ایل بختیاری در ییلاق چهار ماه است وهشت ماه دیگر سال دو ماه در عبور وشش ماه در قشلاق زندگی مینمایند

در ییلاق وقشلاق زراعت گندم وجو میکنند ودر قشلاق شلتوک کاری نیز دارند از باغات میوه فقط باغ انار دارند و نار دانه گرفته در خود ایل بفروش میرسانند

حیواناتی که دارا میباشند اسب مادیان الاغ گاو گوسفند اما شتر بجهت سختی راه ندارند مالیات دیوانی بختیاری امروزه از روی شماره مادیانست مثلاً یکطایفه که دویست تومان مالیات دارد تمام حیوانات او را بشمار درمیآورند آنچه حیوان نر است مالیات ندارد ویک مادیان را یک مادیان حساب مینمایند وچهار گاو ماده بمنزله یک مادیان است

ویسرا غنم

ویست گوسفند ماده در عوض یک مادیان حساب بشمار میآید ونیز چهار الاغ ماده بجای یک مادیان محسوب میشود مثلاً بعد از حساب کردن اگر دویست مادیان شد مادیانی یکتومان میگیرند اگر چهارصد مادیان شد مادیانی پنجقران و مالیات طوایف بتفاوت است هر طایفه مالیات وارد از مادیانی دو تومان تا پنجقران هنوز قانون مساوات در اینجا جاری نشده چنانکه در دهات این اختلاف جاری است لازم است که از روی ممیزی تعدیل بشود از زراعت هیچ وجه مالیات میدهند مگر در قشلاق و آنهم جزئی است از روی خیش داده میشود

تجارتی که ایل بفروش میرسانند از حیوانات نراست از قبیل اسب گاو گوسفند پشم و قاطر و روغن ملزومات زندگی خود را در قصبجات یا در شهرها در موقع قشلاق و ییلاق خریداری مینمایند و مال التجاره خود را در آن شهرها و قصبجات بفروش میرسانند زبان بختیاری زبان فرس قدیم است اما شکسته و مخلوط با زبان کردی است

عادات جماعت بختیاری اغلب عادات قدیمه ایرانست زنهای بختیاری همان لباس دوره ساسانی را میپوشند که بلباس زنهای زردشتیان بی شباهت نیست — واخلاق

بختیاریان در مهمان نوازی بی مثلند هر کس با به ایشان وارد شود خرید و فروش با و ممنوع است باید مجاناً از او ضیافت نمایند

در حمایت از پناهنده خود کمال تقویت را مینمایند حتی مکرر از برای اینکار جنگها شده و خود را در این راه بکشتن داده اند

۱۶ دلار

عزاداری بختیاری در زمان سابق خیلی مهم بود کلیهٔ جماعت بختیاری امواترا
خیلی حرمت میگذارند در هر خانه که یکنفر وفات میکرد بانواع مختلف عزاداری مینمودند [۲]
وصورت قبری مکعب در جلو آبه میساختند و اورا بپارچه مشکی می پوشانیدند ولباس
متوفی را بر زبر آن میاف کندند ومرد وزن در دور آن صورت قبر حلقه زده بسر وسینه
میزدند وعزاداری تا چهل روز معمول ایشان بود ودر این مدت عزاداری موزیک
ایلیاتی که عبارت از سرنا ودهل است درکار بود وزنان ایلیات دسته دسته بمجلس عزا
حضور بهم رسانیده اشعاری در مدح متوفی وبیان کثرت حزن والم خود باهنگ مخصوص
که در ایلیات خیلی معروفست میخواندند وگریه میکردند ونیز معمول بود که هرکس از ایلیات
بفاتحه خوانی میآمد باید نهار یا شام را صرف نماید کمتر دیده شده که بعد از اتمام فاتحه از
کثرت خرج برای وارث چیزی بجای نمی ماند

مرحوم ایلخانی در موقوفی این عمل سعی کرد ومن نیز بسعی بسیار اکثر این عادات وعوائد را
در میان ایشان متروک نمودم چنانکه امروزه مدت فاتحه ایشان بیش از هفت شبانه روز
نمی شود وساختن صورت قبر وموزیک بکلی موقوف است

در ایلیات طبیب نیست پیره زنهای قدیم وبعضی پیرمردها به تجربیات خود معالجه مینمایند

در بیان عادات معموله عروسی بختیاری

شکوه ودبدبه عروسی ایلات وعشایر بیش از شهرهاست وشایان هزار تحسین وتمجید
میباشد بدواً باید خاطرنشان نمود که حضرات اناث در ایلات مثل زنهای شهر چهره خود را

[۲] زنها گیسوهای خود را می بریدند وچهره را بناخن میخراشیدند ودم اسب را میبریدند من بزحمت گیسو بریدن را موقوف نمودم

مستور نمیدارند و تمام اهالی یکدیگر را دیده و اقلاً قیافه وظاهر همدیگر را میشناسند
نامزد نمودن در انجاها بیشتر از سایر نقاط معمول است و رسوم و ترتیبات آن
در اینکه بین یک ایل باشد یا عشایر مختلفه تغییر میکند تشریفات با نهایت جلال و طمطراق
درمیان دو ایل معمول میشود که بدان وسیله قدرت و ثروت و شأن خود را نشان
بدهند و در عروسی یک ایل تکلفات بواسطه انس و الفت سابقه کمتر است هرکس
که داماد میشود باید در اول هر سال از طرف خود تحفه و تعارفی باسم عروس بفرستد
و اهمیت آن بسته بدستگاه و مکنت طرفین است غالباً جواهر آلات از قبیل سنگهای
قیمتی یا طلا یا بازوبند و گردن بند و پارچه های گران بها و غیره است لازم است این مسئله
ذکر شود که در ایلات باید عروسی بین دو نفر که از حیث نجابت مساوی هستند معمول
گردد و اگر کسی درصدد عقد مواصلت میان دو خانواده که از حیث اصالت یکسان
نیستند بیفتد با تمام قوا از این اقدام جلوگیری میشود برخلاف آنچه در شهرهای
بزرگ متداول است در ایلات طایفهٔ که درجه نجابتش کمتر است بسهولت نمیتواند
به خویشی با خانواده محترم نائل گردد حتی درمیان عشایر بعضی ها هستند که بغیر دختر
نمیدهند برخی دیگر پابند این مسئله نیستند ولی از بستن اتحاد و عروسی با اهالی شهرها
و قری جداً اجتناب مینمایند وقتی که هنگام عروسی میرسد مدت چندین روز یا چند
هفته مشغول جشن و عیش و شادی هستند (هفت یا هشت الی بیست روز و گاهی هم
چهل شبانه روز متوالی) در اینگونه جشن ها آواز ساز و رقص آماده بوده و مجلس ترتیب

مجهز

میدهند که اسباب مشغولیات برای همه فراهم است زن و مردها بطور دائره شروع
برقص مینمایند و از روی آهنگ موزیک پاها را حرکت داده و دست یکدیگر را در
دست دارند عده مدعوین بیشمار است و نهار و شام را در چادرها در زیر آسمان
می چینند روز مردها و جوانان سوار اسب شده و روی اسب حرکات فوق العاده
و مشق های حیرت انگیز مینمایند و خود را برای روزی که عروس را بیاورند حاضر میکنند
در روز یا در ساعت معین مردها و عده زیادی از زنان سوار شده و با ساز و دهل بطرف
ایل عروس حرکت مینمایند فاصله را که باید برای رسیدن بآن ایل بپیمایند از یک الی دو
ساعت طول میکشد حتی گاهی یکی دو روز طی مسافت لازم است و در طرف این مدت جنگ
مصنوعی و بازی روی اسب ابداً قطع نمیشود در میان عشایر هر وقت دختر را به مزاوجت
میدهند پدر مبلغی پول دریافت میدارد و کسیکه در خانه چند دختر دارد مثل اینست
که صاحب چشمه ثروتی باشد عروس جهاز بسیار مختصری بجهت داماد میآورد و این
برعکس مرسومات شهر است مبلغی که شوهر میدهد موسوم است بشیربها

معمولات مذهبی و قانونی که راجع بقرارداد عروسی است در همانروز مجری میشود که میآیند
عروس را نزد اقوام جدیدش میبرند خیلی کم اتفاق میافتد و نادر است که قباله عروسی
قبل از روز مزبور نوشته شده باشد وقتی که ساعت خوب نیست

عروس باید چند روزی در خانه اقوام جدیدش بسر برد بدون اینکه مجاز باشد شوهر
خود را ملاقات نماید شب موزیک زنان عروس را به حجله که در عمارت و یا در چادر

زدند

واقع است بدایت مینمایند و درانجا نیز رقص شروع میشود

در مرسوماتی که قبل از عروسی معمول است شوهر همیشه غائب است فقط از وریکه سوار
اسب میشود و جلو عروس میرود داول دفعه ایست که شوهر آفتابی میشود

سوارهائیکه همراه او هستند بدو فرقه منقسم شده
یکدسته نزد داماد می مانند و دسته دیگر بعروس ملحق میشوند عروس هم با همراهان خود
که جمع کثیری هستند و تمام سوار اسبند جلو میآید در اینموقع داماد باید رشادت و شجاعت
خود را بروز داده و با وجود مقاومت طرف داخل جرگه آنها شده و پارچه نازکی که روی
سر عروس کشیده شده برداشته همراه ببرد

سوارهای همراه عروس که آنها هم از طرف داماد آمده اند داماد و سوار انش را تعاقب
مینمایند آنچه راکه بطور دلیری ربوده از او پس بگیرند اگر سوارهای طرف داماد عاقبت
نائل شدند که داماد را فرار بدهند افتخار را بجهت خود جلب نموده و هنر خود را در سواری
نشان داده اند والا سوارهای طرف مقابل همواره مورد توجه و افتخار واقع میشود و بدینواسطه
خجلت و سرافکندگی همه عمر نصیب شوهر میگردد

مقصود از تمام این تشریفات و ظاهر سازیها جز این نیست که اطلاعات کامله سوار را در
جنگ ثابت نماید و سوار قشنگی اسب خود را بهمه نشان بدهد که مورد تحسین واقع شود
بهمین دلیل است که برای آنروز چابکترین و بهترین اسبهای سوقانی ایل را بجهت
سواری داماد انتخاب می نمایند

پنجم

(چندی است این عادات در میان ایل بختیاری موقوف است اما در میان بعضی ایلیات دیگر مرسوم) اگرچه این عادات تاکنون قدری متروک شده ولیکن بکلی از میان نرفته وگاه گاهی دیده میشود که در بعضی نقاط معمول میدارند

سایر مرسومات عروس در ایل چندان فرقی با شهر ندارد فقط ما در این نقطه اختلاف را ذکر نمودیم کلیهٔ تمام این مرسومات عروسی از روی درجه مکنت و ثروت طرفین اختلاف حاصل مینماید در خانواده هائی که کمتر متمول هستند جشنی که بجهت این قبیل عروسیها گرفته میشود منحصر بهمان شبی است که عروس را نزد اقوام جدیدش میبرند

اخلاق و عادات بختیاری

ایلیات ایران از سه جنس خارج نیستند ایرانی ترک عرب تمام نژاد ایلیات از سه قسم بیرون نیست [2] قبوج هم بقانون ایلی زندگی مینمایند اما ایلیات آنها را جزو خود نمیدانند و مردم دهات هم آنها را پست میشمارند و این قبوجی که در عالم پراکنده است ظاهراً هندی الاصل میباشند

بزرگترین ایلیات در ایران همان ایلیات ایرانی هست عمده آنها اکراد باشد قسمت دوم ترک قسمت سوم عرب است

تمام این ایلیات چادرنشین تابستان در ییلاقات زمستان در قشلاق زیر چادر زندگی مینمایند بعضی از آنها زراعت دارند در ییلاق و قشلاق مثل بختیاری بعضی از آنها در ییلاق و قشلاق زراعت ندارند مثل قشقائی

دربختیاری زن گرفتن متعدد مطابق شرع جایز است اما اختصاص ببعضی متمولین دارد که دو یا سه زن میگیرند اما کمتر دیده شده که بیش از یکزن گرفته اند با وجود اینکه مهریه خیلی جزئی در قباله مینویسند طلاق کمتر دیده میشود

در متمولین

عادت بد ایلیات اینست که ارث بدختر نمیدهند و من دربختیاری خیلی سعی کردم که این عادت را متروک نمایم تاکنون موفق نشدم امید واریم که بواسطه مدارس جدیده این عادات زشت منسوخ بشود از برای قتل خوانین دربختیاری دیه قبول میکنند یا قصاص مینمایند یا می بخشند برای سایرین بدیه میگذارند اگر قصاص نشود دیه برحسب اعتبار شخص مقتول است از هزار تومان الی یکصد تومان ولی شرط عمده دیه دادن یکدختر بر با شوئی کسان مقتول است و اینکار برای روابط خلطه و آمیزش است

در وقتیکه ایلخانی بختیاری جنگ بزرگی در پیش داشته باشد بتمام خوانین جزء و کدخدایان کاغذ مینویسد و از هر شعبه بقدر قوه سوار و پیاده معین مینماید که در فلان محل حاضر شوند اگر جنگ اهمیتش بیشتر باشد مینویسد که هر اندازه سوار و پیاده موجود باشد روانه نمایند

ایل بختیاری احترام رئیس خود را بیشتر از تمام ایلیات منظور میدارد

چنانکه در وقت غذا خوردن خوانین بزرگ شخصی که مریض داشته باشد ظرفی آورده لقمهٔ را که خان برداشته بخورد خواهش میکند که در ظرف او انداخته بمریضش بدهد تا شفا یابد

خوانین حالیه بختیاری

خوانین حالیه بختیاری که معروف اند باولاد جعفرقلیخان سابقاً شرح حال جعفرقلیخان را

دانستید

نوشتم جعفر قلیخان چهار پسر داشت پسر ارشدش مرحوم حسین قلیخان ایلخانی دوم حاجی امام قلیخان ایلخانی سوم رضا قلیخان ایل بیکی چهارم مصطفی قلیخان که در جوانی فوت شد

اولاد مرحوم حسین قلیخان ایلخانی از قرار ذیل است

مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد نجف قلیخان صمصام السلطنه ایلخانی حالیه مرحوم امیر قلیخان بنده علی قلی حاجی خسرو خان سردار ظفر یوسفخان امیر مجاهد

اولاد حاجی امامقلیخان ایلخانی

مرحوم محمد حسین خان سپهدار مرحوم حاجی عباس قلیخان لطفعلیخان امیر مفخم غلام حسین خان سردار محتشم ایل بیکی حالیه نصیرخان سردار جنگ سلطانمحمد خان سردار اشجع علی اکبرخان سالار اشرف محمد رضا خان معین همایون

اولاد مرحوم رضا قلیخان ایل بیکی

حاجی ابراهیم خان ضرغام السلطنه امان الله خان حشمت الممالک علی محمد خان عبدالله خان بهرام خان اسدالله خان

اولاد مرحوم مصطفی قلیخان

مرحوم فرج الله خان فتح الله خان ضیغم السلطنه

اگر فرزندان ایشانرا میخواستم بنویسیم اسباب طول کلام میشد لهذا صرف نظر نمودیم یکی از نوادر اینست مرحوم ایلخانی مرا بسیار دوست میداشت و شخصاً در تربیت من میکوشید در سال هزار و دویست و نود و هفت که جعفر قلیخان سردار بهادر پسرم متولد شد

[illegible]

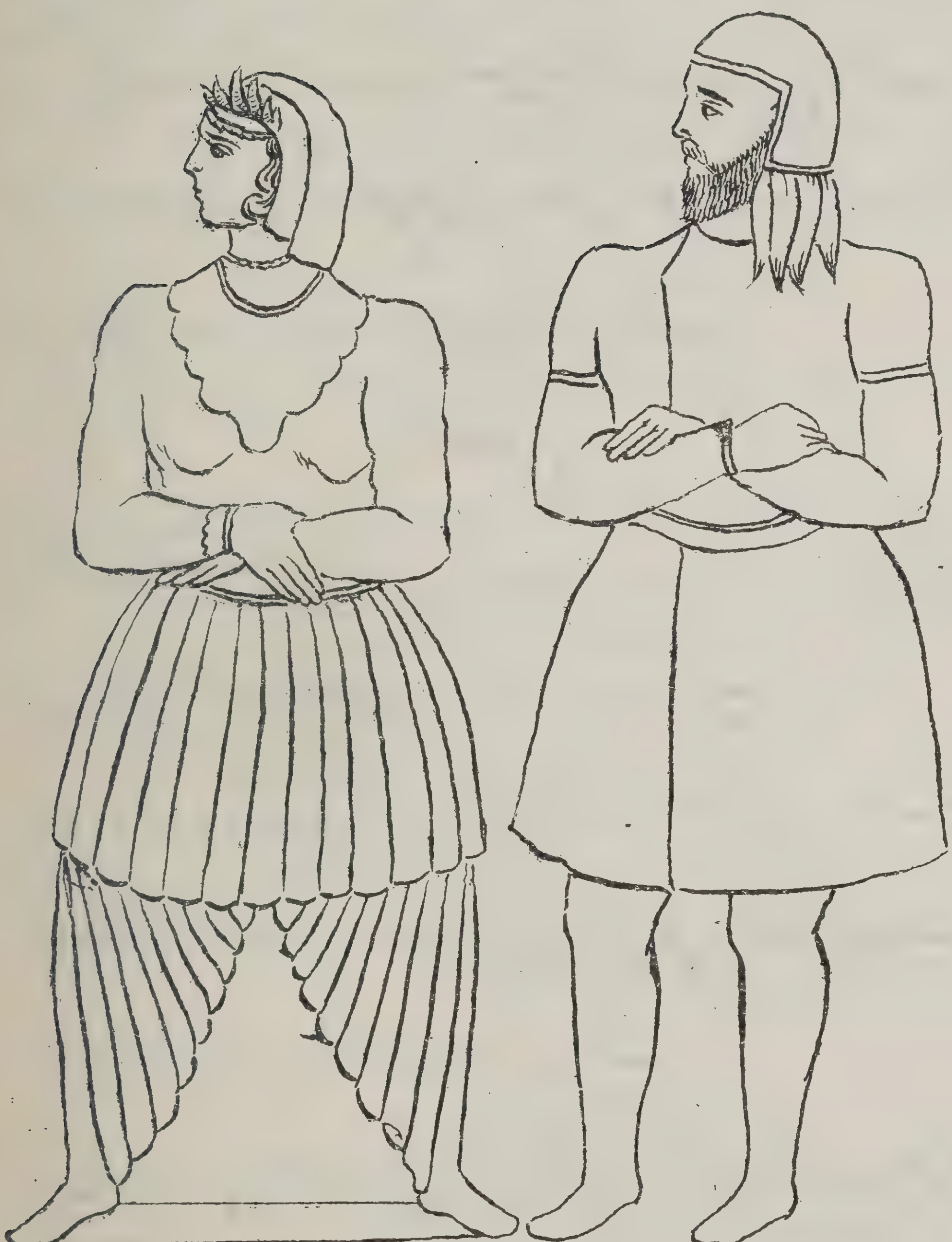
مرحوم ایلخانی

مرحوم ایلخانی بکمال محبت را با و داشت و اسم پدر خود را از برای بروز محبت باو گذاشت
درهمان ایام حاجی مرتضی قلیخان بختیاری سرکرده سوار در طهران مهری خوش خط
باسم جعفرقلی بختیاری پیدا کرده برای مرحوم ایلخانی فرستاد مرحوم ایلخانی
مهر را دید شناخت که مهر مرحوم پدرش جعفر قلیخانست بفال نیک گرفت و بسر دار
بها در داد معلوم شد بعد از آنکه جعفر قلیخان در سال هزار و دویست و پنجاه و دوم بقتل رسید
مهر را از بغل او برده بودند و مدت چهل و پنج سال اینمهر مفقود بود

سوسن

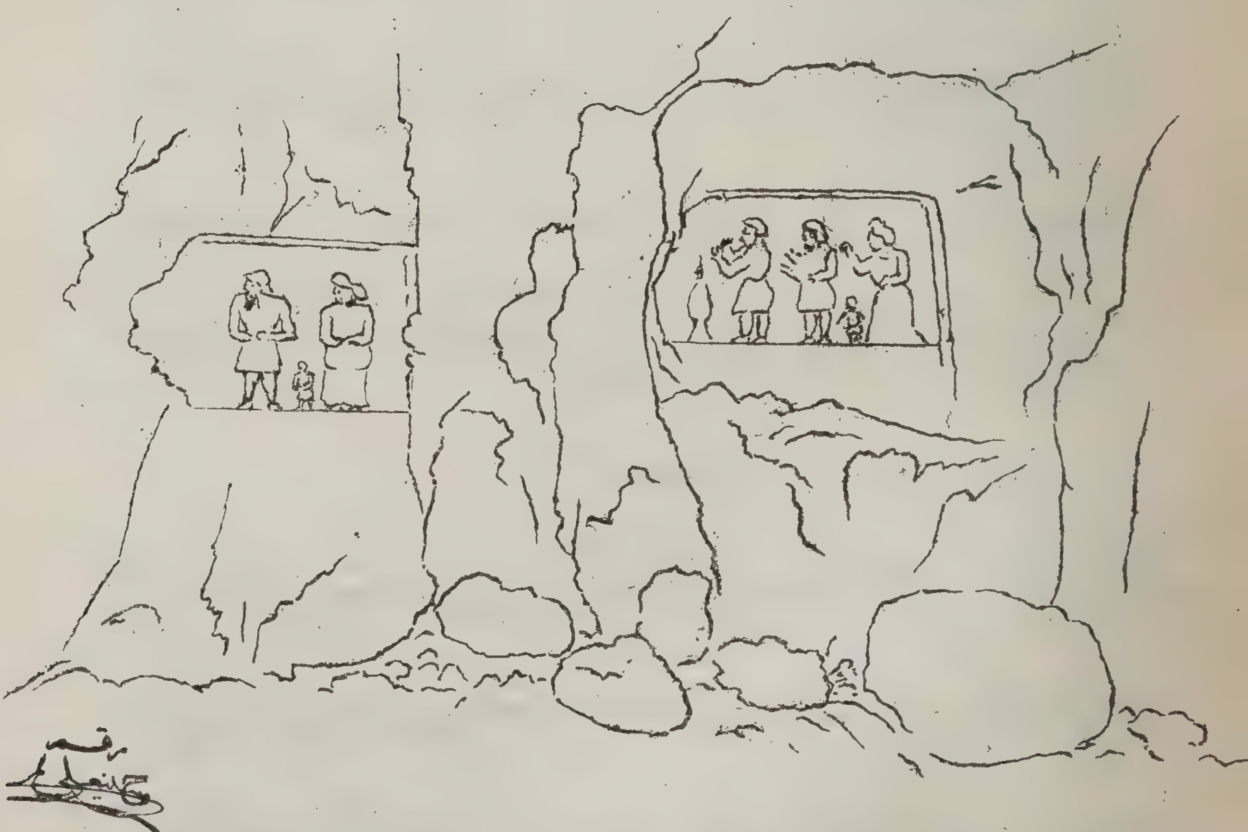
سوسن - بضم سین اول و فتح سین دوم . درقدیم الایام شهری بوده در پنج فرسنگی
مالمیر مابین مالمیر و سوسن رودخانه کارون واقع است
امروزه خرابه و آثاری از آن بجای نمانده اما عمارتی مانده است بقعهٔ در
آنجا است معروف به بقعه دانیال پیغمبر بسی محل حیرت و تعجب است زیرا که قبر
دانیال موافق اقوال متقدمین در شوش است
(لیارد) سیاح انگلیسی این مکان را دیده و شرحی در کتاب سفرنامه خود
که بطبع رسیده نوشته است
روی رودخانه کارون پلی محکم بوده که اینزمان بکلی خراب است و راه عبور
مسافر از مالمیر بکارون از روی همین پل بوده است فی الجمله آثاری از آن
دیده میشود

جناب سردار اسعد این صورت را گرده برداشته طفل هم در میان این دو
نفر بوده در برابر زن منقل آتش است



این دو صورت از حجارهای کوه مالمیر است که در پیشگاه محراب آتشکده بحالت
عبادت و تضرع ایستاده اند. از قراین معلوم میشود که مرد پادشاه و زن شاهزاده خانم است

سوسن طرف شمال غربی مالمیر واقع است از جاده که بطرف سوسن میرفته اند
دره میباشد موسوم به دره (شمی) که از آنجا تا مالمیر دو فرسنگ است قبرستانی
در سوسن است که اسباب و اشیاء عتیقه در آنجا بسیار بدست میآید و معلوم است
که سابقا آنجا را بسیار کاوش نموده اند حال هم از قبیل ظروف و مجسمه و طلاآلات
بدست میاید و زیور زنانه زرین اغلب دیده شده کلیةً در جبال و تلال بختیاری
اسباب عتیقه بسیار است چنانکه خودمن در این اواخر سه مجسمه بارتفاع سه
گره تا شش گره در آن صفحات دیده و عکس از آنها برداشته ام
اهل جزیره اروپا میگویند که این مجسمه ها ساخت مردم یونان و صور ارباب انواعست



کوپیه نقشه است که جناب میوشیند لر هنگام مسافرت جنوب در سنه ۱۲۹۴ از کوه مالمیر برداشته است عیناً در اینجا نقل شد
بابقا

سابقاً جبال بختیاری شامل ابنیه و عمارات بسیار بوده و بجهت امنیت و استحکام مردم از راه دور دست بانجا پناه آورده منزل مینمودند

معمول بختیاریان اینست که برای زراعت دیم دامنه جبال را مانند پلکان طبقه طبقه سنگ بسته و از خاک می انباشتند و در روی آنها زراعت مینمودند از این پیش مذکور شد که راه عبور و مرور جبال بختیاری بسیار صعب المرور است و بیشتر از دو سه راه از ییلاق بقشلاق برای عبور نداشته و این طرف هم بچند نفر مستحفظ و قراول ممکن نیست قشون خارج بشود با وجود این سختی در قلل جبال هر نقطه که چشمه آبی یافت شده عمارات بر آورده اند و دزها ساخته اند خود من چندین دز در (کوه شو) که قشلاق است دیده ام بعضی از کمرهای جبال را که دارای چشمه آبی بوده بریده اند و آنجا اطاقها ساخته اند و در بعضی نقاط که آب کم بوده تالاب بنا نموده اند و عمارت از سنگ تراشیده اند و اکثر از این مواضع بحدی صعب العبور است که دو نفر تفنگچی مانع عبور هزاران لشکر خارج است

بازفت

بازفت محلی است مابین ییلاق و قشلاق در رود خانه عظیمی از آنجا میگذرد سابق بر این آبادی بسیاری داشته و آثار مزارع و دهات کثیره در آنجا دیده میشود وقتی یکعدد پولی سکه بازفت برای من آوردند اسم پادشاهش را فراموش کرده نمیدانم در چه عهدی بوده و بچه مناسبت در آنجا سکه زده شده زیرا که در بازفت آثار شهریت نیست

اما آثار دهکده بسیار است

آثار عتیقه مالمیر

در مالمیر و نواحیش صور حجاری شده زیاد موجود است یکی از محال آنجا را اِشکفت سلمان میگویند اِشکفت بزبان بختیاری بمعنی غار است در قدیم الایام در آبادی ایذج معروف بشعب سلیمان بوده

در انتهای دره از انجا کمر کوهی است و در انجا دو غار بزرگ است قریب بهم در داخل وخارج این دو غار چند صور حجاری شده خطوط میخی دیده میشود و نیز یک لوح بزرگی در داخل غار از خطوط میخی میباشد

همچنین در این غار چشمهای آب و عمارات قدیمه موجود است در بیرون غار در تمام این شعب مملو از ابنیه قدیمه است و قبرهای کهنه هم در انجا بسیار است این قبرها بواسطه همین اشیاء عتیقه اغلب را خراب کرده اند در دو طرف دره هنوز هم قبر کهنه زیاد است اما بواسطه همواری زمین امتیاز داده نمیشود از آثار این دره گمان میشود که سابقاً معبد بوده

صور قدیمه که در مالمیر است تمام شکسته و خراب شده تمام را عمداً خراب کرده اند اگر صورتی صحیح بجای مانده دست رس بخرابی آن نداشته اند یک لوحهٔ حجاری شده منقور در آنجا ملاحظه شد عکسش را برداشتیم و در این کتاب مضبوط است این لوحه که شامل دو مرد و یک زن و یک بچه است بجهة اینکه

مهر دست رس کسی نبوده محفوظ مانده

شخص سیاح آلمانی که در آن صفحات بسیاحت آمده وعکس آنها را با خطوط برداشته و بزبان آلمانی بطبع رسانیده آنچه من از ترجمهٔ آنها دیده ام معلوم می شود مطالب مذهبی است حال در تجسس بدست آوردن این کتاب میباشم اگر بدست آمد در اینجا درج می شود

در مالمیر چندین مکان حجاری شده میباشد یکی از آن اکنه نُبدان است که صورت چند نفر در یک لوحه در آنجاست دیگری اشکفت سلمانست که از این پیش ذکر شد یکی کول فره است که حجاری او از سایر حجاریهای مالمیر بهتر است و عمل استادان ماهر میباشد و در زبان لری کول بمعنی دره است و در دو سمت دره اشکال بسیاری در کوه حجاری و نقر شده

و یک لوحه بزرگی که شامل صورت پادشاهی است با لباس مرصع ایستاده و چند نفر اطراف او با اسلحه ایستاده اند

یکی از آنها لباسش شباهت تمام بلباس آن پادشاه دارد معلوم می شود ولیعهد و پسر اوست

سه نفر از این اشخاص با اسباب طرب آن عهد در زیر پای شاه مشغول زدن ساز میباشند و نیز سه قوچ سر بریده که سر آنها یک طرف و تن آنها یک طرف میباشد موجود است معلوم میشود قربان کرده اند و قندیلی

از آتش در حضور شاه است و در این لوحه خطوط زیادی بخط میخی است
و در پای لوحه که متصل بلوحهٔ دیگر است یک صندلی از سنگ برآورده اند
در مقابل این لوحه که در آن طرف دره است نیز اشکال زیاد است از جمله
شخصی روی صندلی نشسته و چندین صف در حضور او ایستاده اند و تمام
ایشان هر یک جامی بلب دارند

سنگ بزرگی در جلو دره واقع است تقریبا مربع میباشد دارای سیصد
صورت است گله گاو و گوسفند بسیاری در جلو آنهاست

در یک فرسخی کول فره سنگ بزرگی است که تکیهٔ او بکمر است و مابین
آن سنگ و کوه از زیر دالانی احداث شده و در صفحه زیر سنگ صور
اشخاصی است که سوار اسب میباشند و سوار مقدم ایشان قوسی
در دست دارد

نیم فرسخ دور از این سنگ بر سنگی است شامل چند نفر از اشخاص مسلح
یکی از آثار قدیم گرمسیرات بختیاری بردگوری یعنی سنگ گبر زیرا که برد
بزبان لری بمعنی سنگ است و گوری یعنی گبر و اغلب باء را بواو تبدیل
می نمایند

بردگوری در قشلاق فراوان است اما در ییلاق ندرتاً دیده می شود
در جبال بختیاری نزدیک شوشتر از همه جا بیشتر است و بیشتر این برد

گوریها

گورهها نزدیک یکدیگر میباشند و بعضی از آنها سهل العبور است بعضی
دیگر رادست رس نباشد زیرا که در کمر کوه واقع است قدیم هم بواسطهٔ
اسباب بدانجا میرفته اند آنچه خود من از آنها دیده ام دارای چندین
معبر به بیرون می باشند که شباهت به پنجرهٔ مربع دارند سطح داخل مشابه
اطاق است و دارای دو سکو و از آنجا راهی باطاق دیگر دارد که شباهت
تمام باین اطاق دارد از قرار این معلوم می شود که این امکنه قبرستان
بوده و بعضی از این امکنه که در کمر کوه واقع بود و خود من نتوانستم
آنجا را ببینم اشخاص کمر رو را فرستاده رؤیت کردند در آنجا استخوان
آدمی بسیار دیده اند

و در افواه ابوار است که اینجا قبرستان یا محل ریاضت مرتاضین بوده وقتی
یک نفر از همان اشخاص کمر رو را برای تفتیش بزحمت زیاد بیکی از این امکنه
فرستادم استخوانی در آنجا ندیده اجاق و خاکستر در آنجا موجود بوده می
نماید که محل مرتاضین است

در جبال و دره های اراضی بختیاری همه نوع آثار عتیقه بسیار است بجهة
سختی راه برای من ممکن نشد آنهارا ببینم اما خود اهالی چیزهای عجیب و غریب
از آن آثار نقل مینمایند

کیانی

کیانی نام دهی است در وسط جنگل بختیاری نزدیک راهی که از بندر ناصری
باصفهان میرود تعداد نفوس ساکنین این دیه بالغ بصد و پنجاه نفر است
مردم این دیه خود را از اولاد پادشاهان کیان میدانند نامه برصدق
دعوی خود در دست دارند که پشت در پشت از پدران به پسران رسیده است
ونیز فرمانی از آتابک احمد در نزد آنها موجود است و در آن فرمان
درج است که چون این جماعت نسب بکیان میرسانند چند پارچه ده و
ملک را به تیول ایشان بخشیده است

واین طایفه امروزه در دهی که معروف به دکیونی است در زمستان
زندگی مینمایند و تابستان را زیر سیاه چادر بسر میبرند

اطلاعات جناب شیندلر درباب آثار قدیمه خاک بختیاری بتاریخ ماه می ۱۸۹۶

ترجمه ابو الحسنخان سرتیپ کرانمایه که در قشون آلمان صاحب منصب بوده

چندی قبل در بعضی از نقاط بختیاری که واقع است میان اصفهان و شوشتر
در سر راهی که مسافرین بطرف داخله ایران میروند
مقداری آنتیک های مفیده پیدا شده و در طهران بمن نشان دادند
در خاک حالیه بختیاری قسمتی از آلام قدیم شاید هم انزن قدیم که وطن سیروس

بقیه

بوده، وصل شده و راه قدیمی که شوشتر قدیم با داخله ایران وصل میکرد
از میان این خاک از مغرب بمشرق می گذشت

این راه را که من در سنه ۱۸۷۷ مسافر بودم تا مائه پانزدهم میان خوزستان و
اصفهان شاهراه عام و بسی مهم بوده بعضی آثار در سنگهای مکعب بزرگ که
راه بآنها مفروش بوده و خرابه های کاروانسراها برای سکنه که در بعضی
جاها دیده می شود از آثار این جاده که در قرن وسطی بنام اتابکان لرستان
بزرگ (ولایت بختیاری حالیه) که با تابکان فضلویه معروف بوده اند
وقتیکه خانواده اتابکان در سنه ۱۴۲۴ میلادی از میان رفته این ولایت به
عهده طوائف کوهستانی آن صفحات موکول شد

تجارت و تردد قطع شد طرق و کاروانسراها و پلها رو بخرابی گذاشت
حال هم تردد ازین راه با اشکالات زیاد است

درصحرای مسطح مالامیر که اطراف آنرا کوه احاطه نموده تقریباً در فاصله ۱۱۵
کیلومطر که در مشرق شوشتر واقع شده اثر خرابه ایذج پای تخت اتابکان
لرستان و شاید هم محل شهر قدیم موسوم به انزن و غار موجود است موسوم
به اشکفت سلمان و کول فرعون حجاری و خط میخی شوشی و انزنی مطابق مائه
۱۲ و ۱۳ قبل از میلاد موجود است بواسطه (پرنس سایس) و (ویس باخ)
ترجمه کرده اند و در ضمن اشاره می نمایند باسامی مختلفه جهت غار دوم

کول

کول یا کوت فرعون بعقیدهٔ او کوت اصح است و بمعنی حظ است و این یک اشتباهی است و من اسم این غار را کوت فره یا کول فرنک میدانم و در (روزنامه انجمن جغرافیای برلن ۱۸۷۹ نمرهٔ ۳۹) هم نوشته‌ام کوت در زمان ایرانیان جنوب غربی بمعنی خانه و حیاط است فره در نزد بختیاری بمعنی فرعون یا فرع است و اینکه کول فرنک نامیده شده جهتش این است که کول در اصطلاح بختیاری خانه یا کلبه است و فرنک بمعنی فرانک مقصود مردم اروپای جالیه است زیراکه در انظار بختیاری چون این صور و مجسمه‌ها بالباس کوتاه و شلوار تنک میباشند آنها را بفرنکی تعبیر کرده‌اند

در خرابهای مالامیر لوله‌های بابلی که از قرن ۵ و قرن ۶ قبل از میلاد بوده حالا هم بسیار بدست میآید همچنین سنکهای حجاری شده و مهر و سکه تاریخ مائه دوم قبل از میلاد تا قرن ۱۲ بعد از میلاد و نیز آنتیک‌های مختلفهٔ دیگر که اثر یک تاریخ قرن دو هزار سال است

اشیائیکه در مالامیر بدست آمده و بمن نشان داده‌اند از قرار ذیل است لوله شش عدد با خطوط میخی که یکی از آنها سنک یشم سبز سه قرمز دو از سنک شادنج هفت مجسمه کوچک از مس یک چراغ سنکی بشکل سر کاو یک فنجان یک طشت از رخام سه کوزه سفالی سوزن و چمچه‌ها یک کاسه مس سه کره قطر

سکه‌دار

سکّه های کشف شده

اوّل سکّه های اشکانیان هفتاد و هفت عدد مس هفت عدد نقره اکثر سکّه های مس از حکّام اشکانیان بعضی از عهد بلاشس سوّم (یکی تاریخ ۱۴۸۰) دیگر از عهد بلاشس پنجم سکّه های نقره از عهد اردوان دوّم (فرایتن) فرهاد چهارم وبلاش دوّم و ششم و مهرداد چهارم

(دوّم) ساسانیان ۸ اسکّه خسرو پرویز از نقره

(سوّم) سکّه خلفاء از نقره دمشق سنه (۹۳) (۱۱۷) (۱۲۳) اردشیر خوره (۸۳) (۹۱) (۹۴) شاپور (۹۳) مرو (۹۳) واسط (۹۴) (۱۱۳) (۱۲۲) (۱۲۴) (۱۲۶) (۱۲۹) (۱۳۱) جی (۱۲۹) مدینة السّلام (۱۵۹) مدینة الاصفهان (۱۹۹) و (۲۰۰) دو عدد مس و یکی مفرغ

چهارم سلاطین دیگر شاه شجاع مظفر فارس ۲ عدد مس شیراز یک نقره ایذج ابو اسحق ابن محمود شاه اینجو یکی نقره عماد الدوله علی بن بویه یکی نقره سنه ۳۳۳ بهاء الدّوله بویه یکی مفرغ اهواز سنه ۳۹۸ طغاتیمور مغول یک نقره

تقریباً نصف راه بین اصفهان و شوشتر نزدیک قریه ده دز و پل قدیم در سال گذشته حفره شده قبری با چند بنای دیگر و بعضی آنتیک ها کشف شد در قبر استخوان چندین آدم با کیفیت گوشواره طلا و کاسه گردمس دسته

و از چهارده کره قطر و یک چراغ مس در حوالی قبر اطاق کوچکی کشف شد که از سنگهای مکعب بنا شده بود زمینش مفروش با آبگینه سبز یک کره قطر و نصف دیوارش از آبگینه سیاه و در این اطاق دو مجسمه برنجی کار یونان و نیز شیری از مس و النگوی شیشه مختلفة اللون و مهره های شیشه و لوله لاجوردی و سنجاق مس و جام رخامی شش کره ارتفاع

افسوس است که از عدد و ترکیب میت در قبر و وضع بنای اطاق مزبور اطلاع صحیحی بدست نیامده صاحب اشیاء مزبوره در وقت حفر حاضر نبوده و چون عوام بختیاری فقط قدر طلا و نقره میدانستند سایر اشیاء را شکسته و جزئی از آن اسباب بدست آمده

از رامهرمز که شهر کوچکی بیست فرسخ ما بین مشرق و جنوب شوشتر در سر جاده قدیمی بین شوش و پرس پلیس واقع است

مجسمه کوچکی از گل سنگ منقور بمرد ریشدار ملبس بلباس ایرانی قدیم چندی قبل در آن صفحات کشف شد این مجسمه شاید ده الی یازده سانتیمتر ارتفاع داشته زیرا که حال تا زانو بیشتر بجای نمانده و هشت کره است

انحصار حفر آثار قدیمه در تمام ممالک ایران در ۱۲ امی (۱۸۹۵) مطابق شهر ذی قعده (۱۳۱۲) هجری بدولت فرانسه واگذار شده امید است که اهالی فرانسه بزودی شروع بکار کرده تجسس و کشفیات

جدیده در ولایات بختیاری نیز بنمایند

جُره (نگارش جناب سردار اسعد)

در اکثری از رودخانه‌ها که میان دو کوه میگذرد خصوصاً در رود کارون در قدیم سنگ را برابر یکدیگر مانند رکاب سوراخ کرده اند و بندی بدو طرف این سوراخ بسته طرف دیگرش را بسوراخ مقابل و طناب از آن می گذرد و دو شاخهٔ چوبی که زیر او با طناب بسته شده روی آن طناب است و شخصی که میخواهد از این طرف کوه بآن طرف عبور کند مثل اینکه در رکاب بنشیند در آن دو شاخه نشسته از طرف مقابل دو شاخه را بواسطه طنابها که با و بسته شده بطرف خود میکشند بعضی اشخاص بدون اینکه خود را بچوب به بندند عبور مینمایند و برخی دیگر از کثرت مهارت طناب را با دست گرفته و در دو شاخه نشسته بدون اینکه او را کسی بکشد میگذرد اما کسانیکه احتیاط می کنند که پرت در آب نشوند کمر را با طناب بچوب دو شاخه می بندند

سه تا از این جره های سخت جره امامزاده سلطان ابراهیم فرزند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است که سالی چند هزار نفر زن و مرد بواسطه جره ها بزیارت میروند و راهش منحصر از رودخانه است

بعضی اوقات اثاث البیت و حیوانات از قبیل اسب و الاغ و گوسفند و غیره

بواسطه این جسره حمل و نقل می شود چنانکه در صفحه (۲۲۴) این کتاب صورتش درج و ضبط است

عقیلی مزرعه ایست از شوشتر

قلعه دختران واقعه در عقیلی شوشتر ــــ عقیلی سه فرسنخ بالای شوشتر طرف شمال واقع است محلی است که آب کارون از کوه های بختیاری خارج می شود یک نهر از کارون عقیلی را مشروب میکند کوهی طرف شمال عقیلی افتاده یکی از سلاطین شوش یا حاکم مستقل خوزستان حصاری از کچ و سنگ در لب رودخانه کارون بنا نهاده و تا قله کوه که تقریباً سه هزار ذرع امتداد دارد برده است و از قله کوه این حصار را باز از طرف دیگر رو به سمت رود کارون برده است که تقریباً متجاوز از شش هزار ذرع این حصار را امتداد داده در هر شصت ذرع فاصله حصار برج کوچکی بنا گذارده که تقریباً ده نفر میتواند درین برج بجنگد از دو طرف حصار را برودخانه رسانیده دروازه این حصار رو به سمت عقیلی و شوشتر است که تا حال طاق سر دروازه او باقی است و منهدم نشده این حصاری که با سنگ و کچ بالای این کوه برده است خیلی حیرت انگیز میباشد زیرا آنجا که تقریباً سه هزار ذرع بالای کوه و از رودخانه دور است ابداً آب نیست و باید از رودخانه آب بالای کوه برد و کچ ساخت میانه این حصار کوهی است که تقریباً یکصد و پنجاه ذرع ارتفاع دارد و هیچ کوهی

اتصال ندارد در رفتن بقلهٔ این کوه خیلی مشکل است یک آب انبار با یک
قلعهٔ محکمی در قلهٔ این کوه ساخته اند چنین بنظر می آید چنانچه قشونی این حصار
بزرگ را فتح نماید نتوانسته باشد این قلعه و آب انبار را فتح کند در طرف
مغرب رودخانه که آن طرف آب باشد کوه مخروطی شکل در مقابل این کوه که قلعه
و آب انبار دارد واقع است که محکمه های سخت در قلهٔ این کوه بنا کرده اند که او را
الآن تخت رستم مینامند گویا کوه تخت رستم را باین جهت خیلی محکم بنا کرده اند که قشون
دشمن با کلک و کرجی یا فن دیگر نتواند خود را از رودخانه بگذراند و داخل حصار
بزرگ شود در واقع این حصار از یکطرف رودخانه و از سه طرف دیگر حصار
دارد و این حصار که تقریباً یکفرسخ امتداد دارد و الآن قدری از حصار
باقی و بیشتر او منهدم است بسیار تعجب انگیز است و این حصار را با زور زیاد
یا پول فراوان بنا نهاده اند و الآن مشهور بقلعه دختران است خود عقیلی و
و این کوه که مرتع عقیلی است چند سال است ملکی جنابان غلامحسین خان سردار
محتشم و سلطان محمد خان سردار اشجع است و عقیلی فعلاً سه هزار تومان
مالیات بدولت میدهد

لایحهٔ فوق را جناب حاج خسرو خان سردار ظفر که در آن صفحات
گردش کرده نوشته

ترجمهٔ خطوط میخی مالامیر از پرفسر سیس که در کنگره شرقی لید که از بلاد

هلاند است پیش نهاد شده

(اول) راجع بکول فره

من بنا کردم معبد خدای (دِبْی) را مخبر آیات و معبد خدای (تِرْتُر) محافظ این طایفه و معابد تمام خدایان دیگر را و آنها که این خطوط را در تحت نظر دارند خیلی معبد با شکوه است خدا آمد برای اینکه بنویسیم که این خط منست ولی این خط از خطوط خدایان است و نقر منست خدایان ازین نقر راضی شدند و نیز راضی شدند از اینکه من اینکار را بنمایم و این مجسمه را درست کنم و تاریخ او را بنویسیم و نیز تمام کردم هیکل خدایان بزرگ و خدای (سُولُمَن بَرِی) و نیز خدای (خُو) و (سایان) و تمام خدایان که مکان این نقشها را خلعت کردند

من (تِخْی حی کُتُو) امارِدی پادشاه پسر (خنی) این خطوط و نقوش در این کوه تمام کردم من نقبهٔ خدای طایفه (نَرِیسی) و (دِبْی) و تِرْتُر و خدایان بزرگ و مکان این خطوط در کوه و خطوط خدای (مان) و خدای (خُو) و صُور پادشاهی که این مکان را ساخته و بمن کمک کردم صُورتهای خدای تِرْتُر که محافظ این طایفه است جمع آوری نمودم و بعد اسامی خدایان مهم که چهل نفر بودند و نیز دِبْی را کندم دیوار اطراف را احداث کردم اضافه اسامی هم تماماً نوشتم روی دیوار دور که روی هم رفته دوازده نفر میباشند

دیوار دور را من ساختم اسم پادشاه هم اسم (اِنْ دَکِرِی) پسر (سُتُرکِت)

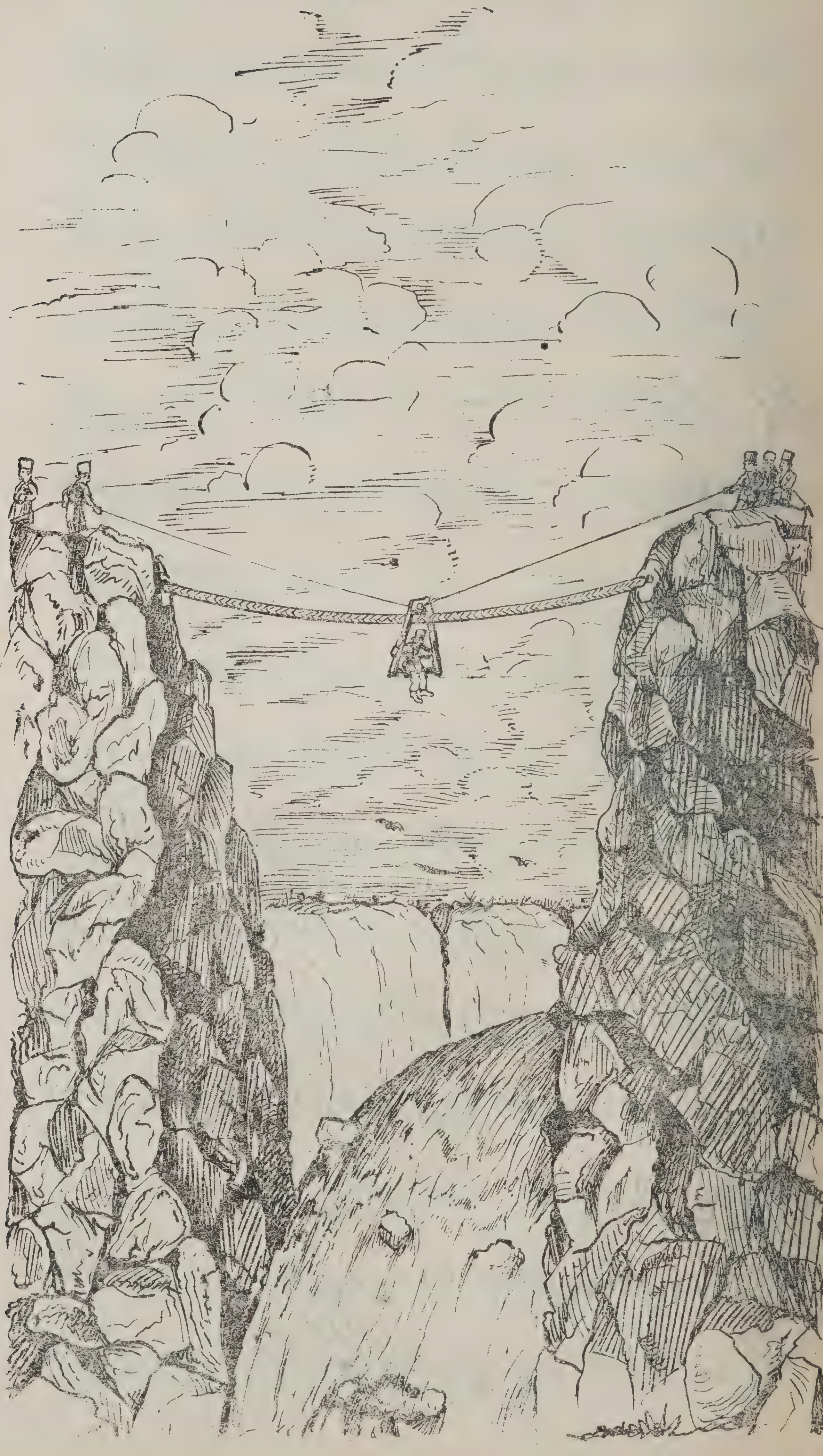
نقر کرده بود تمام اسامی و تمام دیوارها با آنها وقف نمودم بلد (خدی) که مسکن آنهاست تعمیر نمودم و نیز هیکل (دبی) که خدای عظیم است و این خاک انزنرا بمن بخشید و این راه که درکوه ساخت تعمیر نمودم من گرفتم

و رفتم و معبد سابق را خراب کردم و در جای آن معبد دیگری ساختم و قصر خدائی که حالا در آنجا منزل دارد و بعد شهرهای متعدده بنا کردم و بعضی را هم تعمیر کردم مجسمه ساختم و فرستادم و دو عدد ببلد (خدی) فرستادم بلاد (شاه سِکِشنی) را تصرف نمودم و جاده که از امردی عبور مینماید ساختم و پادشاهانیکه پهلوی رود (پِرِن) منزل داشتند جمع آوری نمودم و قانون هیکل (دبی) اعظم که بلاد انزن را بمن بخشید و خدایان امردیان که بمن بدکر دند خوش بخت بودند

بلاد (ساه سِیکشی) را تصرّف نمودم و راهیکه از امردی شروع میکند ساختم آنوقت پادشاهان را جمع کردم و مکان نقوتش (دبی) و تمام خدایان مهم و صُور خدایان و خدای (خُو) که مکان این مجسمه را خلقت کرد با تمام رسید در حصار معبد قربانی انبوه خواهد شد اگر کسی معبد را بسازد ......

(دِل بت) آباد باشد امید است که قانون من و اسم بخشش من مدام باشد با عقابیکه تجاوز می کنند علناً لعنت میکنم مگر معبد را محترم داشته بمکان این خطوط در این کوه خدایان با قربانی بیایند

جُسّره



راجع باشکفت سلمان (دوئم)

من تحی حی کوتو امار دی پادشاه پسر خی حکام درمیان رسایان مامور داشتم پیشمار را برای خدایان امردی منقور رساختم واین صورت بم بتی را تراشیدم و تمام کردم و دراین صفحه کوه خطوطها ساختم جهت مخبر پیشمار من بوضع و خوشحالی در این بلد رسامال (بر تیرا) خدای رسایان این صور را نقر کردم اما خدای مان را دراین زمان نقر نکردم احداث راحت کاه او را درجای مخفی ساختم و کوه عظیم مخبر خدای برتیرا را ملحق بلاد رسایان نمودم پیشمار معبد خدای برتی را برتر از همه بنا نمودم

امید است عفو تمام کناهان به من مرحمت بشود و نیز امید است که قوانین مذهب این بلد بتوسط من جاری بشود و بلاد وسیکل تو قوانین مذهبی دار د امید است که بمن کمک نماید و نیز من کوه ... از خدای برتی استدعا نمودم برای اینکه (شتره ورواگی) نجار عزیز خدای شمش را حفظ نماید این صور را ساختم (ذب کربه) را معبد برتی فرستادم و صورت این خدای عظیم را درمعبد زیر زمین ساختم و هرکاه خدای برتی ببلاد رسا خواهد آمد .....

(مه تک) ...... تمام این چیزها ساخته شده ..... صور را زین رای) حکاک باشی ...... و (راش برتی) آنها را در مکان خدایان درماه ..... نصب کرد و امید است که (کتور) امار دی ..... بسازد در اس برتی

صور

صور را میسازد آن زن امار دی موسوه با مازیرنس جاده ها خواهد ساخت و
پیشکش خواهد کرد و (راگی پال ایلکو) هشتاد قلعه خواهد ساخت و تپی را که
صور را نقره کرده چیزهای دیگر خواهد ساخت و (سیین سادین به) ملزومات
این بلاد را خواهد آورد و (ربانس) .... تقلید کرد و (زَمْ بَنْ) کمک کرد
و امید است که (هُم بَنْ) مطابق آنچه در اینجا نقرشده بانجام برساند صورت
آدم .... و خدای برتیرای امردی و خدای (رُنا) خدای را که ما و من اعلی
میدانیم ساخته خواهد شد و نیز صورت هر کس که کمک ساختن معبد نماید ساخته
خواهد شد .... و پیشرفت شد و تپی را باشی صور خدای شمش را برای من
ساخت امید است پیشکش بدهد و امید است که خدا معبدهای برتی که همه چیز
در آنجا مسکن نماید و قانون و عدم تجاوزات برقرار باشد تا این صور باقی
است قلعجات بلاد .... آباد بوده .... آتش زدم .... خدای (کریسا)
و خدای دِبْ بِی خدایان بزرگ تا .....

ترجمه از کتاب دکتر وِیسباخ در خطوط میخی شوشش

Sutr. A.

شوتروک ناهونته هالودوس .. ناشوشیناک من *Sutruk-Nahunte*
هستم پسر *Halludus-Insusinak* پادشاه با قدرت
انزان شوشونکا . هوبانونکنا معبد الوهیت کیریریشا را در لیان مقابل آلگرشش

بخم

بناکرد و من او را از بن خراب کرده دوباره مجدداً ساختم و به عنوان
قدسیت او را به الوهیت کیریریشا تقدیم نمودم .

Kut. A.

من کوتیر – ناهونته هستم Kutir Nahunte . پسر شوتروک ناهونته
پادشاه باقدرت آنزان شوشونکا . هوبانومنار Hubannumenos
معبد الوهیت (خدا) کیریریشا را در (لیان) مقابل الترئیس
ساخته و من او را از بُن خراب کرده مجدداً او را ایجاد کرده
ساختم . و نام عیال من ناهونته – اوپیریر Nahunte upirir
و اسم اولاد او و را او منقوش شد و مطابق میل او را العنوان قدسیت
به خدای کیریریشا تقدیم کردم .

Kut. B.

من کوتیر – ناهونته هستم پسر شوتروک ناهونته محبوب باقدرت و عظمت
انشوشیناک پادشاه باقدرت آنزان شوشونکا معبد خدای لاگاماری را از
بُن خراب کردم . من او را مجدداً ایجاد و تعمیر . این عمارت بعنوان
قدسیت بماند برای انشوشیناک ساخته شد این عمارت الی الابد بماند .

Ši. A

من شلهاک – انشوشیناک هستم پسر شوتروک ناهونته پادشاه باقدرت

آنزان

آنزان شوشونکا . معبد خدای کیریریشا راکه درلیان پای تخت است هوبانومنا ساخته بود . من او را از بن خراب کرده مجدداً دایر نموده ساختم و او را با فلز نجیب (طلا) پوشانده با سنگهای قیمتی مزین نمودم . و برحسب میل خود او را بعنوان قدسیت به خدای کیریریشا که درلیان در پای تخت حکمرانی میکند تقدیم کردم . این عمارت ابدی بماند

S. B. (S. E

من شیلهاک ـ انشوشیناک هستم پسر شوتروک ناهونته پادشاه با قدرت آنزان شوشونکا هوبانوستا معبد خدای بزرگ و الوهیت کیریریشا را ساخت و من او را مجدداً ساختم و اسامی عیال من ناهونته ـ اوتو پیر و اولادهای ما در او منقوش گشت و مطابق میل خودمان او را به خدای بزرگ و به الوهیت کیریریشا درلیان تقدیم کردیم

خون و کالات معمول بختیاری

هرگاه قتلی راخان بدیه مقرر دارد شخص قاتل را بعد از ادای دیه که آنرا بزبان بختیاری مال خون گویند ترتیب کالات بمیان میآید و آن از اینقرار است کسان قاتل بقدر قوه اسباب تهیه مهمانی از قبیل برنج و روغن و گوسفند و آرد برداشته بخانه ورثه مقتول میبرند در حوالی آنخانه بندی بگردن قاتل آویخته و شمشیری روی دو دست گرفته یکی از اقوامش سر بند را کشیده بهمین حالت او را بخانه ورثه مقتول رسانیده یکی از ورثا برخواسته شمشیر را از دست

خلاصه سفرنامه لیارد انگلیسی به بختیاری در سنه ۱۸۴۲ میلادی مطابق ۱۲۵۸ هجری

میستر لیارد مینویسد که چهاردهم ماه اگست از بروجرد حرکت کرده بخرم‌آباد آمدم رفقای
من گفتند بعد ازین در لرستان باید خواهد گذشت زیرا که مردم وحشی آنجا
مطیع امر شاه نیستند بمن گفتند اگر صلاح میدانی باصفهان برویم و از راه‌های
جبال بختیاری بشوشتر برویم خلاصه من مصمم شدم که از راه بزرگ لرستان
بدشت خوزستان بروم صبح زود برخاسته با اسبهای معمول شروع برفتن شد
این نقطه خیلی مغشوش بود رؤسا و خوانین مختارند که همسایگان خود را غارت نمایند
و کسی از آنها بازخواست نمیکند مال و جان در امان نیست ایل لرا از دور دیده میشد
که برای غارت چادر زده بودند و تا حوالی اصفهان می تاختند من از کوه بزرگ
لرستان شروع براه نمودم تمام سال آنجا برف است ما در قریهٔ منزل نمودیم
خان آنقریه بعد از ساعتی با چند نفر لر که از غارت برگشته بودند آمدند آقاخان مرد
باکمالی بود و با من تعارف زیاد کرد و از لندن و قشون پادشاه انگلیس سؤالات
نمود و از مقصود مسافرت من پرسش کرد بعد نهار مفصلی آوردند یک اسب و دو الاغ
جا داد و ما خداحافظی کرده براه افتادیم و شب را وارد قریه دربند شدیم که تمامش
محفوف باشجار است و جای خوبیست صبح براه مشغول شدیم از صحرای کوچکی گذشته
بده ارانه رسیدیم صاحب اسب و الاغ که همراه بود گفت من جرات نمیکنم دیگر باشما

چاپم این راه که میرود بختیاریان مرا می کشند هرچه اصرار کردم قبول نکرد و اسب و الاغ خود را رها کرده گریخت

باری ما بها کیا باد وارد شدیم رئیس نجف خانست و از ما پذیرائی کامل نمود بعد از وداع شروع کردیم در تپه های پست و بلند بختیاری راه پیمودن مقصود بختیاری بزرگ است) طرف غروب وارد قلعهٔ قدیمی که در بالای تپه واقع بود شدیم در نیوقت من یادم آمد قلعه های سخت گفت و بارونها که در اروپا برای جنگ و غارت بهم دیگر بنا نموده بودند و الان هم مخروبه آنها دیده میشود این بختیاریها هم یک عمری مثل بارونها بسر میبرند

خلاصه همینقدر که نزدیک شدیم آنقلعه را خراب و خرابی جمعیتی در آنجا ساکن دیدیم قدری سربالا رفته تا بقلعه رسیدم از بهار بند گذشته چند نفر لر مسلح دیدیم با صورتهای وحشی آنجا نشسته بودند خان آنها از ما پذیرائی خوبی نمود بدون آنکه فرمان شاه را نشان او بدهم منزلی از برای ما معین نموده لازمهٔ خدمت را بجای آورد

بختیاریها هرچند غیر متمدن میباشند اما اگر شخص غریبی با آنها وارد شود نهایت محبت را مبذول میدارند خان بمن گفت شب را توجه مینمایم که خرجین ترکی ترا نبرند من اسلحه خود را حاضر گذاشته که اگر در شب حمله پیا ورند بتوانم دفع شر آنها را بکنم شب را بخوبی خوابیدم این جبال بختیاری که سخت تر از خود ساخت گیتی

نمیتوانست ببرد و من مجبور بودم پیاده بروم اما قوه این تحمل را نداشتم عزم را جزم
کردم که باصفهان مراجعت کرده بعد از صحت مزاج شروع بسفر خود نمایم چون در
ماه اکُست بود هوا گرم بود و من مجبور بودم که روز بسفر بایم خوراک من دوغ و
ماست و پنیر بود و گاهی هم میوه اینک ما در فریدن هستیم قسمت زیاد اینولایت
مال محمد تقی خانست شب را در قریه موسوم بقریه محمد تقی خان توقف نموده
یکصد و پنجاه خانوار رعیت داشت مردمان انیقریه گرجی بودند که شاه عباس آنهارا
از گرجستان آورده در فریدن جای داده بود علیهذا زبان و دین خود را ترک
کرده بودند این ده پر از اشجار و مردمانش متمول هستند زنهای آنها حجاب ندارند
و خوش چهره میباشند آب زیادی از کوه جاری و دره را مشروب مینمود خربزه
زیادی کاشته بودند و باصفهان و جاهای دیگر حمل مینمودند شب تاریک وارد
آدَن که محل ارامنه بود شدیم پذیرائی از ما نمودند و منتجی از آنها اطاق گرفتیم
فوراً مردم وحشی دور ما جمع شدند و از ما پرسیدند که از کجا آمده اید و بکجا میروید تمام
اهل ده از ورود ما اطلاع بهم رسانیده در بهاربند جمع شده که باطاق وارد شوند زنها
در بامها جمع و از سوراخ ما را نگران از کثرت جمعیت اطاق تاریک شد علی را گفتم
که شمشیر خود را کشیده دم در بایستد تا آنکه مردم ترسیده داخل اطاق نشوند از آنجا بار
بربسته براه افتادیم و بصحرائی رسیدیم با برآبادی ندارد کاروانسرائی دیده شد
گفتند مردم انیقریه از نجا و زلزان فرار کرده اند برای ما هم راه بخطر بود طرف عصر

وارد یکقریه از بختیاریها شدیم که خوراک برای ما و دواب یافت نمیشد قلعه از دور پیدا
و من بطرف قلعه راندم از نحوست بخت آنجا هم خراب بود مگر شخص گاوچرانی با دو گاو
آنجا بود این شخص از هیچ گونه خوردنی همراه نداشت که بما بدهد ولی نشانی داد که پای
آنکوه یک دهی است در آنجا هرچه بخواهید موجود است بجهت باران بزحمت نزدیک
قریه شدم صدای سگها را شنیدم قدری تسلی پیدا کرده تا رسیدم در بخانه خان
چند نفر هم آتشی در آنجا افروخته و دور آتش نشسته بودند از قرار معلوم کفش دوز
بودند و باصفهان میرفتند روز بعد بدشت بزرگی که در خاک اصفهان بود رسیدیم
و از آنجا بقریه تیرون باغات زیادی داشت یک اطاق پاکیزه بجهت استراحت
پیدا نمودم در باغات خربزه های خوبی بود که در تمام ایران نیست این باغات از آبهای
زرده کوه بختیاری آب میخورند پس از آن از جلفا باصفهان وارد شده و بخدمت
منوچهر خان معتمد الدوله گرجی حکمران اصفهان رسیدم در نیوقت حکومت اصفهان
که بزرگترین حکومتها بوده بعهده او موکول بود مردم بختیاری و لرستانی که بشاه ایران
یاغی بودند از بیرحمی او خوف داشتند سیاسات شدیده مینمود

خلاصه معتمد الدوله مرا بسیار احترام نمود و وعده داد که یکی از صاحبمنصبان مخصوص
خود را همراه من بفرستد که آسوده بشوشتر وارد شوم در اینوقت شخصی بخدمت
معتمد الدوله رسید موسوم به شفیع خان بختیاری منوچهر خان گفت وی یکی از برادرهای
محمد تقی خان رئیس و حکمران بختیاریست که باصفهان آمده من ترا باو میسپارم روز بعد

بمنزل شفیع خان رفتم برادرش علینقی خان نیز در آنجا منزل داشت درب دروازه
عمارت پر بود از جماعت بختیاری که جوانهای بلند قد و خوشگل بودند کلاه سفید
بسر میگذارند زلفهای حنائی براق از اطراف پریشان نموده غالباً هم یک لنگ دور
سر می پیچند یک سر او را بالای سر گره زده و سر دیگر را از پشت دوش خود آویزان
کرده لباس آنها بطرح ایرانیان ولی کلفت که از باران و سرما محافظت نماید یک
کلیجه نمدهم میپوشند که درازی او قدری از زانو پائین تر و آستینها هم کوتاه کفش
آنها گیوه و جورابهای آنها پشمی است مختلف برنگهای گوناگون گویا زنانشان
می بافند یک شال کلفتی در کمر بسته که کیسه کمر و اسباب زیادی بآن نصب و آویزان مینمایند
من مفصلاً شرح لباس بختیاری را داده ام زیراکه برای رفتن بآن صفحات بلباس
آنها ملبس شدم خلاصه خیلے دمدمه کشیدم تا آنها را رد نمودم و باطاق شفیع خان
داخل شدم چون اینجماعت تا حال فرنگی ندیده بودند و مرا عیسوی مذهب میدانستند
خیلی اسباب تعجب آنها شد و بمن دائم نگاه میکردند ولی نمیدانستند که چه نوع رفتار نمایند
و مرا درب دروازه معطل نگاهداشتند

شفیع خان پس از آنکه از ورود من اطلاع یافت خیلی مهربانی نمود و برادرش علینقی
خان معرفی مرا نمود مشارالیه در روی خرسکی نشسته بر رختخوابی تکیه داده بود در
پیش او یک سینی شیرینی بود و یکدست پیاله کوچک چینی فغفوری داشت و گاه گاه
عرق میخورد و در دست دیگر یک غلیان که مثل ابرهای آسمان غرّان و از دهن او

و خان بیرون میآمد و شخصی در آنجا نشسته بود تا زمیز و یک پسر کوچک هم مشغول
خواندن اشعار حافظ و دیگر شعراء بود

علینقی خان بدون شال کمر و تکمه های باز و سر تراشیده با یک کلاه سه گوشه با چهار
پنج رفیق که نزد او حاضر بودند مشغول تفنّن بود

من در اینوقت تماشای یک ملائی مینمودم که در گوشه اطاق مشغول عبادت و خواندن
قرآن و نماز بود و میگفت یا الله یا الله یا الله یا علی یا علی و طعنه رفقای خود مینمود

علینقی خان برادر دوم محمد تقی خان بود و طایفه کوه نشین ریاستش با او بود و در اینوقت قائم
طهران بود که گرو دولت باشد زیرا که محمد تقی خان را یاغی دولت شمرده و از کارهای
او شکایت داشتند برادرش را بطهران میبردند که محمد تقی خان دیگر مخالفت نکند
شفیع خان تا اصفهان بطور رفیق با بلدی همراه او آمده او قدی کوتاه و جسمی ضخیم داشت
قریب چهل سال از عمرش گذشته بود و بسیار عاقل بود شفیع خان نزدیک معرفی الیه
دوزانو نشسته بود و خبر مرا در گوش او گفت همینقدر که فهمید من از مردم انگلیس
هستم بی اندازه با من تعارف نمود و معذرت خواست از اینکه اذن جلوس نداده
بود و فوراً امر نمود خود برده شراب شیراز و شیرینی بمن داده قبول کرده نوشیدم و
با هم رفیق شدم بتوسط مجلس شراب رشته الفت و اتحاد فیما بین محکم شد و خیلی مایل بودم
که کاغذ سفارشی برای محمد تقی خان برادر بزرگش گرفته تا آسوده در بختیاری سیاحت
نمایم مشغول صحبت بودیم که فراشان طویل القامه وارد اطاق شدند بساط شراب

و شیرینی برداشته

و شیرینی برداشته شد مجموعه های مملو از پلو و دیگر مطبوخات را گستردند مهمانان جمع شده بنهار خوردن پرداختند و بمن نیز تعارف بسیار نمودند چون عیسوی مذهب بودم یک مجموعه علیحده از برای من حاضر داشتند من نهایت رضایت را حاصل کرده از اینکه هم غذا نباشیم زیرا که انگشتهای ناتمیز خود را داخل مأکولات مینمودند بعد از صرف نهار غلیان معمول را آورده خان مشغول کشیدن شد پس از آن در باب سفر من در کوههای بختیاری مشغول صحبت گردید چون سابقاً بطهران رفته بود از آداب مردم اروپا اطلاع داشت

بختیاریان خیال میکردند که سیاحت من در بختیاری سه جهت دارد اول اینکه جاسوس میباشم دوم آمده ام ولایت ایشانرا طلسم کنم که در وقت جنگ شکست بخورند سوم آمده ام خزائن و دفائنی که در زیر زمین آن اراضی نهفته است درآورم من درضمن صحبت خیال خانرا از امتحان بیهوده آسوده نمودم خیلی تأسف خورد که خودش در ولایت نیست که با من مساعدت نماید ولی وعده داد که یک سفارش نامه ببرادرش بنویسد و گفت بزودی شفیع خان بعد از اندک زمانی میرود بقلعه تل که مقر حکومت محمدتقی خان است بهتر است شما با او بروید منهم با کمال اطمینان و رضایت قبول نمودم

در اینموقع انگلیسها و ایرانیان با هم جنگ داشتند سفر کردن در این هنگام برای من مشکل بود چه مردم مرا جاسوس می پنداشتند با وجود این من حاضر بودم که در تمام ایران سیاحت نمایم هر چند شفیع خان بمن وعده داده بود که بزودی از اصفهان بطرف لرستان حرکت میکند

ولی چند روز

ولی چند روزی که گذشت خبری از حرکتش نرسید من هر روزه بمنزل او که در یک کاروانسرا بود میرفتم چونکه علینقی خان بطهران رفته او در کاروانسرا منزل داشت و مشغول کشیدن غلیان و تماشای اسبهای خود بود و برای مسافرت هر روز عذری نا موجه میتراشید یکروزی گفت طایفهٔ از دزدان راه را مسدود کرده اند یکروز میگفت بعضی اسبابهای خود را میخواهم بفروشم از جهت خرجی راه یکروز میگفت آن ملا که باید همراه بیاید بقران نگاه کرده میگوید خوب نیست و میمنت ندارد سفر کردن یکروز میگفت که معتمد الدوله میخواهد بکنفر مأمور بفرستد از جهت جمع کردن مالیات من باید صبر کرده با او بروم خلاصه ازین عذرها همه روزه میاورد پنج هفته همینطور مرا در اصفهان معطل نمود ولی خیلی در انمدت خوش گذشت

در انمدت من شروع بخواندن فارسی نموده در حرف زدن فارسی تسلط پیدا نمودم در بعضی مساجد که عیسویها ممنوع بودند من رفته تماشا نمودم سایر عمارات اصفهانرا سیر نمودم یکنفر لر کوهی وحشی در اصفهان منزل اختیار کرده صوفی شده بود با کمال استراحت عمر میگذرانید چون رفیق شفیع خان بود من با او آشنا شدم چند دفعه مرا بنهار و شام دعوت کرد سفره را در اندرون می چیدند دخترهای خوشگل در آنجا مشغول رقص بودند قبهای ابریشمی پوشیده سینه ها را باز کرده که بدن خود شانرا بمردم بنمایند زلفهای قشنگ از هر طرف پریشان نموده کف دستها و کف پاها را با حنا رنگ کرده ابروهای خود را مشکی و بهم وصل نموده با اینکه چشمشان درشت و سیاه بود باز هم با سرمه سیاه تر مینمودند بسیار خوب میرقصیدند گویا مشق جمناستیک نموده بودند

بطور افراط پرستی ...

بطوری از پشت سر کج میشدند که سر آنها بپاشنه پا می چسبید زنها مشغول نواختن
تار و طنبور و مهمانها مشغول تماشا و عیش بودند تا مست شده در روی غالی بخواب میرفتند
صبح بیدار شده بمنزل خود معاودت میکردند

حافرد[2]

در بیست و دوم[22] سپهبد شفیع خان فرستاد که تمام تدارک راه آماده است از برای حرکت
بلا استخاره بقران کرده خیلی خوبست امروز از جهت جبال لرستان سفر کردن بهترین
روزی است و بواسطه گرمی هوا من در شب خیال سفر دارم و وعده کرد که در هفت دست
طرف غروب حاضر شویم که از آنجا باتفاق حرکت نمائیم منهم تهیه سفر خود را دیده در وقت
مزبور در هفت دست حاضر شدم شفیع خان و رفقا بارها را انداخته خیال توقف دارند
و خود شفیع خان در زیر درختی روی غالی نشسته و مشغول کشیدن غلیانست و سایرین هم
حیوانها را بسته مشغول توجه آنها هستند و زنها که همسفر ما بودند چادرهای خود را پیچیده روی
بارها نشسته مشغول صحبت میباشند شفیع خان بنا کرد عذرهای ناموجه شمردن از برای تعویق
سفر و تقصیر را بگردن یکی از صاحبمنصبان معتمد گذاشت و گفت این صاحبمنصب محصل وصول
مالیات است و باید همسفر ما باشد و هنوز نرسیده و وعده کرده شب بیاید اگر آمد فبها اگر نیامد
صبح زود پیش از آفتاب میرویم

ناچار اسب خود را بسته و غالی خود را گسترده ستاره ها میدرخشید اشجار جنگل مانند خیابانها
قطار در قطار برای تماشای خوبست آتش که مسافرین روشن کرده شعله اش بسر و صورت
حاضرین افتاده بود بجهت کاروان و ناقوس قاطران تماشای غریبی داشت

شب سرد بود بالاپوش خود را بخود محکم پیچیده بخواب رفتم صبح از صدای مکاریها که مشغول
بارکردن بودند بیدار شدم شاطرباشی هم آمده بود بارها را بار کرده زنها و بچه‌ها را بالای
بارها نشانیده بود

منهم اسب خود را زین کرده با آنها براه افتادم شفیع خان از طایفه سوهونی بود که قبیله
بزرگی از چهارلنگ بختیاری است مرد بلند قامت خوش شکل با وقاری است رخوتش
لری وقتیکه باصفهان آمده بود فقط کلاه خود را عوض کرده و کلاه پوستی بسر نهاد
تا محترم باشد دو زن از زنهای علیقلی خان که همراه خود بطهران برده بود حال با کنیزان بولایت
خودشان میبرد ابتدا زنها روی خود را میپوشانیدند اما بزودی با ایشان آشنا شده روبندشان
برداشته شد و در راه مشغول صحبت شدیم هر دو در نهایت وجاهت بودند یکی از آنها دختری
پنج ساله داشت که خیلی قشنگ بود و باین انس گرفته هر روز وقت سواری باصرار میآمد
و جلو زین اسب من می نشست و در این راه هم از صحبتهای قشنگ خود محظوظ مینمود وقتیکه
در منزل پیاده میشد نزد من آمده با ساعت و قطب‌نما بازی میکرد مادرش مهره‌هائی که از اصفهان
گرفته بود باو داده و حلقه‌های طلا و نقره در دست و پا داشت موسوم به بی‌بی ماه بود
شاطرباشی یکی از اشخاص بیکار بیچاره‌ایست از هر دانش محروم و متکبر و از خود راضی حقیقةً
در ایران از این نوع اشخاص بسیار است سوار یک قاطر قوی هیکل و مشغول کشیدن
علیان بود نوکرش نیز سوار قاطر و علیان را در دست داشت شش نفر نوکر همراه دارد
شفیع خان بمن گفته بود که اگر لباسی غیر از لری بپوشی برای تو خطر دارد منهم لباس لری پوشیده

بعهم ازآنها

بودم از آنجا که در بختیاری تاکنون فرنگی نیامده بود من باید همواره تفنگ و طپانچه خود را
حاضر داشته باشم مبادا حمله نمایند هنگام حرکت از اصفهان بیست تومان اشرفی
از صرافان گرفتم و در جوف کمربند خود پنهان داشتم رفقا با من گفته بودند که در بختیاری
پول لازم نداری تمام مخارج شما را مجاناً میدهند زیرا که مهمان آنها هستید اگر بخواهید
قیمت نان وغیره را بآنها بدهید قبول نمیکنند و خیلی دلخور میشوند

معهذا من لازم دانستم که این مبلغ قلیل را همراه خود که در ضیق وقت بکار آید شفیع خان بوده‌ام
مرا بدست یکنفر از خونکار نام سپرد که محافظت من و اسب مرا نماید

خونکار جوانی وحشی بود هرچه من داشتم در خورجین کوچکی که از قالی ایرانی بافته بودند
گذارده و بر ترک اسب من بود و یک پیراهن و یک عکس با چند دانه میخ که اسب خود را
نعل کنم و دو کتاب نقشه و یک پتو و دواهای لازمه در آن خورجین بود و یک قالی هم همراه
داشتم شفیع خان گفت قالی را بروی قاطری بگذارند اهل این قافله بعضی پیاده و
بعضی سواره بودند تمام قافله پنجاه نفر بود و چون الاغهای لاغر همراه بود ناچار بملایمت
میرفتیم مکاری الاغها را بضرب چوب میراند گاهی بصاحبان الاغ فحش‌های بد و هرزه
میداد و در حقیقت بخود فحش میداد مرا نهایت حیرت دست میداد

خلاصه از باغات اصفهان خارج شده براه بزرگی افتادیم که بطرف شیراز میرفت و تمام
اراضی بایر و راه پر از سنگ بود شفیع خان بواسطه اینکه چندی قبل با یکی از مردم طایفه
خود دشمنی پیدا کرده و با هم خونی بودند گفت شاید آنها از سفر من اطلاع پیدا کرده راه را

مسدود نمایند و یک جنگ مفصلی روی بدهد با ینواسطه از طرف قبیله میرویم که دشمنان
آگاه نشوند و ما بمنزل امین برویم

مرا درینوقت خیال بسر رسید که آیا هیچ اروپائی باین صفحات نرفته که نوشجات
قدیمه را روی سنگ خوانده باشد بهمین خیالات و آرزوها منزل طی نمودیم

شفیع خان نهایت یکرنگی و همراهی را با من دارد زیراکه در اصفهان بعضی خدمات بحکم
او نموده بودم و منتظر مکافات بودم شفیع خان مدتی در فوج ایران که مشاق اروپائی
بود مشق کرده قدری از قوانین اروپارا آموخته بود نسبت بسایر ایرانیان با تربیت
تر است همراهان غیر متمدن او دراینسفر با من رفیق و مهربان بودند منهم نهایت گرمی را
بایشان داشتم بختیاریها بخونریزی شهره بودند این اسم و شهرت ترساننده بلکه لرزاننده
بود رعایا و اهل دهات ساکنین آن نواحی بمن گفته بودند که چرا خود را بایشان تسلیم
کرده و بولایت آنها میروی رفتن سهل است برگشتن مشکل است ولی من از بخت خود امید
وار بودم که اینسفر را بخوبی باخر رسانم و از رفتار و کردار خود نیز مطمئن بودم که خبط
نخواهم کرد و من از حالا شروع کردم که از قاعده و رسوم اینطایفه آگاه شوم و همیشه احتیاط
داشتم که صحبت مذهبی بمیان نیاید بلکه هر وقت صحبت دین و آئین خود را میکردند منهم
تصدیق مینمودم که شما حق دارید و خیلی سعی کردم که طرزی رفتار کنم که آنها مرا جاسوس
نه پندارند و محض محکمی کار ابداً قبل از نهار روزنامه نمی نوشتم و هنگامیکه از آنها دور میشدم
بکار خود میپرداختم و در وقت غذا خوردن احتیاط کامل مینمودم که دست من بظروف آنها نرسد

وبطور دلگرمی با آنها صحبت های متفرقه دا ز ولایت آنها مینمودم که با من مهربان شوند
شفیع خان نسبت بهم شهریهای خود عاقل وبا تربیت تر بود و بواسطه مراوده اش با صفهان
وطهران هر وقت سؤال از او مینمودم بکمال خوبی جواب میداد بدون اینکه از سؤال من
متنکی شود و هم چنین از نقشه کشیدن وبا پرکار کار کردن تعجب میکرد و من نیز مقصود خود را
بآنها گفته بودم که فقط قصد سیاحت دارم شفیع خان در نوشتن وخواندن مهارت
تامی داشت از اشعار شاهنامه واشعار شعرای قدیم ایران زیاد از حفظ داشت
ما دامیکه اشعار او را باهم میخواندیم بسی محظوظ میشد من نمیتوانستم توسط فرمان شاه یا
باکاغذ معتمد الدوله موجب مرحمت محمد تقی خان رئیس بختیاریها بشوم زیرا که چندان از
شاه اطاعت نداشت

خلاصه شب را در کاروانسرای معیار توقف نمودیم کیسه پول شفیع خان در اصفهان
خالی شده بود بلکه قدری اسباب هم برای مخارج گرو گذاشته لهذا دیناری نداشت
که نان خورش برای ما بخرد همه نان خشک شده میخوردند منهم محض رفاقت با آنها
همراهی مینمودم ولی چند خوشه انگور مرغوب بشام خود افزودم ونخواستم از کمربند خود
پول درآورم که همه بفهمند شاطرباشی نتوانست بنان خشک قناعت کند شلاق
خود را برداشته روانه ده شد بزور شلاق شام خوبی خورد شب بعد هم بنان خشک
ساختیم واز آنجا سوار شده بقریه باباخان رسیدیم
شاطرباشی گوسفند بزرگی از مردم ده گرفته قرار شد از گوشت او غذای کاملی بخورند

اکنون از خط راه شیراز بیرون آمده عازم بطرف کوههای بختیاری میباشیم شب دیگر
رسیدیم در (کوری) که ده کوچکیست و دیوارهای گلی دارد و شب را مشغول کشیک
بودیم چه ممکن است دزدها نصف شب حمله بیاورند یکمرتبه صدای خوفناکی بلند شد معلوم
شد چند سوار رو بده میآیند شفیع خان زنها را در طویله پنهان کرد و با همراهان خود مسلح
شده که با دشمن جنگ کند هنگامه غریبی بود از صدای ایشان و تفنگ بعد از چند دقیقه
سواران راه خود گرفتند و ما برگشتیم و غذا خوردیم

اهل ده گفتند یک عده از مردم بختیاری هستند که دشمن شفیع خان میباشند و در
همین نواحی اقامت دارند و احتمال دارد قافله را غارت نمایند و از کوهی که بما نزدیک است
باید عبور نمائیم انوقت بما خیلی نزدیک خواهند بود ما بایست خوب قافله را با احتیاط
از قطا ببریم دو روز راه رفتیم کدخدای قریه یک سوار تفنگدار بطور بلدی همراه ما
فرستاد و یک قافله بزرگ الاغ دار در اینجا توقف داشتند و منتظر بودند که با یک
قافله بزرگ مسلح دیگر این راه پرخطر را طی نمایند خلاصه با ما همسفر شدند انوقت قافله
ما بسیار بزرگ شد سی و پنج نفر سوار مسلح داریم و بیست نفر پیاده تفنگچی شاطرباشی
با قدری ازین سوارها جلو میرفت شفیع خان با سوارهای خودش عقب قافله میآمد
همواره چند نفر سوار بطور جاسوس باطراف میفرستادند تا معلوم شود دشمن
کجا است و از چه نقطه حمله میآورد خبر بشفیع خان میدادند دشمنها هم از دور نمایان بودند
و بهمدیگر تیر میانداختند خوشبختانه راه اینکه از کمال سختی جنگ نمیشد

پس از آن

پس از آن رسیدیم بسرازیری که میرود بقریه سمیرون که زیر پای ما است طرف
جنوب این صحرا جبال علف خیزی دارد که اغلب بختیاریان در آنجا مسکن دارند تا بالای
کوه همه خیمه زده و از قله آنکوه برف است از دره سراب و درختی که درخت گردوی فراوان
داشت گذشتیم رسیدیم بقریه هربوره که اوائل شهر بوده و دارای هزار خانوار بهت حال
سیصد خانوار بیشتر ندارد خانه ها که از سنگ ساخته بودند عنقریب تمام خراب خواهد شد
ما در یک کاروانسرای بدی منزل نمودیم از قرار سابق نان خشک خوردیم
رفقای ما خیلی مایلند که زودتر بولایت خود برسند روز بعد از یک کوه سختی که سواره
ممکن نشد بگذریم مجبوراً پیاده شده از ان کوه گذشتیم بدشتی که موسوم به فلات (فلارد)
بود رسیدیم خانه هاشان کپر وار فی ساخته بودند در یک جائی مال دورکی ها بود یکی از
طوائف هفت لنگ که در زمستان اینجا بسر میبرند و در تابستان با گله و رمه خود در کوهها
برای علف چرانی میرفتند و در فصل پائیز بمکان مزبور معاودت مینمودند اکنون در
دشت اقامت دارند شفیع خان و کسانش از دیدن الوار مشعوف شدند نزدیک
که رسیدیم رئیس آنطایفه باستقبال ما آمده ما را بشام دعوت کرد آنگاه قالی خود را
در لب جوی زیر درختان بگسترانید و ما نشستیم هنگام غروب مجموعه های پر از پلو ممتاز
آوردند بعد از صرف شام شفیع خان با رؤسا بنای صحبت از ولایات خود گذاشتند
از قبیل جنگها و غارتها و کشته شدن بعضی رفقایش که در غیاب او واقع شده بود
بیاد رومیاورند که موکوئی و جاکی در تحت اطاعت محمد تقی خان بودند اشتباه کرده

هیچوقت دورکی در تحت اطاعت محمد تقی خان نبوده تمام اینطوائف که در اینکوهها میباشند
در تحت اطاعت محمد تقی خان میباشند و همه وقت در گفتگو و مرافعه خون کالات را
دارند و در وقت جنگ بدون درنگ یکدیگر را میکشند و رسم این ایل جنگ کردن و
آدم کشتن است که کشتن انسان با گوسفندی تفاوت چندان ندارد اینکوهها تماماً جنگل است
از اشجار بلوط و بوته های دیگر که بختیاریها درخت گز میانامند و آن اشجار بسیار قیمت
دارد زیرا که ثمرش گز انگبین است

از آنجا گذشته ظهر وارد قریه چلپه که شدیم در آنجا درخت مو و زراعت گندم نمایانست
اهل آنجا از پیر و جوان دور من جمع شده تماشا مینمودند و متصل فریاد میکردند و عارض
بودند که دشمن بر سر ما ریخته گله و رمه ما را تمام برده است شفیع خان از استماع اینسخنان
چند نفر سوار بتعاقب دزدان فرستاده قدری از گله را پس آورده و یکنفر را هم دستگیر
نمودند و بدست شفیع خان سپردند

انگاه نهار که عسل و انگور بود صرف شد پس براه افتادیم و دستهای دزد را از عقب
بسته از جلو ما میبردند و دزد را مادر پیری بود از عقب ما بسر و سینه زنان و شیون کنان
میآمد و التماس میکرد پسرش را مرخص نمایند و از زنان بختیاری امداد میخواست چون
دیدم ثمری ندارد گفت توقع دارم دستهای او را باز نمائید تا من برگردم در بین راه چند
الاغ و گاو دیدم که مشغول چرا بودند اینها را هم از اهل چلپه که دزدیده بودند چون چشم
شفیع خان بآن حیوانها افتاد با سواران تاخت کرده حیوانها را جلو انداخته متصل بقافله
نمودند

نمودند حال قافله زیاد و شلوغ است و از یکه هنه آب که خیلی تنگ است باید بتعجیل
عبور نمائیم که مبادا کسی با حمله نماید غفلةً صدای تفنگ آمد که با میان داخل شده و سوار بطرف
آنها حمله کرده و آنها را ترسانید پنجنفر از این تفنگچی ها از قلعه لردکان بودند امروز ما وارد
قلعه لردکان شدیم صاحب این قریه یک خان بختیاری است موسوم بعلی کدا خان ملبس به
لباس قشنگ با جمعی از نوکرهای خود باستقبال ما آمده و با شفیع خان اظهار محبت
نمود تمام در لب جوئی زیر درخت نشستیم اینوع آنکه که در دهات ممالک ایران نسبت آسای
امنیت که هنگام گرما آنجا استراحت نمایند تمام اطراف کوه است و این قلعه در همان جنگل
واقع است منظر باصفائی برای نقشه برداشتن دارد بخصوص شکل این الوار که دور ما جمع
شده اند این خان که ما امروز مهمان او میباشیم از قرار معلوم خیلی خوش ضیافت است
تعریف اورا در همین راه از همسفران خود شنیده ام دو ساعت بعد از غروب فراشان
با مجموعه نمایان شدند که آن مجموعه ها مملو از پلو ممتاز و گوشت سرخ کرده و جوجه و خربزه
و انگور و شربت وغیره بودند این مهمانی خیلی بمن لذت داد و این اول دفعه بود که من
مهمان خان لر شدم این مهماندار نسبت بخوانین شهرهای ایران خیلی نجیب تر بنظرم آمد
گویا بر همه ترجیح دارد

آن دزد را در قلعه حبس کرده بودند از کثرت بی احتیاطی شب فرار کرد

بجهت خستگی مالها یکروز هم در لردکان توقف نمودیم همینقدر که مردم فهمیدند که من فرنگی
هستم دور مرا گرفتند بخیال اینکه هر فرنگی حکیم است اغلب تب لرز داشتند زنها و دخترها

از من دوا میخواستند خان مرا باندرون طلبید و خیلی مهربانی کرد زنها از من روی گرفتند و دعا از من میخواستند که نزد شوهرشان عزیز باشند برخی دعا و دوا برای آبستن شدن میخواستند سینیهای میوه و شیرینی از برای من آوردند در این مجلس سکوت عمومی بود هر جا که من میرفتم جمعی بتماشای من میآمدند چه تا حال فرنگی ندیده بودند همه با من محبت مینمودند و خیلی مشکل بود که من جائی بروم و همراهان با من نیایند شاید وقتی فرصت کرده که آب سروی پیدا کرده خود را شست و شو نمایم زیرا که از اصفهان تا اینجا لباس عوض نکرده‌ام و در آب نرفته بودم

قلعه لردگان در یک جنگل واقع است شفیع خان از تاریخ ولایت و کوهسار خودشان صحبت میداشت و گفت اینجا اول شهر و پای تخت لر بزرگ بوده الحال طوائف اینجا را مسکن نموده و تمام در تحت فرمان محمد تقی خان هستند

نزدیک قلعه یک تپه مصنوعی میباشد احتمال دارد عمارات عالیه اینجا بوده قلعه لردگان مربع بود و بالای برجها و سر دروازه‌ها کله شکارها که شاخ بزرگ داشت نصب کرده بودند اینجا از جهت جنگ بختیاریها خیلی جای محکمی است این خان هم وقت جنگ میتواند سوار و پیاده تفنگچی حاضر نماید

علی کدا خان یکجلد کتاب نظامی خطی که فتحعلیشاه به پدر او داده بود در مجلس آورده بصدای بلند از حالات خسرو و شیرین خواندن گرفت الوار هم تکیه به تفنگهای خود داده استماع نموده تحسین میکردند و بطرز وحشیانه تعریف و توصیف از این عشاق و رشادت خسرو و پرویز نمودند

روز پنجم [illegible]

روز بعد باتفاق میزبان روانه شدیم این خان فقط رئیس یک طایفه کوچکی بود با پنجاه نفر سوار همراه ما آمد که همه تفنگهای خوب و مالهای قشنگ داشتند سفر امروز خیلی خوش است اهل قافله زیاد شده و بعد از چهار ساعت راه طی نمودن به گوگر رسیدیم که درمیان دره واقع شده وجوی آبی جاریست که از میان این دره رد میشود و من خیلی متحیر شدم و آن کوه باغ و میوه و اشجار بلوط دارد و سیاه چادرها و کپرها در اطراف و دامنه کوه زیاد بود و از آنجاها سوار میآمد و با برای همراهی طی میشد

طولی نکشید که وارد ایل حسین آقا برادر علی کدا خان شدیم او با زن و اطفال خود در سیاه چادرها زندگی میکرد و نوکرها هم در کپرها او هم مثل برادرش خوب پذیرائی کرد ما هنوز از جبال خوزستان و اصفهان بالا نرفته ایم و از این منزل اول کوههای بزرگ و جنگلهای بلوط است شروع کرد و بالا رفتن این راه مناسب و خوب است از جهت بز و پازن نه از برای اسب و قاطر بیچاره حیوانات که پایشان می لغزید و پرت میشدند با زحمت زیاد روی این سنگها که از شیشه صاف تر بود عبور مینمودیم یکدفعه پای من لغزیده سی پا پرت شدم ولی خوشبختانه بچند درخت گیر کرده آدمهای شفیع خان اسب را گرفته بالا آورده عیبی نکرد فقط چند جای بدن او را سنگ بریده بود و تمام راه از خون پای حیوانات قرمز شده زنها در جامه های ضخیم با مدادین الوار میآمدند

این راه که شفیع خان پیش گرفته راه قافله نیست خلاصه بفراز کوهی رسیدیم جای با صفائی بود و از آنجا کوه های پر برف قشنگی نمایانست از آنجا بزیر آمده هر چند راه

با صدمه

پرصدمه بود اما از آنطرف کوه راحت‌تر بود در فرود گله حرّی دیدیم اینولایت شکار
کوهی زیاد دارد همه وقت فوج پازن و قوچ و میش دیده میشود کبکهای پاسرخ نیز بسیار است
از کبکهای اروپا بزرگتر میباشد درّاج که گوشت لذید دارد در کنار رودخانه زیاد دیده
میشود امروز از یک کوه سختی بالا رفتیم قدری از کوه دیروز بهتر بود تا رسیدیم به
دره بورس شاید آب خرسان باشد که از اینجا یک قسمت از آب کارون میرود و مشهور است
باب بورس چون آب زیاد شده بود زیاد صدمه کشیدیم تا الاغها را رد نمودیم خورجین رخت
من هم تر شد آنطرف رودخانه چند نفر رعیت مشغول جو چیدن بودند آنها قدری کاه
بجهت حیوانات ما آوردند اما برای خوراک نان خالی هم پیدا نشد ناچار بدون شام خوابیدیم
صبح که بیدار شدیم دیدیم بعضی رفقا عقب کفش و بعضی در تجسس کلاه بودند علیان شفیع خان هم
مفقود بود تمام قافله مگر یکنفر چیزیشان کم شده بود آنمرد که بالاغهای ما کاه میداد امروز
پیدا نیست بعد از فحش زیاد به دزدها ساکت شدیم چه فایده نداشت شفیع خان قسم خورد
اگر دزدها پیدا بشوند سیاست میکنم آنها از طایفه دینارانی بودند که مشهور بدزدی میباشند
بعد از طی کردن راه کوه پردرختی به ایلی رسیدیم که رئیس آنها با نوکرهای خود مثل سایر ایلیاتیان
در کپرها زندگی میکردند و در آنطرف رود مشغول ساختن قلعه بودند بتوسط مشک از آب
عبور کرده مشغول بنائی بودند دو برج و حصار قلعه را محکم ساخته و تمام شده بود آنجا را
کسوک مینامیدند زنهای آنها بدون روبند در بین چادرها نشسته مشغول بافتن قالی خوش رنگ بعد
شفیع خان از رئیس دزدان گله کرد که دیشب طایفه شما ما را غارت کردند وعده داد که

آنچه بردهاند

آنچه برده اند گرفته مسترد دارد و نهار مفصلی هم آورد که تلافی روزه دیروز بشود آنگاه براه
پرداختیم از راه تنگ و سخت که رودخانه کارون هم زیر واقع شده راه بقدری تنگ
و بد بود که بتصور در نمی آید اگر حیوانی میافتاد مسافت زیادی پرت میشد و برودخانه میافتاد
خلاصه شب را در ایل دنیارانی که به بجوئس موسوم بود توقف نمودیم صبح که بیدار شدم
دیدم تپوی من نیست دزدیده اند این تپو از تمام اسباب برای من لازم تر بود تأسف
خوردم روزها هوا خوبست ولی شبها سرد است چه امروز سوم ماه اکتبر است نه من تنها
باین درد مبتلا بودم رفقای من نیز هر یک چیزی مفقود داشتند

تمام اهل قافله فحش های آبدار زرشتی که در اروپا شنیده نشده بپدر و مادر دزدها میدادند
از اینجا گذشته طی راه کوه سختی که از اشجار جنگلی پر بود و گلهای گوناگون خیلی داشت نمودیم
در اینجا دو راه هست که میرود به قلعه تل مقر حکومت محمد تقی خان یک راه هم از مجرای
رودخانه کارون میرفت بمال امیر و راه دیگر از خط مستقیم از کوه میرفت به قلعه تل آن
راه اولی از طرف مال امیر خوب بود ولی میگفت چهار روز طول دارد تا وارد قلعه تل
بشویم این راه کوه نزدیکتر بود یعنی دو روزه میرسیدیم بمال امیر لیکن شفیع خان گفت
که این راه خیلی سخت است بلکه بدتر از این راه ها که آمده ایم و همینطور هم بود تا رسیدیم
به یک دهی که موسوم بود به شیخون و محوطه او درخت انار زیاد داشت ولی ساکنین آنجا اشجار را
ضایع کرده انارها را چیده بودند رئیس ده با شفیع خان اظهار یکرنگی و دوستی نمود و با هم
معانقه نمودند معلوم شد نوکر محترم محمد تقی خانست چون ما شب را نخواستیم بمانیم گوسفند

پخته با قوری

بچه با قدری ماست و عسل برای ما آورد و یک گوسفند و مقداری برنج هم همراه ما نمود و براه افتادیم راه ناهموار و سخت بود آمدیم بولایت مان گشت در جای بلندی منزل داریم هوا خیلی سرد است من بواسطه نبودن پتو خیلی صدمه خوردم تمام شب را لرزیدم از آنجا نیز گذشته که سربالای سختی بود ولی خیلی با صفا از اینجا مال امیر پیدا شد

شفیع خان گفت از آنخرابه ها که شما میل بتماشای آنها دارید در مال امیر بسیار است از نخجیر مهای فسرج روی داد زیرا که آرزوی من همین بود

خلاصه یک راه سرازیری طی نموده انسان و حیوان زیادی نمایان شد از کثرت ازدحام چنان مینمود که روی هم افتاده اند از نخجوئی که فعلا خشک است گذشته راه زیادی طی کرده نزدیک قلعه تل رسیدیم که در بالای تپه واقع است امروز آخر سفر است جمعیتی از زن و مرد باستقبال اقوامشان که مدتی غایب بودند آمدند و گفتند امنای دولت همه وقت دست تعدی و ظلم درباره رعایا بکار میبرند بخصوص در حق الوار که اخلاصی بدولت ندارند یکنفر پسر جوان سوار یک اسب ممتاز بهر طرف تاخت میکرد و یکفوش در دست داشت و تازیهای شکاری عقب او بودند سوار زیادی هم دیده شد مابقی سوار در عقب محمد تقی خان بودند که برای شغلی بقلعه کوهی رفته بودند

شفیع خان و من قافله را در پای تپه گذاشته خود بقلعه تل رفتیم بمحض اینکه نزدیک دروازه شدیم دو برادر کوچک محمد تقی خان با بعضی از ریش سفیدان که روی سکو نشسته بودند باستقبال آمدند آنها با هم معانقه نمودند چون شفیع خان معرفی مرا کرد احوال پرسی نموده

و مرا دعوت بداخل قلعه نمودند من با طاقی که سر دروازه ساخته بودند والوار لامردان میگویند ورود کردم چند نفر آنجا منزل داشتند اما گوشه اطاق خالی بود در آنجا قالی خود را گسترانیده نشستم یکی از آن مهمانها سید بلند قد شوشتری بود که ریشش بکمرش میرسید و او را باسم طبابت برای پسر محمد تقی خان آورده بودند که مدتی مبتلا به تب بود دیگری دیگر قصیر القامه بود و در اصفهان مسکن داشت او نیز بطبابت معروف بود کلاه پوست درازی بر سر و شال کرمانی بدور کمر داشت و یک کارد هم بکمر زده که معمول اصفهانیهاست کفش ساغری سبز در پا نموده و نیز یکنفر شوشتری فقط برای دیدن محمد تقی خان آمده از جمله مهمانان بود و همواره مشغول قرائت قران بود یکنفر کدخدای یکی از دهات که از طوایف بختیاری است و بجهت مهمی آمده با من آشنا شد

وقتی که شام و نهار میآوردند همه جمع شده با هم غذا میخوردند چون من عیسوی بودم و مرا نجس میدانستند مجموعه مرا علیحده میآوردند هر ظرفی که دست میزدم آنها از آن نمیخوردند

سه نفر برادران محمد تقی خان موسوم بودند به آخان بابا آکریم آکلب علی (آ) در زبان کردی بمعنی خانست (آ) مخفف آقاست و در بختیاری معمول است برادر بزرگ را خان و سایر را (آ) میگویند همچنین پدر را خان و فرزندانش را آ مینامند)

این سه نفر در غیاب محمد تقی خان از واردین میزبانی مینمودند آخان بابا بسیار مرد عاقل کاملی است قدری کوتاه داشت آکریم شریر و جنگی و تنومند بود آکلبعلی بلند قامت و باریک و همیشه سرفه میکرد گویا مرض سل داشت بسیار معقول است نسبت بسایر برادران

ندارد و لباس آنها بختیاری است کلاه نمد سفید بسر میگذارند عیالات خوانین تازه از ییلاق
وارد شده و در کپرها و سیاه چادرها سکنا دارند در زیر قلعه تل هم مثل سایر قلاع ولایت
بختیاری است اما از سایر قلاع خوانین بزرگتر و بشکل مربع است دارای پنج برج است
و در گوشه قلعه عمارتی است بالای آن لامردان است و زیر آن یک هشتی است قلعه شامل دو
حیاط میباشد حیاط بیرونی بجهت مهمانها وغیره و حیاط اندرونی که خانمها با کنیزان آنجا زندگی
میکنند اگرچه اینقلعه از سنگ و گچ ساخته و محکم است ولی با قشون دولتی نمیتواند حفظ خود را
بکند بالای برجها تفنگهای فتیله خیلی سنگین که هر یک قریب هشت نه پا طول داشت و
گلوله آنها بزرگ بوده بطوری نصب کرده بودند که حرکت دادن آنها سهل بود مثل
توپ و این تفنگهای عجیب خیلی اسباب ترس کوه نشینها و دشمنهای محمدتقی خان بود در
این تپه یک دهی است که در زمستان برادران و اقوام محمدتقی خان مسکن دارند

اطراف اینقلعه و ده سیاه چادرهای بسیاری بود الوار بزراعت برنج مشغول بودند بعد از
ورود ما در قلعه تمام اهل قافله که از اصفهان آمده بودند متفرق شدند شفیع خان هم همراهان
بخانه های خود شان که یک منزل از قلعه تل دورتر بود رفتند

تجار اصفهان که امتعه آورده بودند از جهت فروش امتعه خود در احمل بشوشتر نمودند

ورود من شهرتی پیدا کرد از آنجا که کوه نشینان عقیده شان بر اینست که هر فرنگی باید طبیب باشد
زن و مرد دور من جمع شدند از برای دوا اغلبشان بیمار داشتند بعد زن بزرگ و محترم محمدتقی
خان مرا باندرون طلبید که پسر ناخوشش را معالجه نمایم اطاعت نمودم خانه او را از شاخه

اشجار رونی ساخته بودند مثل کپرولی فروششش از قالیهای ممتاز اثاث البیت خانه از هر قبیل روی هم ریخته بود خانم بدون روبند در یک گوشه از آن عمارت نزد پسر ده ساله مریض جای داشت دور او کنیزان و دختران ایستاده زن بلند قد جوان خوشگلی بود لباس لری پوشیده زلف زیاد از پشت سر او ریخته و دستمال ابریشمی بنفش بسر بسته قدری مو به پیشانی و رو پریشان نموده بمحض ورود من تواضع نمود و جا هش ساختگی نداشت بعد از تعارفات تفصیل ناخوشی پسرش را بیان نمود که تب سخت دارد و چند نفر حکیم کامل از راه دور آورده ام امّا نمیتوانند معالجه نمایند بعد از آن شروع کرد بگریه کردن والتماس نمودن که این پسر بزرگ و عزیز محبوب من و محمد تقی خان است جد و جهد نما که رفع مرضش بشود آنطفل از شدت تب ضعیف شده چون من در انیسفر از بس تب کرده بودم در معالجه تب سررشته کاملی بهم رسانیده ام قدری دوا بخانم محمد تقی خان وعده دادم که از قلعه بفرستم و دستور العمل خوردنش را دادم در مراجعت بمنزل قدری گنه گنه حب کرده از جهت او فرستادم قبل از استعمال از دو حکیم مصلحت کرده بود که دواها را بدهد یا ندهد آنها محض اینکه مبادا طفل خوب شود و انعام را خانم بمن بدهد گفتند دوای فرنگی به بچه نباید داد بلکه پر خطر است یک ملا در آنجا بود که استخاره می نمود او هم در قرآن دیده بود و گفت خوب نیست

خلاصه دوای مرا ندادند و در عوض یک قهوه خوری چینی را آب کرده آیه از قرآن را با مرکب نوشته با آن آب شستند و باو خورانیدند روز بروز بچه بدتر شد ناچار اطلاع

به محمد تقی خان داده او با چند نفر سوار مسلّح وارد قلعه تل شد سوار از پای قلعه گذاشتند خودش سوار مادیان عربی قشنگی شده طرف قلعه راند در آنجا یک سکوی بزرگی بود که کدخدایان وریش سفیدان اجتماع کرده صحبت مینمودند

محمد تقی خان مختار تمام مال وجان رعایا وطوائف خود بود من وسایر مهمانها از برای استقبال بیرون شدیم من دستخط شاه وحکم معتمد الدوله باو دادم تبسم خفیفی کرد وبطور بی اعتنائی دور انداخت خیلی ترس کردم که از ورود من بقلعه تل شاید راضی نیست ودر اولین دفعه حرمتم کاسته شد در این خیالات سیر مینمودم که بمن اجازه جلوس داد اظهار مهربانی والتفات نمود تسلی یافتم وفرمود لازم نبود دستخط شاه را همراه بیاوری زیرا که این نوع احکام در بختیاری اهمیتی ندارد شما غریب میباشید هر قدر بخواهید در قلعه تل بمانید مهمان من خواهید بود قلعه تل مال شما است تمام طایفه من از ورود شما خوشحال میباشند تفصیل سفر شما را شفیع خان از این پیش خبر داده از مراحم محمد تقی خان تسکین قلب یافتم و باعث امیدواری من شد

محمد تقی خان از عمرش پنجاه سال گذشته قامتی متوسط دارد قدری ضخیم است هیکل مهیبی از برای حکمرانی داشت چهره اش قشنگ بود اما بواسطه گلوله که در جنگ به بینی او رسیده بود خورد وشکسته شده از اینجهت بدترکیب شده بود صدای خوب ودلپسندی داشت همیشه خوش رو بود ویک خنده بسیار قشنگ مینمود لباس او مثل البسه سفری سایر خوانین بختیاری است بدور کلاه خود لنگی پیچیده شلوار سفری که نزدیک دهن آن بسته میشد پوشیده

تفنگی در دست داشت که لوله آن بسیار ممتاز بود کار وخوبی بکمر داشت که دسته او از عاج وطلا بود یک شمشیر فولاد خراسانی که دسته اش از طلا ونقره بود آویخته ونیز کارد جواهر نشان پر قیمت وطپانچه دراز خوب وکیسه کمر که از چرم آویخته با بعضی اسباب ملزومات طپانچه در کمر خود نصب کرده بود سر وگردن مادیان از منگوله های نقره وابریشم مزین بود همچنین زین وبرگش زینت داشت یک شمشیر در بغل اسب داشت انطرف مادیان یک کلاه آهنی که در جنگها بسر میگذارند نصب نموده (مقصود کلاه خود است) محمد تقی خان از اسلحه خود خیلی خوشنود بود چه تعریف اسلحه او در خوزستان وبختیاری مثل است

صورت وقیافه او نجیب بود محمد تقی خان از کثرت لیاقت واقتدار خود در از رؤسای طایفه کونورسی که تیره از چهار لنگ است با اینکه حافظش از آنطایفه بود ترقی وبرتری داده است (مقصود از کونورسی کیومرثی است)

علی مردان خان که بعد از نادرشاه در اصفهان وفارس وخوزستان وعراق سلطنت میکرد وکریمخان پادشاهی او را برهم زد از جمله طوائف چهار لنگ است

محمد تقی خان تکبر بسیار داشت زیرا که شجاعت ورشادت او در تمام ایران معروف شده ودولت با وحسد ورشک میورزید در جنگ چون شیر ودر امور با تدبیر بود مدعیان ودشمنان خود را یکایک از میان برده برطرف نموده چه در جنگ وچه در تدبیر علیخان پدر محمد تقی خان هم زیاد مقتدر بود دولت از او توهمی نموده شیخ علیخان وحسن خان برادرش ودر دربار دولت درحق او افساد کرده گرفتارش ساختند

شاه موافق قانون وحشیانه قدیم که مردم محترم را سیاست مینمود چشمهای او را کنده بود حسن خان در عوض اینخدمت حکومت بختیاری یافت محمد تقی خان و سایر برادرانش بعد از اینواقعه بجهت صغر سن در قریه فریدن پنهان بودند حسن خان محض اینکه حکومت خود را مستقل نماید در میان طایفه اسکندرخان عموی محمد تقی خان را با دو نفر از اقوام او کشت و سعی مخصوص داشت که برادر و دو پسر او را نیز هلاک نماید موافق قانون آنجاعت که باید خونی خود را بکشند لهذا محمد تقی خان با دو نفر برادر خود علی نقی خان و خانبابا خان از جهت تقاص عمو و اقوام داخل قلعه حسن خان شده در وقت برخاستن از نماز بقتل آوردند آنگاه محمد تقی خان دختر حسن خان را بازدواج خود در آورده و سه پسر صغیر او را پرستاری نمود تا این نزاع از میانه برخیزد مدتی هم کشمکشی نشد اما بطریق کلیه آن کدورت بکلی از میان نرفته بود محمد تقی خان بسیار کار آمد و در امور طایفه زرنگ تمام اقوام و نوکرهایش مطیع بودند سواد نداشت و نمی توانست کاغذ بنویسد و بخواند معهذا خیلی کامل و عاقل بود اشعار فارسی هم زیاد از بر داشت و سعی همی کرد که طایفه خود را ترقی دهد و باهم متحد باشند و کوشش میکرد که راهها باز شود و تجار در آن صفحات عبور و مرور نمایند دزدها را سیاست مینمود

تازه زنش آمده و باندرون رفته بود و مرا باندرون خواست من رفتم او را در حالت پریشانی دیدم کنیزان مغموم و مهموم و فریاد میزدند فهمیدم که یک بدبختی برای آنها روی داده معلوم شد که آن طفل ناخوش مشرف بموت است

محمد تقی خان با حالت پریشان بمن گفت اگر این بچه را معالجه نمائی آنچه از اسب و قاطر و غیره

بخواهی تو میدهیم و آن دو طبیب امروز طفل را جواب دادند که امید بهبودی ندارد امید
تنها فقط بمن بود من نمیتوانستم خواهش محمد تقی خان را قبول نکنم پرسیدم دوائی که من داده
بودم باو دادید گفت نه ندادیم عرض کردم آنچه ممکن است سعی میکنم که اینطفل علاج بشود اما
آن دو حکیم نباید معالجه و دخالت نمایند

اگرچه محمد تقی خان میل داشت که آنچه من میگویم بپذیرد ولی چون مسلمان بود نمیتوانست
اجازه بدهد بدون رای و اذن ملا

یک ملا در قلعه داشتند که متوطن آنجا بود و مشغول عبادت بود مثل کشیش های خودمان
نزد او فرستادند که استخاره نماید اگر خوبست من بمعالجه بپردازم استخاره خوب آمد و اذن
معالجه شدم بشرط اینکه دواهای خودرا در آبی که از آیه قران شسته بودند مخلوط نموده بدهم
خلاصه من بنا کردم بمداوا تب بچه خیلی سخت بود اما من امیدوار بودم که بواسطه گنه گنه
دگر دو دوره علاج شود دواها را حاضر نموده خیال داشتم شب را نزد بچه باشم و توجه کنم شاید
خوب بشود آنوقت طرف توجه مرحمت محمد تقی خان واقع شوم و با کمال راحت اثر قدیم
مال میر و بختیاری را سیاحت نمایم که منتهای آرزوی من بود هرگاه خدای نخواسته طفل
تلف شود چون آن دو طبیب با من دشمن میباشند میگویند فرنگی طفل شمارا مسموم کرده کشت
بلکه از برای این مقصود از فرنگ آمده اگر صدمه جانی هم بمن وارد نیاید از سیاحت باز میمانم
از آنجا که اقبال و سعادت همواره همراه منست نصف شب بچه عرق کرد و مرا از خیالات متفرقه آسوده
داشت و روز بعدش بهتر شد من بنا کردم باو گنه گنه دادن و در چند روز اورا چاق نمودم

چون اهل

چون مهر و محبت پدر و مادر در حق این طفل بدرجه کمال بود پس تصور نمائید که چه قدر از من ممنون شدند و فرمودند که من بعد باید در اندرون منزل داشته باشم یک اطاقی هم فوراً برای من معین نمودند آنگاه محمد تقی خان یک اسب بمن بخشید لباس هم زن محمد تقی خان داد و از لباس آسوده شدم

خاتونجان خانم زن بزرگ محمد تقی خانست و بهترین زنهااست در مهر و قشنگی سه طفل هم دارد خان چند زن دیگر هم داشت ولی باحترام او نبودند

هر وقت من تب میکردم کمال پرستاری را از من مثل مادر مینمود آن مبلغ اشرفی را که همراه داشتم باو سپردم که در وقت تماشای خرابه ها بواسطه پول بمن صدمه نرسد این زن بانک من بود هر وقت میخواستم از او میگرفتم هر چند احتیاج بپول نداشتم چه مخارج مرا تمام زن و شوهر میدادند اهل اندرون از من رو میگرفتند خان شبها صحبت طایفه خود را از برای من مینمود اغلب خود خانم هم حاضر بود گاهی بجهت نهار مرا دعوت باندرون میکردند که با خاتونجان خانم غذا بخورم این کار بکلّی خارج از قانون مسلمانانست گاهی هم محمد تقی خان بمزاح میگفت که قوانین اروپا را در اندرون من دائر نموده

بجهت محمد تقی خان سزاوار نبود که با احدی حتّی با زن خود هم غذا بخورد مگر در پنهانی دو زن دیگر در حضور او اذن جلوس نداشتند و جای آنها در اطاق کنیزان خاتونجان خانم بود مگر وقتیکه خان بآنها اذن میداد با اینکه آنها خیلی خوشگل بودند ولی حرمت خاتونجان خانم در نزد خان بدرجه کمال بود دختر یکی از رؤسای لرستانست محمد تقی خان او را صدا میزد

مادر حسینقلی

مادر حسینقلی که پسر بزرگش بود و همان پسر است که من معالجه مینمودم خاتونجان خانم خواهری مسماة بجانمی داشت که چند سالی کوچکتر از اوست خوشگلترین زنان بختیاری میباشد قامتش معتدل چشمهایش سیاه و بزرگ عاقله و کامله و محبوبه تمام اندرون خان و خاتونجان خانم بمن میگفتند که اگر تو اسلام قبول کنی ما او را بتو میدهیم نام مادر خاتونجان خانم فاطمه است هر وقت مرا میدید مهربانی مینمود او هم در وجاهت ممتاز است با اینکه زنهای الوار بعد از زائیدن زشت میشوند او از خوشگلی باقی بود و همواره مرا از صحبت جنگهای بختیاری محظوظ داشت محمد تقی خان را سه پسر از خاتونجان خانم بود ارشد حسینقلی است بسیار شجاع و دلیر و خوشگل است کمال اتحاد را با من دارد دو پسر دیگرش نیز خوش رو و مهربانند پسر دومش موسوم بمهدی قلی و معروف ببرفی است زیرا که در ییلاق زرده کوه میان برف متولد شده

پسر سوم رضا قلی است آکلبعلی برادر محمد تقی خان که در تل بود و از طرف خان زمین پیرائی مینمود در اندرون منزل داشت دیگر زن دارد که هرگز از او دور نمیشود و نهایت عشق را باهم داشتند علی نقی خان و اکریم و آبابا خان با عیالات خود در ده منزل داشتند اکثر اوقات نزد آنها میرفتم زنهای آنها خوشگل بودند علی نقی خان را سردار مینامیدند و در شجاعت و پلتیک معروف بود او را برای امور مهمه بطهران میفرستادند چون با رجال دولت مراوده مینمود و غرق خور و عیاش شده بود محمد تقی خان و سایر اخوانش مقدس بودند و همیشه با سادات و ملاها صحبت مینمودند علی نقی خان سه زن دارد دو نفرشان از اصفهان تا اینجا همراه ما بودند و در کپر زندگی مینمودند یکی را نام بی بی لیمو دختر یکی از خوانین بختیاری است دو زن دیگرش کرجی بودند

که خوش چهره

که خود خریده بود این سه زن باهم زندگی میکردند و باهم دوست بودند نوکرهایشان هم باهم یکی بعد
علی نقی خان مثل سایر خوانین بختیاری عمارتش دارای چندین اطاق بود یکی برای
نشیمن او است یکی از جهت مهمان یکی برای اسب و مادیان یک اطاق هم از جهت شهرخانه
و اسباب متفرقه اسباب و مبل خانه آنها مختصر است هرکس یک لحاف و یک بالش و یک
قالی دارد هنگام خواب گسترده میخوابند در یک چادر ابریشمی رختخواب را می پیچند اغلب
روی زمین میگذارند بعضی اوقات هم روی نمد میگذارند مردها که صبح بیدار میشوند از چادر
دور شده دکمه و شال کمر را باز کرده رو را میشویند از آفتابه آب روی دستها ریخته و دندانها را
پاک کرده شست و شو میدهند بعد آمده نماز میخوانند در وقت غذا خوردن دست
راست را استعمال مینمایند دست چپ در کار نیست

زنها در چادر بزرگ میمانند رخت پوشیدن آنها از مردها مختصرتر است یک ایل میپوشند و
یک شلوار زنهای خوانین لباسشان بیشتر است شلوار و ایل آنها اغلب شال کشمیری و
ابریشمی است دور لباس طلا و کلابتون است سینه و پستان های آنها همیشه باز است وقتی
که مهمان غریبی وارد میشود با یک دستمال ابریشمی میپوشانند آنرا (مینا) مینامند زلفها را از
عقب سر تاب داده معلق است و در پیشانی نیز پاره آویخته اند

زنهای فقرا یک دستمال ابریشمی بسر می بندند یک گوشه آنرا آویزان میکنند و در دندان
زنهای خوانین کلاه شال کشمیری که از جواهر زینت داده بسر میگذارند زنهای بختیاری
جوراب ندرة میپوشند اغلب گیوه که خود دوخته اند میپوشند و از چرم پاشنه میگذارند

وگاه هم از

وگاهی هم از کفشهای سبز کوتاه پاشنه بلند میپوشند زنها خیلی مایل زینت هستند دست بند و
گلوبند و طوق گردن را اغلب با یه قران مینویسند همچنین مردها آیه قران را در کیسه چرمی
گذاشته ببازو می بندند

وقتیکه زنهای الوار نزد شخص غریب میروند یک روبند دارند که تمام بدنشان را میپوشاند ولی
در چادرهای خود رو نمیگیرند زنهای بختیاری مثل سایر زنهای مسلمانان مو و دست و
ناخن را حنا میگذارند مردم شهری حنا را در حمام استعمال مینمایند اما زنهای بختیاری چونکه
حمام ندارند در کوهها بکار میبرند فقط چند نفر خان که قلعه دارند حمام ساخته اند میان سرشان را
مردان میتراشند حنا را با آب مخلوط کرده قدری آب لیمو با آن میریزند که خوب رنگ بگیرد
یکساعت تمام حنا را بموها و دست و پا میگذارند و بعد میشویند بعد از حنا زلفها و ابرو را رنگ
میگذارند تا خوب سیاه شود زنهای خوانینشان مثل زنان شهری سرمه میکشند که خوشگلی
آنها زیاد شود چشمهاشان سیاه تر بنظر میآید چهره خود را با خالهای سیاه زینت میدهند

من با تمام اقوام و بستگان خان آشنا و دوست بودم و هر وقت خانه آنها میرفتم زن
و مرد با من مهربانی مینمودند و بعضی اوقات هم خدمات کوچک ناقابل برای آنها میکردم
این بود که بچه های آنها که اغلب تب و چشم درد داشتند چاق میکردم و خوش بختانه هر کس را
دوا میدادم خوب میشد و حکمت من در همه جا شهرت یافت نهار صبح که بمردم میدادند پلو و
گوشت پخته و کاسه های شربت بود که در لامردان از برای مهمانها میآوردند

محمد تقی خان در اندرون غذا میخورد من هم با او بودم بعد از نهار تشریف فرمای بیرون میشد

وردی

و روی سکوی جلو قلعه می نشست ریش سفیدان و کدخدایان دور او جمع میشدند و مشغول
حکمرانی و قطع و فصل مرافعه میکرد و بطرف عصر اسبها را از نظر او میگذرانیدند دوازده اسب
عربی در قلعه بود از جمله اسب ورنه اسب سکلاوی اسب کهیلان وغیره از داشتن این اسبها
افتخار مینمود این اسبها را بعضی از عربستان آورده بعضی از نژاد مادیان خودشان بود خان
افتخار این اسبها را یکایک میداد خود سوار یکی میشد مابقی را نوکرها و بنای تاخت را یک
طرف قلعه میگذاشتند و بازی میکردند گاهی چنان کج میشدند که در روی اسب در برابر
دشمن پیدا نبودند در وقت جنگ گاهی سواره تفنگ میانداختند گاهی در دویدن اسب
از زمین دستمال بر میداشتند سوارهای محمد تقی خان در ایران بشجاعت معروف بود

محمد تقی خان گاهی خود را مشغول تماشای شیری ضخیم درنده که در خانه داشت مینمود و اسبها را
نزدیک شیر میگذرانیدند و به شیر آشنا شده بودند و این از برای این بود که در وقت
جنگ شیر نترسند

در خوزستان شیر بسیار است بختیاریان آنها را شکار مینمایند من اغلب اوقات با آکریم
بشکار میرفتیم تازی و قوش همراه بود صحرای قلعه تل کبک و دراج بسیار دارد و از کوه
که پشت قلعه تل است بالا رفته در آنجا کله های قوچ و پازن شکار میشد گوشت شکار را الوار
تیکه تیکه کرده کباب مینمودند دل و قلوه شکار مطبوع الوار است

شب هم فراشان مجموعه های بزرگ پر از پلو با کباب و جوجه های سرخ کرده و چند ظرف
هم شیرینی وارد مینمودند بعد از شام هم قهوه صرف میشد و مثل اعراب غلیان میکشیدند

آنوقت شعر

انوقت مشغول شعر خواندن وبعضی مشغول نرد باختن بودند تا وقت خواب

محمد تقی خان میل داشت صحبت مملکت انگلیس را بکند وخیلی مایل ترقی ولایت وطوایف خود بود ومیخواست تجارت در مملکت او داخل بشود این صحبتهارا اغلب وقتیکه شب روی قالی نشسته بود ومشغول تماشای اسبهای خود بود مینمود گاهی هم در دیوانخانه در حضور مردم مینمود وبمن میگفت در حضور این مردم از محاسن راه آهن وسایر صنایع صحبت کن

از برای خان مشکل بود که از قصد سفر من اطلاع پیدا نماید خیال کرد که من از برای تماشای ن ۲
آثار عتیقه آمده ام بلکه مرا جاسوس می پنداشت که از انگلیس آمده تا راه واوضاع بختیاری را بدانم چون در اینمدت میان انگلیس وایران هم گفتگو بود ودر اپرت رسیده بود

محمد تقی خان بجهت پول زیادی که دولت از او خواسته بود عاجز شده مرا در اینباب محرم خود دانسته مشورت میکرد

لفظ لری فارسی قدیم است که هیچ عربی وترکی ندارد وکلماتشان شبیه بالفاظ شاهنامه فردوسی است من شروع کردم بلری حرف زدن

بختیاریان از طایفه واولاد کوه نشینان قدیمند واز خون پاک ایرانیان میباشند طایفه بسیار خوبی میباشند جوانهای بلند وخوشگل دارند زنهاشان سفید وقشنگ در صغر سن از زنان اروپائی بهتر اند از زندگی وحشیانه خود خوشحالند واطفال خود را تربیت میکنند اغلب مشغول جنگ هستند چه با خودشان وچه با دولت ایران اکنون یاغی دولت میباشند اینطایفه شجاع ودلیر میباشند در تواریخ شجاعت ورشادت بختیاری مذکور است و تر شبا

دسمرکدکان

وسرکردگان ایشان با سوار زیاد در میدان جنگ حاضر میشدند وقتی آنها اصفهانرا

که پای تخت بود مسخر کردند بگرمان افشارها که نصف ولایات را گرفته بودند ایشان

بقدرت خود آنهارا بیرون نمودند از طایفه بابا درشاه که معروف روزگار است

یاغی شدند هرچند نادر آنهارا درمیان ایران پراکنده نمود اما آنها بعد از نادر تلافی

خوبی نمودند علی مردان خان جد محمد تقی خان پای تخت را گرفت و شاه ایران شد

(علی مردان خان از طایفه محمود صالح است ولی با خانواده محمد تقی خان قومیت داشت)

لاجرم در فصل پائیز شروع کردم بتماشای مخروبه های نواحی قلعه تل و انیسفرا اول مثبت

در مال امیر و دره سوس بختیاریها میگفتند نوشتجات بسیار در سنگها در هر دو مکان منقور است

و قبر دانیال هم در سوس واقع است و آن خرابه ها نشان میدهد که شهر سوس در آنجا بوده

در ولایت علم در رودخانه بوله که از قدیم در انجا خرابه دانیال پیغمبر است و نیز عمارت دیگری

هست آن عمارت را دارند برای اینکه قبر پیغمبر شان در آنجاست در کنار رودخانه کوه

شاپور نزدیک شهر تازه دزفول آثار قدیم از یونان و ایران است و پای تخت قدیم

دولت ایران بوده

سر هنری راولنس گفته که در آنجا قدیم دو شهر بوده هر دو موسوم به یک اسم که قصر سوس

باشد و مخروبه هر دو در بختیاری است که تماشای آثار اینوع عمارات قدیمه از واجبات است

چون محمد تقی خان در قلعه تل نبود من از برادرزاده خان با یک کاغذ سفارشی از برای

کدخدایان و ریش سفیدان طوائف کوچک بختیاری که در این راه مال امیر و غیره بودند گرفتم

مرگ علی نقی خان برادر محمد تقی خان

اعانی ۱۴

آخان بابا گفت اگر شما در ظل حمایت محمد تقی خان هستید همه جا امین خواهید بود معهذا چون این طوایف غیر متمدن هستند اعتنا بما ندارند محتمل است که از آن وحشیان بشما ضرر برسد منهم با الوار آشنا نبودم و مرا مهمان رئیس خود نمیدانستند با وجود این مصمم بودم بهر شکل ممکن باشد تماشا کنم خلاصه صبح با یکنفر بلدی که آخان بابا معین داشته بود با سفارش نامه بجهت ملا فرج و ملا محمود کدخدای مال امیر برداشته از قلعه تل حرکت کرده عازم مال امیر شدم و آن مبلغ قلیل را بجا تونجان خانم سپردم بمن گفت تفنگ دولول را همراه نبر شاید بطمع تفنگ بخطر بیفتی چه در اینولایت طالب اینوع تفنگ بسیار است من حرف او را قبول کردم ونیز اصرار داشت که ساعت و پرگار را همراه نبرم باری بعد از حرکت از قلعه تل رسیدم به تپه های کوتاهی که مال امیر و قلعه تل را دو قسمت مینمود در اینمکان امامزادهٔ بود که الوار نعش آورده در آنجا دفن میکردند قبور اشخاص رشید نشانه مخصوصی داشت و آن یک شیر سنگی بود که شکل شمشیر و تفنگ و نیزه و سپر در آن نقش شده بود و قبور زنها واضح بود و بعضی اسباب زنانه از قبیل شانه وغیره در آن نقش شده زنها نشسته مشغول گریه برای اقوام خود بودند و پیوسته صدای وحشیانه مینمودند صورتهای خود را با ناخن دست خراشیده بر سر میزدند مشاهده حال آنها خیلی سخت و جانسوز بود

اول دفعه ایست که من افعال وحشیانه را دیدم که برای مرده اینوع ناله و زاری مینمودند در این تپه ها اثر چند عمارات قدیمه معلوم میشد بلد من گفت اینها آثار عمارات اتابک است از چشمه که موسوم بچشمه اتابک است گذشته وارد قریه الورکن شدیم محوطه آن درخت انار

زیاد داشت

وانجیر و زراعت برنج بود نزدیک آن قلعه آثار یک قلعه که سابقاً از حسن خان چهارلنگ بود دیده شد برادر او فتح علیخان که یکی از پسرهای او را محمد تقی خان کشته بود محض تقاص پدر خود علیخان که به تحریک حسن خان فتحعلیشاه چشمهای او را کور کرده بود و دختر حسنخان را هم محمد تقی خان عقد کرده بود که گفتگوی خون از میان برود زن نجیبه و محترمه است و با محمد تقی خان زندگی میکرد و در همین قلعه مخروبه سکنا داشت درینوقت ناخوشش بستری بود مرا نتوانست ملاقات نماید پلو و طعام معمولی برای شام من فرستاد و شب ریش سفیدان قریه نزد من آمده دور من نشستند و تفصیل کشته شدن حسنخان را که بدست محمد تقی خان واقع شده بود بیان میکردند و جائی که فتح علی خان را کشته نشان دادند

دو برج محکم در اینجاست که از عهد ساسانیان برپا بوده ایل ملا محمد که من سفارش نامه برای او داشتم در همین تپه ها چادر زده و این تپه ها عمارات قدیمه بوده که حال خراب شده و از خرابه عمارات تپه ها تشکیل داده شده بزرگترین آن تپه ها چهل پا ارتفاع داشت و او را قلعه مینامیدند ملا محمد و اتباع او در کپر زندگی میکردند که از شاخه درخت و نی ساخته شده بود مرا در مهمانخانه خود بردند کاغذ سفارش نامه آقابابا خان را باو دادم و خواهش کردم که صور و خطوط قدیمه که در سنگ و کوه نقر شده بمن نشان بدهند آنها بعضی اشکالات پیش آورده و عذرها تراشیده که بمن نشان ندهند و میخواستند بدانند که مقصود من از دیدن این خطوط چیست جستن خزانه است یا بردن طلسمات یا اینکه فرنگیها میخواهند ولایات آنها را مسخر نمایند یا اینکه برای جاسوسی آمده ام

بالاخره

بالاخره چون دیدند من برای تماشای آن نوشتجات مُصمّم میباشم ملا چراغ برادر ملا محمد و دو نفر دیگر را همراه من نمودند مرا ابتدا بیک اشکفتی بردند که اطراف آن چند شکل از سنگ درآورده اند که هر کدام ببزرگی انسانی بود طرف راست شکل مردی مشاهده شد با ریش پیچ پیچ و کلاه مخصوصی بر سر از کلاه آن معلوم میشد که او پیش نماز یا مؤبد آتش پرستان قدیم بوده لباس بلندی پوشیده دستهای خود را در سینه جفت کرده علی الظاهر بذکر معبود خود مشغول بود شکل دیگری پارچهٔ عوض کلاه بسر پیچیده و لباس کوتاهی که قدیم معمول رُم بود پوشیده در حالت نماز خواندن ایستاده و یک نوشته هم که سی و شش سطر بود طرف چپ واقع یک نوشتهٔ دیگر هم نزدیک آن نوشته بود ولی آبی که از سقف غار پائین آمده آن نوشته را محو نموده بود ممکن نشد که صورت آن نوشته را بردارم روبروی آن غار در میان کمر دو جا صور و خطوط بود که بهیچوجه نشد تماشا کنم یکی از آنها صورت پنج نفر داشت دو شکلش خیلی بزرگ مذهبی گویا برای نماز ایستاده در دستگاه دوم فقط سه صورت بود چون بالا و از نظر من دور بود نمی توانستم آنها را خوب سیاحت نمایم

در اطراف غار اثر عمارات قدیمه که از سنگ ساخته شده ظاهراً نماز خانهٔ آتش پرستانست درب غار هم چند مخروبه دیدم گویا در عهد ساسانیان برپا بوده نوشتجاتش بسیار قدیم بود اینجا را الوار اشکفت سلمان می نامند سلمان به حضرت علی داماد و خلیفه پیغمبر بوده الوار معتقدند که سلمان از نتیجهٔ علی اللهی بوده و در همین مکان مدفونست بدینواسطه نهایت احترام را بمقبرهٔ او دارند در اینمدت که من مشغول سیاحت بودم ملا چراغ و رفقایش کمال بدحرفی را بمن مینمودند ولی

گفتند مقصود تو برای بیرون آوردن خزائن است باید بما هم نشان بدهی تا سهمی ببریم

غار دیگری بود که ملا چراغ اطمینان داشت که خزانه دفن است من میگفتم مقصود من خزانه نیست

آخر الامر بطوری متغیر شدند که بمن حمله نمودند من ناچار برای دفاع کارد خود را کشیده آنها را

دور نمودم چون ملا چراغ مرا برای زد و خورد حاضر دید بطرف خورجین ترکی دویده و بنا کرد بوارسی

اسبابهای من خورجین را گرفتم چون دیدم مانع سیاحت من هستند سوار شده با رفقای منافق

معاودت نمودم تا بملا محمد عارض شوم اگر او ملا چراغ را مواخذه ننمود شکایت بمحمد تقی خان

برم ولی بعد از چند ماه دیگر آمدم مالمیر که ایلات برای تعلیف به جبال دور دست رفته بودند

و کسی در مالمیر نبود من تنها مشغول مسوده برداشتن نوشتجات قدیمه شدم یک مکانی که خیلی

بلند بود و نوشتجات بسیار داشت من بسیار مایل تماشای آنجا بودم و از هیچ طرف راهی

ببالا رفتن نداشتم بالاخره از سنگی بالا رفته که بزیر آمدنش سخت بود و راه را گم کردم آنچه

فکر کردم که چطور پائین بیایم ممکن نشد بعلاوه غصه اسب خود را که در زیر غار بسته بودم داشتم

که مبادا دزد او را ببرد و نیز ترس داشتم که چون مرا در بالا به بینند بگویند برای بردن گنجها یا

بیرون آوردن طلسم بآنجا رفته مرا با تفنگ بکشند از این خیالات مضطرب شده عزم جزم کرده

خود را از بالا بزیر افکندم از مساعدت بخت صدمه بمن نرسید

عرایض من بملا محمد ثمری نداد چونکه مرا از تماشای مال امیر ممنوع داشتند مجبور شدم به شوشتر

بروم ملا محمد بمن گفت چون راه دور و سخت است باید نصف شب بروی من فهمیدم که مقصودی

دارد و بنا کرد اسبابهای مرا تماشا کردن و فایده آنها را همی پرسید خصوصاً از ساعت و قطب نما

سوالات دیگر

سئولات کرده موقع استعمال آنها را استفسار نمود ساعت و قطب نما بنظر او خوب آمد و قطب
نما را برای خود الزم میدانست زیرا که مسلمانان برای دانستن قبله در هنگام نماز قطب نما را
لازم داشتند بعد صحبت خودشان درباب الاغهائی که برده بودند شروع شد نزدیک
بود همدیگر را بکشند من بیاد آوردم نصایح زن محمد تقی خان را که در وقت حرکت بطرف
مال میر از اعمال این وحشی ها میگفت هیچ اشکالی نداشت که مرا بکشند تمام شب را متفکر
بودم که آیا سالم به قلعه تل مراجعت خواهم نمود بدنیواسطه خواب نرفتم ملا چراغ نصف شب
آمد و گفت برخیز برویم که وقت گذشته است از اصرار او معلوم بود که مقصود بدی دارد
قبول نکردم چون صبح شد خداحافظی کرده براه افتادم یک بلدی ملا محمد همراه کرده بود
که مرا با یل ملا فرج رئیس سوسن برساند کاغذ سفارش نامه هم از آخان بابا برای او داشتم
از دشت مال میر عبور نموده که پنج میل و نیم عرض او و دوازده میل طول او بود روی مرغهارا
تمام آب گرفته فقط در زمستان اتباع ملا محمد در اینجا منزل دارند در فصل بهار از کثرت باران
از اطراف جبال بالمره سیل میآید تقریباً تمام دشت مال میر باتلاق است من رسیدم
بپای کوهی که مال امیر و دره سوسن را قسمت مینمود در اینجا یک راه سربالای سختی است که
باید طی نمود شروع کردم ببالا رفتن قریب یکساعت بالا رفته غفلةً شخصی را بالای
کوه دیدم که میخواست سنگ بزرگی بطرف من پرت نماید بلدی مرا مجبور کرده که
پیاده راه را طی نمایم و خود دور تر جلو اسب مرا میکشید معلوم شد که با دشمن من رفیق است
مشغول شدند بباز کردن خورجین و وارسی آن که با من خود قسمت نمایند چون من تفنگ

خود را در قلعه تل گذاشته بودم شوانستم با آنها مقاومت نمایم سنگی را پناه ساخته با سنگهائی

که پرت میکردند بمن نخورد حاضر شدم که با کارد با آنها طرف شوم ناگاه دو نفر دیگر با شمشیرهای

بلند پیدا شده بسر و روی من حمله آوردند و بزور ساعت و قطب نما و چند پول سفید که در

کیسه داشتم گرفتند معلوم شد که مهماندار آنها را فرستاده بود که مرا لخت نمایند من برای

قطب نما افسوس خوردم زیرا که برای نقشه کشی لازم داشتم اگرچه اطمینان داشتم بعد از رسیدن

بقلعه محمد تقی خان پس میگیرد متشکر بودم که مرا نکشتند و این از سعادتی بود که با من همیشه همراه است

با این تفاصیل بلدی جلو اسب را داشت و میکشید و من بعقب او میرفتم تا بجای سختی رسیدیم ایستاد

و گفت یا دو تومان بده یا من دیگر همراه تو نمی آیم از آنجا که هرچه داشتم گرفته بودند بنا می

التماس را گذاشتم که همراه بیاید قبول نکرد و جلو اسب را رها کرده رفت من بدبخت نابلد آفتاب هم

غروب کرده تاریک است نمیدانم از کجا آمده بکجا بروم شما تصور حال مرا بفرمائید همه وقت منتظر هستم

که دزدی برسد و مرا بکشد و اسبم را ببرد این سرزمین محلی است هر کس برسد دزد و آدم کش خواهد بود

بالاخره راه را پیش گرفته از دره بزیر آمدم خود را بچادرهای ایلات رسانیدم تا شب را بعسرت

در آنجا بگذرانم این کوه ابدا درخت ندارد برعکس کوه روبرو که از اشجار بلوط و غیره جنگل شده

پائین دره هم رود کارون است چادرهای اهل شوشتر پیدا بود من از یک کوه پر درخت

جنگل مانندی بسرعت تمام بزیر آمدم و مهار اسب را در دست داشتم آن بلدی که رفته بود آمد

و با من همراهی نمود و باتفاق آمدیم در بین چادرهای چند ایلات فقیر بعضی در چادر و برخی در زیر

درختها منزل داشتند قدری ماست و دوغ و نان برای ما آوردند نانها نازک بود الوار

میاینداز آنجا گذشته آمدیم سر رودخانه وازکنار رود شروع براه نمودیم در بین راه
اثر عمارات و دیوارهای قدیم را مشاهده میکردم این دره تنگ بود و یکطرف او
بر رودخانه کارون واقع بود برحمت زیاد ازین دره رد شدیم مخروبه های سوسن که
من بتماشای آنها مایل بودم انطرف رودست شنیده بودم که در آنجا یک کلک چوبی
برای رد شدن از رودخانه است تفحص کردم نیافتم الوار سوار مشک میشوند واز آب
میگذرند مرا کسی امداد نکرد که از آب بگذرم جلدی از ایل آن طرف امداد طلبید بجهت صدای
آب یا بی اعتنائی متحمل نشدند

شخص فقیری در سر مقبره دانیال وعده داد که صبح برود و بملا فرج رئیس سوسن که از
برای او کاغذ داشتم بگوید کلک برای رد کردن من بخواهد من ناچار بطرف ایلی که
تقریبا یک میل از رودخانه دور بود رفتم خوشبختانه آنجا یکنفر لر بود که در تبریز با فرنگیها
معاشرت کرده مرا بشام دعوت کرد و مرا برادر خطاب میکرد و آنچه غذای لذیذ ممکن بود برای من
حاضر داشت صبح بامید اینکه کلک حاضر است بلب رودخانه آمدم کلک حاضر نبود
بختیاریان با مشک میگذشتند من از جان خود گذشته لباسهای خود را کنده در روی زمین
گذاشتم واسب با آب زدم فقط سر اسب و قدری تن من بیرون بود اسب باوفا خود را از آب
گذرانید چادرهای ملا فرج نزدیک بود بچادر آنها رفته با من مهربانی نمودند در پنج دقیقه
یک کپر چوبی برای من ساخته در آنجا منزل نمودم

ملا فرج و طایفه اش مثل سایر الوار قسلعه تل اهلیت نداشتند و بمن نظر حیرت مینمودند

ما دارم

مادر پسر ملا فرج و جمعی دیگر بدیدن من آمدند و بمن نگاه میکردند چه اول دفعه است که فرنگی دیده اند و به تکرار میگفتند که شما عیسوی مذهب نجس هستید و نیز پرسیدند که ارمنی هستم یا مذهب دیگر دارم زیرا که اسم ارامنه را شنیده و باسم آنها آشنا بودند و از قصد سفر من سؤال کردند البته شما در کتب خوانده اید و دانسته اید که گنج های سوسن در کدام نقطه مدفونست اینک آمده اید گنجها را ببرید و اصرار داشتند که جای آن خزائن را بآنها نشان بدهم و میگفتند که آیا فرنگیها میخواهند ولایت ما را مسخر کنند ازین سؤالات مرا عاجز کردند حدس آنها این بود که من جاسوسم و آمده ام ولایت آنها را دیده راپرت بدهم که بسهولت آمده مسخر نمایند یا اینکه ساحرم و میدانم در کجا خزانه دفن است و آمده ام بیرون بیاورم و ببرم محض اینکه ایشانرا از شک درآورم که مبادا بمن صدمه برسد گفتم از راه دور آمده تا قبر دانیال را زیارت کنم زیرا که شنیده ام این قبر در ولایت شما است اینک یک بلدی با من بفرستید چون آنها هنوز از شک بیرون نیامده بودند چند نفر با من همراه شدند تا خزانه ها را شها نخورم

خلاصه از مزارع برنج کاری گذشته بچند تپه طبیعی رسیدم که یکی از آن تپه ها بریده شده بود معلوم بود که قدیم دور آن خندق ابیست بلدی گفت اینجا قلعه بوده و بالای آن از عمارات قدیمه پیداست قبر دانیال هم در حوالی پای کوه است بعقیده من آن عمارات چندان قدیم نیست شامل دو اطاق است یک طاق هم طاق ندارد در آنجا اشجار بسیار زیبا باشد اما اثری از آب انبار و ماهی مقدس در آنجا و حوالیش دیده نشد و سنگ قبر هم از مرمر سفید نیست

سرسبزی را بسن اشتباه کرده فقط یک عمارت کلی سر مقبره ساخته اند مثل سایر
عمارات که بر سر مقدسین قبر می سازند

قبر دانیال را بختیاریها خیلی حرمت میگذارند درویش فقیری مرا بجهت زیارت
و دعا خواندن دعوت نمود قبول کرد اگر هزار قسم میگفت کافرم ممکن نبود آنجمعیت
که همراه من بودند مرا اذیت نکنند از صحبت نمی فهمید که کافرم ولی بدبختانه یکی از آن الوار
گفت این شخص فرنگی و نجس است آن پیر درویش از شنیدن این سخن یک تفنگ از دیگری
گرفت و بسینه من گذاشت و گفت یا شهاده که اقرار بتوحید خدا و نبوت رسالت محمد است
یا الان ترا میکشم هنگامه برپا شد و الوار دور من جمع شدند و میگفتند سر این کافر را ببریم و
بمن حمله میآوردند من ناچار شدم مراجعت بجای درهای ملافرج نمایم بعد از رسیدن دیدم آنچه در
خورجین باقی مانده بود تاراج کرده بودند حتی نقشه و روزنامه سفر مرا بملافرج گله کردم
که باید پیدا نمائی بعد از اصرار وعده داد و بجستجو پرداخت طولی نکشید که اسبابها را آوردند
خیلی خوشحال شدم یقین کردم که خود ملافرج برده بود والا باین زودی پیدا نمی شد امروز
هم در میان الوار ماندم مثل دیروز دور من جمع شده فحش میدادند که این فرنگی نجس است
عقیده یکی از الوار این بود که او از جانب شاه آمده تا جبال بختیاری را بدقت دیده بعد
بشاه اطلاع بدهد که از کدام راه بیاید و لرستان را تسخیر نماید
دیگری میگفت که این برادر پادشاه انگلیس است و برادر دیگرم در بغداد است و خیال
گرفتن بختیاری را دارند و مرا پیش فرستاده که از تمام طرق آگاه شده بآنها اطلاع

بدهم

بدهم عقیده یکی از الوار این بود که جدّ من در سوسن طلا دفن کرده من در کتب خوانده‌ام
که در کجا است اینک آمده ام که در آورده ببرم یکی از آن الوار که خود را تاریخ دان و
با بصیرت میدانست گفت که در سوسن چهار گنج و فقط این شخص برای بردن آنها آمده
خلاصه با این تفاصیل باز من در خیال تماشای خرابه‌های سوسن میباشم چه تعریف زیادی
از خرابه‌های سوسن شنیده بودم پرسیدم که مخروبه پل و مسجد که سِر هنری رالِنسن نوشته
در کجا واقع است ازین سؤال خیلی تعجب کردند که فرنگی از کجا میداند در این صفحات
امام زاده و پل میباشد مجبور شدم که با آنها بگویم سابقاً یک مسافر اروپائی از یکنفر مسلمان
تحقیق کرده و در کتاب خود نوشته از این سخن تسلی یافتند گفتند آن مسجد و پل نزدیک است
ولی همین که میخواستم بتماشای آنجا بروم مانع شدند با چهار سوار اسب خود شده عزم تماشای
آنجا را نمودم ملا فرج چون دید که من مصمّم میباشم یکنفر از نوکرهای خود را با من فرستاد
همینکه قدری دور شدم چند نفر تفنگچی از عقب آمده بمن ملحق شدند من متغیرانه با آنها نگاه میکردم
یعنی بدانند که نمیترسم آنها با این طمع آمده که بجائیکه پیدا نمایم قسمت کنند قدری از راه را
طی نموده از لب رودخانه کارون گذشتیم و رسیدیم بیک درّه بعد از طی یک میل از درّه
وارد مخروبه امام زاده یا مسجد شدیم ولی چیزی از آن باقی نمانده که فایدهٔ بدست شود
قدری خاک انبوه بود که مینماید که از عهد ساسانیانست ولی میان الوار معروف بمسجد
سلیمانست قدری ازین دورتر مخروبه پل بود که در دهنه رود واقع است خیلی قدیم میباشد
هنوز چهار ستون محکم از آن باقی بود و بسیار مرتفع از آب ساخته بودند با دو طاق محکم

از یکطرف

ازینطرف کوه بانطرف وصل نموده اند و اینجا من یک راهی پیدا نمودم میگفتند راه اتابیک است
و قدیم است احتمال دارد از زمان پادشاهان کیان باشد و از مخروبه یکی از این راه‌ها
که در زمان داریوش از دشت سوسیانا راه نمائی کرده بمملکت ایران و پرسپولیس
اثر این راه را در مال میر و شوشتر مشاهده نمودم این پل از سنگ و آجر ساخته شده
بود چون نوشته نداشت نتوانستم بفهمم که از چه زمان بوده ولی معلوم است ساخت قدیم
میباشد بعقیده من در عهد ساسانیان ساخته شده پیش از مراجعت بچادرهای ملافرج رفتم در دره
سوسن گردش نمایم چند تپه مصنوعی در آنجا دیده شد اثر عمارات قدیمه است بطور یقین
شهر بوده چادرهای سیاه همه جا بود مردمش مهمان دوست و مهربانند مرا دعوت نمودند
یک پیرمردی دیدم میگفت یکصد سال از عمر من گذشته و شش پادشاه را دیده‌ام در این
صد سال در سوسن فرنگی ندیده‌ام و نشنیده‌ام که آمده باشد دیگری گفت که در عهد
عباس میرزا در قشون نظامی بختیاری بوده‌ام و خدمت کرده‌ام صاحبمنصب انگلیسی بود.
تعجب نمودم و اصرار کرد که با من هم غذا شود و از من پرهیز نداشت منهم با آنها هم غذا شدم
یک کار دیگر کرد که بر حیرت من افزود

در حضور الوار دستهای خود را در غذائی که من دست زده و خورده بودم میزد و میخورد
بدون ترس بسایر الوار میگفت که من بارها دیده‌ام صاحبمنصبان انگلیسی با شاهزاده هم غذا
بوده‌اند مثل سایر کفار نجس نیستند مرا دعوت نمود که شب مهمان او باشم چون دیدم نمیتوانم
بمانم خورجین مرا از انار و میوه‌های خشک پر کرد شب که مراجعت بچادر ملافرج نمودم مابین اهالی

مشغول

مشغول آن نوع صحبتها شدند

در این حین دو نفر توشمال موزیک زن وارد ایل شدند و بنا کردند بسرنا و دهل زدن حضرات را مشغول و از من فارغ ساخت جمعی زن و مرد دور او جمع شده آتش روشن نمودند سازنده ها با آوازهای ولایتی وصوتهای جانور پرداختند معلوم شد اهالی ازین ساز ها مسرورند روز بعد میگفتند این فرنگی چرا اینجا آمده مقصودش حیله است

من شنیدم که سه سطر در راه نوشته شده قدیم است میگفتند فرنگی نوشته که خزانه و گنج در آنجا دفن است بعضی اصرار داشتند که با آنها بروم و نوشته را بخوانم و جای گنج را نشان بدهم بعضی مانع رفتن من بودند خیال بدی درباره من داشتند من دانستم که بیش ازین در اینجا نباید بمانم درینوقت ملا محمد که در مال امیر مهمان او بودم آمده بود دیدن ملا فرج و با چند نفر غلام و سوار مسلح میخواست بخانه خود مراجعت نماید منهم از ترس اینکه مبادا مرا غارت نمایند بلکه بکشند عزم کردم که با او بروم نوکرهای ملا فرج نیز برای غارت من حاضر بودند منهم اگر میخواستم شکایت به محمد تقی خان بنویسم از ترس اینکه آنها بفهمند اقدام نکردم

برادران ملا فرج از من چیز میخواستند حتی لباس پشم را دهنه و بعضی اسباب یراق اسب را از من گرفتند و بعضی اسباب که در خوزچین بود برده بودند

خلاصه بعد از اینکه قافله عازم شد من با آنها حرکت کردم و شکر خدا را بجا آوردم که ایل ملا فرج عقب ماندند قدری که اینطرف آمدیم دیوارهای عمارات قدیمه دیده شد

نزدیک کنار

نزدیک کنار رودخانه که بختیاریها میگفتند مال ویرون همسفران من میگفتند اینجا
کوچه بوده فلان طرف بازار قصرها و قلعه‌ها و همه را بمن نشان دادند بعد از رسیدن
برودخانه با یک کلک کوچک و چند پوست گوسفند و قدری شاخه درخت این فامیل را
از آب گذرانیدند کلکچی برای رد کردن من پول خواست چیزی نداشتم بدهم آخر الامر
بقدری دوای چشم راضی شد که مرا بگذراند

شب را در زیر درخت نزدیک چند خانوار الوار که بطرف ییلاق میرفتند توقف نمودم
صاحب خانه زنی بود که تازه شوهرش مرده بود همسایگان و بستگانش دور آتش نشسته
موی خود را کشیده و صورتهای خود را خراشیده بسینه میزدند بعد از یکساعت ازرودها
مشغول تهیه شام شدند چون مهمان عزیز آنها ملا محمد بود گوسفندی ذبح نمودند این
طوائف خیلی فقیر بودند و نان بلوط میخوردند

از این منزل نصف شب حرکت کرده بچادر ملا محمد رسیدیم بملا چراغ برادر ملا محمد گفتم که مرا
مرا چندین دفعه لخت کردند ساعت و قطب‌نما و اسباب مرا بردند روز بعد خدمت
آقاخان بابا مشروحاً عرضه داشتم که کاغذ شما را نخوانده بمن بی احترامی نمودند آنچه داشتم
گرفتند و اینک بختیاری را که بمهمان دوستی و غریب نوازی مشهورند از میان بردند
و بد رفتاری نمودند و بمهمان حق نمک خوارگی را بجا نیاوردند

فوراً ماموری فرستاده قطب‌نما و ساعت را بدون عیب آورد در ماه نوامبر من تمام
اهالی اینولایت گرفتار تب و لرز شدیم زن محمد تقی خان بمن گفت برای هواخوری باید

توده لرم

تو و دو پسرم که یکی حسین قلی است و مریض است بقریه ابو العباس که روی رود خانه
آب زرد است بروی اینقریه در یک دره کوچک پرگشت و زرعی واقع است بالجمله بعد
از رفتن اهالی خاتون جان خانم را استقبال و احترام زیاد نمودند یک خانه خوبی را که
از سنگ ساخته بودند از برای او حاضر نمودند ولی مخروبه بود در هر حال یا از خوبی
هوا یا از کنه من بهبودی یافته شد درست شدم

اینقریه دارای سیصد خانوار رعیت است و روی مخروبه های قدیم ساخته شده آثار
آنها هنوز هویدا است اینجا را اختیار این کبر میگویند قدری دورتر امام زاده ایست میگویند
سلطان مدفون میباشد زیارتگاه و موسوم به رآوا دا است رود خانه در آنجا دارد که
آبش از برفهای کوه مون گشت میباشد اشجار بسیار دارد جای باصفائیست چند روز
در ابو العباس منزل نمودیم خاتونجان خانم کمال توجه را از من نمود قدری که بهتر
شدم اراده نمودم که از شفیع خان دیدنی بکنم خاتونجان خانم کاغذ سفارشی از برای
زکی آقا که رئیس یکطایفه است و در باغ ملک منزل داشت داد که یک بلد همراه
من نموده مرا نزد شفیع خان برساند در آنجا هم خطوط قدیمه یافت میشود بورود بچادرهای
زکی آقا تب کرده افتادم صبح زود با یک قافله کوچکی که الاغ دار بودند و برنج به
شوشتر حمل مینمودند براه افتادم گفتند این راه عبورش از ایل شفیع خانست و
خانه او سر راه است از دو سه تپه با نزد رسیدیم در طرف شمال یک کوهی پیدا بود که
اسماری میگفتند بزرگ قافله گفت شفیع خان در پای اینکوه چادر زده و از جاده با خارج است

دراه را

و راه را با دست نشان داد حال عصر است که فقط قبل از غروب به آنجا میرسی شما راه
اسماری را پیش گرفته نزدیک غروب است بیابان پر از دزد شیر هم در این دشت
فراوانست در راه نه چادری هست که کاه و جو از برای اسب نه آذوقه برای خود بدست
آورم آب هم نیست خیلی ترس کردم که در این دشت لم یزرع چگونه عبور نمایم آفتاب
غروب کرده بود که رسیدم بدو نفر لُر پیاده ولی خوشبختانه دزد نبودند و مرا راه
نمائی بچند خانوار ایل نمودند که در آن نزدیکی آنها در یک گودی چادر زده
بودند که از چشم دزدها پنهان باشند

کدخدای این چند خانوار مرا حرمت نمود ولی من احتیاط خود را داشتم کدخدا گفت
ایل شفیع خان از اینجا خیلی دور است من یک بلدی همراه تو میفرستم من خیال
داشتم که دوباره با بوالعباس مراجعت نمایم زیرا که صبح زود دو نفر از این طایفه
بیرون رفتند شاید مقصودشان لخت کردن من باشد بازی راه ابوالعباس را پیش
گرفته آن دو نفر پیدا کردند عقب من دویدن و با دست اشاره مینمودند که بایست
من اسب خود را تاخت کرده از نظر آنها غایب شدم ولی تب عارض من شد مجبوراً
پیاده شده جلو اسب را گرفته در یک گودی پنهان نمودم و موافق معمول دو ساعت
تب داشتم آن دو نفر حرامی مرا پیدا نکردند بعد از تب سوار شده قبل از غروب
وارد ابوالعباس شدم و از آنجا به قلعه تل رفتم شفیع خان بعد از اتمام کارهایش مرا
دعوت بخانه خود نمود خانواده و ایل شفیع خان مثل سایر ایلات در کوه اسماری

زیر چادر

زیر چادر سیاه زندگی مینمودند از آن ولایت عبور کرده رسیدیم بخانه شفیع خان
تمام اراضی آباد و مزروع بود و این محل برای توقف زمستان خیلی با صفا است چند
نفر از همراهان شفیع خان را که از اصفهان با ما بودند ملاقات نمودم و مسرور شدم
آنها نیز از دیدن من خوشحال از من پذیرائی نمودند

چند روزیکه در ایل شفیع خان توقف داشتم اطلاعاتی مفیده در باب ولایت بختیاری
تحصیل کردم شفیع خان مرد عاقل کاملی بود و همه وقت صحبتهای خوب مینمود آنچه از اخبارات
ولایتی سؤال مینمودم بدون مضایقه پاسخ میداد و از سفر من مثل سایرین سوءظنی
نداشت و خیال میکرد که من غیر از تماشا و سیاحت مقصودی دارم

چون شفیع خان وزیر و ندیم محمد تقی خان بود تمام کارهای طایفه باو رجوع میشد و مالیات را
او جمع میکرد و بدیوان میپرداخت از تمام امور بختیاری مخبر بود و تاریخ بختیاری را خوب میدانست
حال اول زمستانست باران و رعد و برق و باد در کار میباشد چادر لامردان خوب رفع
باران و باد را نمی نمود اغلب اوقات چنان باران میبارید که در چادر همگی تر میشدیم بلکه لباس
و بدن ما هم تر میشد در همین شب یکدسته گرگ حمله آورده نه رأس گوسفند پاره نمودند
یکطرف صدای اهالی یک سمت صدای سگها یکطرف حمله گرگها و صدای گوسفندها صدای
رعد و شدت باران و روشنی برق که متصل دشت را روشن مینمود نیز در کار بود از
کثرت سیل اغلبی از اسبابها را آب برد و چادرها افتادند تماشای غریبی داشت با عجله دائم شتیم
که پناهگاهی پیدا نمائیم اسبها تمام باز شده بسمتی رفتند چنین شبی در عمرم ندیده بودم

تپه‌های اینجا قسمتی از ولایت خوزستانست حیوانات درنده بسیار دارد از قبیل شیر و
پلنگ و خرس و گرگ وغیره رؤسای بختیاری بشکار شیر خیلی مایلند شیر کشتن در
اینجا اسمی دارد و شیر را روی سنگهای قبور نقاری میکنند که همه کس بداند که اینمرد رشید
بوده محمد تقی خان برشادت و شجاعت مشهور است محمد تقی خان یکروز در قلعه تل با
جمعی از ریش سفیدان و کدخدایان نشسته مشغول صحبت بود یکنفر لر نفس زنان با
رنگ پریده وارد شد و گفت در این راه من بدون اسلحه بودم غفلةً شیری بمن برخورد
و میخواست مرا طعمهٔ خود سازد من اورا بعلی قسم دادم که با من کار نداشته باشد و از من
بگذرد و مرا ندیده انگارد از آنجا که لطف پروردگار شامل حال و آن شیر محب علی و آلش
بود بدون درنگ از من گذشته بمن اذیتی نرسانید و در میان جنگل ناپدید شد آنمرد نادان
خوبی و سخاوت آن شیر را که از جان او گذشته بود فراموش نموده در عوض یکی آن حیوان
اصراری به محمد تقی خان نموده که زود تشریف بیاورید و آنجا را که شیر پنهان شده نشان
بدهم تا او را بکشید هرچند محمد تقی خان را از سخن لر شکی بود که شاید دروغ بگوید اما بجهت کثرت
میلی که بشکار شیر داشت با چند نفر سوار شده از قلعه خارج شدیم و رو بجنگل آوردیم آن لر
مکان شیر را که باو حمله آورده بود و درخت بسیاری داشت بمن نشان داد

محمد تقی خان سوار را سه قسمت نموده یکقسمت بدست آخان بابا و قسمتی را بدیگری سپرد و
خودش با جمعی بطرفی ایستاد و شروع کردند در آن بیشه تیر و سنگ انداختن که آنحیوان
بترسد و بیرون بیاید ولی فایده نبخشید محمد تقی خان گفت یقین گرگ یا کفتار بوده این لر از

گرسنه

کثرت ترس تشخیص نداده و یا اینکه دروغ میگوید در مدارک مراجعت بودیم که آن شیر غرش

کنان از بیشه بیرون آمد و بطرف آخان بابا حمله آورد منهم در دسته او بودم آخان بابا با

تفنگ در از خود او را زخمی ساخت ولی شیر یکنفر موسوم بملا علی را از اسب بزیر آورد و نیز

لباس محمد علی بیک را گرفته او را هم پائین کشید مردم از مشاهده اینحال حیران و پریشان شدند

محمد تقی خان مانند شیر ژیان مرکب را از جای برانگیخته پس از آنکه نزدیک شیر رسید از مرکب

بزیر جست و کمر با میدید فتح بست و در مقابل آن شیر شرزه فریاد برآورد ای شیر اینها لایق

و قابل رزم تو نیستند و تاب مقاومت ترا ندارند اگر میل مجادله داری و شیر کارزار

میباشی با شیر روزگار مجادله میکن تا بسزای خود برسی شیر شکارهای خود را همچنان در زیر دست

و پای خود داشت و رها نمود و با کمال وقار ایستاده اعتنائی بدشمنان نکرد و خوفی ننمود

محمد تقی خان چون ببر بیان بدان شیر ژیان حمله برد و با پیشتاب بلندی که در کمر داشت کشیده

بر سر شیر آتش داد گلوله بمغز او جایگیر شده فوراً بر زمین افتاد چند تیر دیگر باو انداختند

در نیوقت سواران بر سر او ریخته با شمشیر و غیره او را کشتند آن شیر خیلی بزرگ و مهیب بود

لاشش او را بقلعه حمل کردند پوستش را کنده بمن دادند ولی طولی نکشید که از من دزدیدند

محمد علی بیک زخمی منکر از شیر داشت بازویش شکسته و گوشت صورتش را کنده آن

دیگری هم دو سه زخم داشت اما کاری نبود

در اینمدت که من در بختیاری بودم صحبت شیر کشتن محمد تقی خان اشتهاری یافته نقل

مجالس شده بود مسلماً این حکایت در طوائف بختیاری خواهد ماند گاه گاهی که من با برادران

نهر عرفانی

محمد تقی خان لشکار میرفتیم در کنار رودخانه که از درخت پوشیده و جنگل مانند بود شیرها

بجنگل میرفتند و ما سواره بیرون دشت می ایستادیم غالباً خرس بیرون میآمد و ما هم

عقب آنها تاخت کرده آنها را می کشتیم گاهی شیر بیرون آمده نعره میکشید و میدوید

سوارها او را تعاقب نموده ولی بندرتاً رسیده و میکشتند وقتیکه شیر در میان درختان

پناه میگرفت گاهی سوارانرا تعاقب مینمود ولی آن هنری که درباب شیر گوشزد نموده‌اند ندیدم

بعضی از اوقات ساز میزدند که شیر را از جنگل خارج نمایند شیر با آنها حمله میآورد و اذیت

میرسانید بیش از نهم نفر از این اشخاص را کشته بود شیرهای اینجا به ندرت بر شخص حمله می

آورند مگر وقتیکه گرسنه باشند اغلب شبها با یلات میروند و گوسفند و گاو و اشخاص

خوابیده را میبرند یکنفر بختیاری که در شکار همراه ما بود در تپه‌ها که زیر شوشتر واقع است

شیر هنگام خواب او را ربوده بود و چونکه ما بدون چادر روی زمین خواب رفته بودیم صبح

که بیدار شدیم یکی از رفقاء ما پیدا نبود و بعد از جستجو بعضی از اعضاء او را یافتیم

لرها از عظمت شیرهای سوسینان صحبت میکردند که گاو و گاومیش را بدوش گرفته میبرند

میگویند علی را بمدد طلبیده اگر گوسفند بربایند از قوت خود او میدانند اسبها از صدای

شیر میترسند هنگام شب الوار آمدن شیر را از جنبش و ترس اسبها ملتفت میشوند خوانین

کوچک بختیاری محض اینکه اشان از شیر نترسند پوست شیر را بشب نشان میدهند

بعضی نوشتجات یادگاری که در قلعه تل نوشته بودند درباب شیر و خرس و دیگر درندگان

ملاحظه نمودم در حدود رامهرمز و کنار رودخانه کارون شیر فراوانست آنها گاهی میروند

بالا پشته‌ها

بالای تپه هائی که زیر کوه لرستانست از جهت پیدا نمودن شکار و مدتی قبل یک شیر
ماده در قلعه تل دیده شده بود و در رنگ ها گون یخنفر تفنگچی او را کشت طول او
ده پا و نیم بود و شیرهای آنجا درشت می باشند ولی از ایلات میترسند میگویند که گاومیش
از شیر نمی ترسد بلکه هر وقت شیر برای آنها حمله کند دفاع سخت با شاخ میکنند
حیوانات دیگر از ترس شیر ناخوش و فالج میشوند از اینجهت در رامهرمز ایلات گاومیش ها را
بجهت قراولی و مستحفظی بیرون و اطراف چادر می بندند و اول که شیر نزدیک بگاومیش
میشود گاومیش ها صدا میکنند از صدای گاومیش اگر مراجعت کرد که هیچ و اگر اعتنا
نکرد گاومیش با شاخهای دراز خود او را تعاقب نموده و بر او حمله میاورد بطوری که شیر
گریخته و باستخلاص خود از شاخ گاومیش راضی میشود الوار شیرها را دو قسم میدانند
کافر و مسلمان آنشیرها که مسلمان هستند رنگ آنها گندم گون و زرد هستند آنشیرها که کافر
هستند زرد با یال سیاه یکموی سیاه میان گرده او هویدست احتمال دارد شیرها ماده آنهائی
هستند که رنگشان بازاست و شیرهای نر آنهائی هستند که رنگشان سیاه است گویند اگر
شخصی بشیر مسلمان برسد و کلاه خود را برداشته و او را بعلی قسم بدهد امین خواهد بود
طرح مذاکره اینست ای کربه علی من بنده علی هستم بسر علی از کشتن من بگذر شیر بشنیدن
اینسخن راه خود را پیش گرفته میرود ولی این التماسها بشیر کافر فایده نمیدهد
الوار اینمطلب را قبول دارند و مطمئن هستند سه سال قبل در دشت رامهرمز یک شیر
اسباب [illegible] مرده را فراهم کرده بود و هر روز در یکجا توقف میکرد و چادرها که برپا [illegible]

اسب و مادیان وغیره می ربود قشون معتمد الدوله که از آنجا عبور میکرد یک سرباز را ربود سوارهای لرستانی چند تیر انداخته هلاکش ساختند لاش او را دیدم بزرگ و خاکستری رنگ بود محمد علی بیک از برایم نقل کرد وقتی که بسردسیر میرفتیم بعضی پیاده و بعضی سواره شیر مزبور برای زنها حمله آورد زنها از اسبها پرت شدند ولی صدمه بکسی نرسید من برای نجات آنها دویدم فریاد کردم ای شیر عار نداری که از من رو گردان میشوی و بزنان عاجزه حمله میآوری من مدعی تو میباشم از صدای من شیر بطرف من حمله آورد با یک تیر او را کشتم در دشتهای خوزستان شیرها در میانه جنگل و کنار رودخانه و مزارع برنج یافت و پنهان میشوند در جبال بختیاری پلنگ بسیار است باسبان حمله مینمایند بگله گوسفند اذیت میرسانند همه وقت از پوست آنها بقلعه تل میآورند خوانین از آنها توشکی میسازند من یک رقم خرس در بختیاری دیدم که بزرگ و خاکستری بود و از الوار می ترسید اغلب گوسفند از گله میبرد بختیاریان حکایات بسیار از خرسها دارند

درینوقت که من نزد شفیع خان بودم سواری آمد و گفت محمد تقی خان و آکلبعلی برادرش ناخوش میباشند بیائید قلعه تل و آنها را معالجه نمائید فوراً سوار شدم و راه افتادم در راه طوفان سختی شد که بزحمت خود را در روی اسب نگاه میداشتم سیل از کوهها جاری شده ما جاده را از دست داده از سنگلاخ و جاهای سخت عبور مینمودیم قلعه تل از کثرت آب دریاچه شده بود رسیدیم بیک نهر بزرگی اسب از زیر من جسته بآب افتادم چون سرداری من لری و ضخیم بود مرا مانع شنا کردن بود خیلی جد و جهد نمودم که از آب بیرون بیایم نشد

بلدی من که همراه آمده بسلامت از آب عبور کرد چون ملتفت من شد خود را باب انداخته مرا نجات داد والا خفه می شدم

خلاصه وارد قلعه تل شده بخدمت محمد تقی خان رسیده ناخوشی صفرا داشت باندک مداوا چاق شد لیکن برادر او در حالت بدی بود و ناخوشی او سخت و کشنده و احتمال خطر میرفت اطباء حاذق هم از معالجه او عاجز خواهند بود

در اواخر ماه نوامبر از طهران و جاهای دیگر نوشتجات از برای محمد تقی خان رسید که خبر خوش نداشت خیلی اسباب کسالت و خیالات از برای او تولید مینمود معتمد الدوله هم که حکومت بختیاری جزو او بود دائم برای مطالبه باقی مالیات بختیاری مامور میفرستاد چند نفر هم که از دیوان برات حواله داشتند آمده مطالبه مینمودند شاطرباشی معتمد الدوله هم که از اصفهان با شفیع خان همراه بود ده هزار تومان مطالبه مینمود سه هزار تومانش را باید بشاه ببرد سه هزار تومان پیشکشی معتمد الدوله باقی را از برای دیگران محمد تقی خان هم بایستی برات بدهد بسر کدخدایان و رؤسای طوائف

این اشخاص مهمان محمد تقی خان بودند اما از بودن ایشان در قلعه تل خوشحال نبود محمد تقی خان طفره میگذرانید چونکه خودش اینقدرها پول نداشت اگر میخواست مجبوراً از حضرات یا غیرها وصول نماید طوائف از او روگردان میشدند و از اقتدار میافتاد پول هم در آنجا کم بود اگر هم داشتند نمیدادند و پولی که دارند از خود دور نمی سازند در اینمدت که من آنجا بودم جز اشرفی و نقره ها که زینت زنان بود غیر از آنها پول سفید و اشرفی ندیدم

[illegible]

که کسی خروج نماید بختیاریها معامله و تجارت ندارند نان فروشی در بختیاری خیلی
بد است زیرا که اگر شخص داخل هر آتبه بشود مهمانست اگر بخرد کسر شأن خود میدانند بقدر
کفایت برای خود گندم و برنج میکارند چادر و لباس آنها از پشم میش و موی بزهای
خودشان است و لباس لازمه خود را هم که باید بخرند با پشم معاوضه مینمایند این مبلغی که
معتمدالدوله مطالبه مینمود ممکن نبود بغیر از زور حاصل نماید و هرگز محمد تقی خان این ظلم را
بایل خود روا نمیداشت مجبور بود مسامحه بگذراند و مأمورین را معطل نماید معتمدالدوله دائما
و دولت تأکید وجه مینمودند ولی ابداً ثمر ثمری نمیشد کاغذی از علی نقی خان که بطور گروی در
طهران بود و برای برادرش رسید که معتمدالدوله از دست شما بشاه عارض شده که شما با
شاهزادگان ایران که در بغداد و فراری شدند همه وقت خفیه نویسی دارید و رشته مودت
محکم نموده اید و گفته اید که مالیات بدولت نمیدهیم و یاغیگری خواهم کرد و شأن و رسم دولت را
از میان برده اید

شاه در اغتشاب بکمال اوقات تلخی را دارد و بمعتمدالدوله حکم نموده که در اول بهار که راه
باز است با توپ و سرباز ببختیاری آمده ایلات را گوشمالی بدهد تا مرتکب اینگونه امور
نشوند زیرا که دولت مدتی بود که بقوت و قدرت محمد تقی خان حسد میورزید که چرا باید
یکنفر بمرتبهٔ برسد که تمام الوار و طوائف بختیاری را در تحت نفوذ خود در آورد و کمال
توهم را داشتند که یکباره کوس یاغیگری بکوبد و برای دولت اشکال حاصل نماید و
نیز از تمول و ثروت محمد تقی خان شاه اغراقات شنیده بود و هیچ تقصیری در ایران

بالاتر از این

بالاتر از این نیست که شخص تمول داشته باشد بهر راهی که ممکن است آن مال باید مأخوذ
حکام و شاه بشود و حکم صریح معتمدالدوله شد که اگر تمام مال محمد تقی خان را مأخوذ داشتی تفحص
باید بدیوان برسد محمد تقی خان برادرش نوشته بود که من کمال کراهت را از جنگ
با دولت دارم زیرا که ممکن است این ایلات مختلفه را که من دور خود جمع کرده ام در وقت
جنگ مرا تنها بگذارند و بدشمن بپیوندند یا خود آنها با من طرف شوند

درینوقت از اصفهان نوشتجات رسید که معتمدالدوله در تدارک قشون میباشد بشیر محمد تقی
خان بخیال فرو رفت و با نزدیکان خود در جنگ و صلح مشورت نمود رای دادند که صلح نماید
و معتمدالدوله را ببختیاری وارد ساخته هر قدر ممکن است از طوائف پول گرفته باو بدهد تا دیگ
طمع او فرو کش نماید مخصوصا شفیع خان عقیده اش در صلح بود اما خود محمد تقی خان میگفت
هرچه تملق بیشتر نمائیم و پول بیشتر بدهیم حرصش برافروخته و هر وقت معتمدالدوله فرصت
دید در تمامی من اقدام خواهد کرد و میگفت مقصود او تمام کردن من و ایل من میباشد
و مرا اگر گرفته بطهران خواهد فرستاد و ایل را غارت خواهد کرد و کاری بکند که زن و مرد ایل بختیاری
تا در به یک پیراهن بنا شوند صلاح خود را در جنگ با معتمدالدوله میدید و میگفت هرچه بحکم
حفظ است و نباید بگذاریم که او از کوه های سخت و دره های دشوار و جنگلهای بی پایان
رد شده خود را بصحرای عربستان برساند و صریح میگفت یا مرا میکشد و یا به طهران میفرستد
در هر صورت اموال مرا بکلی خواهد برد اگر نکشد و بطهران نفرستد حبس نماید شب و روز در
فکر این بود که تدبیری نماید که کار اصلاح بشود

و نیز خبر شده بود که در این ایام مابین دولت انگلیس و ایران نقار است و وزیر مختار انگلیس را
در طهران جواب گفته اند و هم رشته ارسال و مرسول دوستانه هم میان دو دولت متروک
شده و خبر ورود کشتیهای انگلیس را بخلیج فارس شنیده و شهرت داشت که توپ زیادی
هم وارد خلیج کرده و خیال محاصره بنادر را دارد و بعد از فتح بنادر بطرف شیراز و اصفهان حرکت
خواهند کرد و قسمتی هم از قشونش بسمت عربستان میآید

محمد تقی خان هنوز از من شک داشت که جاسوس انگلیس میباشم و از برای شغل مخصوص
آمده ام شاید هم خیال بکند ورود من برای اینست که جنگ ایران و انگلیس غلظت پیدا
نماید محمد تقی خان در این حیص و بیص منتظر فرصت بود که استقلال پیدا کرده اطاعت کسی را
نکند زیرا که سوار و پیاده بسیار در تحت فرمان خود داشت از اینجهت بود که دولت
ایران از استعداد محمد تقی خان توهم داشت که یکدفعه طبل خودسری بنوازد و اعتبار دولت را
از میان ببرد محمد تقی خان مایل بود بداند که اگر با دولت ایران بجنگد دولت انگلیس از
او حمایت وارد و او را بقشون و اسلحه کمک مینمایند یا بعد از تصرف ایران قسمتی از ایران
یعنی عربستان و بختیاری را باو وامیگذارد

بالجمله بمن گفت باید به بنادر بروی و از قول من اظهار ارادت و دوستی کنی و مقصود آنها را
فهمیده بمن اطلاع بدهی من خیلی مایل باینسفر بوده که فرمایش خانرا بانجام رسانم و نیز
میخواستم به کراک بروم و از دکترهای آنجا دستور العمل برای رفع مرض انگلیسی بگیرم روز
بروز ناخوشی او سخت میشد محمد تقی خان کمال محبت را باو داشت اگر هم این ناخوشی و علاج

او را نمی

پر پر فسیت محض خاطر خان و دستور العمل رحبت ناخوشی او که پرم زن انگلیسی هم در اینباب

اصرار داشت بعلاوه میخواستم هموطنان خود را در کراک به بینیم

با اینکه محمد تقی خان لر بود و سواد نداشت اما شخص بسیار دانا و عاقلی بود و خیالات

بلند در سر داشت در آزادی و آسودگی اتباع خود ساعی بود یک شب در اندرون با هم

نشسته بودیم گفت من جد و جهد و آرزو دارم که تمام این قواعد و قوانین وحشیانه بختیاری را

برطرف نمایم و اهالی را امین و آسوده نمایم من کشم باید اینکار بچند نوع اقدام شود

اولاً تجارت داد و ستد در آنجا معمول شود دوم معاشرت دارسال و مرسول با دول خارجه

دیگر اینکه پنبه و نیل در خوزستان فراوانست باید حمل بخارجه شود و در آنجا گرانست

در عوض باید چلوار و تقال و امتعه دیگر که در بختیاری و خوزستان لازم دارند حمل نمود

کم کم تجارت معمول و الوار هم عادی میشوند و من بعد آسوده زندگی مینمایند و قالی و غیره که در

بختیاری درست میشود در اروپا پر بهاست تجار خارجه مایلند که در این صفحات راه تجارتشان

باز شود طولی نمیکشد که در بختیاری ترقی و ترتیب خواهد شد

محمد تقی خان گفت من چند سال قبل فکر کردم که عمل تجارت را در بختیاری رواج بدهم

یک کشتی هم از اشیاء ولایت خودمان بار کرده ولی بدبختی در خلیج فارس کشتی غرق شد

بعد گفت پس از رسیدن بکراک بصاحبمنصبان از قول من بگو که من میخواهم راه ولایت

خود را وسعت دهم با اینکه وسعت ولایت او زیاد بود چه دستهای آنها و اعراب تا نزدیک

خلیج فارس میرفت و نیز بمن گفت بتجارت خانها اطمینان بده که در ولایات من تجار ترا

پرتوجه

ترویج بدهند محمد تقی خان کمال میل را داشت که الوار مال کسی را ندزدند و کسی اذیت ننمایند

دراینوقت خان عازم بود که محمد علی بیک را به بهبهان نزد میرزا قوام بفرستد برای بعضی

مطالب و نیز سفارش نامه از جهت میرزا قوام بمن داد که یک بلدی بدهد و مرا به بندر دیلم برساند

و از آنجا باکاره بخراک بروم در هشتم ماه دسامبر با محمد تقی خان و عیالش خداحافظی کرده با

محمد علی بیک براه افتادیم شب را در باغ ملک ماندیم صبح حرکت کردیم راه طولانی بود

آمدیم در مخروبه منجنیق از روی تپه های سخت سنگلاخ عبور نموده و از بالای تپه دشت مزرعه

منجنیق پیدا و باصفا بود محوطه کوه های هامون گشت که از برف پوشیده بقیه تپه های بلند طرف

جنوب که میگفتند سرحد بختیاری است رسیدیم به بهمئی ها که یکی از طوائف کوه کیلویه و وحشی

ترین مخلوق هستند رئیس آنها در قلعه منزل داشت ایندشت از کثرت دزدی لم یزرع

مانده بود و دهات بی صاحب اگرچه محمد تقی خان طایفه بهمئی را زیر فرمان خود آورده بود

و بجهت دزدی آنها را سیاست سخت مینمود معهذا ما باید اینجا در نهایت احتیاط خودمان را داشته باشیم

یک راه قدیمی بود که از میان تپه ها میگذشت پائین آمده بطرف مخروبه که دروازه او باقی

بود بختیاریان او را اگر دروازه مینامیدند جای باج گرفتن رستم است رفقا یک غاری

نشان دادند میان کوهی بود میگفتند آخور اسب رستم است و درختی قریب پنجاه پا در نزدیکی

بود که طناب اسب را بدرخت می بسته از سنگلاخ بزیر آمده رسیدیم بدشت پرکشت و زرعی

که سبز و پر محصول بود و مسکن طایفه از بختیاری موسوم به مؤمن بنی رئیس آنها ملا فیضی است

که کلانتر بود قلعه او را دیدیم که سر رودخانه علا واقع است ولی ما نزدیک آن قلعه نرفتیم

ماهم حرا

تمام صحرا اسفید بود الوار گچ زار مینامیدند در این تپه ها الوار وحشی زندگی مینمودند از طایفه

چاپ در اینصحرا درخت خرما دیده میشود شب وارد قریه رام هرمز شدیم روی

رودخانه علا در اینجا رودخانه بزرگیست شب را با چند مسافر دیگر درب دروازه توقف نمودیم

رام هرمز شهر ساسانیان است چند تپه مصنوعی هم آنجا بود تماشا کردیم دهات تازه محیط

شهر قدیم است شوانستیم خرابه ها را به بینم زمین اینجا دشت خیلی آباد و مرغوبست ولی

خوب کشت نشده رئیس طایفه اینجا عبدالله خان در قلعه ده نور مسکن داشت شب را در

قریه جو ما توقف نمودیم دو میل دورتر از اینجا امام زاده ایست که میگویند شخص مقدسی

میباشد و الوار او را احترام زیاد مینمایند درختهای نارنج و خرما بسیار داشت

از کنار آب علا عبور کرده بجنگل رسیدیم که چندین خرس و شغال دیده شد رفیق من گفت

سگ و گرگند حق داشت زیرا که شبیه بودند

امروز از میان ولایتی عبور کردیم که متعلق به بهمئی ها است بایر و خراب بود شب را در

جانیرون توقف نمودیم مردمان اینجا وحشی و شریرند در خانه رئیس آنها یک صندلی

و چند پارچه اسباب قشنگ دیده شد گفت چندی قبل یک اروپائی اینجا آمده و مرده

روز بعد وارد بهبهان شدیم تپه های گچ خاک بهبهان و رام هرمز را از هم جدا میسازند

آبهایش غیر گوارا بودند محوطه شهر سه میل و نیم است دیوارهای گلی دارد با برجهای

زیاد قلعه آن معروف به نارنج قلعه است دیوارهای بلند گلی دارد دورش خندقیست

سابقاً جمعیت زیاد داشته بواسطه جنگها و ناخوشی طاعون و حکومت ظالمانه خراب

وبایر شده میرزا قوما غایب بود من مجبور شدم یکروز توقف نمایم از بهبهان که حرکت
نمودم همه ولایات تپه های کوتاه و زمین های آهک و گچ و آبهای بد دارد همینطور است
تا خلیج فارس ما بین بهبهان و دریا یکدشت بزرگیست که دشت زیتون مینامند ده بزرگ
اینجا قلعه چم است شب را در نزد میرزا قوما توقف نمودیم حاکم عموی میرزا قوما سید جوانیست
میخواست همیشه با من صحبت دینی بکند صحبتهای خوب مینمود از قلعه چم حرکت کرده
شش فرسنگ راه میان تپه های سنگلاخ طی نموده از رودخانه زکره گذشته در کنار
رودخانه ذراج زیاد بود میرزا قوما در قلعه مسکن داشت آنقلعه پر بود از سوار و تفنگچی
شخص میرزا قوما مشارالیه سید و مرد عاقل کاملی بود و جنگ نبود حکومت او از روی
انصاف و عدل است مردم شریر و دزد را بترک دزدی وامیدارد و در دهات منزل میدهد
که مشغول زراعت باشند چون از نزد شاهزاده کاغذ نسبت او را میرزا قوما نامیدند سفارش
نامه محمد تقی خان را دادم فوراً امر کرد بکاره حاضر نمایند میرزا قوما خود در شرف حرکت به بوشهر
بود که آنجا را مسخر نماید زیرا که شیخ حسین که رئیس آنجا بود بیرونش کرده بودند بمیرزا قوما
پناه آورده میرزا قوما میخواست او را منصوب نماید و بندر و شیخ را زیر حکم خود در آورد و نیز
میل داشت توبهائی را که در کراک انگلیسها گرفته بودند تصاحب نماید و نوشتجاتی که توبها
مال شیخ است و ما بین انگلیسها و او رد و بدل شده بمن ارائه داد و خواهش کرد که توبها را
گرفته برای او بیاورم صبح بکنار دریا رفتم چند عرب با یک بکاره حاضر بودند ناخدا گفت
فردا بکراک میرسیم فقط چند قرص نان و چند دانه انار همراه برداشتیم ولی شب باد شدیدی

وزید

وزید و تموج پیدا شد بجهت این طوفان راه کمی پیمودیم باران شروع کرد ناخدا ترس
کرد انباری برای برنج و میوه در کشتی بود پناه بانبار بردیم ناخدا مرا دعوت کرد بگوشت
سنک ماهی و برنج پخته آب ناگواری بسم خوردیم غذای ناخدایان عرب همین است هوا
خوب شد روز دیگر غروب در کراک لنگر انداختیم اسباب خود را برداشته بطرف عمارتی
که بیرق انگلیس داشت رفتم رئیس قشون انگلیس کلنل هنل وزیر و سفیر کمپانی هند در بوشهر
وقتیکه سفیر انگلیس را از طهران دولت انگلیس احضار کرد اینشخص را رئیس اردوی کراک نمود
دکتر تکنزی جراح اردوی مرا در کپر خود دعوت نمود
یک استاسیون هم آماده نموده بودند از جهت قشون هندوستان صاحبمنصبان در یک خانه
کوچکی بطرح فرنک منزل داشتند سایرین در کپرها که از شاخه درخت و خشت ساخته شده یک
قریه هم از برای ماهیگیران بود اعراب و ایرانی یک بازاری بعد از ورود انگلیسها در آنجا باز
کرده بودند از تخم و میوه و سبزی و گوشت و جوجه چون پول آنها را انگلیسها نقد میدادند روز
بروز بازار بهتر میشد تعجب داشتند که قشون فاتح چگونه بکسی اذیت نمیکند آب بسیار خوب
اما تابستانش بد است تب ولرز بسیار میشود این جزیره بایر است آب هم در آب انبارها از
باران است چشمه و چاه ندارد چهارده روز مهمان دکتر بودیم تب من را معالجه کرد قدری دوای
آبله کوبی برای بچه های محمد تقی خان داد که آنها را آبله بکوبم از برای کارها و گفتگوی
محمد تقی خان مشروحاً خدمت کلنل هنل شرح دادم اختصاراً بمن جواب داد که حکومت
ایران در حق محمد تقی خان و کل بختیاری بدی نخواهد کرد و جنگ هم مابین ایران و انگلیس

منقطع

مقطع نخواهد شد و در باب راهی که محمد تقی خان میخواهد بطرف هندوستان درست نماید
اگر بتواند ضرری ندارد خلاصه تمام کارهای خود را فیصل داده در هفتم جنوری مراجعت
کردم از برای بندر دیلم در بکاره نشسته وارد بندر شدم حاجی آقا برادر حاجی حسن
مرا در کپر خود پذیرائی نمود بسیار خوش گذشت حاجی حسن لله اطفال محمد تقی خان بود
حاجی آقا گفت محمد علی بیگ زیاد منتظر شما بود و از طول اقامت ملول شد و یقین کرد
که شما نزد هم مذاهب خود رفته اید و دیگر مراجعت نخواهید کرد و بقلعه تل رفته خبر دیگر
هم رسید که معتمد الدوله با قشون زیاد بطرف ولایت محمد تقی خان حرکت کرده چون
محمد علی بیگ نوکر با وفائی است و باید در سختیها به آقای خود خدمت نماید مجبور شده
رفت من خیلی از رفتن او افسوس خوردم

میرزا قوما شنیده بود اهل ابوشهر بحکومت شیخ حسین راضی نیستند با جمعیت زیاد
بدانسوی رفته شهر را غارت کرد حال بطرف بهبهان مراجعت مینمود عزم خود را جزم
کردم که خدمت او بروم اما تنها از این دشت ممکن نبود عبور نمایم خصوصا حالا که جنگ
در همه نقاط میباشد اسب هم گیر نیامد ناچار الاغی کرایه کردم و براه افتادم

میرزا قوما هم چون جمعیت بسیار همراه داشت مجبور بود آهسته حرکت کند شب را در قریه
عرب که موسوم به لیله تن بود توقف نمودم روز بعد یک اسب از قریه هیوسر گرفتم غروب
وارد چادرهای میرزا قوما شدم خیلی مهربانی نمود و گفت شما مهمان من هستید تا
بهبهان و از آنجا هم شما را براحت بقلعه تل میفرستم سوار و تفنگچی واردوی مشارالیه

در قریه کنوا بود ولی چون هوا خوش است من روی قالی خود زیر آسمان میخوابیدم
بیست و پنجم جنوری ما وارد بهبهان شدیم تمام ولایت سبز و خرم گلهای گوناگون
تمام هوا را معطر داشت میان خود شان دشت بهبهان را یکی از بهشتهای دنیا میخوانند
سوارهای میرزا قوما همه وقت پیاده شده گل نرگس میچیدند و اسبهای خود را زینت
میدادند هر جا گل بسیار و با صفا بود آبداری میرزا قوما را میزدند و شربت و غلیان
صرف مینمود با اینکه ماه جنوری است هوا بشدت گرم است
چون میرزا قوما از فرزندان پیغمبر است یک بیرق سبز در جلو او می کشیدند که از
کلابتون و طلاآلات زینت یافته و آینه قران با و نصب کرده بودند همراه بیرقدار
چند نفر موزیکانچی ایرانی همراه داشت و همه وقت موزیک و طبل میزدند میرزا قوما
با پانصد سوار خوب عقب بیرق میرفتند اغلب سوارها دیان بودند و قوش و شکار هم
همراه داشتند چه در راه شکار فراوانست خلاصه نزدیک دهی رسیدیم زن و مرد
باستقبال آمده دست بدهانهای خود میزدند اعراب آنرا هلهله می نامند اُردو را نزدیک
چشمه موسوم بچاه والی زدند برای ورود بشهر احترام میرزا قوما توپها انداختند خانه‌ها
با پارچه های گوناگون زینت داده زنان بالای بام مشغول تماشا میرزا قوما در
یک مسجد بزرگی ایستاد و دعای مخفی خواند درویشی لخت بصوت بلند دعا میکرد بعد
وارد قلعه شدیم میرزا قوما باندرون رفت من در اطاقی منزل نمودم در این وقت
محمد علی بیک از طرف محمد تقی خان یک اسب برای من فرستاده بود که معطل نمانم

رحمانمون

خیلی ممنون شدم اما راه قلعه تل مغشوش بود زیرا که محمد تقی خان آنچه سوار و تفنگچی
بختیاری در آن نواحی است احضار کرده بقلعه تل برای دفع قشون دولت بهمئی‌ها فرصت
یافته تمام ولایت را از چپاول مغشوش داشته‌اند و گله و رمه بسرقت برده بودند بلدی من
گفت راه مخوف و ما با من بیست سوار لازم داریم لهذا من مجبور شده ده نفر سوار مسلح همراه برداشتیم
اراضی اینولایت بهترین اراضی دنیا است ولی از فساد اینقوم بایر و لم یزرع مانده اینزمینها از
که کوه کیلویه و بختیاری و عرب منزل دارند خیلی خوبست افسوس که تمام بایر و لم یزرع مانده
بلدی من گفت که من از این دشت بجهت اینکه دشمن دارم نمیتوانم عبور نمایم من شما را تا مهرمز
میروم شما خود میدانید اهل سلطان آباد گفتند دیروز پسر شیخ مسلد برام هرمز حمله برده
و مبلغی گله و رمه پیش کرده اگر تو تنها بروی از برای تو خطر جانست با این اخبار دیگر
نتوانستم اقامت نمایم اعتماد ببخت خود نموده از سلطان آباد حرکت نمودیم در راه سوارانی
دیدم ابتدا گمان کردم قطاع الطریق میباشند بعد معلوم شد از اتباع شیخ حبیب موسوم
باستک که در غیاب عبدالله خان رئیس رامهرمز دهات را حفظ مینمودند مرا بدهِ خود دعوت
کردند و نهار خوبی دادند منهم برای دو چشم او سوغات دادم آنگاه پسر خود را همراه
من نموده تا باغ انوشیروان اشجار نارنج بسیار داشت و در یکی از باغها یک تپه مصنوعی
بود و از قرار نوشته که در آنجا دیدم این مخروبه عمارت و قبر پادشاهان ساسانیان بوده
قبر صاحب عمارت و پسرش را بمن نشان دادند در ده رام هرمز بلدی خود را که محمد تقی خان از
قلعه تل فرستاده بود ملاقات کردم معذرت خواست که در راه اعراب مشغول غارت بودند

بعجز

چون من با آنها خوبی بودم احتمال خطر میرفت بعد باتفاق بقلعه تل رفتیم دیدم محمد تقی خان با خوانین و نوکرها و بستگانش تمام در قلعه مسلح حاضرند خدمت خان رسیدم خاتونجان خانم و اهل اندرون تماماً از من دیدن نمودند و از ملاقات من مسرور شدند وقایعی که بعد از من در بختیاری روی داده بود نقل کرد و گفت معتمد الدوله چون دید محمد تقی خان از ادای مالیات طفره میزند او را نزد شاه یاغی قلمداد کرده و مشغول تدارک لشکر شد برای اصلاح امور بختیاری و بقیه مالیات آنجا و دزفول و شوشتر و اعراب خوزستان قشون معتمد الدوله باید از رشته های زردکوه و رود خانه کرن بگذرد شاه امر کرد علی نقی خان برادر محمد تقی خان که مهماندار معتمد الدوله است بقلعه تل بیاید محمد تقی خان هم بمال امیر رفته تشکیل اردوی معتبری داده اما معلوم نیست که باید اطاعت معتمد الدوله را بکند یا مقاومت نماید

معتمد الدوله هم باید از آنجبال شامخه عبور کرده بمال امیر برسد

محمد تقی خان هم هنوز تکلیف خود را معلوم نکرده عیالات او هم در تشویش هستند چه جنگ با دولت هم همه نوع از برای آنها خسارت وارد میساخت در تهیه بودند که تمام اهل اندرون اسباب را بیک کوه سردسیری نقل نمایند تا محفوظ بمانند فعلاً ریاست قلعه تل سپرده بخاتونجان خانم بود مشارٌالیها از اعراب تبعه شیخ مسلّط توهّم داشت که مبادا در غیبت محمد تقی خان ایلات و قلعه تل را غارت کند یکدسته دزد هم در این روزها در حوالی قلعه دیده بودند خاتونجان خانم آقا عزیز را که از اقوامش بود با سوار و تفنگچی بسراغ دزدها فرستاد که آنها را گرفته بیاورند منهم با آنها رفتم آقا عزیز مردی لاغر و کوچک اندام است تمام روز راه رفتیم

سوار

شب را در کوه جنب منجنیق پنهان شدیم بعد از رفع خستگی دوباره حرکت کردیم طلوع صبح
که هوا روشن شد یک دسته سوار از دور نمایان گردید ولی معلوم نبود که دزدند یا مسافر
شوشتر رفقا در یک گودی برای حمله پنهان شدند منهم سنگی را پناه خود ساختم در میان
سواران شخصی را دیدم که کلاهش فرنگی است از رفقا مهلت خواسته نزد او رفتم تا مطلب را
درست بفهمم معجلاً نزد او رفته بزبان فرانسه صدا کردم از شنیدن زبان فرانسه او خیلی
تعجب کرد زیرا که من بلباس بختیاری بودم چون بدقت ملاحظه کردم دانستم که بارون دِبد
خفیه نویس (سکرتر) سفارت روس است که سابقاً در همدان در اردوی شاهی دیده
بودم چند نفر سوار نظامی و چند قاطر با اسباب که دولت باو داده بود همراه داشت
گفت نزد معتمدالدوله میروم منهم اخبارات معتمدالدوله را باو گفتم باری نزد آقا عزیز مراجعت
نمودم و گفتم امروز یک خطر بزرگی از ما رفع شد زیرا که این شخص از مقربان دولت روسیه
بود اگر او را صدمه رسانده بودیم دولت روسیه هم در تلافی اسباب خسارت آقا محمد تقی
خان میکوشید رفقاء خرسند شدند دوباره در آن گودی انتظار دزدان را میبردیم

چند سال بعد از این مقدمه بارن دبد را در لندن در یک اطاق نقاشی ملاقات کردم
و گفتم اگر من در آن روز نبودم آقا عزیز شما را کشته بود

خلاصه بعد از تفحص معلوم شد کسی در این نواحی نیست که خطر از برای قلعه تل داشته باشد
لهذا مراجعت نمودیم پس پسران محمد تقی خان را که سپرده بمن بود برداشته روانه دشت
مالمیر شده تا ملحق باردوی محمد تقی خان بشویم

محمد تقی خان

محمد تقی خان مذکور داشت من هیچ وجه خیال نزاع با معتمد الدوله ندارم بلکه میخواهم بعد از ورود
او خدماتی شایان نموده که بر اولیای دولت صداقت من معلوم شود و کمال جد و جهد را خواهم
نمود که کار اصلاح شود مقصود محمد تقی خان این بود که بقدر امکان پول از طایفه جات وصول
کرده تقدیم معتمد الدوله نموده تا رضایت او را حاصل نماید

ورود علی نقی خان به بختیاری نه تنها برای بلدی معتمد الدوله بود بلکه آمده بود که الوار را جمع
کرده توپهای سنگین را از بلند و پستی بگذرانند زیرا که بدون امداد الوار آوردن این توپها از این جبال
سخت بسیار دشوار بلکه امکان نداشت

اردوی محمد تقی خان خیلی زیاد بود از کثرت جمعیت عرصه کاهی پر نموده بودند تمام اردو در
چادرهای سیاه و کپرهائی که از شاخه درخت ساخته شده بود مسکون بودند هشت هزار نفر
سوار و تفنگچی در دشت مال میر حاضر نموده اغلب طوائف محض اینکه خدمت و همراهی
بخان نمایند هر کدام حتی الامکان از سوار و تفنگچی بامداد او فرستاده اند و همچنین اعراب
که در حوالی شوشتر وغیره بودند سوار و تفنگچی حاضر داشتند فراهم کردن این نوع سوار
و تفنگچی بسیار کاری دشوار است زیرا که اینجاعت هر کدام از طایفه و قبیله بودند و نهایت
میل را بجنگ داشتند از کثرت شوق متصل تفنگهای پر خود را بهوا خالی نموده رقص
میکردند و آواز جنگ میخواندند تمام این اردو بدهان محمد تقی خان نگران و منتظر بودند که حکم
نماید و یکدفعه حمله بقشون معتمد الدوله نمایند

این الوار اعتنائی بتوپ و قورخانه وغیره نداشتند در آن کوه های سخت اگر جنگ واقع میشد

پیدا کنند

بید رنگ قشون دولت را نابود میکردند وهیچ چه این الوار ازکشتن وکشته شدن پروائی
ندارند شبها محمد تقی خان در روی قالی نزدیک آتش می نشست شفیع خان هم در حضور او بود و مشغول
خواندن شاهنامه وداستان رستم وخسرو وشیرین میشدند مردم از استماع این اشعار محظوظ
بودند وقتی که صحبت از شجاعت رستم پهلوان بمیان میآمد که سوار را با اسب بیک شمشیر دو نیمه مینمود
یکدفعه الوار صدای عظیمی مینمودند ودست بر روی دست زده شمشیرها را از غلاف کشیده بایکدیگر
شمشیر بازی مینمودند این اشعار بدرجات بر هیجان آنها میافزود وقتی بشعری میرسید که پهلوانی
کشته شد یکمرتبه همگی افسوس کنان وانگشت حیرت بدندان گزان سینه های خود را باز کرده
با مشت بسینه میزدند وبصوت غمناکی مترنم میشدند و بقاتلش فحش میدادند ولعنت میکردند
هنگامی که از اشعار بدبختی های خسرو وشیرین وچگونگی حال آنها شنیده میشد اشک از رخسار
آنها میچکید وبنای گریه ووای وای را میگذاشتند

محمد تقی خان هم مثل سایرین بعضی اوقات که باینگونه اشعار حزین میرسید گریه مختصری
مینمود یک شب هم در اندرون مجلس باینطریق گذشت یکدفعه دیدم محمد تقی خان مثل بچه
گریه میکند نهایت تعجب بمن دست داد باو عرض کردم که شما زحمات بسیاری کشیده اید
وسرد وگرم جهانرا چشیده جنگهای فراوان دیده اید ودشمنان بسیار بدست خود قتل
کرده اید چرا باید بخواندن افسانه زاری وبیقراری نمائید

با چشم گریان ودل بریان در جواب من گفت ای صاحب چکنم چاره ندارم وقتی که باین اشعار
سوزناک میرسم خودداری نتوانم وگریه بمن دست میدهد

شب و روز در اردوی محمد تقی خان صدای سرنا و دهل بلند بود معلوم میشد که الوار از
این نوع موزیک مسرور میشوند
بعد از ورود من بمالمیر خبر برای خان رسید که معتمد الدوله با قشون و توپخانه و قورخانه
از زرده کوه گذشته عنقریب است وارد مالمیر میشود محمد تقی خان مشغول تدارک استقبال گردیده
در ضمن میخواست اردوی خود را باو نشان بدهد و او را مبرسازد تا از خیالات عداوت
آمیزش منصرف سازد خود و پسر و اتباعش سوار مادیانهای عربی شدند و براه افتادند
از آن راهی که میبایدگذشت سواران رده ساختند و حرمت او را تفنگها خالی مینمودند و نیز
گروهی از بختیاری و عرب در جلو خان باسب بازی و قیقاج مشغول شدند و مانند بازیهائی
که اجداد ایشان در ایام اشکانیان مینمودند معمول بود بجای میآوردند
معتمد الدوله هم با صاحب منصبان و سواران مخصوص خود ایستاده تماشا میکردند و باکمال
تشخص و وقار آهسته میآمدند و جلو او فراشان غضب که از اشرار اصفهان بودند با ترکهای
دراز مشغول راندن و زدن مردم بودند تا راه بدهند صدای سرنا و دهل بختیاریان در این
کوه های پیچیده درویشان زیادی در راه ایستاده دعا و ثنا بمعتمد الدوله مینمودند و صدای
علی علی باسمان میرسید سوار نظام و توپ و قورخانه او وارد شد حسب المعمول ایران جلو او
گاو و گوسفند ذبح نمودند محمد تقی خان دو پسر خود را پیشباز معتمد الدوله فرستاد همینقدر
که نزدیک شدند یکی آنهارا جلو زین خود گذارده بوسید و دوباره سوار اسب خودشان
نمود محمد تقی خان هم از عقب رسید و پیاده شد و ایستاد تا معتمد الدوله رسید احوال پرسی

نمود

میمنود و از دیدن من در بختیاری تعجب کرد دو میل مابین اردوی محمدتقی خان و اردوی

معتمدالدوله فاصله داشت چادرهای معتمدالدوله از شال کشمیری و قالیهای ابریشمی

گرانبها مزین بود صاحبمنصبان اردوی او هم زینت خوبی داشتند قشون و سرباز در

چادرهای کوچک منزل داشتند قاطرچیها و مکاریها در زیر آسمان بودند این اشخاص

معروف بدزدی بودند هرچه بدستشان میافتاد میربودند اگر معتمدالدوله صاحب

اموال عارض میشد آنها را سیاست مینمود اما باز در دزدی کوتاهی نداشتند

بارون دوبد دو روز قبل وارد مالمیر شده چادر او را نزدیک چادر معتمدالدوله برپا داشته بودند

بمحض دیدن او رفتم اسب خود را بدر چادر بستم در مراجعت اسب را ندیدم بارون دوبد

عقب اسب فرستاد نیافت محمدعلی بیک کفشکار سربازهای دولتی است محل آنها را میدانم

محمدتقی خان اسبی داده سوار شدم و با محمدعلی بیک براه افتادیم تا رسیدیم پای کوهی

که مابین سوسن و مالمیر است کوه را طی نمودیم رد آنها را شناخت شب بفراز کوه

رسیدیم چند نفر را دیدیم که آتشی افروخته مشغول طبخ شام میباشند از سواران معتمدالدوله

بودند و کلاه پوست بره داشتند چند اسب هم در آنجا بود یکی از آنها اسب من بود بمحض

اینکه ما را دیدند برای جنگ خود را حاضر داشتند ما هم بدون فرصت بآنها حمله بردیم

پیشتاب درازی که در کمر داشتم کشیده بطرف سربازی که تفنگ درازی در دست

داشت خالی خواستم بنمایم در رفت غفلةً از پشت سر با چماق آهنی بگردن من زدند

که در غلطیدم وقتی بهوش آمدم محمدعلی بیک را بالای سر خود دیدم که آب بصورتم میچکانید

لکن کلفت

لنگ کلفتی که مانند بختیاریان بدور سر داشتم مانع هلاکت من شد سه اسب دیگر هم غیر از اسب خود از آنها گرفته راندیم دو نفر سرباز هم زخم برداشتند در این مختصر جنگ فتح با ما بود تفصیل را در مراجعت به محمد تقی خان شرح دادم

معتمدالدوله و محمد تقی خان چهل روز در دشت مالمیر توقف داشتند یکی از رؤسای اردوی معتمدالدوله هر روزه نزد خان آمده در باب صلاح و اطاعتش از دولت مذاکرات مینمود اما او بقسمهای معتمدالدوله اطمینان نداشت چه میدانست پس از آنکه مطیع شود از تمام طوائف بختیاری و عرب مالیات گرفته آنوقت درمقام اذیت او برمیخیزد علی نقی خانهم در اردوی معتمدالدوله بود و حکم ریاست خوزستان و بختیاری را برای برادر خود از دولت صادر کرده بود بشرطی که او امداد کرده تو بهار از این جبال سخت بختیاری بگذراند شهرت داشت که فقط مقصود معتمدالدوله گرفتن مالیات شوشتر و دزفول و حویزه است و کاری برضد محمد تقی خان نخواهد کرد اما خیال معتمدالدوله این بود که راه در ولایت بختیاری پیدا کرده آنوقت طوائف جزء را برضد محمد تقی خان بشوراند پس از آن در تمامی مشارالیه بکوشد

علی نقی خان همواره از اردوی معتمدالدوله باردوی برادر رفت و آمد میکرد و مقصودش اصلاح ذات بین بود و باعث داخل شدن معتمدالدوله بخاک بختیاری او بود والا محمد تقی خان محال بود که بگذارد از اصفهان بالاتر پاید معتمدالدوله پیام بمحمد تقی خان فرستاد که سوار و پیاده را مرخص کن که بمساکن خود بروند و عده از برای خدمت خود بجای گذار و باردوی من بیا تا بقسم قرآن ترا اطمینان دهم که مقصودی جز خیر تو ندارم و خوزستان و بختیاری هم

بانگاشت

باشما است اما خان سخنان او را باور نداشت و یقین میدانست که معتمدالدوله بخیال
گرفتاری او آمده چنانکه از اصفهان و طهران هم باو نوشته بودند و سخت پشیمان شد که
چرا گوش بسخن برادر داده و اردوی معتمدالدوله را مانع نشد که بخاک او وارد شوند لهذا
بتمام اتباع و سواران خود حکم داد که ناگهان باردوی معتمدالدوله حمله آورده او را از میان
بردارند رؤسای طوائف هم این رای را پسندیده بودند ولی علی نقی خان قبول نکرد و گفت
اگر این تدبیر واقع شود دولت مجبور است که در تلافی باضمحلال بختیاری پردازد ما باید
کاری بکنیم که دولت را از خود خوشنود داشته باشیم و اسباب دلتنگی اولیای دولت را
فراهم نیاوریم اما محمد تقی خان بهمان خیال باقی بود و در صدد حمله باردوی معتمدالدوله بود
چیزی نگذشت که مطلب مکشوف شد

خلاصه معتمدالدوله دانست که بزور لشکر نمی تواند محمد تقی خانرا بدام بیاورد بحربۀ تعارفی متشبث
گردید و عازم شوشتر شد اردوی او چادرها را کنده حرکت کردند و از دشت مالمیر بقلعه تل
آمدند و یک طاقی در قلعه از برای معتمدالدوله زینت دادند طاقهای بالای قلعه پر بود
از تفنگچی برای محافظت خان که مبادا ابنا مردی قشون معتمدالدوله او را دستگیر نمایند
هم چنین معتمدالدوله هم در بهاربند جاهائی مستحفظ برای خود حاضر داشت

درینوقت از طرف محمد تقی خان پنج رأس اسب عربی و دوازده قاطر و چند عدد شال کشمیری
با دویست تومان برای معتمدالدوله هدیه فرستاده شد در تمام این مدت سورسات را خان
مجانا متحمل میشد در مالمیر نوشتجات چندی که بر روی سنگ منقور شده بود ملاحظه شد و

منز

وممتاز ترین آنها در کول فره بود شمردم سیصد و چهل و یک صورت در پنج مجلس بود و بیست
و چهار سطر هم نوشته مطالعه شد که بطرز سوسیانیان نوشته شده من دو مرتبه عزم تماشای
سوسن را نمودم ملا محمود از ترس اغتشاش در کوه پنهان شده بود فعلاً در اینجا احدی پیدا نشد
مطالب جدیدی تحصیل نکردم و آن نوشتجاتی که الوار گفته بودند در مخروبه‌هائی که زیر دیک پل
میباشد هست و یقین دارند که بی فایده نیست من تماشای آنجا رفتم چیزی معلوم نشد مگر چند
نوشتجاتی که بفارسی نوشته بودند و بجهت من مفید نبود با خود عهد کردم دیگر بحرف این
الوار هیچ جا نروم چونکه چند دفعه بحرف آنها رفته صدمه کشیدم معتمد الدوله هم از قلعه تل
بجانب شوشتر حرکت کرد مردم میگفتند از هدیه و اطاعت محمد تقی خان خوشنود است
و دیگر در پی آزار او نخواهد بود اما خیال این آقای متقلب این بود که بتوسط و همراهی محمد تقی
خان از این کوه‌های سخت گذشته بدزفول و شوشتر برسد و جمعیتی بسیار دور خود جمع
کرده بمقصد خود نائل شود

محمد تقی خان علی نقی خان را همراه معتمد الدوله فرستاد تا او را بشوشتر برساند هنگام عبور
معتمد الدوله از میان طایفه کوندوزلو و طایفه سوهونی شفیع خان رئیس طایفه سوهونی
و چند نفر خوانین دیگر را همراه بشوشتر برد و در آنجا آنها را با علی نقی گرفته محبوس داشت
محمد تقی خان اطمینان و ضامن برای خود و ایلش از معتمد الدوله خواست تا نزد او برود او
قبول نکرد و شهرت داد که محمد تقی خان یاغی است و از همه جا سوار و پیاده بکمک خود
طلبید تا مراجعت بقلعه تل نماید چون معتمد الدوله شنیده بود که محمد تقی خان بکمال محبت پسر

برادر خود

بزرگ خود و پسر علی نقی خان، وارد فوراً آنها را احضار کرد و قسم نامه نزد محمد تقی خان

فرستاد که اگر این پسرا نزد من فرستی در صدد خرابی تو نخواهم بود و راه خود را گرفته باصفهان

مراجعت مینمایم محمد تقی خان و زنش ازین احضار سخت پریشان خاطر شدند و میگفتند که اگر

این اطفال را نزد او بفرستیم سالم بما رد نمیکند

علی نقی خان هم از شوشتر کاغذی برادر نوشت که اگر میخواهی طایفه آسوده باشند و مردم به

ناحق کشته نشوند پسرت را با پسر من روانه شوشتر نما تا این غائله از میان بختیاری

مرتفع شود و هرچند محمد تقی خان از خیالات تقلب آمیز معتمد الدوله آگاه بود ولی محض

آسودگی اتباع خود قبول اینمعنی نموده اما خاتونجان خانم و سایر زنان سخت در غم و غصه

فرو رفتند و روز و شب مشغول گریه و زاری بودند خاتونجان خانم علی الاتصال فحش به

محمد تقی خان میداد و میگفت تمام این بلیه از علی نقی خانست خود محمد تقی خان هم از کثرت

اندوه مثل قلم لاغر شده بود مشاهده حالت این طایفه جانفرسا بود هرکس این اوضاع را

میدید اشک او جاری میشد خلاصه بعد از گریه و زاری زیاد حسین قلیخان را سوار نمودند که روانه

نمایند مادرش خود را باو آویزان کرده از اسب بزیرش آورد و دوباره او را سوار نمودند

خاتونجان خانم دید چاره از برای او نیست راضی برفتن پسرش شد بشرط که من با او

همراه باشم زیرا که بکمال اطمینان را بمن داشت قرار شد که من با اطفال نزد معتمد الدوله رفته

در هر موقع از محافظت آنها خودداری ننمایم شاید هم وساطت من در نزد معتمد الدوله اثری

داشته باشد تا مرتکب بعضی بیرحمیها نشود من بیچاره محض خاطر خاتونجان خانم قبول اینمعنی

کرده

کرده در نهایت یأس و ناامیدی که بطور یقین از معتمد الدوله داشتم و میدانستم که وساطت
مرا قبول نخواهد کرد و در پی آزار انها خواهد بود لاجرم ما سوار شدیم همینکه بدرب قلعه تل رسیدیم
محمد تقی خان روی سکو نشسته بود مانند ابر بهاران اشکش از دیده باران بود و دائم با دست
بسینه خود میزد خدا داناست که بچه اندازه خان در پریشانی و اندوه غوطه ور است

خاتونجان خانم با کنیزان و تمام اهل اندرون گریه کنان پیاده از عقب ما همی آمدند تا رسیدیم
به تپه هائی که فیما بین قلعه تل و باغ ملک میباشند آنجا زنها ایستاده و گیسوان بلند خود را
موافق معمول بختیاری بریده فریاد مینمودند و خاک بر سر همی ریختند از آن پس آن زن
روی جوان خود را بوسیده و او را وداع کرد و با سایر زنان گریه کنان و سینه زنان
بطرف قلعه مراجعت نمودند حسینقلی از این واقعه جانسوز و دوری از پدر و ما در بغض کرده
و چین بجبین آورده هیچ سخنی نمیگفت اما آثار ترسی از او دیده نمیشد و سوار مادیان
عربی نژاد پدر خود نشسته لباسش لری بود جبه درازی با شلوار ابریشمی پوشیده و کیسه
کمری بمیان بسته و پیشتاب درازی نیز بکمر داشت و سپری بدوش افکنده و
شمشیر جواهرنشان بغل اسب خود بسته بود و تفنگ کوتاهی بقاش زین استوار نموده

حسینقلی جوانی دلیر و قابل بود و در کمال خوشگلی است در ایران چنین جوانی خوشگلی
ندیده بودم اسد خان پسر علی نقی خان شش سال از حسینقلی بزرگتر بود و البسه اش ممتاز اما
اسلحه همراه نداشت با اینکه جوان است اما در علم و هنر شهره میباشد از قبیل اشعار و تواریخ
و سایر چیزها بسیار میدانست مادرش نیز او را بمن سپرد

اسفندیارخان که از نوکرهای مخصوص محمد تقی خانست با چند نفر دیگر همراه این دو آقازاده بودند شب را در ایل شفیع خان ورود نمودیم زنها بجهت رئیس خود شان که گرفتار معتمد الدوله بود گریه مینمودند و وحشت داشتند که مبادا او را بکشد چون شنیدند که پسر محمد تقی خان وارد ایل شده مرد و زن دور ما اجتماع کرده فحش بمعتمد الدوله و تمام روستائیها میدادند (مردم بختیاری غیر ایلیات و چادر نشین تمام اهالی شهر را روستائی گویند) عوض تسلی میکفتند هر کس گرفتار معتمد الدوله بشود بلا شک بهلاکت میافتد

خلاصه عصر پنجم بدون حادثه وارد شوشتر شدیم اسفندیار خان با همراهان خود از ترس اینکه مبادا دچار معتمد الدوله بشوند در بلیطی که نزدیک شوشتر است و در کنار آب گرگر واقعست توقف نمودند من با آن دو جوان والله آنها از پل گذشتیم در قلعه خرابه که در قرب آب بود معتمد الدوله منزل داشت فوراً ما را احضار کرد ما هم بدون معطلی نزد او رفتیم معتمد الدوله از دیدن این دو جوان خندان و خوشحال شد من دانستم که معتمد الدوله بقسم خود وفا نخواهد کرد و مقصود او اینست که محمد تقی خان را بچنگ آورده بمقصد خود نائل شود

معتمد الدوله بر روی قالی نشسته تماشای رود کارون را مینمود که از زیر عمارت جریان داشت قشون او در آنطرف رودخانه که دشت کوچکی است چادر زده بودند سواران جعفر قلیخان و علی رضا خان که هر دو از خوانین بختیاری و از دشمنان محمد تقی خان بودند مشغول مشق جنگ بودند و متصل تفنگهای خود را یکی یکی خالی میکردند

در نیوقت معتمد الدوله رو بجانب حسین قلی کرده با تغیر زیاد گفت چرا پدرت را همراه

نیاوردی آیا خیال آمدن شوشتر و دیدن ما را ندارد حسین قلی بدون ترس در حالیکه به تفنگ خود تکیه داشت گفت پدرم خیال آمدن شوشتر را ندارد معتمد الدوله اشاره بسرباز د قشون خود کرده گفت آیا میخواهی اینها را بفرستم بزودی او را بپا ورند حسین قلی دست را بدسته کاردی که در کمر داشت گذارده گفت اگر تمام قشون خود را بقلعه تل بفرستی آنها را لخت خواهند نمود آنگاه انگشت سبابه را بدهن خود فرو برده بیرون آورد یعنی چنان لخت نمایند که بجز پوست بدن آنها چیزی باقی نمی ماند گویا اینقاعده رسم بختیاری است که در اینمواقع انگشت را بدهان فرو میبرند

معتمد الدوله از جرئت این پسر خیلی متحیر شد نهایت فرحناکی باو دست داد بطوری که نمی توانست از خنده خودداری نماید بعد از آن گفت پدر تو اشرفی ندارد جواب داد که من اطلاع ندارم زیرا که بچه میباشم دوباره گفت تو میدانی در کجا پنهان نموده اگر ابراز نکنی ترا باقرار مجبور مینمائیم یعنی بتو اذیت میکنیم تا بروز بدهی بدون خوف گفت میدانم اگر هم بدانم بتو نمیگویم اگر هم مجبور شدم که کشف اینمطلب نمایم پدرم نخواهد گذاشت که دست شما باو برسد

معتمد الدوله از گستاخی حسین قلی و اینکه نمیتواند از او تحصیل خبری نماید تعجب نمود و بمحمد زمان خان که یکی از روسای شوشتر بود فرمود که من این پسر والله اش را بتو سپردم که بکمال مواظبت را از او بنمائی

من از شجاعت و گستاخی حسینقلی و بدفطرتی آنخواجه ظالم متحیر شدم شقاوت و بطوری

بود که تمام صاحبمنصبان اردوی او از این رفتارش در حق این دو طفل بی تقصیر او را لعنت مینمودند خلاصه آن دو جوان را از اطاق معتمد الدوله بیرون بردند منهم بعد از چند کلمه سؤال و جواب مختصر معتمد الدوله قصد رفتن بقلعه تل نمودم تا واقعه را بمحمد تقی خان عرضه دارم با اینکه راه مغشوش بود و دزدها مشغول چپاول عابرین بودند اما من بدون آنکه بکسی اظهار سفر خود را نمایم که مبادا مانع رفتن من باشند سوار شده بتاخت و تاز براه افتادم شب را در ایه یکطایفه از بختیاری بسر بردم مردم ایل دور من جمع شده بصحبت پرداختند و تحسین بشجاعت و رشادت حسینقلی و لعن بآن خواجه ظالم مینمودند

پیره زالی دستهای خود را بگردن من انداخته گفت هیچ بختیاری صحیحی در رختخواب نمرده انشاالله تعالی حسینقلی هم روی طایفه خود را سیاه نخواهد کرد

وقتی که بقلعه تل رسیدیم و تفصیل را به محمد تقی خان معروض داشتم آنوقت دانست که تمام کارهای معتمد الدوله از روی تقلب بوده و مقصودش اینست که دست او را از حکومت کوتاه و با کمال خفت روانه طهرانش نماید محمد تقی خان درینوقت از کرده پشیمان شد که چرا رأی برادر را قبول کردم و معتمد الدوله و قشونش را در این سنگلاخ مقتول ننمودم و نهایت تأسف را داشت اما حالا پشیمانی سودی ندارد چون تعریف رشادت حسینقلی را نمودیم تحسین زیادی نمود و گفت الحق این جوان لیاقت ریاست را دارد

خانم جان خانم از استماع این سخنان دانست که ابد الدهر روی جوان خود را نخواهد دید چنان صدا را بگریه بلند کرد که بنوشتن نمی گنجد مشاهده حالت آن زن بسی جانسوز بود و نوای

فغانش تو هم

فحاشی بشوهر خود گذاشت که چرا قسم انشخص کافر را قبول کردی و جوان خود را بدست
خود باتش انداختی بالاخره ما هرچه خواستیم ازآن زن را تسلی دهیم ممکن نشد و مانند ابر بهار
گریه و زاری مینمود و حدس من تمام صحیح بود معتمد الدوله همینکه کردی بدستش آمد همانروز
درصدد تهیه آمدن بقلعه تل وگرفتاری محمد تقی خان افتاد محمد حسینخانرا که یکی از خوانین
بختیاری بود بقلعه تل فرستاد و بمحمد تقی خان پیغام کرد یا تسلیم شو یا اینکه آن دو جوانرا
بهلاکت میرسانم قشون معتمد الدوله روز بروز زیاد میشد و فوج سرباز با توپهای سرحد
لرستان باردوی او پیوست و ایلیات دشمن محمد تقی خان و جماعتی از مردم فیلی با مداد او آمدند
جماعتی از طوائف مطیعه محمد تقی خانرا بپول بطرف خود کشید و عده هم از ترس قشون ایران
از محمد تقی خان دست بر داشتند هنوز محمد تقی خان در خیال صلح است آگریم برادر خود را
نزد معتمد الدوله فرستاد که چند روز دیگر با عده مختصری برای محافظت خود بشوشتر میآیم
منهم با آگریم رفتم ساکنین عرض راه تمام کوچ کرده بودند کسی در بیابان دیده نمیشد ما محض اینکه
کسی مارا نبیند و از قصد ما آگاه نشود شبها راه را طی مینمودیم

محمد تقی خان برحسب وعده خود محض اینکه جنگ واقع نشود از قلعه تل بسه فرسخی شرقی
شوشتر آمده توقف نمود ولی قبل از اینکه داخل شهر شود چند نفر ضامن معتبری از
معتمد الدوله خواست که درمقام اذیت او بر نیاید و او را روانه طهران نکند معتمد الدوله ضمانت را
قبول نمود علی نقی خان بمحمد تقی خان گفت مصلحت اینست که دزراهکیری و در آنجا سنگ
جوپل را مستحکم نمائی آنجا جائیست که چند سوار با تمام قشون معتمد الدوله میتواند برابری و جنگ

کند محمد تقی

کند محمد تقی خان محض اینکه هنگام رسیدن محصولات است و حاصل و کشت مردم زیر پای
میرود رای بجنگ نداد در خیال افتاد که بشیخ المشایخ چعب توسل جوید چه شیخ نزد
معتمد الدوله نرفته و وارد قلعه شده محمد تقی خان قبل از رفتن من بشوشتر با چند نفر از خوانین
بختیاری مشورت کرد که حسینقلی را از حبس معتمد الدوله بیرون بیاورد اینخیال هیچ اشکالی
نداشت بسهولت انجام میگرفت ولی الله اطفال از ترس جان خود این رای را نپسندید و
مانع این اقدام شد خیالش این بود که حسینقلی در جامه زنانه درآمده بتوسط یکی از نوکرهای
آمحمد زمان که معتمد الدوله بچهارا باو سپرده بود بیرون آورده از شهر خارج نماید

چند نفر از سواران اکرم که بشوشتر آمده بودند خیلی شایق بودند که با من بدیدن شیخ چعب برویم
فردا صبح از شهر بیرون رفتیم تا قراولان ملتفت نشوند در دهی که چند فرسخی شوشتر بود اجتماع
کرده وقتی که از آن ده دور شدیم دسته سواری ما را تعاقب کرد اما ما در تپه ها پنهان شدیم
ظهر رسیدیم بچشمه که معدن نفت بود و در آنجا عمارتی است محمد تقی خان حافظی بآنجا فرستاده
از آنجا با ایل لطفی آقا که رئیس طایفه کوندوزلو و در کنار آب کرکر مسکونست عازم شدم در
راه مرا کسی ندید اسب منهم از علفهای کنار جوی خورده چند ساعت رفع خستگی کردم دیگر باره
به راه افتادم بواسطه روشنائی چراغها و صدای سگها معلوم شد که ایل نزدیک است
همان ایل لطفی آقا است او را از خواب بیدار کرده مرا پذیرائی نمود با سه نفر سوار که عازم
رام هرمز بودند براه افتادیم اسب من قوت حرکت نداشت بامداد لطفی آقا اسب دیگری
گرفته و بلد بهم همراه من نمود بجهت خوف از مخاطره شب حرکت کردیم بلدی از شیرهای

ایوکند

اینولایت و قطاع الطریق میرسید طلوع صبح چند نفر از دور دیدیم بلدی از ترس آنها فرار

کرد وقتی که نزدیک شدند پانزده نفر درویش بودند که بجهت تحصیل رزق در اطراف

گردش میکردند و نهایت ارادت را خدمت محمد تقی خان داشتند محمد رشید خان که از جانب

محمد تقی خان بجهت میرزا قوما کاغذ برده بود او را با نوکرش دزدان لخت کرده بودند او

هم با درویشان بود در این اوان که محمد تقی خان غایب است خیلی راه ما مغشوش است

و دزدی زیاد میشود من از درویشان جویای حال محمد تقی خان شدم دانستم که بقلعه تل

نرفته و از راه رام هرمز بفلاحیه نزد شیخ سامر رئیس طایفه چعب عرب رفته این اعراب تمام

آنحدود را مغشوش نموده بودند و چند دهات را غارت کرده بودند و برای من ممکن نبود

که بتنهائی این راه پرخطر را طی نمایم لهذا مجبور شدم که باتفاق درویشان بشوشتر مراجعت کنم

این رفقا، برای نقشه برداشتن بسیار خوب بودند دو نفر از اینجا عقب بسیار هرزه و الواط

میباشند با زلفهای حنائی پیچ پیچ و براق مکلا بکلاه های درویشی و ما بقی بر زلفهای دراز

و بدنهای لخت و پاهای برهنه کثیف و شیشو چماقهای فولادی که او را تبرزین میگویند

در دست دارند معلوم بود که بضرب چماق از مردم چیز میگیرند یکی از آنها کاکا سیاه است

با صورت مهیب و لبهای کلفت و لباسش پوست شیر هر کدام کشکولی انداخته اند برای

درویشان از هر چیز واجب تر است همگی تعویذ و دعا بگردن آویخته متصل بصدای بلند میگفتند

یا الله یا محمد یا علی من با این اشخاص لاقید همسفر شدم آنها عازم قلعه خرابه دره بودند که روز

در آنجا پنهان شده از دست دزدان محفوظ بمانند

محمد رشید خان

محمد رشید خان دزدان اسبش را برده بودند و پالنش مجروح بود من اسب خود را باو
دادم سوار بشود درویشان نان و پیاز داشتند محمد رشید خان و مرا دعوت نمودند چون موسم
کنار بود (کنار میوه درخت سدر و شبیه بگیلاس است) ما رفتیم قدری کنار چیده آوردیم با آنها
هم خوراک شدیم شب بچشمه نفتی رسیدیم مستحفظین بودند باز خوراکمان همان غذای پیش بود
هرچند درویشان فقیر بودند امّا مهربان میباشند یکی از این لوطیان آواز میخواند و سنگ میزد
با بقیه مدح و منقبت علی و اولاد او را میخواندند با اینکه من عیسوی بودم آنها با من همخوراک
میشدند و میگفتند ما صوفی میباشیم و تمام مخلوق را برادر خود میدانیم اغلب این درویشان
که در ایران هستند مذهبی ندارند و هنری در وجودشان نیست ولی مردم گمان دارند که اینها
اعجاز مینمایند و تمام مردم بجهت رفع بعضی حوائج از آنها دعا میگیرند آنها در هر خانه و هر چادری
بروند احترام دارند زنهائی که دختر میزایند و پسر ندارند و دخترهائیکه خواستگار ندارند پیرمردی
که میل گرفتن زن جوان را داشته باشد و باو نمیدهند یا کسیکه دردی در اعضا داشته باشد از
درویشان دعا میگیرند آنها هم مزخرفاتی چند روی کاغذ نوشته میدهند هرچند این درویشان
فقیر میباشند اما کسبی و اهمه ندارند و مردم را مطیع خود میدانند در عوض این افسانه‌ها که بمردم
میدادند پول و نان و تخم و ماست و پنیر و غیره میگرفتند واحدی نتواند مانع آنها بشود
از رفتن بخانهای مردم حتی داندرونها هم بی اذن میروند هر گاه از شخص متموّلی چیزی بخواهد
و او ندهد فوراً تخت پوست را در بخانه آنشخص میگسترانند و کدو یا گل میکارد تا سبز شود و همه
وقت ذکر الله الله یا محمد یا علی یا علی را بلند میگویند و از اثر صدای آنها اهل ده خبر میشوند

بعضی از آنها

بعضی اوقات هم بوق میکشند وکسی هم جرئت نمیکند با نها اذیت کند یا اینکه آنهارا از درب

انخانه بلند نماید مگر بر حسب دلخواه خودشان

اگر صاحب خانه بخواهد درویشی را از درب خانه خود بزور بر دارد عوام الناس حمایت درویش

کنند زیرا که آنهارا نوکر مخصوص علی میدانند

خلاصه شب با ایل گوندوزلو وارد شدیم که به تپه ها نقل مکان مینمودند و آنچه غذا ممکن بود بما

دادند چون چادرها را بپا نکرده بودند مجبور شدیم زیر آسمان بخوابیم شب باران آمد ولباس ما را

ترکرد روز بعد وارد شوشتر شدیم در ورود بشوشتر درویشان برای تحصیل روزی هرکدام

بطرفی رفتند منهم بمنزل سید ابوالحسن که در نزد محمد تقی خان آبرومند بود در شهر نهایت مهربانی

و پذیرائی را از من نمود شوشتر در اوائل شهر پر نعمت بوده و اهالیش متمول عمارتی چندهم

داشته که فعلاً اثری از آنها باقی نیست از کثرت طاعون و وبا و ظلم حکومت ترقی رو بتنزل

گذاشت اینطاعون در سنه ۱۸۳۱ میلادی واقع شد از ولایت خوزستان بیست هزار نفر را کشت

اینشهر در وسط دو شعبه از رودخانه کارون واقع است یک شعبه را گرگر و یک شعبه را کارون

گویند خانه ها از سنگ ساخته شده و بطرز خانه های ایران زینت دارد سردابهای

بزرگ در زیر زمین ساخته اند در گرمی هوا در آنجا میروند

شوشتر خوش آب و هواست از تمام ایران بهتر است اما گرمی هوایش باعث ناخوشی است

اهل شهر و حدودش از نژاد اعراب میباشند و عربی حرف میزنند در این اوقات اهل اردوی

معتمد الدوله در اطراف شوشتر مشغول دزدی میباشند چنانکه اسب مرا هم دزدیدند از اینجهت

شوشتر خوش

نتوانستم خدمت محمد تقی خان برسم خبر رسید که محمد تقی خان بولایت اعراب چیب رفته منهم اراده
نمودم که بروم بفلاحیه که در کنار رود جراحی واقع است یک بکاره و بیدگل در قریه حسین آباد
کپرنج مسیل پایین شوشتر است لنگر انداخته از یک عرب اهوازی است من بآن بکاره نشستم
دو روستائی و دو بختیاری و یکی از آن دراویش نیز در آن بکاره جا پیدا شد قدری
سرب بطنابی بسته در آب انداختم که بدانم کجا آبش زیاد است یا کم مبادا بگل بنشیند
ما رسیدیم بقریه ویس که مال اعراب بود ساعتی توقف کرده عصر از آنجا حرکت نمودیم
چون باد میوزید راه زیادی طی نکردیم کنار رودخانه چوب بسیاری بود بنا کردند بریدن
و در کشتی جای دادن دو مرتبه از رودخانه عبور کرده وارد طایفه غنافجا که در تحت فرمان
شیخ زندی بود شدیم چادرهای او کنار رودخانه واقع است

خلاصه قبل از طلوع باهواز درآمدیم چون من فرنگی بودم خواست کرایه را دو برابر بگیرد
کار بنزاع کشید سیدی که در شوشتر مرا دیده بود وساطت نمود اما بکاره چی زین و برگ مرا
گرو برداشت باهمسفران وارد خانهٔ شدیم که عربان مضیف گویند چون بکاره چی خواست
حساب خود را با مسافرین بگذراند آنها گفتند ما زوار قبر امام حسین میباشیم چیزی هم نداریم
تخفیفی بده چنان لابه کردند که دل همه سوخت یکی از آن جمعیت گفت نه تنها تخفیف شما را
بعهده میگیرم بلکه مخارج شما را تا بصره میدهم من از این سخاوت در حق زائرین تعجب نمودم
که من در اینسفر چنین سخاوتی از ایرانیان ندیدم شاید پول مرا که در همیان بود و بکمر خود
بسته بودم دزدیده است دست در جیب خود کردم پول را ندیدم فقط پنجهزار از بیست تومان

باقیمانده

باقی مانده بود با و گفتم پولهای مرا تو دزدیده حاشا نمود کسی در انجا نبود که حکومت ما را بنماید
مجبور شدم که قاطری کرایه کرده خدمت محمد تقی خان بروم اما چون پول نداشتم ممکن نشد در
این وقت شنیدم یک صاحبمنصب ایرانی در خانه شیخ محمرمی منزل دارد من نزد او رفتم
او را شناختم که از صاحبمنصبان معتمد الدوله است و مرا در نزد ارباب خود که چگونه بمن احترام
مینمود از وضع پریشانی من خیلی تعجب کرد بمن گفت محمد تقی خان یاغی شاه است شما چرا در
تجسس او میباشید محض اینکه او را از صرافت بیندازم گفتم چند فقره اسباب پیش او دارم
محض اینکه مرا از رفتن پیش محمد تقی خان باز دارد گفت مشار الیه پیش شیخ حبیب پناه برده بلکه
با سواران خود بکوه ها رفته است و این راهی که تو در پیش داری از کثرت دزدی مغشوش است
چون مرا مجبور برفتن دید قبول کرد که قاطری برای من کرایه نماید فرستاد زین و برگ مرا گرفت
خود بیک تومان خرید من در عوض کرایه قاطر دادم صبح بعد روانه بطرف فلاحیه شدم

سابقاً اهواز پای تخت خوزستان و در زمستان مقر حکومت پادشاهان آرساسیت
بوده شکر ایران از آنجا حاصل میشده آثار و نشان قدیم بکلی نابود است حال چند کپر عربی
در آنجا میباشد و بکلی مخروبه است هوا بشدت گرم و بسختی روزی یکدفعه آب باکوار پیدا کرده
میخوردیم شب را وارد غریبه شدیم که یک دهی است خانه هایش تمام از کپر نزدیک رودخانه
جراحی واقع است بمضیف شیخی پیاده شدم که سید است این غریبه از ولایت شیخ سامر است
روز دیگر از شیخ سامر پیغام برای آن شیخ آمد که هرچه درده داری برداشته بفلاحیه
بیا خبر رسید که محمد تقی خان از رودخانه جراحی عبور کرده که سه میل بالای غریبه است

معتمد الدوله هم با استعداد زیاد از شوشتر حرکت کرده او را تعاقب نموده است

شید مهاندار اطلاعی نداشت و میگفت محمد تقی خان در ولایت چعب عرب داخل نشده بلکه

بولایت خود مراجعت کرده فعلاً این ده مغشوش است در فکر جلای وطن میباشند خانه‌ها را

خراب میکنند که از چوبش کلک بسازند دور من جمع شده رقص میکردند از ورود قشون

معتمد الدوله در هراس بودند ما بین فلاحیه و غریبه پر از آب است شیخ مضیف هم در تدارک

سفر بود برای من قدری آش ارزن درست کرد صاحب قاطر هم قاطر خود را برداشته

مراجعت نمود طرف عصر اهل آنجا در کلک‌ها نشستند که بروند من با میدانیکه مرا نیز خواهند

برد مضیف بمن گفت چون شما عیسوی میباشید نمی توانم شما را در نزد عیال خود بنشانم

من تنها و بی پول در آنجا ماندم و چاره ندارم مجبور شدم که مثل آنها منهم کلکی از چوب بسازم

زیرا که یک اندازه از آنها آموخته ام قالی خود را روی شاخه‌های درختی انداختم که قدری

استراحت نمایم تا ماهتاب بشود و کلک بسازم فوراً سگها دور مرا احاطه نمودند هرچه آنها را

با چوب دستی میزدم بلکه دور شوند اعتنائی نمیکردند شغالان زیاد هم از شدت گرسنگی

بانگ مینمودند یک برده برپریشانی من افزود و بیشتر ترسم از شیر و سایر سباع که در کنار

این رودخانه میباشند بود و نیز از دزدانی که در این نواحی مشغول غارت بودند خوف

بسیار داشتم اسباب کسالت در آنشب از هر طرف آماده است مدتی سگها را میراندم تا

ماهتاب شد آنوقت شاخه‌های درخت را جمع کرده با پیزر بهم وصل مینمودم و دو چوب

چادر پیدا کرده کلک بستم و بندی هم با و محکم نمودم و در آب انداخته با کمال جرئت سوار

شده عبور

شده عبور مینمودم سگها هم خود را در آب افکنده عقب من هف هف کنان میآمدند
خلاصه و از خستگی شدم شنیدم شیخ چپب امر کرده ولایت را تماماً آب اندازند محصولات را
بسوزانند تا معتمدالدوله نتواند بگذرد هوا از اثر دود محصولات سوخته تیره و تار بود
از آنجا گذشته بگودی رسیدم که درخت خرما داشت و رودخانه دو قسمت میشد از چند نفر
راه فلاحیه را پرسیدم طرف دست راست را نشان دادند از آنطرف رفتم دو میل میان
نخلهای خرما عبور نمودم بعد از آنکه از نخلستان بیرون آمدم رودخانه سه قسمت میشد
از قسمت میانی که بهتر است باید بفلاحیه رفت ساکنین اینجا معلوم است که از معتمدالدوله
پروائی ندارند چه دور آنجا با طلاق است قشون بآنجا دسترس ندارد چون از این
رودخانه آب بجو بها میبرند آبش کم بود من بسهولت از آن گذشتم آنطرف رود اعراب
زیاد نشسته هر یک بکاری مشغول بودند یکی فنجان می شست یکی غلیان را صفا میداد
دیگری قهوه جوش را پاک میکرد چون از آنها تفتیش کردم گفتند اینجا محل سکنای شیخ
سامر و شیخ چپب میباشد خود شیخ با چند نفر از مهمانان بالای محوطه نشسته چون من آنجا
رفتم اذن جلوس داد و نزدیک خود نشانید پرسید کجا بودی و بکجا میروی گفتم مسافر
انگلیس میباشم بواسطه اغتشاش ولایت عازم اینجا شدم نخواستم اظهار رفتن فلاحیه و
قصد سفر خود را نزد مردم باو بگویم
مشارالیه با صاحبمنصبان هندوستان کمپانی که راجع به کشتیهای جنگی محمره بود ارسال
و مرسول داشت همچنین با وکیل آنها که در بصره بود و با وجوابهای صریح نوشته که در موقع

لزوم همراهی ننمایم از قرار معلوم این شیخ با انگلیسها خیلی دوست بود بمن احترام زیاد

نمود و پذیرائی خوبی کرد و گذارشات سفر را میپرسید تمام را گفتم فحش بغلامهای ایرانی

داد که پولهای مرا برده همچنین بکسی که مرا گول زده و زین و برگ مرا مفت برده بعد گفتم

سی و شش ساعت است که بجز آش ارزن چیزی نخورده ام فورا فرستاد قدری گوشت

پخته و ماست ترید کرده آوردند

مشارالیه مرد بلند قامت قابل است هیکل او را خدای برای حکومت آفریده پیشانی

او سیاه است مثل کاکا سیاه معلوم میشود خون رگهای او هم سیاه است یک عبای حاشیه

مطلائی با یک قبای درازی در بر داشت در کمر خود پیشتاب قنداق طلائی نصب کرده دسته

شمشیرش نیز طلا است کلاه خود پارچه مثل سایر اعراب پیچیده یک سرش را از عقب آویخته

دستهای شیخ از کثرت رنگ حنا سیاه است چون عرب حقیقی است نه شلوار در بر دارد نه

زیر شلواری پاهای او لخت دستگاهش عالی یک منزل دیگر داشت پر از متکا و سایر

ملزومات عقب در آنجا می نشست اشخاص مسلح در حضورش ایستاده سایرین هم روی نمدها

و گلیمها می نشستند شیخ سامر با اینکه عربست اما خیلی مشهور میباشد ولایت خود را منظم ساخته

بندر کوچکی هم داشت رشته رشته از آنجا مال التجاره بخوزستان حمل میکردد در اوائل عمر شدید بوده

و جمعی را مقتول نموده تا رئیس طایفه شد ولی با سادات محبت زیاد داشت بدینواسطه دور او

جمع شده بودند بعد از سؤال و جواب از ولایت بختیاری و معتمد الدوله برخاست برود

خلوتی از او خواستم که صحبت پنهانی نماید مرا باندرون خود برد که کپری از نی بود بعد مطالبی معروض داشت

بادکنم

باو گفتم مقصود من از امیفر ملاقات محمد تقی خان است چونکه شنیده ام بشما پناه آورده قسم

خورد که هنوز بولایت من نیامده و نمیدانم بکجا رفته است اما در اینکه خیالش آمدن بولایت

بود حرفی نیست شاید باینکوه ها رفته معلوم بود که دروغ میگوید و اصرار من هم صحیح نبود بمضیف

خود مراجعت کرده قالی خود را گسترده نشستم غفلةً میرزا تو ما و محمد علیخان رئیس طایفه نوئی با

پنجاه سوار کِل آلود وارد شدند بعد از صرف شام برای من صحبت کرد که مرا نیز مثل محمد تقی خان

یاغی دولت شمرده اند و پسرم را گرفته حبس نموده اند من باینجا پناه آورده ام در وقتیکه صحبت

از بدبختی او بمیان میآمد میگفت خدا بزرگست اینفعه پنجم است که مرا از بهبهان بیرون نموده اند

مذکور داشت وقتیکه سگهای ایرانی گوشت را از استخوان خارج میکنند آنوقت استخوان را

برای ما میگذارند

باری چون خسته بودم دراز کشیده خوابیدم اعراب هرگز از صحبت خسته نمیشوند صبح زود از

صدای نماز اعراب بیدار شدم بعد از صرف قهوه معمولی اعراب ببازاری که از نی و شاخه درخت

ساخته بودند رفتم در آنجا همه چیز خرید و فروش میشد از قبیل خرما برنج گندم نان تازه کباب

اقسام میوجات حلوا و متقال و چاقو اعراب صبح زود آنجا برای خرید و فروش میروند

و چانه میزنند زنها هم از راه دور گره و سرشیر و ماست گاومیش برای فروش میآورند

غفلةً یکنفر بختیاری را بالباس اعراب دیدم شناختم که آقا عزیز از بستگان محمد تقی خانست از

او پرسیدم که محمد تقی خان در کجا است مرا بجای شما برد و گفت از اینجا دور نیست ولی جای او

سخت است مرا فرستاده که ملزومات برایش بخرم اطراف او باطلاق است میل نداشت که

مرا بمجلس او دلالت کند و گفت حکم سخت شده که کسی پیش او نرود و خود او هم محض ناشناسی
بلباس عربی ملبّس است چون آقا عزیز مرا عازم دید گفت صبر کن ما از بازار مراجعت کرده با
هم برویم بعد از انجام کار باتفاق شروع براه نمودیم راه نخلستان و باطلاق بود گاهی در
گل فرو میرفتیم گاهی در آب شنا مینمودیم بعد از مشقت زیاد چادر سفید محمد تقی خان پدیدار شد
که در جای خشکی در کنار آب زده بودند وقتی وارد اردوی خان شدیم تمام لباس و بدن
من تر بود چند کپر عربی هم نزدیک چادر او بود وقتیکه اتباع و کسان او مرا دیدند از بچه و
بزرگ بصدای بلند فریاد کردند (صاحب اُوید صاحب اُوید) یعنی صاحب آمد

از کثرت گرما آب دائم در چادر او میپاشیدند محمد تقی خان ریش و زلف خود را حنا گذارده
بود از ورود من بی اندازه محمد تقی خان و خاتون جان خانم فرحناک شدند ابتدا احوال
حسینعلی و پسر عمویش آقا اسد را پرسیدند و نیز از آقا کریم سؤال کرده مرا مجبور کرد که
تمام گذارشات خود را برای او نقل نمایم بعد گفتند ما هیچوقت گمان نمیکردیم که دیگر
شما را ببینیم و محض دوستی ما خود را باین مشقتها افکنده و نیز محمد تقی خان سرگذشت
خود را بتمامه برای من بیان داشت و گفت من محض آسودگی ایل و اتباع خود یاغی دولت
بشمار آمدم حالا هم تا معتمد الدوله ضامن معتبری ندهد نزد او نخواهم رفت و هر کس بقول
و قسم معتمد الدوله اطمینان داشته باشد عاقبتش مثل ما خواهد شد پس از آن بنا کرد بفحش
دادن بدولت و امناء و وزراء که از روی حسد آخر الامر ایران را خراب نمایند و نمیخواهند
مرد قابلی در ایران یافت شود و ابداً بترقی احدی راضی نیستند چون من بطایفه خود

معتقد

معتقد هستم از اینجهت اسباب تمامی مرا فراهم آورده اند و همی تاسف خورد که چرا گوش
برای برادر داده و این خواجه بد ذات را مانع نشدم که از این کوههای سخت بالا نیاید و چرا
دفع او را ننمودم و اظهار هم و غم نمود اینک مجبور شده برفیق خود شیخ ثامر پناه بیاورم
خیال دارم با این جزئی قشون با وفای خود که همراه من میباشند بروم بکوه منگشت
و آنجا جا کنم زیرا که آنجا معقلی محکم است و قشون ایران بانجا دست رس ندارد
درینوقت پنجهزار از ایل با محمد تقی خان متحد و مطیع بودند و بولایت چپ آمده اند بجهت کثرت
باران و زیادتی آبها بخصوص آب رودخانه کردستان بعضی با محمد تقی خان بدینطرف
عبور نموده و برخی در آنطرف رودخانه مانده بودند
معتمد الدوله هم با قشون خود از آنطرف حرکت کرده که محمد تقی خان را پیدا نماید محمد تقی خان
اتباع خود را مرخص کرده که بکوه های بختیاری بروند و خودش با اهل و عیال اینجا مانده
اتباع را در راه فلاحیه شریف عربها لخت کرده بود
محمد تقی خان از انجا که مسلمان حقیقی است از این زندگانی سخت و از جور روزگار شکایت
میکرد و صابر بود برفهای قله منگشت را که از دور میدید آهی میکشید و میگفت ای صاحب
کی خواهد شد که دگر باره از آب برفهای تو بنوشیم اما از اعمال ناشایست آقا کریم چنان
متغیر بود که یارای حرف زدن نداشت علی نقی خانهم مثل برادر خود در بدر است متصل محمد تقی
خان فحش بمعتمد الدوله میداد که چرا حرف برادر را شنیده و ما را باین روزها مبتلا نموده
خدا تو نخان خانم مرا بجا در خود برد و اماشی که نزد او داشتم رد نمود و بنای گریه را گذاشته و

از حوادثی که در غیاب من بآنها وارد شده نقل نمود و گفت ای صاحب اگر خان حرف مرا
شنیده بود و جوان مرا بآن خواجه ناپاک نداده بود آسوده بودم اینک از فراق جوان
خود میسوزم چاره جز صبر ندارم باری در آنشب تمام رفقا را ملاقات کرده از صدمات
آنها مطلع شدم زنهای محمد تقی خان هرکدام از بدبختی خود تعریف مینمودند بخصوص زن
کوچکش که از تمام خوشروتر بود تعریف جانسوزی از گرسنگی خود مینمود که دل مرا بدرد
آورد و آن زنها هرکدام در این ایام عزیزی گم کرده بودند شبها دور هم حلقه میزدند
و صداها را بوای وای بلند میکردند روز بعد محمد تقی خان کاغذ سفارشی بنام شیخ نامر
نوشت بمن داد تا باو برسانم بعد از آنکه خدمت شیخ رسیدم نهایت خجالت براو دست
داد چون اول قسم خورده بود که محمد تقی خان در ولایت من نیست بعد از زور معذرت برآمده
که من شما را نشناختم بگمان اینکه دشمن هستید سراغ او را ندادم
من همیشه ارسال و مرسول از محمد تقی خان بشیخ میرسانیدم و جواب میگرفتم فعلاً کار من همین است
و همواره از نجابت و سخاوت محمد تقی خان محظوظ و مستفیض هستم اگر دولت با او همراهی نماید ولایت
بختیاری را خیلی منظم مینماید ولی افسوس که دولت با او ضدیت میکند پر و بال او شکسته است
شیخ میر مهنا که در قلعه تل او را دیده بودم بخبر بواسطه مذاکرات طایفگی پناه بشیخ مزبور آورده
و در فلاحیه میباشد میر مهنا در شجاعت مشهور روزگار است همه وقت با سواران زیاد در طوایف
رفته غارت میآورد اعراب با جمعیت زیاد با دهل و ساز میآمدند و میرمهنا را بگردش میآوردند
کوپاشتی میکردند چنانکه وقتی که داخل شهر میشدند در خدمت شیخ نامر هلهله میکردند و باد

دعا میکردند

دعا مینمودند باین مضمون شیخ سامر آتش شور انگیست شیخ سامر شیر جنگی است هیچکس دختر خود را بطایفه باوی نخواهد داد شمشیرها را کشیده و نیزه ها را در دست گرفته هنگامه مینمودند شب و روز در شغلشان اینکار بود

رنگ آنها از گرما سیاه مثل کاکا شده بود اغلب لخت بودند و زلف بسیار داشتند

درینوقت معتمد الدوله جعفر قلیخان را که از محرمان خود بود و بسیار خود پسند است نزد شیخ سامر فرستاده بود من حضور داشتم شیخ میگفت محمد تقی خان یاغی دولت است شما حق ندارید او را پناه بدهید اگر حمایتش فرو نگذارید معتمد الدوله از شما تلافی مینماید میر مهنا گفت محال است ما بگذاریم او را دستگیر نمائید جعفر قلیخان از کثرت اعراب و صداهای آنها ترس کرده باردوی معتمد الدوله مراجعت کرد

چون معتمد الدوله دانست که شیخ محمد تقی خان را از دست نمیدهد قشون خود را بسه فرسخی فلاحیه آورد و والی جزیره و شیخ باوی که از دشمنان شیخ سامر میباشند با سوار زیاد باردوی معتمد الدوله آمده بودند معتمد الدوله بآنها گفت اگر شیخ چعب را مضمحل سازید ولایت او را ما بین شما قسمت مینمائیم باین جهت آنها بکمک معتمد الدوله حاضر شدند اما بواسطه باطلاق ممکن نیست که نزدیک اردوی محمد تقی خان بروند اهل اردوی دولتی از گرمی هوا و رطوبت زمین تمام ناخوش شده بودند چاره معتمد الدوله منحصر باین شد که کاغذی بمحمد تقی خان بنویسد شفیع خان را طلب داشت و او را روانه فلاحیه نمود شیخ سامر ابتدا راضی نمیشد که کاغذ معتمد الدوله را شفیع خان به محمد تقی خان برساند باصرار شفیع خان راضی شد تا رفع نزاع بشود و مردم آسوده بشوند

خلاصه

خلاصه روانه خدمت محمد تقی خان شد و کاغذ را رسانید مضمون کاغذ از اینقرار است

که یک برادر و برادرزاده و پسرت گرفتار ما شدند هر گاه خواسته باشی اطاعت حکم شاه را

نکنی بطور یقین آنها را میکشم اگر اطاعت نمودی و باردوی من آمدی حکومت بختیاری و

خوزستان را بتو خواهم داد اگر هم ترا بطهران بفرستم ضامن معتبری میدهم که شاه بتو

ضرری نرساند و برادرت علی نقی خان را از حکومت بختیاری میکارم مضمون آخر کاغذ این بود

که چون من عیسوی متولد شده ام و معتقد بقسمهای من نیستی (چونکه معتمد الدوله گرجی بود

بعد مسلمان شد) سلیمان خان ارمنی با یکی از مجتهدین که در اردوی منست بقانون مذهب

خودشان قسم میخورند تا تو مطمئن و آسوده باشی و آنچه وعده داده ام بوعده خود وفا خواهم کرد)

از آنجا که شفیع خان اقوال معتمد الدوله را صدق می پنداشت اصراری ببرادر میکرد که هر گاه سلیمان

خان و مجتهد را نزد تو بفرستند و قسم بخورند قول او را باور کن محمد تقی خان قبول اینمطلب را نمود

روز بعد سلیمان خان و مجتهد از طرف معتمد الدوله وارد فلاحیه شدند شیخ تشریفات آنها را

بعمل آورد از جمله امر کرد سواران زیادی بردیف ایستاده با تفنگهای دراز در دست وجود خودش

با جمعی باستقبال آنها رفته ایشان را با عزت وارد شهر نمود در اینوقت محمد تقی خان هم بفلاحیه

آمده بود سلیمان خان و مجتهد هر کدام بمذهب خود سوگندهای غلیظه خوردند و او را مطمئن

ساختند و گفتند معتمد الدوله ابداً خیال بد در حق شما ندارد زحمت کشیده باتفاق ما بیائید

تا نزد معتمد الدوله برویم بمحض ورود مهربانی درباره شما مینماید چون من و محمد تقی خان برای

دیدن مجتهد و سلیمان خان آمده بودیم دوباره مراجعت باردوی خان نمودیم در زیر درختهای

خرمای نزدیک

خرما نهر آبی بود شنا و کردیم درینوقت یکدسته سوار وارد شد بعد از نزدیک شدن
خاتونجان خانم و اتباعش بود پیاده شدند با گریه و التماس استدعا از محمد تقی خان نمود که
ترا بخدا خود را بدست معتمد الدوله مده که عاقبت بد خواهی دید و بنا کرد بفحش دادن به شفیع
خان که چرا دست از او بر نمیداری آخر میخواهی چه بکنی چه بلاها که بسر ما نیاوردی اگر
محمد تقی خان بحرف تو نرفته بود هرگز مبتلا نمیشد
آنوقت رو به محمد تقی خان نموده گفت میخواهی بکجا بروی جوان مراد دستگیر آنخواجه بدذات
نموده بس نیست حال خودت هم میخواهی بروی این اطفال کوچک را با میدکه میگذاری اگر
باین اطفال صغیر رحم نمیکنی باین اتباع بیچاره رحم نما که صدمات بسیار کشیده اند و دست از
اهل و عیال خود بر داشته تا اینجا همراه تو آمده اند رعایت حال آنها در هر مورد بشما واجب و لازم است
چند دفعه فریب معتمد الدوله را خورده حال هم اعتقاد به قسمهای دروغ او داری یوالله بوالله اگر
مردم مردانه بایستی و جنگ بکنی علاوه از مردها زنها هم بشما امداد مینمایند این صحبتها اثری بمحمد تقی خان
نداد و سوار بر اسب شده جانب فلاحیه گرفت شیخ راضی نبود که مهمان خود را اگرچه برضایت
خود او بدست معتمد الدوله بدهد محمد تقی خان هم نمیخواست از بابت حمایت شیخ که دوست قدیم
عزیز او بود مقصر دولت بشود گمان داشت که معتمد الدوله جانب او را نگاه داشته مهربانی خواهم
نمود مصمم شد که فردا باتفاق سلیمانخان و مجتهد نزد معتمد الدوله برود نهار فردا را منزل او بخورد
خلاصه امر کرد بکاره حاضر نمودند که بعد از صرف نهار حرکت نمایند درینوقت خاتونجان خانم و
جمعی از زنان بار وبهای پوشیده نزد سلیمانخان آمده گفتند بهمین نمکی که خورده اید شما را قسم میدهیم

که معتمد الدوله بگوئید که محمد تقی خان را محبوس ندارد و آنچه شما را ممکن است در نیکی بجای آورید

سلیمانخان اطمینان زیادی بآنها داده که از هر بابت آسوده باشید تا زنده‌ام نمیگذارم باو ضرری

برسد لاجرم با سوار بکاره شده روانه شدیم زنها از عقب گریه کنان و سینه زنان از ساحل

همراه میآمدند خدا شاهد است حالت آنها جانسوز بود و چند نفر از اتباع با وفای محمد تقی خان همراه

آمدند تا وارد اردوی معتمد الدوله شدیم چادراو تمام از زری و یراق بود و اطرافش چادرهای

زیاد زده ما با سلیمانخان وارد بزم معتمد الدوله شدیم چون چشم معتمد الدوله بمحمد تقی خان افتاد با

کمال تغییر بنای فحاشی را گذاشت و فراشان غضب را امر کرد و تا گشان کشان بمجلس بردند او را

و نزد آقا کریم محبوس و زنجیر نمودند من از این کردار زشت و بی قولی معتمد الدوله زیاد متحیر

شدم که عجب مرد بی انصافیست قبل از آنکه محمد تقی خان سخنی بگوید این نوع رفتار زشت در

باره اش منظور داشت من بمنزل سلیمانخان رفتم و گله بسیار از او نمودم که محمد تقی خان با طمینان

و قول و قسم شما باینجا آمد گفت من خبط کردم و فریب خوردم اگر چنین میدانستم ابداً اطمینان

بمحمد تقی خان نمیدادم من نخواستم دیگر در اردوی معتمد الدوله بمانم شب را به کلکی نشسته عازم

فلاحیه شدم چون راه را بلد نبودم طول کشید و صبح وارد فلاحیه شدم

پس از آنکه خبر حبس محمد تقی خان در همه جا انتشار یافت شیخ ثامر مشغول مشورت شد و دائم

لعن معتمد الدوله مینمودند و از بی قولی او تعجب میکردند که چگونه مرد پیغمبری است در حقیقت از زن

کمتر است در این وقت نامه از معتمد الدوله برای شیخ رسید که فوراً دوازده هزار تومان بده تا

قشون خود را از اینجا ببرم شیخ ابا نمود و برای جنگ آماده شد از آنجا که معتمد الدوله میدانست

اعراب حامی شیخند و هوا هم بسیار گرم است گرفتن فلاحیه بسیار دشوار میباشد لهذا دفعه
دیگر فرستاد که پنجهزار تومان بفرست تا قشونم را ببرم و حکومت بختیاری را هم بعلی نقی خان
واگذارم شیخ با اینکه یقین داشت اگر در همان حال با معتمد الدوله بجنگد فاتح خواهد بود
زیرا که فلاحیه جای سخت و محکمی است از آنجا که امساله رعیت خیلی خسارت دیده بودند اگر جنگ
واقع میشد رعیت بکلی از میان میرفت محض رعایت حال پنجهزار تومان را قبول کرده پرداخت
پس از آنکه معتمد الدوله پول را گرفت پیغام داد که اهل و عیال محمد تقی خان را از شما میخواهم
و عذر هم مسموع نیست با غیرت شیخ بلکه ادنی عربی سزاوار نبود که مهمان خود را بدشمن بدهد
و قبول اینمعنی ننمود لهذا معتمد الدوله قشون خود را حرکت داده در کنار رامی به موسوگر بود بهمنشیر
اوطراق نمود از آنسوی رؤسا و ریش سفیدان عرب با برادرهای محمد تقی خان آقاخان بابا [۱]
و اکبرعلی و علینقی خان مشورت پرداختند که شب شبیخون باردوی معتمد الدوله ببرند و
محمد تقی خان و سایرین را نجات بدهند همگی این رای را قبول کردند و جاسوس فرستادند
که محمد تقی خان و آقا کریم در کجای اردو محبوس اند علی نقی خان رئیس آنها بود و منتظر حکم او بودند
شیخ محض اینکه معتمد الدوله را از خود نرنجاند و یاغی دولت بشمار نیاید خود در فلاحیه جا بگیرد
اما سوار و تفنگچی با آنها کمک فرستاد من و آقاخان بابا با بابا مامزاده که بالای باطلاق بود رفتیم
اکبرعلی هم بواسطه ناخوشی لاغر شده و چیت و چالاک نبود (عبدالله خان حسام نظام که در سال ۱۳۲۸
در وقعه پارک طهران مقتول شد نواده همین آکریم است)
خلاصه تدارک اردو را کاملاً دیده که یکساعت قبل از نصف شب همگی حمله بیاوریم تماماً بدون اطلاع

[۱] صدر ار دو خانه

احدی از رودخانه موسوکر گذشته یکدفعه حمله بردیم آنها قراول زیادی بجهت حفظ اردو
نداشتند همین که ما را در میان اردوی خود دیدند هنگامه غریبی برپا شد تفنگچیها بنای تفنگ
انداختن را گذاشتند اعرابی که تفنگ نداشتند هر کس میرسیدند با شمشیر او را دو نیم مینمودند
سواران بختیاری و عرب در هنگام ورود باردو چون شیران غرنده صدا را بر جز خواندن
بلند نمودند این صداهای مهیب وارد و پیچیده اسبها طنابها را کنده فرار نمودند من همیشه با
آقاخان بابا بودم رسیدیم بچادری که محمد تقی خان و آکریم محبوس بودند چون نزدیک
توپهای اردو شدیم سلیمانخان را دیدم که بیدار شده فریاد بتوپچیها میکند که توپها را خالی
کنید چند نفر هم بطرف چادر معتمدالدوله میرفتند معلوم شد آنها از ترس پناهگاهی میجویند
در این یورش جمعی کثیر از اردوی معتمدالدوله بهلاکت رسید

قبل از ورود بختیاری و عرب مستحفظین دانسته شد که این اقدام برای بدر بردن محمد تقی خان است
فوراً جای او را تغییر دادند ما دانستیم که او را با زنجیر گران نزد معتمدالدوله بردند
باو گفت اگر اراده رفتن را داشته باشی ترا الان میکشم

در اینموقع تمام صاحبمنصب و سرباز اردو از خواب بیدار شدند دیگر از برای ما کاری پیشرفت
نمیکرد عازم برگشتن شدیم چند نفر عرب چپ مقتول شد صدای تفنگ هم خاموش گردید
از آن راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم سواران بختیاری که در اردوی معتمدالدوله
بودند ما را تعاقب نمودند و الا از ما خیلی کشته میشد من باز با آقاخان بابا بودم در حوالی باطلاق
دسته از اعراب را نگریستیم آکریم همراه آنها بود قبل از آنکه محمد تقی خان را جابجا نمایند او را

اعراب در برده بودند چون هنوز با زنجیر بود بدست و پای او صدمه زیادی رسیده او را
سوار اسبی کرده از باطلاق گذرانیدیم صبح وارد فلاحیه شدیم آهنگری آورده زنجیر او را
باز کردیم باعث مراجعت قشون بختیاری بجهت اینست وقتی که نزدیک چادر محبوسین
رسیدند محمد تقی خان را که خواستند خلاص نمایند او را بچادر معتمد الدوله برده بودند جمعی آکریم را
نجات داده فریاد نمودند خان خلاص شد بختیاریان چنان پنداشتند که محمد تقی خان
نجات یافت چون مقصودی جز این نداشتند راه خود گرفتند در بیرون اردوی خصم دانستند
که محمد تقی خان نبوده و آکریم بوده دیگر برای آنها ممکن نبود که از نو حمله بیاورند

مقصود ما از این شبیخون نجات دادن محمد تقی خان بود لکن از بدبختی ممکن نشد و زحمت
ما بهدر رفت آکریم هم که از شجعان نامی بختیاری بود با شفیع خان خود را نجات
دادند برادر علیرضا خان که معتمد الدوله او را بحکومت بختیاری نامزد کرده بود در این
شبیخون کشته شد جمعی از لشکر معتمد الدوله بهلاکت رسیدند و پشت او شکست خیال معتمد الدوله
این شد که پلی در روی آب بسازد و با قشون خود بشوشتر فرار کند

در مدت گرفتاری محمد تقی خان عیال و اطفال و اتباعش در فلاحیه بودند خاتون جان
خانم دائم میگفت آنچه بمحمد تقی خان گفتم گوش بسخن این خواجه بدذات شریر مده اعتنائی به
حرف من ننمود و خود را دچار این بلیه بزرگ ساخت

من همواره در اردوی بختیاری بودم و از پریشانی حال آنها مهموم و مغموم در وقت
ریاست از مخارج و تحمل فوق العاده آنها مطلع بودم حال از شدت پریشانی مضطر هستند

گویا بشیخ

که آیا شیخ سام برای آنها چه وقت غذا میفرستد آن زنها علی الاتصال دور هم جمع
شده بگریه و زاری میپرداختند از آنجا که از شقاوت معتمد الدوله آگاه بودند میگفتند اگر
آنها را بکشد از کشتن بدتر درباره آنها رفتار مینماید

یک خانمی که شوهر او مرده و حال بیوه بود از برای من صحبت کرد که پسری داشتم پناه بدز
جعفرقلیخان برد نوکرهای جعفرقلیخان او را کشتند آن ضعیفه دستهای لخت خود را
رو باسمان بلند کرد و گفت خدایا یک روزی میشود که من جعفرقلیخانرا بدست خود بکشم
و دل او را بیرون آورده کباب بکنم و بخورم در شب ماهتاب چنان از آن زن ناله میکرد که تا من
زنده ام فراموش نمیکنم خداوند هم تلافی این ظلم را خواهد نمود زیرا که چنان آهی میکشید که دل
سنک آب میشد باری این بختیاریان که در ولایت چپ آمده بودند از گرمی هوا اغلب
ناخوش و اطفالشان بدرد چشم مبتلا شده بودند نهایت پریشانی را داشتند منهم بواسطه بدی
هوا همیشه تب میکنم میزان هوا گاهی بدرجه صد و بیست میرسد

بعد از مراجعت معتمد الدوله خاتونجان خانم خیال داشت با اطفال خود به ییلاق برود
و بیک نفر خان بختیاری که یکی از اقوام اوست پناه برد جاسوسانی که برای بازدید راهها
فرستاده بودیم بزودی مراجعت نمودند

علیقلی خان هم در تدارک بود که آنچه از خانواده بختیاری و اقوام و کسانشان باقی مانده
برداشته به بختیاری مراجعت نماید منهم باتفاق آنها براه افتادم و قالی و اسباب خود را
بار استرها نموده اطفال و زنها را روی آنها سوار کردم همراهان بعضی سواره و بعضی پیاده هستند

سه نفر برادران

سه نفر برادران محمد تقی خان با شفیع خان برای محافظت پیش و پس قافله را داشتند و از جلو همه وقت قراول میفرستادند که مبادا جلو آنها را دشمن گرفته باشد و درین راه بمخاطره عظیمی بیفتید شیخ سامر یک میری موسوم بمیر متقور همراه ما فرستاد مشار الیه نسبت برئیس شیر نقات که طایفهٔ از دزدان بودند و بشقاوت و شرارت شهره هستند داشت ما بایستی از طرف این ایل عبور نمائیم که یک منزل از فلاحیه دورتر است یکساعت بعد از غروب بآنجا رسیدیم که نهایت خستگی را داشتیم اطفال از تشنگی لبهایشان خشک شده بود فوراً چادرهای خود را برپا کرده اندکی راحت شدیم ماست زیادی اعراب برای ما آوردند علی الظاهر توجهی از ما نمودند بهیچوجه گمان نداشتیم که خیال بدی درباره ما دارند میر متقور نزد رئیس ایل مزبور رفته طرف عصر با حالت غمناک مراجعت نمود و گفت این شیخ قدغن کرده که ما را نگذارند از اینجا خارج شویم و شخصی را نزد معتمد الدوله فرستاده که عیال و اطفال محمد تقی خان را دستگیر نموده ام هر حکمی نمائید اطاعت مینمائیم

علینقی خان و بعضی از رؤسای بختیاری صلاح در آن دیدند که بزودی از اینجا حرکت کنیم اگر مانع شدند جنگ نموده یا میکشیم یا کشته میشویم فوراً بارها را بار نموده مردان سوار شده زنها را روی بارها نشاندند و آذوقه زیاد تحصیل کرده بودیم لهذا بارها سنگین بود و آنچه زنها طلا و نقره داشتند از آنها گرفته بدست مردان سپردیم زنها و اطفال را میان قافله قرار دادیم مردها اطراف آنها را داشتند میر متقور دوباره نزد شیخ رفته تا او را از این صرافت بیندازد درراه افتادیم و یقین کردیم که از شر دشمن آسوده نخواهیم بود اندک راهی که رفتیم زنها گفتند

مقداری

مقداری از طلاآلات خود را بجای گذاشته آیم از اینجهت قدری طول کشید

خلاصه پس از آنکه قدری راه طی نمودیم جمعی سوار عقب خود دیدیم میآمدند که ما را از رفتن ممانعت نمایند علیقلی خان پیراهن خود را چاک زده بسواران خود خطاب نمود که ای کسانیکه لاف غیرت میزنید امروز سخت ترین روزها است و ننگ و ناموس عیال در کار است اگر در اینمورد مسامحه نمائید بلا شک مال شما بیغما میرود و عیال شما در دست سربازان میافتد امروزه باید جد و جهد تمام در اینباب نمود تا ننگ و ناموس بر سر ما نماند

از اینکلمات حالت زنها مشوش شده اتباع و سواران قبول اینمعنی کرده مصمم برزم شدند تا ما را از چنگ دشمن برآرند در اینوقت مخالفین از راه رسیدند اغلب نیزه در دست داشتند در اطراف ما به نیزه و شمشیربازی مشغول شدند

بختیاریان چون شیران خشمگین بآنها حمله کرده در دفعه اول چند نفر را بهلاکت رسانیدند سواران بدوی جرئت نزدیک شدن نداشتند و از دور تفنگ خالی میکردند

چون ما را در کمال غضب مشغول جنگ دیدند و مستعد کشتن و کشته شدن راه فرار پیش داشتند

آقا عزیز با یک سوار دیگر و یکی از زنهای علیقلی خان اندکی زخم دار شده بودند

شکست خوردن آنجماعت با اینکه چندین برابر ما بودند سه جهت داشت اول اینکه از رشادت و شجاعت محمد تقی خان اطلاع داشتند دوم تفنگ کم داشتند اسلحه آنها اکثر شمشیر و نیزه بود سوم اینکه چون اعراب سوار مادیانهای عربی پر قیمت هستند محض اینکه مبادا آنها را به تیر بزنند نزدیک دشمن نمیروند از آنجا گذشته طرف عصر وارد دره شدیم برای رفع خستگی قدری

دقی

توقف نمودیم آنگاه سوار شده شب را به تپه های زیتون درآمدیم چون هوا گرم واب نایاب بود دیگر زن با دو بچه در مین راه تلف شدند

روز بعد بولایتی درآمدیم که اهالیش با بختیاریان متحد بودند از آنجا گذشته بایلی رسیدیم نزدیک قریه کوچک کیکاوس موسوم به طیبی که یک تیره از طایفه کوه کیلویه است رئیس آنها جوان خوشگل مهربانی بود از ما پذیرائی کرد فوراً برای ما غذاهای مطبوع لذیذی حاضر نمودند ولی میل نداشت که در آنجا توقف نمائیم معلوم بود از معتمد الدوله ترس داشت و بما گفت حکم باهالی کوه کیلویه شده هرجا شما بروید دستگیر نمائید و تمام کوه کیلویه درصدد گرفتاری شما میباشند بهتر آنست که بجبال بروید تا از شر قشون معتمد الدوله امین بمانید مقصود علیقی خان این بود از طرف کوه کیلویه گذشته پناه بخلیل خان که یکی از رؤسای طایفه بهمئی است بریم و در آنجا بمانیم مهاندار گفت ممکن نیست شما نزدیکی وارد ایل خلیل خان شوید زیرا که طوایف کوه کیلویه در تهیه گرفتاری شما میباشند اگر بروید بطور یقین اسیر خواهید شد و آنها مثل اعراب بی اسلحه و سست در جنگ نیستند سوار و پیاده رشیدی دارند در اینموقع خاتونجان خانم و سایر رؤسا بمشورت پرداختند بعد از مذاکره زیاد از آنخیال که بسر داشتند و میخواستند به ییلاق بروند منصرف شده و گفتند اگر به ییلاق برویم چون اهالی آنجا مطیع دولت هستند ما را بدست آنها میدهند آخر الامر صلاح دیدند شخصی را بخدمت رئیس ایل خانی قشقائی که در حوالی شیراز حاکم میباشد و در تحت فرمان معتمد الدوله نیست بفرستند و از او امداد نمایند زیرا که خانواده محمد تقی خان در ذلت

افتاده اند البته لازمه مهربانی را منظور میدارد و چونکه معمول بزرگان ایران اینست هر
بزرگ و صاحب طایفه که مبتلا بمخاطره شود دیگر بزرگان امداد مینمایند تا رفع ظلم از آنها
بشود بخصوص ایلخانی مزبور که در رشادت و سخاوت و غیرت مشهور ایرانست رفع
تعدّی از ایشان نماید آخر الامر قرار شد که اکریم و من پیش ایلخانی برویم و استمداد
بخواهیم محض اینکه و چار طایفه بهمه نشویم شبها راه میرفتیم چون تمام ایل بکرمسیرات
رفته اند حال بیابان خالی مانده از آن راهی که ایل رفته بودند ما میرفتیم بهر اُبه که میرسیدیم
از ما پذیرائی خوبی مینمودند طایفه بهمه که دشمن محمد تقی خان بودند و ما نهایت احتیاط را
از آنها داشتیم بعکس لازمه مهربانی را نمودند و بلدی همراه ما کردند که از اینراه های
سخت سنگلاخ ما را بگذرانند روز سوم وارد قلعه کوچکی که ما بین بهبهان و شیراز واقع است
و در دامنه کوهی است شدیم اینقلعه در تصرف خلیل خان برادر یکی از زنهای محمد تقی خان
میباشد این همان زنیست که خاتون جان خانم اصرار داشت باو پناه ببریم
اکریم بخیال تو میت با این شخص بد انسر بود که بمانیم تا بکمک او از میان طایفه ممسنی
بگذریم خلیل خان غائب بود ما در لامردان نشستیم زنش نان یوخه و پنیر و ماست
و میوه جات فراوان برای ما فرستاد خودش هم آمد و از قصد انسفر ما اطلاع بدست
نمود چون بختیاری بود کمال ارادت را بخاتون جان خانم مرعی میداشت
آخر شب خان بالباس لُری و چند سوار وارد شد بلند قامت و خوشکل بود اما وحشی تر
سوارانش از خود وحشی تر بعد از احوال پرسی مختصری باندرون رفت اکریم گفت از صبح

پرپزا ٤١٤٠

پذیرائی او معلوم است بما امدادی میکند باید بزودی از اینجا برویم زیرا که این خان از دروان

مشهور است در این بین خان پیدا شد اکریم را اشاره کرد بیرون بیا برخاست و در بیرون

بنای صحبت را گذاشت گفتگوی آنها کم کم بلند شد و کار بداد و قال کشید منهم برخاستم

که بدانم از چه بابت است جمعی دور ما جمع شدند خان بدو نفر نوکر خود گفت اکریم را

گرفتند ما چون تفنگهای خود را در لامروان گذاشته بودیم نتوانستیم مقاومت نمائیم

ناچار تسلیم شدیم اکریم بنای فریاد را گذاشت که ای نامرد روزگار از آنجا که خوب ما را

پذیرائی نموده حال هم ما را دستگیر میکنی و خجالت نمیکشی که مهمانرا در خانه خود محبوس میداری

خان مزبور هم بی فحش میداد و میگفت افعال شنیعه شما باعث این نوع عقوبت است

خلاصه اکریم را با طاقی که مابین لامروان و اندرونست بردند و حبس نمودند و بطور تغیر هم

بمن گفت تو هم همراه اکریم برو منهم صلاح در اطاعت دیدم و درشتی نکردم اگر میگفتم مسافر

انگلیس میباشم البته بقانون خودشان که خون فرنگی را حلال میدانند میکشت خورجین

ترکی خود را که بعضی چیزهای لازمه در آن بود برداشتم و بمحبس اکریم رفتم آنگاه در را بروی ما

مقفل نموده رفتند مبل این اطاق منحصر بیک چراغ پیه سوز و گلیم پاره بود و هر دو در

نهایت غم و غصه نشستیم و بهم نگاه میکردیم اکریم بنا کرد بخلیل خان فحش زیرلب دادن

اگر می شنیدند ما را میکشت بعد بنا کرد به صحبت نمودن که در زمان سابق میان ما و طایفه

بهمه نزاع و خونی بود برای رفع غائله با ما طرح خویشی انداختند و خواهر خلیل خان را به

محمد تقی خان دادند اینک بما کاری نمیتوانند نمود مگر اینکه ما را الخت خواهند کرد زیرا که

از دروان

از دزدان معروف است اگر ما را بکشند میدانند که بختیاریان تلافی سختی از او میکشند
اما من چون شرارت و آدمکشی این طایفه را شنیده بودم ملتفت کردن شما خود را آسوده
نمیداشتم و افسوس داشتم که اگر شخص در چنین مکانی بمیرد قبرش هم نابود میشود شب را
مستغرق بحر این خیالات بودم ما تمام صحبتهای خلیل خان و موزیک او را میشنیدم
مشارالیه مرد عیاش عرق خوری است اما در میان بختیاریان این نوع کارها کم است
بعد از نوشیدن و رقص و هرزگیهای دیگر خوابیدند نصف شب در باز شد و شخصی در آمد ما
برخاسته متحیر ماندیم که این کیست و برای چه در این وقت باین اطاق آمده نیک ملاحظه کردیم
دانستیم زن خانست که عصر از ما پذیرائی نمود خیلی بدشوهر خود گفته ما را تسلی داد که ببخشید
اینمرد ملاحظهٔ خویش و تبار ندارد من هیچوقت راضی بذلت شما نیستم اینک برخاسته
بروید درب دروازه باز است خلیل خان مست لایعقل خوابیده اسبهای خود را سوار شده
بیاری خدا بیرون شوید و روی با من کرد که چون تو غریب میباشی همراه اگریم برو مبادا
کشته شوی ابتدا ما بلا مردان رفته تفنگهای خود را برداشتیم آنگاه آهسته به بهاربند رفتیم
زینهای خود را پیدا نموده بروی اسبها گذاشتیم زن خان تا درب دروازه آمده خدا حافظی
نمود دو نفر نوکر خان که حافظ بهاربند بودند چون زن خان را همراه ما دیدند مانع رفتن ما نشدند
در این خرابه از قرار معلوم جز خان و این دو نفر نوکر شبها کسی نمیماند اتباعش در زیر چادر
در کپرها زندگی مینمودند و ما بجهت اینکه میدانستیم اتباع او همه مست میباشند واهمه نداشتیم فقط
ترس ما از سگهای این ده بود که مبادا پارس کرده اهالی بیدار شوند

باری

باری همینکه از دروازه بیرون شدیم بآهستگی راه طی نمودیم و از جاده های سخت گذشته
بنای صحبت را گذاشتیم آقا کریم از امداد خلیل خان مایوس بود که میخواست با مدد او از
میانه طایفه ممسنی عبور نمائیم

خلاصه راه شیراز را پیش گرفتیم تا بدهات قشقائی برسیم خیلی این راه ها سخت است ایل
تماماً گرمسیر رفته اند طرف ظهر دسته سواری را دیدیم که ما را تعاقب نموده تاخت میآمدند
آقا کریم که سوار مادیان عربی خوبی بود تاخت کرده منهم سوار اسب محمد تقی خان بودم که خانم
جان خانم داده بود در عقب او گرفتار شدم بجهت گرمی هوا و سنگلاخی راه اسبها بسیار خسته
شدند درینوقت بیک درّه رسیدیم که از میان آن درّه رودخانه جاری و مسمّی برودخانه طاب
بود و آن رود شعبهٔ از رودخانه جراحی است با وجود گرمی هوا و راه سخت و حیوانهای خسته
بسرعت میرفتیم که شاید از دست دشمنان ایمن باشیم من از آقا کریم چند قدمی عقب بودم که
دیدم مادیان آقا کریم افتاده آقا کریم از بالای آن پرت شده وقتی که نزد آقا کریم رسیدم
دیدم بسختی پرت شده و صدمه زیادی باو رسیده که قوه حرکت و سواری ندارد مادیان او
هم در رفت من خواستم پیاده شده او را پرستاری نمایم گفت تا اسبت قوه حرکت دارد برو
شاید جان مفتی از میان بدر بری و خود را باین درّه ها و تپه ها برسان و جای خوبی پیدا کرده
پنهان شو منهم اگر از دشمنان آسوده ماندم رد اسب ترا گرفته میآیم

اگر چه قبول این امر از انصاف دور است با وجود این پریشانی آقا کریم و دشمنان متعدده
که ما را تعاقب نموده و نزدیک شده رفیق شفیق خود را در این پهن دشت بیابان با حالت

پریشان بگذاریم و بگذرم از آنجا که ماندن من هم در این دره نفعی برای آگریم ندارد و منهم بیجهت کشته میشوم و آگریم هم در رفتن من اصرار همی نمود ناچار شدم دست از رفیق خود بر داشته او را در میان اعدا تنها گذاشته بروم

لاجرم با دل سوزان و چشم گریان روی براه نهادم تا بدره رسیدم خیال کردم جای گودی پنهان شوم سی و شش ساعت است که چیزی نخورده ام و خواب نرفته ام از شدت گرمی هوا تشنگی غالب شده تب شدید معمول عارض شد پریشانی من بحدی است که مافوق ندارد در نیوقت اسب من بانگ همی کرد و جلو را همی بگریست نظر افکندم چشمه آبی که محوطه آن علف سبز است از دور پدیدار بود از دیدن اینچشمه و علفهای سبز شکر گذاری نمودم فوراً سوار اسب شده خود را بآنجا رسانیدم اسب از کثرت تشنگی در آب غوطه خورد پس از آن او را در میان علف زار بستم از مساعدت بخت چند قرص نان و انجیر خشک در خورجین خود یافتم که خاتونجان خانم گذارده بود و چون در آنجا آبادانی نبود قصد کردم چند روز با آنها قناعت نمایم از کثرت غصه و خستگی بخواب رفتم طرف غروب بیدار شده اسب را در جای خود بسته دیدم متحیر بودم که چکنم و بکجا روم جائی را راهبر نیستم اگر هم سراغ آگریم بروم فایده ندارد البته گرفتار دشمنان شده باشد رفتن منهم نزد ایلخانی قشقائی ثمری نمی بخشد بسلامت هم بآنجا نمیرسم نه من او را میشناسم نه او مرا بعلاوه نمیدانستم خانواده محمد تقی خان در کجا رفته اند که باو بگویم و از میان طوایف بختیاری هم که تمام با محمد تقی خان دشمن میباشند عبور کردن مورد خطر است بعد از خیالات خود را تسلی دادم که بشوشتر

بروم

بروم و اطلاع بدست کنم که خانواده محمد تقی خان بکجا رفته اند معتمد الدوله هم غیر از اینکه
مرا از شهر بیرون خواهد کرد کار دیگری نمیتواند بنماید

همینکه از تعاقب بهمه آسوده شده بودم و اسبم هم علف سیر خورده بود سوار شده راه افتادم
در این تپه های سخت پر سنگ که شیر و پلنگ فراوانهم داشت بدون بلد میرفتم متصل
صدای کبک و تیهو و غیره بگوش من میرسید و ترس مرا فرو گرفته بود و بدون اینکه
دزدی در راه به بینم از اینمحل خوفناک گذشتیم طلوع صبح صدای سگها را شنیدم یقین
حاصل شد که بایلی یا دهی رسیده ام از روشنائی صبح چند کپری مشاهد شد چون نزدیک
شدم شخصی را بر روی زمین خفته دیدم از صدای پای اسب بیدار شد بگمان اینکه من دزدم
با نیزه بلند بمن حواله نمود پس از آنکه فهمید من غریب و مسافر میباشم گفت این قریه مال
اعراب است مرا بمنزل شیخ این طایفه برد شیخ چون مرا و اسبم را خسته دید امر کرد غذائی
برای من و کاه و جو برای اسبم آوردند بعد از اندک استراحتی از قصد سفرم پرسید
که کجا بودی و بکجا میروی و پیمودن این تپه های دشوار برای چیست گفتم من یکتن از
اقوام میرزا قوام میباشم و اراده ملاقات او را دارم چون طریق از دزدان مغشوش است
از بیراهه آمده ام شیخ باینجواب اکتفا کرد و گفت این قریه متعلق بمیرزا قوام است
اینک بلدی با تو روانه نمایم که به بهبهان بردی

لاجرم بجهت اغتشاش راه از راه غیر معروف عازم شدم در این تپه ها درندگان بسیار
داشت طرف صبحی باغات بهبهان نمودار گردید وضع بهبهان تغییر کرده و دیگری جانشین

میرزا قوام است از آنجا که اهل شهر میدانستند من از دوستان محمد تقی خان میباشم ممکن بود مرا گرفته

نزد معتمد الدوله ببرند لهذا از داخل شدن بشهر اجتناب کرده شب را در کپر باغبانی توقف کرده

نصف شب سوار شده بجاده بزرگ وارد شده صبح بسلطان آباد وارد آمدم آنجا را انوشیروان بر پا نمیند

در آنجا رفیق سید خود را پیدا کردم از دیدن من متحیر شد شرح حال خود را برای او گفتم خیلی افسوس

خورد و گفت محمد تقی خان محبت مخصوصی بسادات دارد و بسیار عاقل و کامل است ولی حیف که

دچار معتمد الدوله شده دلش بحال محمد تقی خان سوخت و اشکش سرازیر شد و گفت چون در راه

آبادی کم است و ایل هم کوچ کرده اند و راه بواسطه دزدان ناامن است نمی توانی بخطر بزرگ

معتمد الدوله بر دوی بهتر اینست که چندروزی مهمان من باشی هر وقت قافله بزرگی عازم شد

با او جانب مقصود خود گیر از آنجا که خود هم خسته و ناخوش و اسبم بی قوت بود قبول کردم دو روز

در آنجا توقف کردم خیلی بمن خوش گذشت روزها مرا میبرد بباغ زیر درخت نارنج و از صحبت

طوایف قدیمه مرا محظوظ میداشت کمال تشکر و امتنان را از مهمان نوازی این سید داشته و دارم

از اشخاص خوب است اصرار کرد که چند روز بمانم تا قافله برسد چون میدانستم قافله بجهت دزدان

عبور نمیکند و هوا هم گرم است توقف خود را بیفایده دیدم و صلاح خود را در آن دانسته که بجانب

شوشتر گیرم سید خوب چینی مرا از نان و میوه بیا بنا شت و پسر خود را برای بلدی همراه من کرد

تا راه جنوب دشت رام هرمز را که از سایر معابر امن تر است بمن نماید و گفت مبادا شب را

نزدیک دریاچه ها منزل کنی زیرا که تمام شیرها شبها بجهت آب خوردن آنجا آمده شکار اطعمه خود میسازند

بالجمله پسرش قدری راه آمده جاده مزبور را بمن نشان داده برگشت من روزها در کوه ها پنهان

بودم و شبها

بودم و شبها راه می‌پیمودم همه جا آب و گیاه فراوان بود اسب خود را رها میکردم میچرید و
منهم از علف کنار بیابان و بانجیر خود میخوردم درین راه سباعی دیده نشد روز سوم چند گله
گوسفند از دور دیدم گمان کردم از طایفه گوندوزلو است چوپان بمن گفت ایل لُطفی آقا (صحیح
لطفی آقا) نزدیک است خوشحال شدم چه از دوستان من بود بعد از قدری راه بچادرهای او
رسیدم از ملاقات من مسرور شد کمال پذیرائی را بجای آورد از حالات محمد تقی خان سؤال
کردم گفت محمد تقی خان در شوشتر محبوس است خود معتمدالدوله هم در آنجا قشون او هم از شدت
گرما قوه حرکت ندارند علینقی خان را هم کت بسته روانه طهران نموده چون بختیاری و عرب
هیچکدام رئیس مقتدری ندارند هر روزه نزاع و جنگ در میان آنها برمیخیزد

اینک من هشت میل از شوشتر دورم چند سوار گوندوزلو عازم شوشتر هستند منهم بمصاحبت
ایشان براه افتادم و از پلی که روی آب گرگر است گذشته بشوشتر درآمدم کمال تشکر را
داشتم از اینکه بمن در این سفر ضرری نرسید پس از آنکه تفصیل مسافرت خود را برفقای بختیاری
و شوشتری خود گفتم گفتند بدون شک تو در زیر حمایت حضرت علی بوده و الّا ممکن نبود با این
راه پر از سباع و دزدان آدمی کش وارد شوشتر شوی

طولی نکشید که خبر اندوه اثر آکریم را بمن گفتند تفصیلش اینست که سواران بهمئی که همه جا مارا
تعاقب داشتند آکریم را پیدا کرده نزد خلیل خان بردند مشارالیه محض اینکه میان طایفهٔ او
و بختیاری مجدداً نزاع نشود او را کت بسته نزد علیرضا خان که دشمن محمد تقی خان بود و فعلاً
از طرف معتمدالدوله حاکم بختیاری است فرستاد علیرضا خان آکریم را در باغ ملک برده و کشت

اینکه از

اینک از برای مردن آماده باش آنجوان بدبخت دستهای خود را روی چشم گذاشته فوراً
با گلوله او را هدف نمود چون من مشارالیه را بی اندازه دوست میداشتم این خبر بی اندازه
مرا مهموم و مغموم ساخت که بنوشتن در نمیآید اکریم مردی عاقل و قابل و دارای صفات حمیده
بود مهربانی و رفاقت او را ممکن نیست من فراموش کنم

بخط مستقیم بخدمت معتمدالدوله رفتم در زیر زمینی که بجهت دفع گرما ساخته بودند در روی صندلی
مطلائی نشسته بود مشغول حکومت و رسیدگی بعرایض بود مرا اذن دخول داد پرسید از کجا
میآئی از آنوقت که در فلاحیه ترا دیدم تا حال کجا بوده گفتم خانواده محمد تقی خان نهایت مهربانی را
با من داشتند قدری اسباب لازمه خود را بآنها سپرده بودم بدبخت رفتم در کوهها که آنها را
پیدا کرده اسباب خود را بگیرم رفتن و آمدن من طول کشید شما میدانید که مقصود من قطع سیاحت
مخروبه های قدیمه است بجهت ناامنی راه بشوشتر آمدم ما بعد از ایمنی مشغول کار خود شوم دانست
که در این سفر بمن صدمه رسیده اگر من مرده بودم دولت انگلیس ایراد از دولت ایران میگرفت
بطور تغیر گفت شما فرنگیها همه وقت خود را داخل ولایات غیر میکنید و باموری که بشما
ربطی ندارد مداخله مینمائید انگلیسها خواستند در افغانستان این رفتار را بجای آرند تمام آنها را
کشتند حتی یک انگلیسی جان بدر نبرد و زنهای انگلیسها اسیر افغانان شدند تمام واقعه کابل را شرح داد
پس از این صحبت یکی از غلامان امر کرد تا مرا نزد سلیمانخان صاحب منصب ارمنی سابق الذکر ببرند
آنگاه گفت مادون هستی از شوشتر خارج بشوی اگر رفتی و صدمه دیدی بمن ربطی ندارد و من مسئول
دولت انگلیس نیستم سلیمان خان آنطرف رود خانه کارون میان اردو منزل داشت

پسر ابراهیم خان

پسری هم ظریف و خوشگل در سن هفده سالگی دارد مشابه دختران بود و مانند زنان حرف
میزد لباسش ایرانی است شال کشمیری بکمر بسته و یک کارد جواهرنشان بشال خود نصب
نموده زلفهای حنائی خود را از هر دو طرف صورت پریشان داشته دست و ناخنهای او
از حنا گلگون است جانشین پدر بود در اطاق بزرگی که نصفش خرابه بود منزل داشت مرا
پذیرائی کرد این عمارت سابقاً ملک یکی از رؤسای شوشتر بوده از کثرت ظلم حکام خراب
شده عمارت فوق از سنگ تراشیده حجاری شده ایوان بزرگی داشت وسط حیاط دور
این ایوان اطاقهای قشنگ کوچک زیادی بود دیوارهای این اطاقها همه مطلا کاری است
لیکن حال محو شده اثری از آنها نیست حیاط علیحده بجهت نوکرها بود از این بنا معلوم است
که تمام عمارات قدیمه ساسانیان بدین طرز بوده چنانچه از مخروبه قصر قشنگ خسرو معلوم میشود
یکی از این اطاقهائی که دور ایوان بود بمن دادند قریب یکماه با پسر سلیمانخان زندگی
کردم سلیمانخان در اراده مشغول کار بود کم باین عمارت میآمد اما صاحبمنصبان در آنجا تردد
داشتند و اغلب اشتغال بساز و آواز و شرب شراب و رقص بچه های بازیگر مینمودند
من از اعمال آنها بتنگ آمده بودم و باتفاق سید ابوالحسن مزبور نزد سادات محترم
شوشتر مراوده داشتم و کمال حرمت را از من بجای میآوردند

معتمدالدوله هم اوقات خود را مصروف بردن رشوه و مداخل میگذرانید و برای هر جزئی
ایرادی مردم عربستان را صدمه کلی میرسانید و جریمه و بی آبرو میکرد

من بدانسر بودم به بغداد بروم و در اطراف جزیره سیاحت کنم چون سیاحت لیارد بغداد

و بصره

وبصره را راجع بمقصود ما نبود ترک نمودیم دیگر باره از بغداد بدزفول مراجعت مینماید مینویسد
بالاخره از رودخانه دزفول گذشته بخانهٔ که در باغی واقع بود پیاده شدم صاحب خانه
یکنفر شخص دزفولی است تمام روز در آنجا ماندم لازمهٔ مهربانی را نمود چون دانستم از
دوستان محمد تقی خانست جویای حال محمد تقی خان و خانوادهٔ او شدم و اطلاعات بدست کردم
میل من بود که بجبال لرستان که ندیده ام بروم و در آنجا جعفر قلیخان رئیس طایفهٔ هفت
لنگ را (جعفر قلیخان پسر اسدخان رئیس طایفه بختیاروند است) که در دز منزل دارد
ملاقات نمایم دز از جاهای سخت مشهور است که دشمن نمیتواند بدانجا دست یابد تمام
خیال من این بود که قبل از اطلاع معتمدالدوله که من دوباره بعربستان مراجعت کرده‌ام
بروم جعفر قلیخان را دیدن نمایم زیرا که اگر او می فهمید مرا ممانعت میکرد

خلاصه با مهماندار خدا حافظی کرده از دزفول بطرف شوشتر حرکت کردم شب را وارد
قریهٔ کوچکی شدم که اهالیش کوچ کرده بودند چند نفری بجای مانده اند بزحمت قدری
آذوقه برای خود و کاه و جو برای اسبم پیدا نمودم اغلب مردم دهات عرض راه از تعدیات
معتمدالدوله فرار کرده بودند شب را وارد شوشتر شده بخانهٔ میرزا ابوالحسن رفیق خود قدیم
در آمدم پذیرائی خوبی نمود بعد تهیهٔ سفر دز را برای من دید و سفارش نامهٔ هم جهت کدخدای
جلکان نوشته بمن داد بامداد از شوشتر براه افتادم بعد از چند ساعت وارد قریهٔ بزرگ
جلکان شدم ملا حبیب کدخدا از من پذیرائی کرد در آنجا یک خان بختیاری موسوم بحاتم خان
که از طایفه مال احمدی است در آنجا نشسته بود مهماندار گفت میخواهد این خان خدمت جعفر قلیخان

بر و دشما با نفاق بهتر است باکمال امتنان قبول کردم صبح با همراه شدیم و بقریه گتوند

رسیدیم حاتم خان مصاحب خوبیست از تاریخ طایفه جات همواره صحبت مینمود خصوصاً

از طایفه و اجداد خود میگفت نادرشاه آنها را بهرات و قندهار و سیستان برد بعد از

فوت نادرشاه آنها بکوههای خود مراجعت کرده باری شب مردم ده را دور خود جمع نموده از هر مراجعت

جا صحبت میکرد و صالح لرهم که بلدی من بود با آواز بلند لری میخواند تا صبح خواب بچشم من نرفت

روز دیگر وارد دره کوهی شدیم که یک شقه از رود کارون از آنجا جاری میشد هر دو

طرف رود آثار دو قلعه مخروبه قدیمه بود معلوم میشد آنها را جهت حفظ راه ساخته اند

ممکن است از عهد ساسانیان باشد الوار آنجا را قلعه دختر مینامند حوالی آنجا اطاقهائی که از

سنگ تراشیده اند معلوم است میگفتند در قدیم گبران اموات خود را در اینجاها دفن مینمودند

از اینجا گذشته وارد دره پر آب و گیاهی شدیم چند خانوار بختیاری که از قشلاق تازه

آمده بودند و میخواستند چادرهای خود را بزنند فوراً یک چادری برای ما برپا کردند زنها

مشغول تهیه غذا شدند حاتم خان محض تلافی این مهمان نوازی از اشعار شاهنامه و سعدی

و حافظ شیرازی برای آنها میخواند صالح لرهم آواز میخواند و قصه نقل میکرد

روز بعد از میان ایلی که با گله های خود میآمدند گذشتیم تماشای غریبی داشت بین راه

امامزاده کوچکی مدفونست آنها بزیارت رفتند برای من نقل کردند امام رضا از دست

دشمن فرار کرده در اینجا توقف نموده آن امامزاده در یک دره عمیقی واقع بود این دره

از آب رودخانه مشروب میشود پر بود از اشجار میوه از قبیل خرما انار نارنج مو درینوقت

جمعی الوار

جمعی الوار یکمرده او آوردند که در امامزاده دفن نمایند و آنگریه و زاری که در الوار معمول است بجای آوردند آنگاه مرده را شسته در کفن سفیدی پیچیده دفن نمودند ما هم نزد آنها رفته تسلیت دادیم رفقا فاتحه خواندند علیان کشیده سوار شدیم قدری راه طی کرده دز جعفر قلیخان نمودار شد بعد از پیمودن سرازیری و سربالائیهای بسیار سخت بپای دز رسیدیم در پای دز غار بزرگی بود جماعتی از کدخدایان بختیاری در آن غار جمع شده تا جعفر قلیخان را ملاقات نمایند (آن غار معروف بغار مهمانخانه است) در این وقت جعفر قلیخان پیدا شد بعد از تعارفات گفت اینک من کار آنها را تمام نموده با شما بالای دز خواهیم رفت

خلاصه پس از آنکه امور ایشان را فیصل نمود بطرف دز روان شدیم شروع کردیم ببالا رفتن اول از نردبان چوبی خیلی بلندی که بد ساخته شده و با طنابها آنچوبها را بهم بسته بودند و رفتن از آن نردبان کمال صعوبت را داشت باری از نردبان بالا رفته به پله های سنگی رسیدیم که با کلنگ تراشیده بودند و از عبور و مرور این سنگ سخت مثل آئینه صاف شده بود و پا می لغزید با وجود اینکه بمسافرت کوههای زیاد و سخت عادی شده بودم نمیتوانستم از پله ها بروم جعفر قلیخان شال کمر مرا گرفته میکشید منهم میرفتم ولی با ترس زیاد که هر لحظه بیم پرت شدن را داشتم من خیلی میل داشتم که با جعفر قلیخان آشنا و رفیق بشوم ولی یقین نداشتم که مرا بدز راه بدهد چونکه شنیده بودم مشار الیه بجز آشنایان و دوستان خود کسی را راه نمیدهد الحال کمال تشکر را از جعفر قلیخان دارم که مرا خود بدز میبرد و داستم که آنچه درباره او میگفتند که جعفر قلیخان مرد بیرحم آدم کشی و بد میهمان بی ایمانی است

دروغ است

دروغ است همچنین شهرت داده بودند که چهار نفر از اقوام خود را کشته که یکی از ایشان
برادر خود او بود تمام مردم کوه‌نشین وغیره تا درب دروازه اصفهان از او میترسیدند هر
وقت عازم جنگی بود راه آمد شد از ترس او مسدود میشد زیرا که بی اندازه شجاع و دلیر است
باین واسطه دولت ایران قشون بجهت گرفتاری او میفرستاد ولی باو دست رس نداشتند
زیرا که در دز میرفت و کسی راه بآنجا نداشت

درینموقع جعفرقلیخان ریاست طایفه هفت لنگ بختیاری را دارد و با محمد تقی خان هم عداوت
دارد و چندین دفعه هم جنگهای سخت با محمد تقی خان نموده حکومت چند ناحیه از خوزستان هم
با او است و مقرر است که با سواران خود بشوشتر برود و با معتمد الدوله بولایت چعب رفته
جنگ کند در بالای دز حاجی حسن الله بچه های محمد تقی خان را ملاقات نمودم شرحی از بدبختی های
عیال و اطفال محمد تقی خان که در ایام غیبت من بآنها روی داده بود نقل کرد خیلی غصه خوردم
و اسباب هم و غم من شد

جعفرقلیخان شرب خمر مینمود من گاهی در دیوانخانه نزد جعفرقلیخان می نشستم مجموعه های
شرینی و میوه با بطر بزرگی از شراب شیراز میاوردند میاشامید و بمن هم مینوشانید چون
ترش بود من در خوردنش اکراه داشتم اما چون خان بدست خود بمن میداد من نمیتوانستم
رد نمایم رشته الفت مابین من و او استوار شد از حالات او معلوم میشد که غم و غصه بسیاری
او را فرو گرفته وقتی که مست میشد بشاه و اولیای دولت و معتمد الدوله فحش میداد چون
میدانست صاحب خوب لری میخواند او را امر بخواندن مینمود و با انگشتهای خود بطنبوری که

در جلو خود داشت

در جلو خود داشت میزد بعد از صرف شراب شام مفصلی حاضر مینمودند

من از اینقوع مهربانی و مهمان نوازی فوق العاده او در تعجب بودم آنچه مردم در حق او
میگفتند دروغ بود گاهی خیال میکردم مبادا مرا در قلعه محبوس دارد دیگر روز صبح جعفر
قلیخان بعد بدون مانعی گفت که مرا ببالای دژ برده آنجا را بمن نشان بدهد جاهای سخت
طبیعی را مردم بختیاری دژ مینامند از اینقوع دژهای سخت طبیعی در جبال بختیاری
فراوانست که متعلق بخوانین بختیاری است مشهورترین دژها منگشت است این دژی
که الان درو میباشیم معروف بدژ اسد خانست اسد خان پدر جعفر قلیخان میباشد اسم دیگر
این دژ دز ملکانست الوار میگویند کسی بدون امداد فرشته ها بآن دژ نمیتواند بالا برود
این دژ از هشت پشت بارث بجعفر قلیخان رسیده سه میل دور این دژ است که میان
دره واقع و دور او کوههای بلندی میباشد در فرود آن سنگلاخ سختی است که چند نفر میتوانند
او را از دشمن نگاهدارد و یک راهی از اینجا میرود با آن غاری که من اول وارد شدم دیوانخانه
خان همان غار است که کسی حق بالاتر رفتن از آن غار را ندارد و هرگاه کسی کاری داشته باشد
در آن غار فیصل داده مراجعت میکند و طویله هم بجهت حیوانات در آنجا است

بالای این دژ صاف است اثر چند خانه که از سنگ ساخته اند پیداست جعفر قلیخان با اهل
و عیالش در سیاه چادرهائیکه روی دژ برپا داشته اند زندگی میکردند و بالای آن یکچشمه
هست و چند گودی هم ساخته اند بجهت جمع شدن آب باران که ساکنان بیاشامند و هرکس
از دژ پائین اراده دژ بالا را داشته باشد باید بتوسط نردبان و طنابها بالا برود و آنجا

زمین هموار

زمین هموار و آبادی است بجهت کشت و زرع بدنیست و یک گله کوچک که عبارت بود از
چند رأس بز و میش و چند عدد بز کوهی هم میان آنها بود میچریدند
دژ بالا مثل دژ پائین چشمه ندارد و آب انبارهای مصنوعی برای آب باران ساخته‌اند
چند مخروبه در دژ بالا میباشد که گویا از عهد ساسانیانست
زن و بچه و کنیزان و شش نفر از نوکرهای باوفای جعفرقلی خان در دژ بالا زندگی
میکردند دیگر احدی حق رفتن آنجارا ندارد حتی برادر خودش برای محافظت این دژ
شش نوکر هم بود کفایت میکرد هنگام محاصره وقتیکه نردبان را برمیداشتند کسی
نمیتوانست بآنجا آمده محاصره نماید از اقوام خود واهمه زیاد داشت و آنها را بدژ راه
نمیداد چه از آنها چند نفر را کشته بود میترسید بآنجا آمده تقاص خود بنمایند طوائف از قبیل
بختیاری وغیره و قشون معظم این شاه آنجارا نتوانستند مسخر کنند
در روی دژ غارها میباشد که ساکنین با داشتن آذوقه خود را در آنجا بخوبی حفظ مینمایند من
تمام دژ را با شیخ فریدون گشتم بعد از آن بدیوانخانه مراجعت نمودم در اینوقت جعفرقلی خان
انتظار مرا میبرد که قبل از نهار از آن شرابها بمن نوشاند بعد بنای صحبت معتمدالدوله
و محمدتقی خان را بمیان آورده گفت با اینکه من دشمن محمدتقی خان میباشم اما اگر بمن پناه
آورده بود میگذاشتم موئی از سر او کم بشود هر چند مرا و اتباعم را از میان میبردند
من از صحبتهای او تعجب نموده گفتم شنیده ام میان شما و محمدتقی خان نزاع خونیست
گفت ای صاحب من صدق مطلب را بتو بگویم ما بختیاریها تمام نادان میباشیم زیرا وقتیکه قوة

ترس داریم و از ایرانیان آن مداریم در پی ضد یکدیگر میباشیم و میخواهیم یکدیگر را بخاطره بیندازیم

همینکه از طرف دولت شخصی باینجا میآید دور او اجتماع کرده برای یکدیگر فساد می کنیم اگر

چنانچه ما متحد باشیم ابداً قشون دولت ایران نمیتواند با ضرری برساند اما چکنم که اینها

مردانگی ندارند و حقوق نمیدانند چیست شما فرنگی هستید چون نان و نمک با محمد تقی خان خورده اید

در روز سختی او را تنها نگذاشتید و با اسلحه برای مدافعه با دشمن او حاضر شدید ما که از جنس

یکدیگر میباشیم عوض اینکه با و امداد نمائیم همگی مصمم خرابی و باعث قتل او شدیم من بواسطه

این غیرت شما شما را بر مسلمانان ترجیح میدهم و از این وفای شما بسیار خوشنود هستم و محض

مردانگی شما اجازه دادم که در این دژ بیائید که ابداً هیچکس راحتی برادرهای خود را در اینجا

راه نمیدهیم حال اینجا منزل شماست تا در اینجا هستید ایمن و آسوده خواهید بود

خلاصه نهایت مهربانی را درباره من مرعی داشت بعد از سه روز که در دژ بودم کاغذی از

معتمد الدوله برای جعفر قلی خان رسید که فوری پانصد سوار با خود برداشته بیا که لازم است

و تهیه و تدارک سفر را دیده و بامن گفت هر مدت میخواهی در اینجا بمان و چند نفر تفنگچی امر

کرده هر وقت من بطرفی عازم باشم با من همراهی نمایند آنگاه اختیار دژ را بشیخ فریدون

سپرد و شش نفر تفنگچی بجهت قراولی آنجا معین کرد و بمن گفت من در دنیا دوست ندارم

حتی برادرهایم و قدغن کرد هر مهمان و غریبی که وارد میشود در پائین دژ از او پذیرائی نمایند اما

بدژ نزد من نیاورید اگر معتمد الدوله مرا مثل محمد تقی خان محبوس داشت و شما از ماندن در

اینجا خسته شدید مختارید که تمام زن و بچه مرا بکشید که گرفتار دشمن نشوند

از فیبر مدانم

من میل نداشتم که در دزفول بمانم و امور اهل و عیال او را بعهده بگیرم خواهش کردم که مرا
اجازه بدهید که بکوهها برای تماشای بعضی خرابه ها بروم دوباره بخدمت شما مراجعت
نمایم خواهش مرا قبول کرد همان وقت که عازم حرکت بودم منهم با بلدی بسمت جبال مقصود
عزیمت کردم مقصود من دیدن دشت شیم بار است که شنیده بودم در آنجا آثار قدیمه پیدا میشود
در اینموقع ایلات در حرکت ییلاق هستند اما در همه جا ایلات چادر زده اند و در مهربانی و
مهمانداری کوتاهی ندارند و گفتند راه امن است و من با آن بلدی رفتیم بچادرهای بار دو برادر
عیدی و شب را در آنجا ماندم عیدی مرد کامل عاقلی است از شعرهائیکه در وصف مندلی که یکی از
سوارهای رشید بختیاری بود برای من خواند و سنگهائی که علامت قبر مندلی و سایر سوارها
بود بمن نشان داد خیلی میل داشت که خودش بطور بلدی و مستحفظی با من بیاید چون
دیدم او مرد با قوت مهماندوستی است اسب صالح را باو دادم که همراه بیاید

لاجرم باهم سوار شده براه افتادیم ما از سر مقبره احمد بدل که یک امام زاده است و الوار
او را احترام مینمایند گذشتیم از آنجا باندکار رسیدیم و در ترازین دشت طایفه دورکی ها بودند
که بواسطه اغتشاشی که در کوهها است حکم کسی را نمیخوانند عیدی ترس کرده مبادا در آنجا گرفتار
شویم و از مقصود باز مانیم تدبیری بخاطرش رسیده گفت بآنها میگوئیم تو نوکر معتمد الدوله
میباشی و کاغذ از معتمد الدوله برای کلب علیخان میبرد تا ما را نشناخته بسلامت بگذریم فوراً
من کلاه خود را تغییر داده تا کسی مرا نشناسد از دره کوهی که موسوم به تنگ شیلار بود گذشته و
در آنجا یکطایفه از ایل قندعلی در زیر کوه دلا چادر داشتند ما بایستی از آنجا عبور کرده تا بکوه

پیش بار

شین بار بر سیم فتد علی ما گفتند راه دور و سخت است و امروز بانجا میرسید و ما را انجا در منزل خود دعوت کردند ما قبول نکردیم و براه افتادیم پیاده بلدی اصرار داشت شب را آنجا بمانیم

فی الحقیقه کوه سختی بود من در اینطریق کوه بدین سختی ندیده بودم ما پیاده شده جلو اسب خود را میکشیدیم و باز پای ما میلغزید آفتاب هم نزدیک غروب بست ما هم بجائی رسیدیم که نمیتوانستیم بگذریم ناچار شدیم که شب را در آنجا بسر ببریم اسبهارا با افسارهای خود محکم بسته که پرت نشوند خودمان هم بالاپوش خود را بسر کشیدیم آتشهای ایل فتد علی پیدا بود عیدی زیاد گرسنه و تشنه بود بخیال تدبیری افتاد که غذائی بدست کند

بختیاریها هنگامیکه دستشان از همه جا کوتاه شد بصوت مخصوصی دارند که در آن زمان همدیگر را صدا میکنند و امداد میطلبند یکمرتبه عیدی از جای خود جسته آنصدا را بلند کرد من گمان نداشتم بانگ او بجاهای دور برسد بعد از صدای عیدی از طرف مقابل صدای ضعیفی بگوش ما رسید عیدی گفت آنها شنیدند و برای ما نان و آب میآورند هرچه منتظر شدیم خبری نرسید فعلاً این مکان هم زدست اسب منهم پایش شل شده بود هرچه خواستیم او را نزد خودمان بیاوریم ممکن نشد دور او سنگها چیدیم که در وقت کشیدنش پرت نشود عیدی هم کوسفندی برای آوردن اسب نذر احمد بدل کرد آنگاه افسار او را گرفته میکشیدیم رفیق بدون درنگ صدای یا علی را بلند کرد و بدون اینکه صدمه باسب برسد او را از پرتگاه رد کرد و شروع برفتن نمودیم بزودی بسر کوه رسیدیم سرازیری اینکوه کم و سهل تر از سر بالائی میباشد بعد از طی نصف راه روشنی آتشهای چند نفر ایلات که بطرف اندکا میرفتند

دیده شد

ویده شد بجهت سختی زمین و فرو نرفتن میخهای چادر در زیر درختهای بلوط بار انداختیم ما
خیلی گرسنه هستیم این ایلات هم غیر فقط قدری پیاز و نان سیاه که بهترین اغذیه
آنهاست برای ما آوردند

پیش از طلوع آفتاب حرکت کردند ما هم براه افتادیم صبح وارد جلگه شین بار شدیم راه از
کثرت درختهای بلوط جنگل شده از آنجا گذشته وارد ایل منجزی که از طوائف وحشی
بختیاری است شدیم محض اینکه با ضرری نرسانند گفتم من یکی از نوکرهای معتمد الدوله
هستم عزم تماشای مخروبه های این حدود را دارم زنها دور ما جمع شدند مکان آثار قدیمه را
پرسیدم گفتند نمیدانیم ریش سفیدی در طایفه میباشد که اطلاع دارد الان اینجا نیست
باید آن مخروبه ها در تنگ بتان که در اینکوه است باشد من قدری نان خورده پیاده برای
دیدن آن آثار بیرون رفتم چند نفر از ایل هم همراه من آمدند هر چه در این راه سخت
بلند و پست گردش کردم اثری ندیدم مراجعت بایل نمودم یکنفر از بختیاریان بمن
گفت من تمام این کوه را بلد میباشم و بشما نشان میدهم بشرط که مبلغی بمن بدهی
قبول کردم و با عبدی سوار شدم در این دشت شین بار که بقدر چهار میل عرض دارد و محوطه
آن کوههای بلند است گردش کرده تا رسیدیم به تکین آن تعریفی که از الوار شنیده بودم
در اینجا بود که میگفتند مکان قدیم خوبیست در اینجا نه نوشتجاتی بود و نه اثری که فایده برای
من داشته باشد میگفتند اینجا را فرامرز ساخته است که یک صاحب منصب کافری بوده صد هزار
غلام داشته که هر کدام کارد دسته طلائی بکمر زده یکراهی زمیان سنگ بریده بودند که پست پا

[illegible]

ارتفاع دارد

بعد و بخطر از آنجا گذشتیم بالای اینکوه بسیار با صفاست ابرها مثل پرده ها مینماید
کوه گِی نَه و زردهکوه که از برف پوشیده شده پیداست در پای کوه بابلی رسیدیم که مال
شیخ درویش است که در جواب عَیدی آنشب صدا داده نان و آب برای ما فرستادند چون
ما رفته بودیم بما نرسید خلاصه من و صاحب جانب وزِرکرفتیم جعفرقلی خان هنوز مراجعت
نکرده بود زنهای او که نُه نفر بودند از من لازمه پذیرائی را نموده تمام آنها زیر یک چادر
با هم زندگی میکردند و همه در یکجا جمعند و ظاهراً با هم خوب و مهربانند بعضی از آنها بسیار خوشکل
و جوان میباشند زن بزرگ ستاره خانم دختر کلبعلی خانست و رئیس سایر زنها میباشد
همیشه یک خوراک خوبی برای من میفرستاد و یک مُهرا یرانی بمن داد که نقش آن یک پادشاه
و دو اسب بود از قرار معلوم نقش اُو رمز داست ستاره خانم گفت اینمهر را از اندکا پیدا نموده اند
عقیده او بود که طلسم است بمن گفت برای این تو میدهم که چون مسافر هستی امین باشی مادر
جعفرقلی خان و پسرش در اصفهان کرو معتمدالدوله میباشند این خانمهای خوشکل که ابداً
از من رو میگیرند و مانند خواهر مهربانی مینمایند و مرا برادر خطاب میکنند

روز بعد بطرف شوشتر حرکت کردم آب رودخانه بواسطه باران زیاد شده بود من
و اسبم نزدیک بود هلاک بشویم با پلی رسیدیم دو نفر از سواران جعفرقلی خانرا دیدم که عازم
خدمت آقای خود میباشند باتفاق آنها براه افتادم یکساعتی شب وارد قریه گتوند شدیم
من خیلی خسته و اسبم شل شده بود روز دیگر بتوسط کلاک از رود کارون گذشته رسیدیم
بدشت عقیلی صبح نُه وارد قریه اسکی شدیم مابقی روز را در زیر درختهای نارنج که

متعلق بملا کریم کدخدا بود توقف نمودم جلگه عقیلی با صفا و برای زراعت خوبست ولی بواسطه
قشون معتمد الدوله خراب شده الحال هر دو اسبهای من شل شده بقیه سفر من که خیلی راه
سخت است نمیتوانند طی نمایند قبل از رفتن بشوشتر خیلی مایل بودم مخروبه‌هائی که بختیاریان
مسجد سلیمان بزرگ مینامند تماشا کنم چون مکان مسجد با عقیلی مسافت زیادی داشت مادیانی
کرایه کردم یک ملای پیری گفت اگر پول کیوه بمن بدهی با تو همراه میآیم قبول کردم ابتدا
بقریه تنوند رسیدیم پس از آن از چند قریه عبور کرده که تمامشان از تعدی و جریمه معتمد الدوله
پریشان و فقیر شده بودند آن ملا که مرد خوش صحبتی بود از حالت طوائف و حکام و حالات
اهالی خوزستان و تاریخ مسجد سلیمان نقل میکرد و میگفت وقتی که علی و سلیمان با چند پهلوان
دیگر از مسجد خود حرکت کرده بجنگ رستم میرفتند و این پادشاه بزرگ که بر جن و انس
فرمانروا بود به تختی نشسته که هفتاد و دو دیو او را ساخته بودند و هر دیوی از برای خود قلعه
ساخته بود و تمام آن دیوها در تحت حکم دیو لنگ بودند و آن دیوها هنوز هم پاسبانی خزائن سلیمان را
که در آن قصر مدفون است میکنند این ملا گمانش این بود که من در تجسس آن خزانه‌ها هستم معلومم میشود
که از دیوها زیاد ترس دارد و با کراه همراه میآید آن ملا چون مسلمان صادق بود نزد خود
خیال میکرد که او را حضرت علی و سلیمان از دیوان نجات خواهند داد و هر چه بسر این فرنگی
آید بیاید باری بعد از دیدن آن مسجد چیزی که فایده داشته باشد دیده نشد بجز یک تپه
که روی آن تپه را صاف کرده بودند روی آن صافی آثار عمارت قدیمی بود نوشته و
آجر و مرمر و ستونی در آنجا ندیدم ممکن است قدیم مسجد آتش پرستان بود وقتیکه من مشغول

تماشا

تماشای آنجا بودم آن طلا بدقت تمام بمن نگاه میکرد تعجب نمود که من خزانه و چیزی نیافتم و خوشحال بود که دیو و جنی بما اذیت نرسانیده یقین داشت که دیوها با اذیت میرسانند برای رفقای خود نقل کرده که این فرنگی یکچوب دستی دارد که خود بخود مرکب از او چکیده مینویسد مقصودش قلم مداد بود

یکی از ان الوار گفت مسجد سلیمان پای تخت آن پادشاه است تمام پادشاهان بسلام او حاضر میشدند بجز رستم که حسادت میورزید حضرت سلیمان اراده داشت که با او جنگ کند چون رستم بزور و بازوی خود زیاد مغرور بود سوار رخش شده در حوالی پای تخت بچه را دید که سوار مادیان سفیدی است که از شیر سفیدتر است آن طفل حضرت امیر المؤمنین علی بوده بجهت اینکه لباس خود را عوض فرموده رستم نشناخت پرسید راه شهر کدام است و تو کیستی فرمود من نوکر سلیمان هستم و اینک از پای تخت میآیم جواب داد که من پهلوان رستم و دشمن آقای تو میباشم او را امروز از پادشاهی معزول خواهم کرد اما پیغمبر جواب داد که اول با من کشتی بگیر اگر مرا زمین زدی آقایم را نیز میتوانی معزول نمائی اگر زمین نزدی راه خود را بگیر و برو

خلاصه رستم کمربند آن جوان را گرفته بخیالش زمین زدن او سهل است تا شب هرچه قوت داشت نمود نتوانست حضرتش را از خانه زین حرکت دهد لکن رستم از کثرت خستگی از چشم و دهانش خون میآمد یکدفعه حضرت علی دست بکمربند او آورده سر دستش بلند کرده با آسمان چهارم پرتاب کرد آنوقت رستم از زمین برخواسته گفت زور نوکر سلیمان که این باشد

که این باشد زور خود او چه خواهد بود و بولایت خود مراجعت کرد از آنوقت مالیات

بسلیمان داد الوار هیچ جای خوزستان را مثل مسجد سلیمان مقدس نمیدانند

چون از اینجا بشوشتر راه نزدیک بود با صایح لرُ سوار شده بشوشتر وارد شدیم مهمان

سید ابو الحسن بودم وقایع را نقل کرد از جمله اینکه محض افساد علیرضا خان معتمد الدوله

اهل و عیال محمد تقی خانرا اسیر کرده علیرضا خان را حاکم بختیاری نموده تمام ما بستان

مشارالیه مشغول جمع کردن مالیات برای معتمد الدوله بود چندین نفر از نجبای شوشتر را

معتمد الدوله گرفته اموالشان را ضبط کرده سربازان او در هر خانه بدون ترس میروند

و غارت مینمایند مأمور او در دهات تعدی بسیار میکردند مردم از کثرت ظلم پناه با عراب بردند

معتمد الدوله هم محض گوشمالی شیخ ثامر میخواست او را سیاست کند ابتدا او را در بار دولت

یاغی قلمداد کرده بعد قشون زیادی بطرف ولایت او حرکت داد شیخ با اهل و عیال

بولایت عثمانی پناه برد

محمد تقی خانرا در قلعه میرزا سلطان محمد که از محترمین سادات است در یک اطاق کوچک

تنگی حبس کرده بود من بتوسط آن سید نجیب بزندان رفته محمد تقی خانرا ملاقات کردم

در پا و گردنش زنجیر بود پس از آنکه من اینخان محترم را باین حال در گوشه زندان دیدم

یک هم و غم فوق العاده بمن داد که از شرح آن عاجزم آن تبی که در فلاحیه داشت

رفع شده و حال او خوش بود ولیکن من بحالت او تأسف خوردم خان بطور سابق تبسم

کنان با من صحبت نمود فوراً فهمید که حال من دیگرگون شده گفت ای صاحب خدا بزرگ است

دماً مخلوق

و مخلوق او میباشیم باید از حکم او سر نپیچیم آنچه خواست خداست همان میشود تأسف
شما سودی ندهد دیروز حاکم و مقتدر بودم امروز در زیر زنجیر ظالم هستم در صورتیکه نسبت
از معبود خود در گله باشم هرچه از دوست میرسد نیکو است پرسید آیا خاتونجان خانم
و حسینعلی را ملاقات کرده اید گفتم من تازه وارد شوشتر شده ام هنوز بدیدن آنها
نرفته ام محمد تقی خان خواهش کرد که آنها را ملاقات نمایم و چند پیغامی هم برای آنها
فرستاد آنگاه بمن گفت من میدانم که شما در قلعه تل قدری پول برسم امانت بخاتونجان
خانم داده اید از بدبختی و گرفتاری نشد آن مبلغ را بشما برسانم حال تمام دولت و مکنت
ما را معتمد الدوله صاحب شده و تصرف نموده از آن عزت قدیم بذلت افتاده ایم ولی
چند فقره اسباب قیمتی را بسید شوشتری سپرده ام آنگاه نوشته بمن داد تا نزد سید برده
عوض پول خود یک طاقه شال بگیرم اینگونه صحبت بر هم و غم من افزود و مزید غصه من شد
برات را پاره کرده گفتم استدعا دارم که بیش از این مرا خجالت ندهید و اینگونه صحبتها نفرمایند
باری آنچه در حبس باو گذشته بود برای من نقل کرد و گفت آن شبی که شبیخون آوردید
نزدیک بود که مانند آقا کریم نجات بدهید فوراً محافظین من مرا نزد معتمد الدوله بردند
گفت اگر بختیاریان بخواهند بقوه جبریه ترا آزاد و من بدر برند قبل از اینکه این
اقدام را نمایند من ترا بهلاکت میرسانم

خلاصه بعد از تمام مذاکرات گفت تمام جد و جهد من این بود که بختیاریها را بمرتبه عالی برسانم و
نام آنها را بخوبی مشهور کنم دشمنان از روی حسادت این اسباب را فراهم آوردند عقیده اش

بانو

این بود که معتمدالدوله بسلامت او را بطهران میفرستند تا از طرف دولت با و مهربانی بشود شاه هم به ترقی بختیاری حسد میورزد و مراحبس ابدی خواهد نمود یا اینکه چشم مرا خواهد کند و معمول آنزمانست و اغلب محترمین را چشم می کنند که بدتر از مرد نست بعد گفت شما آسانی میتوانید حسینقلی را ملاقات نمائید چه اورا به آقا محمد زمان که از مردمان نیک نفس خوش رفتاری است سپرده اند خیلی با و مهربانی میکند اغلب بدیدن من و مادرش میاید

من بخان وعده دادم که بزودی نزد حسینقلی بروم در آنروز منزل خاتونجان خانم و خانواده اش را سراغ گرفتم آنها در یکی از خانه های شوشتر که حال خرابه است منزل دارند در کنج خانه در نهایت پریشانی آنهارا ملاقات نمودم آنچه داشته بودند معتمدالدوله گرفته بود لباس ایشان پاره پاره است آقا کریم را که سابقاً بطور پسر خوانده گرفته بودند اکلبعلی هم در راه از ناخوشی مرده بجهت آن دو نفر خان و ایم گریه میکردند بجهت سردی هوا و نداشتن آتش تمام روی هم خوابیده که گرم شوند اغلب ایشان از سردی هوا و نداشتن بالاپوش بناخوشی اسهال و تب مبتلا شده بودند مابقی هم البوری ضعیف و ناتوان هستند که من بازحمت آنهارا شناختم خاتونجان خانم از کثرت غصه وقت سخن کردن اشک میریخت معهذا باز اظهار مسرت مینمود از اینکه دو دفعه مرا ملاقات کرده چه شنیده بود که من با اکریم کشته شده ام

خانمی خواهر خاتونجان خانم که شرح خوشگلی او را از این پیش شرح داده ام آثاری از حسن در او دیده نمیشد فاطمه سلطان سوگلی علیقلی خان هم مثل سایر زنان ضعیف و لاغر است مادر خاتونجان خانم که با من بی نهایت مهربانی میکرد با چند خانم دیگر را احوال پرسیدم

جواب مرا ندادند وصدا را بوای وای وگریه بلند کردند معلوم شد آنها تلف شده اند بعد از تأسف زیاد پیغام محمد تقی خان را رسانیدم وگذارشات خود را که از ایشان جدا شده و با اکریم قاصد خدمت ایلخانی بودیم تا کنون بیان نمودند همچنین گفتند وقتیکه میخواستیم بسمت کوه های خودمان برویم سواران کوه کیلویه بما حمله بردند اگرچه از دست آنها نجات یافتیم ولی چند نفر از ما کشته شد از جمله شفیع خان بود در همان حین علیقلی خان با چند سوار عازم خدمت خلیل خان شده تا از دست سواران کوه کیلویه نجات یابیم قبل از اینکه نزد خلیل خان برویم مذکور شد که اکریم را گرفته و بدشمن سپرده از او مأیوس شده بسرعت برگشته که با ملحق بشود در راه خیال کرد که بدون محمد تقی خان برود یکی از ایلات با او برخورده اسب ویراق او و کسانش را گرفتند علیقلی خان با چار پیاده عازم چادرهای عبدالله خان بویر احمدی شد زیرا که محمد تقی خان با آنها همه وقت مهربانی نمود از عبدالله خان خواهش کرد که عیالات را مسکنی بدهد قبول کرد پس از آنکه اهل و عیال محمد تقی خان بچادر او در آمدند امر کرد تمام را محبوس نمودند چقدر مرد بیغیرت بیوفائی بود در عوض نیکیهای محمد تقی خان اینوع رفتار کرد

در حال کاغذی بمعتمدالدوله نوشت که عیالات محمد تقی خانرا دستگیر کرده ام در هر کجا بگوئی تسلیم نمایم معتمدالدوله هم چند سوار با جعفر قلی خان فرستاد تا آنها را بشوشتر بیاورد بعد از بی احترامی زیاد نسبت بما ما را وارد شوشتر نمود اغلب مرد و زن این راه را پیاده طی نمودند بعضی از آنها در این راه مردند یکی از آن اموات مادر من بود وقتی که ما را وارد شوشتر کردند در اینجا خانه جا دادند قراول در حفظ ما گذاشتند چندی بعد مستحفظین را برداشتند مردمانیکه

[illegible]

در شوشتر از محمد تقی خان نیکی دیده اند و مارا می شناخفند محض رضای خدا تعالی غذائی بجهت ما میاوردند نیز خاتونجان خانم گفت شنیدیم که علیتقی خان شب بعبدالله خان حمله برده واورا با چند نفر کشته اینخبر مایه تسکین خاتونجان خانم وسایر زنان شده چه در اینطایفه هرکس تقاص خودرا از دشمن بکند مایه بسی اهمیت است

بعد از چندی نزد حسینقلی رفتم اگرچه حکم شده بود که اورا صدمه بسیاری بزنند ولی برعکس آمرد شوشتری که نگاهبان او بود همه نوع مهربانی درحق او مرعی داشت و توجه بسیاری مینمود باری آن پسر جوان رشید از ملاقات من مسرور شد واز سرگذشت من بعد از مفارقت بسی میل داشت که بشنود

خلاصه هر روز چند ساعت با خانواده بدبخت محمد تقی خان بسر میبردم واسرار خود را مثل اینکه من برادر ایشان هستم با من میگفتند چند قانون که در میان مسلمانان وشیعه معمول است برای من نقل کردند محبت والتفات اینخانواده درباره من بسر حد کمال است منهم بی اندازه آنهارا دوست میدارم این خدمات وزحماتی را که زنهای مسلمین متحمل هستند زنهای عیسوی که تربیت شده میباشند نمی توانند بجای آرند من عازم بغداد شدم وباید با عیال بدبخت محمد تقی خان وداع نمایم ارادت بی اندازه من درباره آنها جهتش این بود که روز ورود من در قلعه تل وزمان اقتدار وتسلط محمد تقی خان بطوری درباره من محبت نمود که هیچ گمان نمیکردم که مردم الوار از من مسافر انگلیسی که نجس وکافرم میدانند این همه محبت بجای آرند وپذیرائی نمایند چه گونه میشد من با عیش وعشرت ودور خوش آنها همراه باشم وامروز که روز عسرت وبدبختی

ایشانست فراموش کنم هرگز از خاطرم محو نخواهد شد باری ازین قبیل دوستان مفارقت
کردن بسی صعب وسخت است بخصوص از چنین دوستانی که بعد از مفارقت امید دیدار دفعه
دیگر محال مینماید دوستانرا با نحالت گذاشتن و رفتن از همه جانسوزتر است وقتی که خدا حافظی
از زنهای بدبخت مینمودم حالتی بمن دست داد که از شرح دادن آن عاجزم آن زنان عقب
من سینه زنان و وای وای کنان متصل میگفتند که ای صاحب افسوس که ما دیگر ترا نخواهیم
دید لاجرم لیارد بعد از خدا حافظی سفر بغداد پیش داشت و دیگر کرت برای اتمام سیاحت
خود بخوزستان و شوشتر مراجعت کرد در سفرنامه خود مینویسد

محمد تقی خان هنوز در قلعه حبس است من همه وقت او را ملاقات مینمودم سرهنگ شیلی و دکتر
رس راکه با من در این سفر آمده بودند بخدمت محمد تقی خان بردم هردو برای این شخص محترم که بجهت
ترقی مملکت باین روز و بدبختی مبتلا شده بود افسوس میخوردند و از نجابت او محظوظ میشدند

محمد تقی خان گفت که علیقلی خان خدمت شاه رفته امید هست که دو مرتبه بهمان اقتدار و حکومت
سابق منصوب شوم خاتونجان خانم و سایر اهل بیت محمد تقی خان هنوز در همان خانه خراب
بهمان ذلت و بدبختی میباشند غذای سیر میخورند لباسشان همان لباس سابق است
که از استعمال پاره شده چند نفر از آنها مرده اند خانمی در حالت مردنست دکتر رس قدری
او را معالجه کرده بهتر شد معتمد الدوله در نیوقت حکم کرد که خانواده خان را حمل بدزفول نمایند من
از آن صاحبمنصب ایرانی که مامور اینکار بود خواهش کردم که خانمی را بدزفول نبرد شاید دکتر
او را معالجه نماید تغییر کرده او را نیز برد خوشبختانه در راه وفات کرد طولی نکشید که محمد تقی خان

دختر زاده اش

و خانواده‌اش را معتمدالدوله بطهران فرستاد شاه در ابتدا خیال کشتن او را نمود بعد از عفو بخشش کرد تا در سنه ۱۸۵۱ محمد تقی خان بدرود زندگی گفت حسینقلی پسرش که بطور گروئی بود چهار سال بعد از پدرش رحلت کرد خانوتخان خانم و بعضی همراهان و نوکرهایش را بقریه فریدن که نزدیک اصفهان است و ملک ابتیاعی محمد تقی خان بود فرستادند

آنچه در خاتمه سفرنامه لیارد نوشته شده از قرار ذیل است

بارُن دُبِد در لرستان سفر نموده مینویسد که منصور خان برای گرفتاری میرزا قوما با قشون بسیار مأمور شد میرزا قوما بشیخ المشایخ حبیب پناه برد و دو دختر او اسیر منصور خان شد یکی از دخترانش محض حفظ ناموس خود را بچاه افکند بعد از تسخیر بهبهان میان اردوی منصور خان ناخوشی مهلکی بروز کرده دو پسر و هفتصد نفر از اتباعش مُردند مابقی قشونش فرار کردند میرزا قوما بدون مانع به بهبهان مراجعت کرد

بعد از گرفتاری محمد تقی خان جعفر قلی خان که رئیس طایفه هفت لنگ بختیاری است و به تهور معروف است طایفه بهداروند که شعبه از هفت لنگ است و طایفه راکی که شعبه از ایل دورکی میباشد ریاست او را قبول کردند (جعفر قلی خان هیچوقت ریاست ایل هفت لنگ را نداشته فقط تیره بختیاروند و جماعتی از راکی چند وقتی ریاست او را قبول کردند) از این پس جعفر قلی خان در داخله بختیاری و حدود و جاور تعدی مینمود هر جا شریری در بختیاری بود دور او جمع میشد و کسی نبود که از آنها جلوگیری نماید لهذا جماعتی بسیار از سوارهای جسور شجاع مشهور دور او جمع شدند هر گاه کاروانی تنگ میشد در دزِ معروف جای میکرد و کسی را با او دست

رس نبود گفتند مشارالیه یکروز چهارده نفر از اقوام خود را بهلاکت رسانید اسم او تمام طوائف و ایلات را میلرزانید اغلب با خوانین و اقوام خود از جمله آخسرو و آپرویز به طرف کرمان و یزد و شیراز حتی طهران حمله میآورد و غارت مینمود بجهت شجاعت بختیاری خصوصاً جعفرقلی خان کسی نمیتوانست با آنها برابری و مقاومت نماید

موسیو ریه در سفر دوم ایران خود مینویسید که در آن ایام بختیاریان تا دم دروازه اصفهان حمله میآورند چند روز بعد از مراجعت من معتمدالدوله پول گزافی از جعفرقلیخان مطالبه کرد مشارالیه از عهده بر نیامد از اینجهت معتمدالدوله اورا در دولت یاغی قلمداده سلیمانخان نایب الحکومه خود را با سپاه فراوان بجنگ او فرستاد جعفرقلی خان در دز پناه برد بلطائف الحیل اورا بچنگ آورده زنجیر نمود

ازآنجا که من همیشه در خیال بودم که بعد از مسافرت من چه بدبختی بسر اهل و عیال محمدتقی خان آمده و هیچوقت اینشخص محترم را از خاطر فراموش نمیکردم کاغذی به مستر رالانسن وزیر مختار انگلیس در طهران نوشتم که آنچه بعد از من بسر محمدتقی خان آمده بنویسید تفصیل ذیل را مینوشت کمال امتنان از او حاصل نمودم

در سنه ۱۲۵۸ هجری مطابق سنه ۱۸۴۱ در ایام سلطنت محمدشاه منوچهرخان معتمدالدوله حاکم عربستان و لرستان و اصفهان بود از طرف دولت باو حکم شد که قشون بطرف بختیاری حرکت بدهد و محمدتقی خان چهارلنگ را که مستقل و در معنی یاغی است و اوامر دولت را پشت پا زده گرفتار ساخته روانه طهران نماید بالجمله معتمدالدوله با قشون بسیار براه بختیاری پیش

وانشد

داشت محمد تقی خان هم با سپاه فراوان او را پیشباز نمود و در قلعه تل که مقر فرمانفرمائی

از معتمد الدوله

محمد تقی خان است ملاقات دست داد نهایت مهمان نوازی را بجای آورده علیقی خان برادر
خود و شفیع خان وزیر خود را مأمور خدمت او نمود معتمد الدوله درینوقت بطرف شوشتر کوچ کرد
محمد تقی خان وعده کرد که ده روز بعد از ورود معتمد الدوله بشوشتر بخدمت برسد

دو ماه از اینمقدمه سپری شد و محمد تقی خان بشوشتر نیامد علیقی خان و شفیع خان بمعتمد الدوله
گفتند که ما میرویم قلعه تل و محمد تقی خانرا میاوریم لاجرم باجازه معتمد الدوله بقلعه تل رفتند
اما دیگر مراجعت ننمودند معتمد الدوله دانست که فریب ایشانرا خورده قریب پانزده هزار
قشون برای قلعه تل حرکت داد که محمد تقی خان و علیقی خان و شفیع خان را گرفتار سازد
بمحض اینکه قشون معتمد الدوله نزدیک شد محمد تقی خان با عیال و طایفه و خزانه بولایت
رامهرمز و موکوجی و بهبهان رفت معتمد الدوله او را تعاقب کرد طایفه و ایل محمد تقی خان که
ده هزار خانوار بودند متدرجاً او را تنها گذاشته بطرف معتمد الدوله رفتند ناچار محمد
تقی خان با بقیه ایل و عیال و اتباع بشیخ المشایخ چعب پناه برد معتمد الدوله هم همه جا
او را دنبال داشت در نزدیک فلاحیه اردو تشکیل داد و محمد تقی خانرا از شیخ چعب
خواست شیخ ثامرخان بشیخ سعد شیخ بحرین نوشت که نزد معتمد الدوله از محمد تقی خان
شفاعت کند و در ضمن قرار دادند که خانواده محمد تقی خانرا بشوشتر روانه دارند
معتمد الدوله سلیمانخان سهام الدوله پدر جهانگیر خان حالیه را نزد شیخ ثامرخان فرستاد
که محمد تقی خانرا بشوشتر بیاورد مشارالیه محمد تقی خانرا بشوشتر آورد معتمد الدوله او را

بمحمد خان کلبادی سپرد که او را محافظت نماید علیقی خان و شفیع خان نزد شیخ سام
ماندند و در تهیه بودند که شب باردوی معتمد الدوله حمله برده محمد تقی خان را نجات بدهند
و بخود او هم خبر دادند معتمد الدوله خبر شده محمد تقی خان را نزد خود آورده محبوس داشت
شب را شبیخون زدند اما بمقصود خود نائل نگشتند شیخ سام بمعتمد الدوله وعده کرد که
شفیع خان و علیقی خان را نزد او بفرستد اما وفا نکرد و چون معتمد الدوله مطلع شد امر
کرد تا از هر طرف از آنها جلوگیری شود با ینواسطه ما بین آنها و علیقی خان جنگ شد
شفیع خان و چند نفر دیگر در جنگ مقتول شدند علیقی خان مصمم شد که پناه بفرهاد
میرزا حکمران فارس برد معتمد الدوله محمد تقی خان را بدار الخلافه فرستاد و علیقی خان
و کسانش زود تر وارد طهران شده بتوپخانه متحصن گردیدند بعد از ورود محمد تقی خان بطهران
او را به نیاوران که ییلاق شاه است حمل کردند شاه او را بکاجی علیخان حاجب الدوله سپرد
در روزی دو تومان و هفتصد از برای مخارج عیال او از دیوان مقرر شد شاه در خیال
کشتن او بود حبیب الله خان شاهسون امیر توپخانه مانع شد شاه خواهش او را قبول
کرد محمد تقی خان و اهل و عیالش را با میر توپخانه سپرد دو ماه بعد از نیمه محرم حبیب الله خان
وفات کرد محمد تقی خان را دوباره در توپخانه محبوس نمودند مدت پنج سال در محبس بود
پس از آنکه ناصر الدین شاه بتخت نشست حکومت اصفهان با میر نظام شکایت نوشت
که با بودن محمد تقی خان بختیاری منظم نخواهد شد لهذا حکم داد که او را تحت الحفظ
با روسیل بفرستند جمعی ممانعت کردند او را با علیقی خان روانه تبریز داشته محبوس نمودند

در آنجا در تبریز

دو سال در تبریز بودند دیگر باره آنها را مراجعت بطهران دادند علیقلی خان را مرخص شدند که از عیال محمد تقی خان نگاهداری نماید در سنه ۱۸۵۱ میلادی محمد تقی خان در توپخانه بدرود زندگی گفت در نیوقت دولت دو پسر محمد تقی خان و اهل و عیال او را که بالغ به شصت نفر میشدند بعلیقلی خان سپرد که بکوه های بختیاری مراجعت نمایند بعد از چهار سال حسین قلیخان در طهران فوت شد زنش دختر خان بابا خان طولی نکشید که او هم مرد و اولادی نداشت علیقلی خان هم در سنه ۱۸۷۹ رحلت کرد مهدی قلیخان پسر دوم او اینک در طهران زندگی میکند از فامیل محمد تقی خان خاتونجان خانم باقیست که هفتاد سال عمر دارد و در فریدنست با دو دختر و یک پسر برادرانش خان بابا خان اصلانخان کریمخان محمد علیخان تمام فوت شده اند اولاد آنها که قریب شصت نفر میباشند در بختیاری زندگی مینمایند

بعد از فوت محمد تقی خان علیرضا خان علی محمد خان علی مراد خان که چهار برادر بودند رئیس طایفه چهار لنگ میباشند علی رضا خان رئیس تمام ایشانست بعد از فوت او در سنه ۱۲۹۵ میرزا آقا خان پسرش حاکم شد در زمانیکه محمد تقی خان حاکم طایفه چهار لنگ بود اسد خان هم حاکم طایفه هفت لنگ بود (در نیوقت هفت لنگ و چهار لنگ رؤسای مختلف داشته و در تحت اختیار یکنفر نبوده) این دو حاکم با هم رابطه شخصی نداشتند بعد از وفات اسد خان پسرش جعفر قلی خان جانشین پدر شد ولی بجهت تمرد احکام دولت نتوانست در ولایت خود توقف نماید

پس از او کلبعلیخان و ابدال خان رئیس شدند چیزی نگذشت که کلبعلی خان و ابدال خان مقتول شدند (ابدال خان در جنگ گلوله خورد بعضی گویند بواسطه جراحت گلوله وفات کرد بعضی

گویند

گویند بواسطه تبی که باو عارض شد) حسینقلی خان تا حال سی سال است که رئیس مستقل وایلخانی
تمام بختیاری میباشد بعد ازین راپرت راپرت دیگری بسفارت اسلامبول رسید که دیر یا زود هم
چون ظل السلطان حاکم اصفهان حسین قلیخانرا کشت من یقین دارم که بطور نامردی وحیله او را کشته است

سواد نوشته لیارد است که از طرف محمد تقی خان بمستر فرست تاجر انگلیسی

در بمبئی نوشته است

آقای محترم من سه ماه است که در کوه های بختیاری نزد محمد تقی خان رئیس آنها زندگی میکنم
و گردش میکنم اینک آمده ام بجزیره خارک تا چند روزی با هموطنان خود خوش بگذرانم
محمد تقی خان خیلی مایل است که ما بین ولایت خود و هندوستان تجارت دائر نماید و از من
خواهش نمود که بشما بنویسم و تکالیف و قرار دادها را مشخص نمایم اجازه گرفته ام که مشروحا بشما
بنویسم و برای شما او را ایجاب بخواهم حالات و قابلیت این شخص خیلی معروف و مشهور است اوایل او
فقط رئیس طایفه خود رسمی بوده از کثرت شجاعت و کاردانی رئیس تمام طوایف بختیاری شده
در هنگام جنگ میتواند پانزده هزار نفر قشون حاضر نماید

اثر داویتن در جغرافیا و یادداشت سفرنامه های خود از فراست و زرنگی محمد تقی خان تعریف
نموده یکی از صفات حمیده مشارالیه اینست که خیال دارد طوایف الوار را که دائم موافق رسم
ایلیات در گردش و در حرکت میباشند متروک دارد و آنها را در دهات سکنا دهد تا بزراعت
و فلاحت مشغول شده زندگانی سخت را رها نمایند و آسوده زیست کنند
من یقین دارم دولت انگلیس برای انجام اینمقصود نهایت همراهی را مینماید و برای فروش

متاع

متاع حاصل بختیاری فعلاً در خوزستان شهر قابلی نیست بازار و دکان معتبری وجود ندارد شوشتر و دزفول مخروبه و حقیقةً جزو شهر بشمار نمیآیند محمد تقی خان بسیار مایل است که در آن دو شهر تجارت با هندوستان دائر نماید

وسعت خاک بختیاری از فریدن و محال اصفهان و سمیرم فارس تا خوزستان و بهبهان و لرستان است قوه و آزادی آنها خیلی است اکثر اوقات اطاعت بدیوان ندارند اغلب مالیات خود را میپردازند لکن دادن مالیات بسته بمیل رئیس آنهاست اگر میل دادن ندارد نمیدهد هرگاه حاکم مستقل خود آنها مالیات از ایشان بگیرد دیوان نمیتواند بگیرد

در بعضی گرمسیرات شان با اینکه هوا چندان گرم نیست باز بقله کوه ها و جاهای سرد میروند برخی از گرمسیرات آنها بسیار گرم است بغیر زمستان زندگی در آنجا ها مشکل است ولی در زمستان هوای این گرمسیرات خیلی مطبوع است که نوشتن ممکن نیست در جبال رفیعه و ییلاقات بختیاری هوای خوب دارد و اکثر معتدل است چنانکه در یکطرف نهایت سردی را دارد و در یکطرف بقدری گرم است که درخت نخل و بوته نیل بعمل میآید و ولایت آنها قابل زراعت فعلاً محصولات آنها گندم و جو و برنج و تنباکو و اقسام میوه جات است چوب مخصوصی دارد که از آنچوب چپق میسازند و بخاک عثمانی و بلاد دیگر حمل میشود (این چوب معروف ببلال است و رنگ پوستش قرمز است حال هم برای چوب چپق بولایات حمل میشود) پشم اغنام آنها بشوشتر و دزفول و بهبهان برای فروش میرود اسب و قاطر خوب برای بردن بهندوستان دارد اینک من خیلی ممنون میشوم که در اینباب جواب درستی بمن بنویسید اگر هم رای شما

قرار گرفت

قرار گرفت من نمونه پشم و غیره را در بمبئی برای شما میفرستم همچنین صورت قیمت اجناس را از محمد تقی خان گرفته ارسال میدارم هر گاه اشیاء دیگر هم بخواهید قیمتش را معین کرده میفرستم مسلم است که تجار بمبئی محض تشویق محمد تقی خان و اراده خیر و ترقی ولایتش اقدام کامل مینمایند اجناس ولایت محمد تقی خان و میرزا قوامی بهبهانی با مکاری خودشان حمل و نقل بندر دیلم میشود معلوم است اگر رودخانه شوشتر هم برای عبور کشتیهای خارجه باز بشود بهتر و نیکوتر خواهد شد

شاه بملاحظه اینکه نتوانست بواسطه حکام از ولایت خوزستان مالیات بگیرد و از اقتدار و تسلط محمد تقی خان هم اطلاع یافته همین چند روزه دو فوج سرباز بان طرف میفرستد

اعراب چپ قسمت پائین عربستان زراعت میکنند گمان میکنم شیخ آنها از اراده خیر محمد تقی خان خوش باشد و همراهی کند همچنین اگر کشتی که در رودخانه شوشتر عبور کند ممانعت نخواهد نمود یک راه خوب و مختصری از اینجا باصفهان است مکاری هشت روزه از بختیاری به اصفهان میرود و محمد تقی خان هم همه نوع ضمانت میکند که قافله بدون خوف از بختیاری بگذرد ممکن است از این راه اجناس تا مرکز ایران حمل و نقل شود و اگر لازم باشد ان خط راه میرود مابین تون و طبس و یزد و هندوستان و هرات اجناسی که به بندر دیلم وارد مینمایند ارزان تمام میشود بجهت اینکه مخارج فوق العاده که در ابوشهر و راههای شیراز دارد اینجاها ندارد از بندر دیلم بده اول محمد تقی خان راه خوب و سه روز مسافت است راه هم از قریه جایزون به رامهرمز و شوشتر خوب و از دزد آسوده است

م. دولی

من درست سررشته از قیمت اجناس و محصولات خوزستان ندارم اگر لازم داشته باشید ممکن است زود نمونه و قیمت آنهارا برای شما بفرستم و پارچه هائی که بختیاریان میپوشند و از بازار شوشتر ابتیاع مینمایند قیمت آنهارا نیز مینویسم هرچه زودتر در اینباب اشعار شود ممنون خواهم شد معلوم است اگر شما قیمت پشمی که در بمبئی وارد میشود بنویسید کمال اطمینان حاصل است متن جواب کاغذیکه در باب دائر نمودن تجارت به بختیاری از قول محمد تقی خان نوشتم بمستر فرث تاجر معروف بمبئی ملاحظه نمودم در پنجم ماه جنوری سنه ۱۸۴۱ آن کمپانی قرار داده که کاغذ بنویسم به لیارد که از دوست خودش محمد تقی خان نمونه اجناس را گرفته به بمبئی بفرستد تا تکلیف و شرایط مشخص شود ولی بدبختانه خان بختیاری اسیر شده بمقصود خود نائل نگشت مسلماً اسباب ترقی و منفعت ولایت خوزستان میشد همچنین در نصف ایران امتعه انگلیسی معمول و رواج میگرفت

ترجمه حال مترجم سفرنامه لیارد

این بنده یوسف مسیحی چهارمحالی در جلفای اصفهان زبان فرانسه و انگلیسی [illegible] را فرا گرفتم از آن پس بچهارمحال مراجعت کرده خدمت ولی نعمتان خود خوانین جلیل بختیاری تشرف حاصل کردم و بجهت تعلیم آقازادگان خوانین بجونقان آمدم و حسب الامر حضرت اشرف آقای حاجی علیقلیخان امیر تومان بختیاری (سردار اسعد) این سفرنامه لیارد را از انگلیسی بفارسی ترجمه نمودم

بتاریخ شب یازدهم رمضان المبارک سنه ۱۳۲۰ هجری

صورت لیارد



صورت لیارد مسافر انگلیس در لباس بختیاری (کشیده از طرح جناب کمال الملک)

راجع برودخانه زاینده رود اصفهان از کتاب سفرنامه شارد انگلیسی

رودخانه زاینده رود دارای سه پل بسیار قشنگ است که یکی در وسط شهر یکی در ابتدا
و دیگری در انتهای شهر واقع است سرچشمه این رودخانه در کوه های شیابات
میباشد که واقع در سمت شمال شهر و تقریباً تا شهر سه روز مسافت دارد و زاینده رود خودش
اصلاً رودخانه کوچکی است ولی شاه عباس بزرگ یک رودخانه بزرگ دیگری را باین
ترتیب داخل این رودخانه نمود یعنی کوه های آنک رسیدش را که در
بیست فرسخی اصفهان واقعند با مخارج خیلی گرانی سوراخ نموده این دو رودخانه را
بیکدیگر اتصال داده رودخانه زاینده رود در بهار بواسطه ذوب شدن برفهای خیلی
بزرگ دارای آب زیاد میشود زیرا که در سایر فصول آب رودخانه را از اطراف برای مشروب
نمودن باغات و املاک بواسطه جوی ها جدا نموده و خارج میکنند این رودخانه پائین
اصفهان در کرمان فرو رفته و از کرمان بیرون میآید و از آنجا بدریای هند میرود و آب
این رودخانه بسیار گوارا و شیرین است مع ذالک اهالی اصفهان آب رودخانه را برای
اینکه متحمل زحمت اورا نشوند نمی آشامند و از چاه هائیکه در خانه ها حفر میکنند آب میخورند
رودخانه که ذکر شد داخل زاینده رود میشود موسوم بجوی گرست
و کوه هائیکه سرچشمه جوی گر در آنهاست دارای تخته سنگهای خیلی مستحکم سطحی هستند
که آن تخته سنگ ها دارای مجراهائی هستند که باد از آنها میگذرد و این آب از چند نقطه
از وسط اینکوه ها بیرون آمده جاری میشود و بعلاوه مجرای بزرگ دیگری است اندازه

دهنه چهار

دهنه چهار پیپ نفط که از آنجا آب خارج میشود و خود را در حوض خیلی عمیق بزرگی میاندازد خود این حوض از تخته سنگها تشکیل شده آنهم یا بواسطه ریزش آبی است که از بالا روی تخته سنگها میریزد یا دستی ساخته شده که از آنجا در پایان رفته و خود را برود خانه زاینده رود میرساند وقتیکه بالای کوه میروند در محلی که این مجرای بزرگ واقع است در وسط کوه آب زیادی جمع شده مانند دریاچه بزرگی است که قعر آن معلوم نیست زیرا وقتیکه سنگ در دریاچه میاندازند جای خود را گود نموده صدای همهمه زیادی شنیده میشود وقتیکه آب از بالا روی تخته سنگ میریزد و در مجرای خود جاری میشود صدای بزرگی میکند بهمین ملاحظه است که این رودخانه را محمود گر مینامند زیرا که در محل ریزش آب صدای آب شنیده نمیشود میگویند این آب از چشمه نیست بلکه آب برف است که ذوب میشود و در این دریاچه میریزد بدلیل اینکه طعم این آب زننده است و رفع عطش نمیکند ولی وقتیکه داخل زاینده رود میشود دارای این طعم نیست و دو رودخانه دیگر هستند نزدیک باین رودخانه موسوم بآب کرنگ یا کورنگ است که یکی از آنها بزرگتر از دیگری است که چندین مرتبه سعی کردند این آب را داخل زاینده رود نمایند زیرا نفع کلی برای آنها داشت شاه طهماسب در اینباب کوشش بلیغ نمود و زحمت بسیار کشید و میخواست کوهی را که فاصله مابین این دو آب است سوراخ نموده آب کرنگ داخل رودخانه نماید ولی بواسطه بخارات معدنی که عمله جات را خفه میکرد ممکن نشد و آنچه خرج کرده بود بهدر رفت ولی شاه عباس بزرگ برای وصول باین مقصود نقشه دیگری کشید و آن این بود که خواست کوه را بشکافد

دا از

و آب را از وسط کوه عبور دهد خیلی هم خرج نمود ولی بواسطه برف زیادی که بود و شدت سرما عمله جات در سال چندین ماه نمی توانستند کار کنند بدینواسطه بمقصود نرسید باز هم دو مرتبه دیگر اقدام نمود و اقداماتش بجائی نرسید و بی نتیجه ماند

مرتبه اوّل اقرلو بیک وزیر عدلیه شاه عباس که در آنجا خیلی ملک و علاقه داشت خواست دو رود خانه را بیکدیگر برساند باین ترتیب که سد ساخته و آب را بالا بیاورد

مرتبه دوم وزیر اوّل شاه عباس که خیلی علم جرّ اثقال را دوست داشت نظر بوعده های یک شخص فرانسوی که دوستانی نام داشت و یکنوع مهندسی بود خیالش قوت گرفت بواسطه معادن کوه هائی را که مانع الحاق این دو رودخانه هستند از میان بر دارند این نقشه هم مفید نیفتاد و از آن پس از آن خیال خود گذاردند مثل اینکه اتصال این دو رودخانه را بیکدیگر غیر ممکن دانستند این آب کرنگ مشروب میسازد یک قسمت از شالدرا و بعد خود را در رود افرات می اندازد

## کندمان چهار چول		از مرات البلدان

نام بلده ایست از بلده چهار محال و آن تپه ایست از سنگ و خاک میان چمن واقع است سه فرسخی کندمان است روی تپه مرحوم حسینقلی خان ایلخانی طاب ثراه قلعه معتبری عالی بنا نموده

دوره او چون زیاده از یک فرسنگ است محل احتشام بختیاری میباشد جای بسیار با صفای با طراوتی است آبش از چشمه است

مرغ

شرح حال اتابک نصرة الدین احمد بروایت مؤلف تاریخ گزیده

مؤلف تاریخ گزیده حمد الله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی که زندگیش در سنه هفتصد و سی هجری است در تاریخ خود از احوال اتابکان لرستان در شرح حال اتابک نصرة الدین احمد مینویسد که مشارٌالیه بعد از شهادت برادرش فرمانفرمای لرستان شد در آن مملکت سیرت پسندیده پیش گرفت و اوامر و نواحی شرع را رواج تمام داد و از آنوقت باز تا اکنون قریب سی و پنج سال است در آن ملک بر ظاهر غیر شرعی هیچ امری نرفته و چون کار ولایت جهت تعدّی افراسیاب مضطرب بود به نیک و بد و کم و بیش آن فرو رسید و بوجه احسن تدارک ما فات کرد تا ولایت معمور و رعایا مرفّه الحال شدند و خزائن از دفائن مملو شده و ملک قطب الدین پسر عماد الدین پهلوان را نیابت خود داد و ولیعهد گردانید و خسرو شاه پسر ملک حسام الدین را سر لشکر فرمود و هر یک مساعی جمیله مصروف داشتند لاجرم ملک لرستان محسود جهان شد چون کار ولیعهد در حیات او بانجام انجامید اتابک پسر خلف خود یوسف شاه را ولایت عهد داد و چون پدر بزرگوارش در کار و کسب نیکنامی کوشید و بقدر دولت ایشان ملک لرستان رشک خلد برین گشت حق تعالی تمام پیشوایان امم را در سروری توفیق و نیکنامی و نشر معدلت کرامت کناد

(تاریخ معجم را فضل الله باسم اتابک نصرة الدین احمد بانجام رسانیده)

انقراض اتابکان

از منتظم ناصری

اتابکان

اتابکان لرستان نه نفر بودند و مدت حکومتشان صد و شصت و نه سال بوده اوّل ایشان اتابک ابوطاهر است دوم اتابک هزاراسب سوم اتابک تکله چهارم اتابک الب ارغون پنجم اتابک یوسف شاه ششم اتابک افراسیاب هفتم اتابک نصرة الدین احمد که ادیب عبدالله تاریخ معجم را باسم او نوشته هشتم اتابک یوسف شاه نهم اتابک افراسیاب همانا خوانین بختیاری از نژاد اتابکان میباشند سردار اسعد میفرمایند کسی را از خوانین امروزه می شناسیم که نسب باتابکان رساند

در سال هفتصد و هشتاد و نهم هجری امیر تیمور کورکان لشگر بلرستان کشید بعد از جنگ عظیم اتابک افراسیاب مقتول و لرستان بتصرف امیر تیمور آمد سلسله اتابکان بعد از کشته شدن اتابک افراسیاب منقرض شد

در سنه ۸۱۷ میرزا شاهرخ حکومت لر بزرگ و کوچک و بروجرد و نهاوند را بمیرزا رستم داد

انقراض حکمرانان لر بزرگ

از منتظم ناصری

همانا مقصود از لر بزرگ اتابکان لرستانند که در لرستان و بعضی از ولایات ایران سلطنت و حکومت کرده اند بعضی از مورخین آنجماعت را نه نفر دانسته که آخر ایشان اتابک افراسیاب باشد جمعی آنها را بیست و چهار نفر ذکر کرده اند و آخر ایشان را اتابک قیام الدین کاوس دانسته اند که بدست عساکر میرزا ابراهیم ابن میرزا شاهرخ در سال هشتصد و بیست و هشتم هجری مقتول شد اجماع دو روایت باینست که قدرت و شوکت اتابکان بعد از کشته شدن اتابک افراسیاب اختلال یافت پانزده نفر دیگر از نژاد آنجماعت که

نفر

فقط در بعضی از نواحی لرستان حکومت داشته اند ایشانرا شوکت و قدرتی نبوده

حکّام لر کوچک از جلد دوم منتظم ناصری

اوّل شخص از حکّام لر کوچک شجاع الدین خورشید بن ابی بکر بن خورشید است از قوم جنکروی که نهایت عادل بوده همواره حکّام لر کوچک در تحت حکمرانی لر بزرگ بوده اند بعد از فوت او سیف الدین رستم بن محمد برادرزاده او حکمرانی انیولایت یافت و بدست برادرش شرف الدین کشته شد و شرف الدین بحکمرانی رسید چون او درگذشت عماد الدین کرشاسب بجای او برقرار گشت و بدست حسام الدین خلیل بن بدر بن شجاع الدین مقتول گردید حسام الدین خلیل جای او بگرفت بعد از او بدر الدین مسعود پس از بدر الدین مسعود تاج الدین شاه حکمران شد و بحکم آباقاخان بقتل رسید و فلک الدین حسین و عزّ الدین حسین پسران بدر الدین مسعود حکمرانی یافتند

بعد از آنها بدر الدین خضر پسر تاج الدین شاه حکمران شد پس از او حسام الدین عمر حاکم و بزودی معزول شد چون او درگذشت شمس الدین محمود حکومت یافت بعد عزّ الدین محمد بعد عزّ الدین حسین برادر دولتخان بحکمرانی نائل آمد پس از دولتخان شجاع الدین محمود و پس از او ملک عزّ الدین که امیر تیمور او را گرفته بسمرقند فرستاد و سیّدی احمد بجای او بحکومت رسید و پس از سیّدی احمد شاه حسین بن ملک عزّ الدین بن عباسی حکومت لر کوچک یافت و او اطراف همدان و اصفهان و نهاوند و شهرزور را تاخت کرد چنانکه الوس بهارلو را در شهرزور غارت کرد و کور پیر علی ولد امیر علی شکر بهارلو

کور پیر

که بزرگ این طایفه بود بر سر راه او آمده او را بکشت و بعد از کشته شدن او شاه رستم بن جهانگیر در ولایت بحکمرانی نشست و ربقه اطاعت شاه اسمعیل را بگردن گرفت چون او درگذشت آغوز و جهانگیر پسران او با یکدیگر جنگ کردند و آغوز کشته و جهانگیر بحکم امیر شاه طهماسب مقتول گردید و حکمرانی بشاه رستم بن جهانگیر رسید و محمدی برادرش با او مخالفت نمود چندی محبوس و چندی در بعضی از نواحی لرستان حاکم بود تا حکومت بشاه وردی پسرش رسید شاه عباس خواهر شاه وردی را در حباله نکاح خود درآورد آخرالامر در سنه هزار سوم هجری شاه وردی بحکم شاه عباس مقتول و سلطان حسین بن شاه رستم که از بیم شاه وردی خان بایل کلهر گریخته بود حاکم لرستان گردید و حکومت بروجرد را شاه عباس بشاه قلی سلطان بیات داد و بعضی کشته شدند شاه وردی خان را از حوادث سال هزار و پنج نوشته اند

مساکن بختیاری

از گنج دانش

قبایل بختیاری در کوهستانی که از اصفهان گرفته تا شوشتر و از شوشتر تا قرب کرمانشاهان میروند سکنا دارند بختیاری را میتوان گفت هرگز بکلی در تحت اطاعت یک سلطانی نبوده اند در مقابل جبال منیعه تا هنوز بر عادات و رسوم قدیم خود روزگار میگذرانند و در اداره امور داخله چندان اعتنائی بحکام و اعوان حکومت ندارند و بجهت اینکه از اراضی خصبه که در دامنه کوهستان ایشان واقع است بهره داشته اند قدری سرباز و قلیلی هم مالیات میدهند امنای دولت و امرا حضرت بنابر مصلحت نیز آنچه توانسته اند ترغیب

این طایفه

ایلات مذکوره در سکنای در آن اراضی کرده اند

بیشتر برای اینکه چون در آن اراضی مسکن دارند بمرور ایام لابد با بلاد اطراف که بوده اند همیشه در معرض تاخت و تاز شان بوده بمعاشرت برآیند و از معاشرت بتدریج بمقاربت و مساهمت گرایند انیعنی مانع تعدی و تطاول ایشان گردد و اگر در میانشان قتلی واقع شود بهمان قسم که شرح داده شد دنباله قصاص خواهد کشید تا وقتیکه یک قبیله بکلی تمام و مستاصل شوند

اصل و ریشه بختیاری

نگارش سردار اسعد

طوائفی که سابقاً از جبل السماق شام بایران آمده بعضی در بختیاری و جماعتی در کیلویه مسکن کرده اند و عده هم در طول مدت نابود شده اند یک طایفه از ایشان موسوم به بختیاری بوده اند چنانکه امروزه یک تیره آنها معروف به بختیاروند

تسمیه بختیاری

بنده در تاریخ ۱۳۲۲ هجری در مراجعت از اروپا چند ماهی در اسلامبول توقف نمودم در این اوقات جراید آنجا در اخبار تلگرافی اقدامات و هیجان ایل بختیاری را بطرف طهران نشر میدادند در یکی از جرائد بواسطه اهمیت ایل مزبور و از موقع جغرافیائی و تاریخ بختیاری شرحی مبسوط داده بود ضمناً وجه تسمیه این ایل را به بختیاری چنین نوشته بود که یکی از پادشاهان صفویه حال از نظرم رفته اسم آن پادشاه محو شده گویا شاه اسمعیل اول باشد روزی در جنگی سخت محتاج بامداد بود و نزدیک بود که بکلی مغلوب و منکوب شود

مانکاه

ناگاه جمعی از سواران بختیاری بر دشمن حمله سخت آورده آنها را هزیمت دادند پادشاه از این اقدام سخت خوشحال شده گفت امروز بختیار من گشت از آن روز ایل مزبور موسوم به بختیاری شدند

وهشت هرمز

حمزة بن حسن گوید هرمز بن نرسی ساسانی در خوزستان در کوره رامهرمز رستاقی آباد کرد و آنرا وهشت هرمز نامید یعنی بهشت هرمز و بعد آنرا کورنگ گفتند و آن دو طرف ایذج است

چه ایذج از کوره رامهرمز میباشد ایرج براء و ذال هر دو صحیح است

رود خانه شوشتر

از کتاب جام جم فرهاد میرزا

منبع رودخانه شوشتر از رودخانه بختیاری است

رود خانه شاپور

رودخانه شاپور برودخانه دالکی متصل شده از شبانکاره و رود دجله گذشته بدریا میریزد

کرند

از جلد اول مرآت البلدان

آب شوشتر که شط کارن (کرند) (کورن) باشد سرچشمه آن یکی از کوههای بختیاری است و آن کوه موسوم بزردکوه میباشد و با سرچشمه زاینده رود صفهان مجاور است مجرای بستر این شط از سرچشمه آن تا بشوشتر میانه کوه کیلویه و بختیاری کوه و کمرهاست و بشدت جاری است و خیلی مجلل است چاپلق ناحیه ایست از اصفهان حمدالله از نواحی لربزرگ یا از نواحی بروجرد میداند تا بروجرد ۱۲ فرسنگ است تمام راه از خاک بختیاری و سیلاخور عبور میشود

یاحانه

سیاحت نامهٔ ابن بطوطه در ایذج (از مرآت البلدان)

ابن بطوطه طنجی که در عهد سلطنت سلطان ابوسعید مغول در سنه ۷۲۵ بقصد مسافرت و سیاحت آسیا حرکت کرده کتاب مسافرتش موسوم به تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الانظار است در حکمرانی اتابک افراسیاب در شوشتر و ایذج باین نواحی مسافرتی کرده شرحی از سفرنامه اش درج می شود می گوید

پس از آن از شهر شوشتر مسافرت نمودم و سه منزل راه پیمودم و این سه منزل جمیع راه من از جبال شامخ بوده و در هر منزلی یک زاویه ساخته بودند پس از طی این منزل بشهر ایذج رسیدم ضبط این اسم بکسر همزه و یاء و ذال معجمه مفتوح و جیم میباشد و نیز آنرا مال الامیر مینامند و غرض از امیر سلطان اتابک میباشد در وقتیکه من وارد این شهر شدم شیخ الشیوخ آن عالم متورع نور الدین کرمانی بود و اختیار جمیع زوایا با او بود و سلطان اتابک بسیار او را معظم میداشت و بدیدن او میآمد و رجال دولت او زیاد حرمت نور الدین را منظور میداشتند و هر صبح و شام بزیارت او فائز میگردیدند کذلک متمولین و بزرگان و این شیخ بزرگوار مرا مهمانی کرد و در زاویه که معروف بزاویهٔ دینوری بود منزل داد چند روزی درین زاویه بودم و در اوقات گرمی هوا نماز شب را میخواندم و به پشت بام زوایه میرفتم و در آن وقت دوازده نفر فقیر با من همراه بودند

از جمله

ازجمله دو نفر قاری بودند که در علم تجوید نهایت مهارت را داشتند و نوکر و غیره

و وضع نیکوئی داشتم

ذکر پادشاهان شوشتر و ایذج

سلطان اتابک افراسیاب پسر سلطان اتابک احمد بود اتابک افراسیاب ثانی

پسر اتابک نصرة الدین احمد هفتمین شخص از اتابکهای لرستان میباشد و بعد از

آن اتابک یوسف شاه ثانی منصب اتابکی یافت و بعد از اتابک یوسف شاه

ثانی اتابک افراسیاب ثانی اتابک شد و این شخص کسی است که اتابکهای

لرستان بدو منقرض شدند اتابک اسم کسی است که والی این مملکت است

و این بلاد را لر میگویند و این اتابک افراسیاب بعد از برادر خود یوسف شاه

ثانی منصب والی گری لرستان یافت و یوسف شاه ثانی بعد از اتابک احمد

والد خود باین مرتبه رسید و از ثقات رواة شنیدم که اتابک احمد شصت و چهار

زاویه در زندگانی خود بساخت از جمله چهل و چهار آن در ایذج بود و خراج مملکت

خود را سه قسمت نموده یک ثلث خرج مدارس و زوایای شد و ثلث دویم مر سوم

عساکر او بود و ثلث سوم را بمصرف نفقه عیال و نوکر و ملازمان حضرت میرسانید

و از این ثلث آخرین برای پادشاه عراق هدیه میفرستاد و بسیار بود که مهمانها بآو

وارد میشدند ایشانرا از همین ثلث آخرین پذیرائی میکرد و از آثار خوبی که در

بلاد او دیدم یکی این بود که چون در مملکت او کوههای بلند بود و وی محض آسایش عابرین

راه را وسعت داده که بطور سهولت از آن عبور کنند و دواب و بارهائی که دارند

از آن آسان گذرانند وطول این جبال هفده فرسخ در ده فرسخ است و این جبال

کلا در عداد جبال شامخه میباشند و همه بهم متصل و فاصله در میان آنها نیست مگر

بعضی نهرها و اشجار این جبال درخت بلوط است و از آرد بلوط سکنه نان میپزند و در

هر منزلی که در این مملکت است زاویه ساخته اند موسوم بمدرسه مسافری که وارد میشود

طعام او را و علوفه مرکب او را حاضر مینمایند اعم از اینکه بخواهد یا نخواهد زیرا که تکلیف

خادم مدرسه این است هر کس که در مدرسه منزل کند دو قرص نان و قدری

گوشت و حلوا برای او حاضر نمایند و اینها کلا خیراتیست که سلطان قرار داده اما

خود سلطان اتابک احمد که این جمله از آثار سنیه اوست مرد صالحی بوده و در زیر لباسهای

خود پشم می پوشیده

حکایت سلطان اتابک احمد وقتی خدمت پادشاه عراق ابوسعید بن الجایتو آمد

بعضی از خواص ابوسعید بوی گفتند اتابک احمد وقتی بحضور شما تشرف میجوید در

زیر جامه خود زره می پوشد سلطان ابوسعید حکم کرد این معنی را آزمایش کنند تا از

روی حقیقت بداند که اتابک مسلح بزره خدمت او میآید یا سعایت است روزی که

اتابک احمد خدمت سلطان ابوسعید رسید امیر چوپان که از بزرگان امرای عراق

بود و ابوسعید او را امیر دیار بکر کرده و شیخ حسن که الآن پادشاه عراق است

با تابک احمد آویختند و با او بنای شوخی را گذاشتند و باین مستمسک زیر جامه زیرین

او را وارسی کردند در زیر جامهٔ او لباس پشمینه یافتند. چون این معنی در حضور سلطان
ابوسعید بود و او نیز جامهٔ زیرین اتابک را مشاهده نمود و دانست که از او سعایت
کردند و ذیل صداقت او طاهر است بنابراین برخاست و او را در آغوش
گرفت و در پهلوی خود نشانید و گفت (سَن آتا) بزبان ترکی یعنی تو پدر منی
و در عوض هدیه که اتابک احمد برای سلطان ابوسعید آورده بود سلطان با اضعاف
مضاعف بوی جوائز و صلات عنایت فرمود و فرامین برای او نوشت
مضمون فرامین آنکه سلطان ابوسعید و اولاد او از اتابک احمد و اولاد او
پیشکشی نخواهند و ایشان آسوده حکمران لرستان باشند لکن در همان سال
اتابک احمد دنیا را وداع کرد و پسر او اتابک یوسف درجهٔ اتابکی یافت و ده سال
بعد از او اتابکی نمود بعد از اتابک یوسف اتابک افراسیاب اتابک شد و
من چون بشهر ایذج رسیدم خواستم اتابک افراسیاب را دیده باشم و ممکن نبود
زیرا که بشرب خمر مداومت داشت و جز روز جمعه بیرون نمیآمد و پسری داشت
که ولیعهد او بود و جز آن یک پسر کسی را نداشت و در آن اوقات پسر مریض شد
شبی یک نفر از خدام او آمد و از من احوال پرسی کرد و رفت و بعد از نماز مغرب
دوباره آمد و دو ظرف بزرگ همراه او بود یکی مملو از طعام و دیگری پر از میوه و کیسه
مرا داد که چند درهم در او بود و اهل سماع با آلات طرب همراه او بودند باینان گفت بنوازید
تا فقرا برانگیخته شوند و دعا کنند پسر سلطان شفا یابد من گفتم اصحاب من رقص و سماع

بلد نمیـ

بلند نشد اما به پادشاه و پسرش دعا کردیم و دراهم را قسمت بفقرا نمودم
چون نصف شب شد صدای زاری و نوحه بلند شد معلوم شد پسر اتابک وفات
کرده صبح که شد شیخ زاویه نزد من آمد و گفت بزرگان شهر و قضاة و فقها همه
برای عزاخانه سلطان رفته اند سزاوار است که تو هم بروی من اول اباکردم
اصرار نمود چون دیدم چاره نیست باحضرات روانه شدم چون بخانه سلطان
رسیدیم خانه را پر از مردها و پسرها و نوکرها و شاهزادکان و وزراء دیدم لشکرها
پلاس و جُل دواب دربر کرده بودند و خاک و گِل بر سر زده و بعضی پیشانی
خود را خراشیده و زخم کرده وبد و فرقه منقسم شده بودند فرقه در بام و
فرقه در زیر و هر دسته بجانبی میرفتند و سینه میزدند و میگفتند (خوند کارما)
یعنی آقای ما خلاصه وضعی هولناک و امری فضیح که پیش ازین ندیده بودم دیدم
حکایت از چیزهای غریب که در آنروز دیدم این بود که چون
من وارد شدم قضاة و خطباء و شرفاء را دیدم که بدیوارها تکیه کرده بودند و
از دحام داشتند همه با حالت گریه سرها را بزیر انداخته و لباس کرباسی
پوشیده و پشت لباس طرف بیرون و روی آن از جانب آستر بود یعنی وارو نه
پوشیده بودند و هر یک قطعه و پارچه سیاهی بر سر انداخته و بهمین وضع بودند تا
چهل روز بعد پادشاه برای هر یک لباس فاخری فرستاد باری بعد از آنکه من
وارد خانه شدم اطراف آنرا مشحون باشخاص دیدم از راست و چپ نگریستم
دموعشق

وموضعی میخواستم که در آن بنشینیم ناظرم افتاد بسقفی که از روی زمین بقدر یک وجب
بلندی داشت در یکی از زوایا شخصی تنها در آنجا نشسته بود و لباس از پشم پوشیده
شبیه بفرجیهائی که در آن بلاد مردم فقیر در ایام برف و باران در سفرها میپوشیدند من
بجانب آن شخص رفتم و همراهان چون مرا بدانجانب روانه دیدند بجای خود ماندند
واز حرکت من و رفتن بسوی آن شخص تعجب کردند و من نمیدانستم که آن شخص کیست
خلاصه نزد او رفتم و سلام کردم او جواب گفت و نصف قیامی نمود در رکن محاذی
او نشستم و بمردم نگاه کردم دیدم همه از روی تعجب بمن نگاه می کنند و مشایخ و فقها
واشراف را دیدم ایستاده و بدیوار تکیه کرده یکی از قضاة بمن اشاره کرد که از آن
محل فرود آیم آنوقت احتمال دادم که این شخص پادشاه است بعد از ساعتی شیخ
المشایخ نورالدین سابق الذکر کرمانی آمد و صعود نموده بعد از سلام در میانه من و
وسلطان نشست آنگاه یقین کردم که این شخص سلطان میباشد پس از آن جنازه را
آوردند و جنازه در میانه درختهای لیمو و ترنج و نارنج بود و شاخهای درختها که
پر از ثمر بود در دست مردم و گویا جنازه با بستانی حرکت می کند و مشعلها بر سر نیزه‌ها
بلند و در پیش روی جنازه حرکت میکرد و شمعها نیز بهمین طور باری بر جنازه نماز
گذاردند و مردم تشییع جنازه کردند تا محلی که مقبره سلاطین است و این مقبره در
موضعی است که موسوم است بهلافیخان و چهار میل تا شهر مسافت آن میباشد
و در آنجا مدرسه بزرگیست که نهری از میان آن میگذرد و در داخل آن مسجدیست

که در آن

که در آن نماز جمعه میگذارند و در بیرون آن حمامی است و بستان عظیمی در اوست و برای صادر و وارد طعام هست اما من نتوانستم که با جنازه تا این محل بیایم بجهت آنکه راه دور بود و برگشتم بمنزل خود بعد از چند روز سلطان یکی را نزد من فرستاد و مرا بمهمانی دعوت کرد و من با آن شخص رفتم تا دری که معروف بباب السر بود و از پله های زیاد صعود کردیم تا رسیدیم بموضعی که فرش نداشت بجهت عارضه که سلطان را عارض شده بود و سلطان روی مخده نشسته بود و در پیش روی او دو جام بود که یکی را طلا گرفته بودند و دیگری را نقره و در مجلس سجاده سبزی بود فرش نزدیک برای من گستردند و من روی آن فرش نشستم و هیچ کس در مجلس نبود مگر پرده دار معروف بفقیه محمود و ندیمی که اسم او را نمیدانستم سلطان از حال من و بلاد من جویا شده و از ملک ناصر و بلاد حجاز احوال پرسی کرد من جوابها دادم آنوقت فقیه بزرگ آن بلاد به مجلس سلطان آمد و سلطان مرا گفت این مولای ما فضیل فقیه بلاد عجم است و همه مردم این شخص را مولانا خطاب می کنند حتی سلطان بعد از آن سلطان بنا کرد از فضیل تمجید نمودن و بر من معلوم شد که سلطان مست است و من دانسته بودم که او را در شرب خمر مداومتی است بعد با من بعربی تکلم کرد و دوست میداشت که بعربی سخن گوید من باو گفتم اگر از من میپذیری من بتو میگویم که تو از اولاد اتابک احمدی و اتابک احمد بصلاح و زهد آراسته و مشهور

مشهور بود در توصیف صفت بدی که مضر بحال سلطنت تو باشد غیر از این نیست

واشاره بآن دو جام کردم که در پیش روی او بود سلطان از گفته من شرمنده

شد و سکوت کرد و من قصد مراجعت کردم مرا گفت بنشین مصاحبت تو وا شال

تو رحمت است بعدها دیدم متمایل شد و مایل بخواب است آنگاه اراده انصراف

نمودم وچون خواستم بیرون آیم کفشهای خود را که دم در کنده بودم نیافتم فقیه

محمود درصدد جستجوی کفش من برآمد و فقیه فضیل صعود نموده که در داخل مجلس

جستجوی کفش من نماید و آنرا در طاق پیدا نمود و آورد ومن شرمنده شدم و

از او عذرخواهی کردم او کفش مرا بوسید و بر سر خود گذاشت و بمن گفت آفرین

بر تو باد که بپادشاه من حرفی زدی که احدی قوت زدن این حرف جز تو نداشت

بخدا امیدوارم که این حرف در او اثر نماید

باالجمله پس از چند روز از ایذج مسافرت نمودم و اول منزل من مقبرة السلاطین

بود و چند روز در آنجا اقامت کردم و سلطان چند دینار برای من فرستاد و برای

همراهان من نیز چند دیناری عطا کرده بود و ده روز در خاک این سلطان مسافرت

داشتیم و راه در جبال شامخه بود و هر شب در مدرسه منزل میکردیم و در

هر مدرسه طعام حاضر بود و بعضی از این مدارس در میان آبادی بود و بعضی

دیگر طوری بود که آبادی نزدیک آن نبود ولکن جمیع مایحتاج را بآنجا میآوردند

و روز دهم منزل کردیم در مدرسه که معروف بمدرسة (کریوا الرخ) بود

دیباچه تاریخ معجم

مؤلف تاریخ معجم فضل الله بنام اتابک نصرة الدین احمد که شرح حالش در
این کتاب مذکور شد تاریخ مزبور را که در شرح حالات پادشاهان عجم است نوشته شطری از
دیباچه آن کتاب در اینجا ثبت و ضبط می شود

این گوهر را درجی و این اختر را برجی و این دختر را خاطبی و این دفتر را کاتبی
و این عروس را دامادی و این شیرین را فرهادی دارم که از ارتقاء بمدارج
جلالش کار هر قدم نیست و اجتیاز از سرحد مدارج کمالش اندازه هر قلم نه
حضرتی که مطرح اشعه آفتاب حشمت است و درگاهی که مطمح باصره برجیس سعادت
خسروی که از محض لطف خدای آفریده و جهانداری که در حجره دایه عصمت یزدانی
و تایید اله پرورش یافته کسوت عنایت ازلی بفضائل ذات او معلم گشته و دامن
باطهارتش خلاصه سر انی اعلم

شهریاری جامه بر قامت او دوخته | پادشاهی آیتی بر شان او نازل شده
پیش طبع غیب دان ورای ملک آرای او | مشکل غیبی ورا از آسمانی حل شده

پادشاه اعظم و شهریار ملوک عجم خسرو ایران و وارث ملک کیان جمشید زمان
دارای دوران ناسخ آیات برمکی اعظم اتابک الذی دانت له الادانی
والاقاصی اعترف بعبودیته الاذناب والنواصی وترشف من سدته الافواه و
تمرغ فی ثری صعیده الجباه من اطاعه فهو مجتهد مصیب و من عصاه فما له فی الآخرة

بانزا

من نصیب البحر رشحة من رشحات احسانه والشمس لمعة من لمعات سنانه نصرة الدنیا
والدین غیاث الاسلام والمسلمین کهف الملوک والسلاطین قهرمان الماء والطین
ظل الله فی الارضین المخصوص بعنایة رب العالمین احمد بن اتابک السعید رکن الدنیا
والدین معین الاسلام والمسلمین وظهیر الاسلام والسلاطین یوسف شاه لازالت
رایات جلاله ونصرته الی انقضاء السبع الشداد منصورة وآیات قدرته وکماله
کالسبع المثانی مأثورة ومشهورة واطناب خیام دولته باوتاد الخلود مشدودة
وظلال عدله ورأفته علی رؤس الخلایق ممدودة

آنکه قدرش در بلندی اوج هفتم طارم است   وانکه جاهش در ترفع فوق فرق فرقد است
آنکه بوسد بامدادان خاک پایش آفتاب   گرچه او را تختگاه چرخ چارم مسند است
آنکه بر لوح دل پاکش بتأیید ازل   اولین سطری ز تلقین سعادت ابجد است
وانکه در اقلیم مردی وجهان مردمی   هر کجا ملکی است دست جود او صاحب ید است
وانکه دایم آستان درگه او قبله وار   زایران کعبهٔ مقصود دین را مقصد است
آفتاب حشمت و بحر سخا و کوه علم   سایهٔ یزدان اتابک نصرة الدین احمد است

جهانداری که تا تخت مملکت زیب عدل و زینت احسان او جمال یافته است و شهریاری
که تا مسند شاهی با وامر و نواهی او آرایش گرفته اهل خیر و سلامت پای در دامن
امن و استقامت کشیده اند و حزب شر و ضلالت سر در گریبان عزلت و بطالت فرو
برده ابواب جور و حیف بمسمار انصاف و انتصاف دربسته و اسباب رفاهیت

الیت

رعیت به یمن وفاق و حسن اشفاق او دست درهم داده انجاء و ارجاء ولایات بلطف اعتناء و استعمار او معمور و مسلوک شده و اصقاع و ارباع مملکت که از تعدی قطاع الطریق و تغلب اوباشش و دزدان از آبادی مهجور و مدروس مانده بود بقوت حراست و شوکت سیاست او مأهول و مسکون گشته ساکنان قری و مزارع که بسبب غلای سعر و تعذر زراعت بجلا مبتلا بودند از شمول معدلت و وفور مرحمت او روی باوطان مألوف و مسکن معهود نهاده قحط و تنگی نواحی از یمن عاطفت برخص و فراخی مبدل شده و مزاج طاعت لشکر و حشم که از قانون صحت اخلاص و هواخواهی منحرف شده بودند بصواب تدابیر او از حال اعتلال بحال اعتدال باز آمده آراء و اهواء امراء و امناء که در انتهاج منهاج عبودیت متفرق و مختلف شده بود و بلطف استمالت او بصوب جادهٔ استقامت متفق و مؤتلف گشته عواطف لطفش سایه بر سر متظلمان افکنده و عواطف قهرش درخت ظلم را از بیخ برکنده

دوستان را کاه بخشش ریخته در پای مال دشمنان را روز کوشش کرده در خون پایمال

و تا بر بساط شهریاری باستقلال تمکن یافت و بر تصرفات قبض و بسط فرماندهی قادر شد روزگار شریف به تعظیم امر حق مصروف داشت و اوقات همایون بر تفخیم قدر علماء و توقیر نفس صلحاء مقصور داشت جماعت متمردان که بمعاقل شعاف و مضایق شعاب تحصن کرده بودند و پای از دایرهٔ فرمان برداری باز گرفته تا آخر دیباچه

ترجمه از سفرنامهٔ لرد کرزن انگلیسی فرمانفرمای هندوستان در باب بختیاری

طوایف عمده که در این صفحات یعنی لرستان زندگی میکنند طوایف فیلی بختیاری کوه‌کلویه و ممسنی میباشند و تمام این طوایف عموماً لر خطاب میشوند اگرچه بعضی این خطاب را بخودشان نمی پسندند سکنه لرستان غالباً الوار فیلی میباشند ولایات آنها موسوم به لر کوچک است و رودخانه آب دز و رودخانه دز دو لر بزرگ و لر کوچک را از یکدیگر جدا مینماید

ساکنین لر بزرگ عموماً بختیاری ها هستند و این قسمت زمین بختیاری نامیده میشود من در کتاب خودم خاک لرستان را سه قسمت نموده یکی موسوم به لر کوچک که الوار فیلی در آنجا زندگی میکنند یکی خاک بختیاری که بختیاری سکنی دارند قسمت دیگر مسکن سایر طوایف الوار است

الوار کی هستند و از کجا آمده اند این یک معمی است که هنوز حل نشده یک جماعتی بدون تاریخ یا بدون ادبیات و روایات و تاکنون علم در مقابل اینها متعجب مانده و نتوانسته است به نژاد آنها پی ببرد پنجاه سال قبل (راولینسن) آنها را یک جماعت غیر معروف و بافایده (انترسان) نامیده اگرچه سعی دارم که در تاریخ خودم اطلاعات کامله و بهتر از سایر مورخین بقارئین خودم بنمایم ولی باوجود این من نمیتوانم پردهٔ تاریخ گذشتهٔ آنها را بر دارم آیا آنها ترک هستند آیا ایرانی

هستند آیا اسمیت میباشند تمام مورخین از این نژاد آنها سخن رانده اند در
ظاهر معلوم میشود که از طوایف اکرادی میباشند که در سمت شمال مسکنی دارند
ولی زبان آنها که شبیه بزبان فارسی است چندان تفاوت با زبان اکراد ندارد
مسافری موسوم به (ریچ) که در کردستان مسافرت نموده است بختیاریها
را کرد دانسته از طرف دیگر بختیاری ها هتک احترام خود میدانند که کرد موسوم شوند
و اکراد را بختیاری (لک) بنامند لک طایفه ایست از لر اغلب مورخین
اطمینان دارند که بازماندگان واقعی آرین یا ایرانیان میباشند که قبل از اعراب
و اتراک و تاتارها زندگی میکرده اند (رالینسن) میگوید زبان بختیاریها زبان
فرس قدیم است که شبیه بزبان پهلوی بوده در زمان ساسانیان اگرچه این عقیده
اخیر خیلی باور شدنی است ولی معهذا نمیتوان قیاس نمود که روابط بین بختیاری
حالیه و بکتریای قدیم که بعضی از مورخین نسبت داده اند باشد (بعضی از مورخین
بواسطهٔ شباهت لفظ بختیاری و بکتریا عقیده داشته اند که بختیاری ها از بازماندگان
طایفهٔ یونانی هستند که اسکندر کبیر در آسیا متوطن نمود چونکه رقص ملی یونانیها
با رقص بختیاریها شباهت تامه را دارد) همین قدر باید دانست که بختیاریها از آرین
های قدیم میباشند و چندین قرن در همین کوهستانها زندگی نموده اند معنی لفظ
فیلی یعنی یاغی در صورتیکه لفظ لر ترجمهٔ ایرانیهای حالیه یعنی وحشی و ایرانیها از الوار
متنفرند و الوار هم از ایرانی ها متنفرند عده الوار را نمیتوان بطور یقین تعیین نمود

البته

(رالین) در سنه ۱۸۳۶) عده الوار فیلی را با توابع آنها ۵۶۰۰۰ خانوار قلم

داد کرد (لیارد) در سنه ۱۸۴۳ عده آنها را (۴۹۰۰۰) خانوار نوشته در

همان تواریخ (رالین) عده بختیاری ها را با توابع آن (۲۸۰۰۰) خانوار

قلمداد نموده و (لیارد) ۳۷۷۰۰ خانوار در سنه (۱۸۸۱) عده نفوس آنها

را اینطور قلمداد نموده اند فیلی با توابع آن ۲۱۰۰۰۰ بختیاری و توابع

۱۷۰۰۰۰ کوه کلویه وغیره ۴۱۰۰۰ که جمله ۴۲۱۰۰۰ نفوس میباشند

بعقیده من این عده نفوس اغراق است اگرچه چون رسم زیاد زن گرفتن

در آنها معمول است وبعضی خانواده های پرجمعیت پیدا میشوند ممکن است اغراق

هم نباشد

حدود لرستان کوچک از طرف جنوب دزفول است طرف شمال کرمان

شاهان طرف مشرق آب دز وطرف مغرب سرحد عثمانی است ومنقسم بدو

قسم است یکی پشکوه ودیگری پشتکوه کوهی که بین این دو قسمت واقع شده موسوم

است به کوه کبیر تا زمان سلطنت قاجاریه تفاوت پلتیکی میان این دو قسمت

نبوده ولی آقا محمد شاه پیش کوه را از والی لرستان گرفته وتاکنون فقط سیاست

پشت کوه را بوالی واگذار نموده وعلت اینکه حالا اسم فیلی که سابق راجع بتمام

لرستان کوچک بود منحصر به الوار پشت کوه شده

پشکوه که قسمت شرقی ایالت لرستان است از طرف شمال بکرمانشاهان محدود

از طرف مشرق و جنوب به آب دز و بختیاری و طرف مغرب برود کرخه محدود است از حیث ملیت یک و اخلاق ساکنین از پشت کوه تفاوت دارد از زمانیکه پشت کوه و پیشکوه تقسیم شده اند ریاست پیشکوه بحاکم ایرانی تفویض شده و خوانین پشت کوهی تمکین او را مینمایند و بواسطه نزدیک بودن شهرهای بزرگ مثل بروجرد و کرمانشاهان و خرم آباد و بجهة قرب بسیم تلگراف جمعیت پیشکوه بیشتر اطاعت دولت و نسبتاً از طوایف سمت مغرب کمتر ییلاق و قشلاق مینمایند

از تاریخ لر فیلی رسیدیم بتاریخ لر بختیاری ۲۵ سال قبل (مستر واتسن) در تاریخ ایران خود نوشته است که باستثنای تاریخ علمی رالیس بارن و بد مورخ روسی ولیارد انگلیسی تاریخ مطولی از ولایت بختیاری و طایفه آنها نوشته نشده مگر این اواخر تاریخ خانم بی شب ارت که خیلی خوب نوشته فی الواقع هم تاریخ بختیاری نوشته و هم صفات و قیافه آنها را اندکور داشته الحال برای دوستان خودم نواقص تاریخ ایران را باضافه تاریخ بختیاری تکمیل مینمایم

اگرچه ابتدا از نژاد باریک بختیاریها صحبت کردیم الحال هم مجدداً از وضع ولایت و تاریخ این طایفه بافایده مینویسیم ولایت بختیاریها برای عبور و مرور خیلی سخت بوده مردمان بختیاری وحشی و ابداً اعتنائی بحکومت مدیها و ایرانیها نمیکرده اند با اسکندر کبیر مقاومت نموده (آنتیوخوس) را معبر ساخته اعراب فاتح بختیاری را برای شکستن مانند سنگی سخت دیدند بین قرن دوازدهم

وچهاردهم یک طایفه مسلمانی موسوم به فضلویه یا اتابکان پیدا شده از اصفهان
الی شوشتر را در تحت حکومت خود درآوردند قلاع آنها در کوههای منگشت و مسکن
زمستانی آنها در ایذج نزدیک مال میر بوده

(ابن بطوطه مسافر غرب در سنه ۱۳۳۰ میلادی در بختیاری مسافرت نموده و بعضی
اطلاعات تاریخش درخصوص حکومت عادلانه بختیاریها ذکر کرده و نوشته است
بعد از اینکه از شوشتر حرکت کردم سه روز روی بلندی کوههای بختیاری گشتم
و در هر منزل کاروانسراها[۲] دیدم پر از اغذیه برای مسافرین و از آنجا آمدم بشهر ایذج
که متعلق بسلطان افراسیاب اتابک بود این ولایت به لر موسوم است تمام
کوههای مرتفع وجاهائی که از کوه بریده بودند طول این ولایت هفده روز راه
وعرض آن ده روز راست پادشاه اینجا برای سلطان عراق هدیه میفرستد بعضی
اوقات هم بملاقات او میرود در هر یک از منازل کاروانسراهای مخصوص
برای زاهدین ومسافرین و در آن کاروانسراها پیوسته نان وگوشت وشیرینی
موجود است ده روز تمام سر این کوههای مرتفع با ده نفر زاهد مسافرت کردیم
وبعد از ده روز تماشای این ولایت وارد خاک اصفهان شدیم)

بعد از سه قرن شاردنیک مورخ تفصیل ذیل را که تقریباً مطابق اوضاع حالیه
بختیاری است نگاشته

اهل لرستان مقید بخانه وعمارت نیستند و در زیر چادرها زندگی میکنند گذران

[۲] (در زمان اتابکان کاروانسراها را مدرسه میگفتند تاکنون کاروانسراهای خرابه که باقی مانده مدرسه میگویند علیقلی بختیاری)

آنها اغلب از گوسفند و گاو است که در لرستان فراوان است رئیس آنها یکنفر
خان است که از طرف شاه ایران منصوب میشود ولی این خان باید از میان خود
طایفه منتخب شوند و اغلب از یک طایفه انتخاب میشوند ریاست آنها موروثی
است و تا یک اندازه دارای آزادی میباشند ولی بدولت ایران ده یک
مالیات میدهند

گروسیسکی مورخ مینویسد که در ایام ضعف خانوادهٔ سلطنت صفویه بین طوایف بختیاری
نفاقی بود و این نفاق واقعاً از ایام سلطنت شاه عباس محض استحکام سلطنت
خودشان میان آنها انداخته و بواسطهٔ همین نفاق بوده است که بقول حان ده
در سنهٔ ۱۷۲۲ میلادی وقتی که افغان به نزدیکی اصفهان رسید قاسم خان
بختیاری با دوازده هزار سوار بجنگ افغان رفت و زود شکست خورد طولی نکشید
که پاشای عثمانی موصول هم موقع را غنیمت شمرده مصمم شد بختیاری را تصاحب نماید
و بمقصود هم رسید ولی مانند سایر فاتحین نتوانست بختیاری را نگاهدارد و مجدداً
عقب نشست نادرشاه افشار هم همین تجربه را بکار برده و بختیاری را مسخر
نمود ولی باز نتوانست کاملاً در تحت اطاعت بیاورد چنانچه عدهٔ کثیری از بختیاری
ها به ایالت خراسان فرستاد بلکه بتواند آنها را متفرق سازد ولی مجدداً بختیاری
ها جنگیده و به محل خود مراجعت نمودند و نادرشاه به مقصود اصلی نرسید بعد تدبیر
عاقلانه نموده عدهٔ از بختیاریها را جزو قشون خود قرار داد که در قندهار و هرات

بجنگ

شجاعت زیاد بخرج دادند در سنهٔ ۱۷۴۹ هنگام وفات نادرشاه ببعضی
از خوانین بختیاری، تقریباً صاحب تخت و تاج ایران بودند

رشید خان که یکی از خوانین بختیاری بود در زمان قتل نادرشاه مستبد از اصفهان
گنج زیادی غارت نموده بکوههای بختیاری فرار کرد و بعد با برادر خود علی مراد
خان با عده از لرها مراجعت کرد و اصفهان را مسخر نموده برادرزاده شاه
سلطان حسین را که موسوم به شاه اسماعیل سیم بود به تخت نشانید که فی الواقع
اسماً شاه بود

کریم خان زند وکیل یا وزیر او گردید ولی قدرت اصلی در ید علیمرادخان رئیس
قشون بود نتیجهٔ نفاق بین کریم خان زند و علی مراد خان این شد که در سنهٔ ۱۷۵۱
علی مراد خان کشته شد در اواخر آن قرن آقا محمد خان محض استحکام قدرت
خود و جاه طلبی در سنهٔ ۱۷۸۵ اردوئی برای سرکوبی لرستانیها تشکیل داد
ولی مانند نادرشاه بمقصود نرسید و مادام العمر با بختیاریها طرفیت پیدا کرد

در اوایل قرن جاریه اسد خان هفت لنگ با دولت ایران مقاومت نمود
و تا پشت دیوارهای طهران را غارت کرد وقتی که او را تعاقب نمودند در قلعه در
نزدیکی شوشتر پناه جست ولی آخر الامر به محمد علی میرزا پسر فتحعلی شاه تسلیم شد و با
دولت اصلاح نمود در سنهٔ ۱۸۱۰ مویر مورخ عدهٔ بختیاری ها را
۵۰۰۰۰ نوشته ولی خیلی اغراق گفته است زمانیکه صاحب منصبان

الفخره

انگلیسی برای تعلیم قشون بایران آمدند سه هزار سوار بختیاری در تحت ریاست

هارت مارور قرار گرفت مارور هارت تعریف در اطاعت بختیار بها بصاحب

منصبان انگلیس مینماید و همچنین میگوید که ابداً اعتنا بصاحبمنصبان ایرانی ندارند بعد دو

تو سه فرانسوی ریاست یکرژیمان سواره بختیاری را داشته

کلنل استورد و خانم شیل حکایت غریبی از یک نفر مسافر انگلیسی نوشته

اند در سنهٔ ۱۸۳۰ یک نفر مسافر انگلیس بدست چند نفر از بختیاری افتاده

کم کم با نها انس پیدا نموده و در بختیاری ترویج نموده و باسم درویش علی نام

مسلمان زندگی میکرده تا بالاخره از این زندگانی وحشی بختیاری برخورده

زنش را بایک راس الاغ معاوضه نموده به ترابیزن رفته و از آنجا بوطن خود

مراجعت کرده از این معاوضه چند شلینک هم فایده برده

خانم شیل میگوید این شخص درویش علی نام شرح مبسوطی نوشته بود و لی

بدبختانه توزیع نشده و از میان رفته است) یکدفعه دیگر دولت ایران از قدرت

ونفوذ فوق العاده یک خان بختیاری خسارت برده خواست قدرت دولتی

خود را بروز داده تمام بختیاری را در تحت حکومت خود درآورد . درین بین

بواسطهٔ حضور یک نفر انگلیسی موسوم به لایارد تاریخ صحیح بختیاری ها و وضع

زندگانی آنها را بدست آوردیم در بختیاری دو طایفه بزرگ بوده یکی طایفه

چهار لنگ و دیگری طایفه هفت لنگ از قرار یکه در خود طایفه معروف است

این طایفه از سیر یا در تحت ریاست یکنفر رئیس هجرت نموده اند یکی از اولادهای
این رئیس دو فامیل داشته یکی مرکب از هفت پسر دیگری از چهار پسر این دو
فامیل جهة حب ریاست باهم نزاع کرده و بین این دو فامیل نفاق افتاده بروایت
دیگر مقصود از هفت لنگ و چهار لنگ این است که هفت لنگ ها چون همیشه
فقیر و بسیار تر بوده هفت یک دارائی خود را مالیات میداده و چون چهار لنگ
ها صاحب دهات و املاک بوده چهار یک دارائی خود را مالیات میدادند در
هر حال از قدیم الایام دشمنی بین این دو طایفه بوده و اغلب برای مراتع و چرا
گاهها باهم نزاع میشنودند مخصوصاً مواقعیکه ایلات حرکت میکنند و بهم میرسند
و تصادف مینمایند جنگ ها کرده اند در بین سنهٔ ۱۸۳۰ و سنهٔ ۱۸۴۰
محمد تقی خان که از طایفهٔ (کنرزی) یا کینرسی چهار لنگ و از نژاد اصلی رشید خان
برادر علیمراد خان سابق الذکر بوده بواسطهٔ قوای شخصی خود بمقامات رسید ابتداء
رئیس ایل خودش بود کم کم ریاست جانکی گرمسیر را بدست آورد و در واقع
رئیس طایفه کل چهار لنگ شد در اوایل ریاست محمد تقی خان بسیاری از بختیاری
های هفت لنگ و بعضی از لرهای فیلی و کوه کلویه قبول داشتند ولی در این بین محمد
شاه محض بروز قوهٔ نظامی خود خواست این رئیس مقتدر را در تحت اطاعت خود
بیاورد تاریخ بدبختی و شخصیت محمد تقی خان را لیارد انگلیسی مفصلاً نوشته است
محمد تقی خان یکی از اشخاص نادر الوجودی بوده که خواسته است بعالم انسانیت

وتمدن بفهماند که در ولایت وحشی و دورهٔ قدیم اشخاصی پیدا شده اند که صاحب
عقاید عالیه و مردانگی و دارای پلتیک بوده اند محمد تقی خان قهرمان دلیر
تیرانداز قابل سوار کافی شمشیرزن معروف بوده در زندگی مخصوص خود خیلی
پرهیزکار در امور حکومتی بسیار ملایم و رحیم در عقاید سیاسی آزاد صاحب
قیافهٔ نجیب و از بهترین رؤسای ملاک بوده دزدی را بسختی موقوف نمود
خیال داشت زندگانی ایلاتی را بدهقانی مبدل نماید اهتمام نمود که تمام ایل
بختیاری را یکجا جمع نماید مصمم بود تجارت را رونق دهد و در باز نمودن راه
تجارت انگلیسها با لیارد همعقیده بود ایل بختیاری بواسطه خوش رفتاری
محمد تقیخان و اخذ مالیات عادلانه او خیلی احترام او را داشتند محمد تقیخان قادر
مال و جان تبعهٔ خود شش بود میتوانست از ده الی دوازده هزار نفر مسلح حاضر
کند که اقلاً سه هزار نفر شان سوار باشند بعلاوهٔ ریاست ایل خود شش در سایر
طوایف هم نفوذ داشت کاملاً در دزفول هم نفوذ داشت شوشتر هم در تصرف
او بود (طایفهٔ هفت لنگ محمد تقی خان را ایلخانی خطاب میکردند و او را رئیس
خود میدانستند و بعقیده خودشان ریاست ایل هفت لنگ متعلق بخودشان
بوده محمد تقی خان غصب کرده است) (توضیح هیچوقت ایل هفت لنگ مطیع
محمد تقی خان نبوده) محمد تقی خان رام هرمز را از حکومت فارس اجاره نمود
دو دفعه بهبهان را مسخر کرد یکدفعه هویزه را تصاحب کرد و در فلاحیه شیخ کعب

را تغییر داد با وجو اینکه ار دوی دولتی که راولنسن هم یکی از صاحبمنصبان اردو

بوده محمد تقیخان را مطیع ساخته بود متعهدا شاه برای قدرت و دولت معروف

او حسادت میبرد در سنهٔ ۱۸۴۰ دولت ایران مجدداً محمد تقی خان را یاغی

قلمداده اردوئی در تحت ریاست منوچهرخان معتمدالدوله که در حکومت اصفهان

به بیرحمی وظلم معروف شده بود در سنهٔ ۱۸۴۱ بسمت تجارت حرکت

نمود تاریخ این جنگ واردو را مستر لایارد مشروحاً نوشته است وهرکس

آن تاریخ را بخواند از وضع جنگ داخله ایران کاملاً مطلع خواهد شد خانواده

محمد تقی خان به تقلب گرفتار شدند خود محمد تقیخان هم پشیخ تیمور یا ثامر یا طاهر کعب

پناه برد ولی معتمدالدوله بقرآن قسم یاد نموده امنیت جانی به محمد تقی خان داد

شیخ طاهر هم مطمئن شده خان را وادار به تسلیم شدن نمود وبدین تدبیر و وسیله

متقلبانه دولت ایران بمقصود خود نائل شد وآن شخص شجاع در زیر زنجیر به

طهران فرستاده شد و در سنهٔ ۱۸۵۰ در محبس فوت کرد برادران و پسرانش

هم چه کشته وچه محبوس شدند به محض معدوم شدن محمد تقی خان طالع طایفه چهار

لنگ برگشت وهنوز هم در تنزل وبدبختی باقی هستند قلعه تُل محل حکومت این

طایفه بوده و در تصرف یکی از اعضای آن خانواده است عکس آنقلعه با

ساکنینش را در سنه ۱۸۹۰ تحصیل کردم رئیس اینطایفه چراغعلیخان است و دختر

حسینقلی خان ایلخانی هفت لنگ را تزویج نموده (میرزا آقاخان داماد حسینقلی خان

ایلخانی بوده) وبنابراین اسفندیارخان ایل بیگی حالیه برادر زن اوست اسامی
این خانواده را درجدول مخصوص از منابع متفاوته تحصیل نموده نوشته ام بعد از
تنزل طایفه چهارلنگ طایفه هفت لنگ ریاست کل بختیاری را مجدداً بدست
آوردند وتاکنون هم دارند جعفرقلیخان پسر اسدخان ازطرف معتمدالدوله ایلخانی
بختیاری شد چونکه برای بمقصود رسیدن خود چهارده نفر از منسوبین خود من جمله
یک نفر از برادرهای خودش را بقتل رسانیده جعفرقلیخان مانند پدرش در
وقت جنگ با دولت بقلعه محکم دز پناهنده واز گرفتاری نجات می یافت چندی
بعد فرار نمود وکلبعلی خان دورکی که صباحت او معروف بود جانشین او شد
درسنه ١٨٥٠ حسینقلی خان پسر جعفرقلیخان درایل بختیاری نفوذ کاملی پیدا
نمود وکلبعلیخان را کشته فوری بدرجه عالی رسید وقریب سی سال مستقلاً بدون
مدعی حکومت تمام بختیاری را نموده ودرواقع جانشین قابل ولایق محمدتقی خان که
لیارد اینقدر تعریف او را نوشته بود گردید (دراینجا توضیحی لازم است
جعفرقلیخان پسر اسدخان هیچوقت ریاست طایفه هفت لنگ را نداشت
فقط ریاست طایفه خود را که موسوم به بختیاروند بحکم معتمدالدوله درقلیل زمانی
می نمود حسینقلیخان ایلخانی پسر جعفرقلیخان ابن حبیب الله خان بوده کلبعلی خان
هم مقتول نشده بمرگ طبیعی وفات کرده) حسین قلیخان آدم باوقار وباعرضه بوده
ایل خود را با پنجه آهنین نگاهداری نموده مثل محمدتقی خان دزدی را موقوف نمود

راه کاروان را باز کرد و راه ساخت کاروانسراها بنا نمود و خیال داشت
که برای باز کردن راه تجارت انگلیس بین اصفهان و شوشتر با انگلیسها داخل
مذاکره شود ولی از آنجاییکه شخصیت افراد در ایران اسباب خطر است خاصه
در تحت سلطنت شاه حالیه (مقصود ناصرالدین شاه است) که مصمم بود عقیده
مرکزیت را قوت دهد در سنهٔ ۱۸۸۲ حسینقلی خان که چندی قبل ظل السلطان
را در کوههای خود شاهانه پذیرائی کرده بود باصفهان دعوت شد و در آنجا بحکم
شاهزادهٔ مهماندار خفه یا مسموم شد ظل السلطان مسئولیت را بگردن شاه انداخت
شاه هم اگر واقعاً حکم نداده بود بی اطلاع هم نبود از این واقعه در این اثنا
اسفندیار خان پسر ارشد حسین قلیخان مقتول گرفتار و شش سال محبوس
بود از این اتفاقات و واقعات بخوبی معلوم میشود پلتیک دولت ایران نسبت به
ایلات خود در بختیاری سه رتبه معین است اول ایلخانی دویم ایل بیگی سیم
حکومت چهار محال اگرچه حکومت چهار محال رتبهٔ ایلاتی نیست ولی چونکه اغلب
دهات و املاک چهار محال مال بختیاری هاست از حیث پلتیک طایفه لازم
است که حکومت چهار محال با بختیاری ها باشد
بعد از قتل حسینقلیخان برادر دویم امامقلیخان ایلخانی شد برادر سوم رضاقلیخان هم
ایل بیگی سایر اعضای آن خانواده بعنوان گروی در طهران توقف داشته در سنه
۱۸۸۸ بعد از عزل ظل السلطان بخت اولاد حسینقلیخان بیدار شد و اسفندیار

خان

خان ایلخانی مقتول از حبس مرخص و در تحت حمایت شاه آمد امام قلیخان عموی

اسفندیارخان معزول و رضاقلیخان ایلخانی شد امام قلیخان معزول چون اطاعت

امر دولت را نموده و از ایلخانی گری دست برنمیداشت مدعیان او بهمراهی

استعداد دولت او را تعاقب نموده و مجبور نمودند که چهار محال را تخلیه نماید بعد

ازین فتح اسفندیارخان ملقب بلقب صمصام السلطنه شد بعد از دو سال یعنی

در سنهٔ ۱۸۹۰ رؤسای بختیاری بطهران احضار شدند و در نوروز همان

سال که برحسب عادت و رسم دولت ایران باید حکام تغییر و تبدیل پیدا نمایند

امام قلیخان مجدداً ایلخانی شد اسفندیارخان ایل بیکی و رضاقلیخان حاکم

چهار محال اگرچه ظاهراً این سه رئیس باهم دوست بودند ولی باطناً با یکدیگر

معیت نداشتند و البته ترتیب حالیه هم طولانی نخواهد بود این دو عمو سناً و

عادتاً و اخلاقاً از برادرزادهٔ خودشان که طرف میل و محبت ایل بود تفاوت

داشتند ستن امام قلیخان رئیس حالیه ۶۸ سال است و بحاجی ایلخانی

معروف است چونکه بعد از رسیدن برتبهٔ ایلخانی گری بزیارت مکه نائل

شده بود و چونکه اغلب ریاست حاجی ایلخانی تغییر پیدا نموده به بی طالعی

مشهور است ولی بواسطهٔ عدالتش طرف محبت بعضی از طوایف شده است

کلنل ایل که در سنهٔ ۱۸۸۴ به بختیاری مسافرت نموده اظهار حسن ظن در

بارهٔ حاجی ایلخانی نموده است سالی هزار تومان مواجب از دیوان داشته

دو ماه

و در سال از هر خانه قریب دو تومان بدولت مالیات میداده رضاقلیخان

که پنج سال از او کوچکتر است سالی پنجهزار و هفتصد لیره از حکومت چهار محال

بدولت مالیات میدهد اگرچه در سنهٔ ۱۸۸۸ هواخواه برادرزادهٔ خود بود

ولی حالا باهم قهر هستند پسر رضاقلیخان سرتیپ فوج بختیاری است اسفندیار

خان در اول جوانی دچار خیلی مخطورات شده بعد از قتل پدرش و حبس

خودش از دولت ایران خیلی متنفر شده و چون رتبهٔ او بدیگری داده شده

بود بیشتر اسباب انزجارش از دولت فراهم آمد ولی اگر دولت ایران نقشهٔ

خیانت نسبت باو نکشیده باشد چون جوان است ممکن است بزودی ایلخانی

شود این سه نفر رئیس سالی یکدفعه در چقاخور که محل حکومت است برای کلیهٔ امورات

خودشان مجلس مشاوره تشکیل داده و نقشهٔ کار سال آینده را میکشند در سنهٔ

۱۸۹۱ بدون اینکه اسباب تعجب و حیرتم شود شنیدم که مجدداً خصومت بین آنها

افتاده ولی تغییر و تبدیلی داده نشده نتیجه بریاست رسیدن طایفه هفت لنگ این

شد که دوئیت بین چهار لنگ و هفت لنگ برطرف شد و بواسطهٔ تزویج رئیس

چهار لنگ ها با دختر ایلخانی اتحاد بین این دو طایفه شده و کمتر اسباب دشمنی

فراهم میشود و درباب طوایف و شعب بختیاریها من یک نقشهٔ جدول سیاهه

کشیده و اسامی که عدهٔ آنها در این قرن اخیر از آن معلوم میشود قبل از این هم

سه نقشهٔ جدول توزیع شده یکی در ایام مسافرت رالنسن در سنهٔ ۱۸۳۶

یکی در سنهٔ ۱۸۴۱ بتوسط دُبُد روسی و در سنهٔ ۱۸۴۴ بتوسط لیارد انگلیسی

و در سنهٔ ۱۸۸۹ اسامی خانه واده خودشان که بمن ضمیمهٔ آن سه جدول

قدیم نموده به طبع رسانیدم با نضمام جدول دیگر که بتوسط دوستی در سنهٔ ۱۸۹۰

بمن رسیده و از این جدولها معلوم میشود که خیلی از طوایف در مدت زمان

ناپدید و محو شده اند. با نزاع و خصومت داخلی هیچ جای حیرت نیست فعلاً

مالیاتی که بختیاری ها میدهند سالی بیست و دو هزار تومان بحکومت اصفهان و

پانزده هزار تومان بحکومت عربستان است در زمستان خوانین بختیاری

در قشلاق نزدیک شوشتر و دزفول چادر میزنند

در سنهٔ ۱۸۸۴ کلنل بل فوق الذکر بین شوشتر و دزفول در آب بید ایلخانی

را ملاقات نمود و در بهار و پائیز به اردل که مرکز ییلاق آنهاست مراجعت

میکند و در چهاخور هم که دو هزار پا از اردل ارتفاع و دریاچه در وسط دارد و یک

قلعه هم حسینقلیخان ایلخانی بر تپّه که یک صد پا مرتفع است ساخته و در آنجا اقامت

مینمایند

(لفظ چهاخور را به سه قسم ترجمه میکنند اوّل چاقخور یعنی برای چرانیدن گله و رمه خوب

مرتعی است دوّیم چهاخور یعنی کوه خورشید سیّم جای خور یعنی خوراک است

(چهاخور یعنی چکاخور چکا به معنی تپّه است بزبان بختیاری خور هم خورشید) قلعهٔ

چهاخور در زمان ایلخانی خیلی مزیّن و مبله بطرز فرنگی بوده ولی بعد از فوت بانی

تقریباً

تقریباً منهدم شده و اغلب این خسرابیها بواسطهٔ زمین لرزه بوده است ولی بیت
فرسخی اصفهان ایلخانی خانهٔ ییلاقی تازه در قسریه فرادمبه بنا نموده که خیلی مزین
ومفروش است خوانین بختیاری بواسطهٔ اینکه طهران رفته و با مردم متمدین
معاشرت نموده کم کم تدین پیدا کرده اند خوانین در عمارت یا در دور قلعه
زیر چادر زندگی میکنند و ایلات و سیاه چادرنشین ها در اطراف
از صحبت خوانین گذشته قدری هم درباب ایلات نقل کنیم سرچشمهٔ ثروت
آنها از گوسفند و گاو است و شغل عظیم آنها گله و رمه داری است در کوههای
بختیاری سیصد هزار گوسفند میچرد و غیر از اینکه گوسفند در اصفهان میفروشند
و در شوشتر تنباکو کاری میکنند تجارت یا زراعت دیگر ندارند نه تا گندم حمل خارجه
مینمایند ولی بیشترش بمصرف داخله خودشان میرسد قدیم الایام خوانین رمهٔ زیادی
نگاه میداشتند و ذات اسبهای بختیار معروف بوده و تاکنون هم مشهور است
ذات اسبهای بختیاری که مخلوط بذات اسبهای عربی است از حیث سبکی
و کلفتی پاها خیلی برای این کوهها مناسب است ولی عدهٔ این نوع اسبها کم شده و
ایلات مانند زمان محمد تقیخان نمیتوانند چندین هزار سوار حاضر کنند بختیاریها
نقداً قاطر و الاغ برای حمل و نقل نگاه میدارند ولی الاغهای خوبی دارند اغلب
ایلات فقیر و پریشان هستند و در چادرهای سیاه آنها طلا و نقره یافت نمیشود
مگر ظروف مسی و آهنی علم تقریباً در ایلات نیست مگر در خانوادهای خوانین بعضی

ادوقات

اوقات یک محصری یافت میشود ملاهای دهات بختیاری معلم اهالی هستند ولی

معلومات آنها نیز چندان عالی نیست ظاهراً و تولداً بختیاریها مسلمان ولی

چندان اعتقاد بقرآن و پیغمبر ندارند ملا و سادات را مسخره مینمایند و مساجد هم

ندارند زیارت گاه آنها قبور پیرهاست و هرکس که بزیارت رفته یک سنگی

روی آن قبور انداخته و قبر را ارتفاع داده اند ولی بختیاریها صاحب عقیده

صاف و ساده و به یگانگی خدا معتقدند و بهشت و جهنم و حساب و روز قیامت

راهم اعتقاد دارند قبور آنها اغلب روی تپه ها کوچک بی حصاری است

روی این قبور مجسمه های شیر حجاری شده است و از سنگ عکس شمشیر

و تفنگ و قداره و باروط دان و قطار تفنگ آنمرحوم حجاری شده

ممکن است بختیاریها در آتیه با قشون اروپائی برابری کنند عجالةً خیلی عاری

از نظم میباشند و تک تک قوه خوبی هستند ولی قوه اجتماعی آنها بواسطه نداشتن

نظم چندان تعریفی ندارد

دولت از هر ده خانواده اسماً یک سوار و دو پیاده حق دارد بخواهد ولی فعلاً دو دسته

سوار بختیاری که هر دسته یکصد نفر میباشند دارا هستند یکی از این دسته ها

متوقف طهرانند فی الواقع محض گروی و اطاعت طایفه در طهران نگاهداشته

اند دسته دیگر در خود بختیاری است ریاست این دو دسته سوار با خود

خوانین بختیاری است شاه هم جرئت ندارد این حق را از آنها سلب نماید

تهیهٔ این دو دسته سوار از هر حیث با ایلخانی است و این دو دسته سوار
کلاه سفید بسر میگذارند مواجب آنها هم یک تخفیفی است که در باب مالیات خوانین
داده میشود احتمال دارد که موقع لزوم هشت هزار الی ده هزار قشون حاضر
نمایند از یک طرف محبوبیت و اطاعت و مهمان دوست نسبت بزن ها و به
طایفه خودشان وفادار و بکلی از اخلاق بد ایرانیها منزه از طرف دیگر وقتی که متغیر میشوند
بدرجهٔ وحشی گری میرسند خصوصاً در موقع (خون کالات) که نسل اندر نسل دائمی
مداومت مینماید بحدی که خانوادها بکلی برطرف میشوند مانند دهاتیهای ایرانی تقلبات
معروف ندارند و از اخلاق و قیافه آنها آثار آزادی کوهای خودشان هویدا
لباس و قیافه آنها عموماً یکسان است و صورتاً سیاه چرده زلفهای سیاه
دو شقه از پشت گوش آویزان شده چشم و ابرو ریش و سبیل سیاه عرقچین و کلاه
سیاه بسر عبای سیاه بدوش و رنگ لباس زنها آبی سیر است مردها تندرست
و قوی از هیکل آنها آثار مردانگی پدیدار شلوار گشاد با قطار فشنگ بکمر و تفنگ
مارتین بدوش و یک شمشیری از زیر زین آویزان کارد و طپانچه در کمر زنها
بلند قامت و سیاه چرده خوش اندام و خوش قامت صورت آنها پوشیده
و در چادرها از مردها پنهان نمیشوند تعدد ازدواج حتی بین فقرا معمول است
ولی از طرف دیگر بی وفائی کمیاب و لذت زندگانی فامیلی فراوان لیارد
هم زندگانی اندرونی رئیس چهار لنگ را خوب بیان نموده لباس زنهایشان

نوار

شلوار و پیراهن گشاد و یک غباری روی لباس لطافت بین آنها کم است
و بواسطه همین کثافت است که درد چشم و مرض جلدی در آنها فراوان
است چون کلاه آنها حفظ چشم را در تابش آفتاب سنگهای بیابان نمی کند بیشتر
درد چشم را علت میشود بهترین و تازه ترین آداب در عقاید و حکایات بختیاری
را خانم بی شب نوشته است بختیاری ها همیشه معروف بوده اند از حیث
سواری در طفولیت بزین آشنا میشوند سوارهای قابلی هستند و هنگام تاخت
و تاز تیراندازی میکنند بعضی هنرهای دیگر هم در سواری دارند خوب تیرانداز
های در آنها پیدا میشود مخصوصاً از نزدیک خوب میزنند و بواسطه همین تیراندازی
شکارهای کوههای بختیاری خیلی کم شده پنجاه سال قبل در زمان بودن لیارد
در کوههای بختیاری پازن و آهو و غزال و خرس و گرگ خیلی بوده ولی مسافرین
بعد خیلی کم شکار بکوهها دیده اند از بختیاریها میتوانند قشون تشکیل داد چنانچه در
بعضی جاها گفته ام (مترجم یوسف خان مسیحی رئیس تحدید تریاک)

اسامی مورخین و مسافرین در ترجمهٔ لرد کرزن

General Rawlinson (جنرال راولینسن)
در بعد مستخدم دولت ایران بوده بعد وزیر مختار انگلیس شد

Rich (ریچ) یک نفر مسافر است

Rawlinson (راولینسن فوق الذکر) از کرمانشاهان براه پشت کوه بلرستان و بختیاری رفته

Layard (لایارد) مسافر بعد کاشف عتیقه در بابل و بعد ایلچی کبیر انگلیس شد

Mr Watson (واتسن صاحب)
واتسن نایب سفارت انگلیس نویسنده تاریخ مختصری از اول فتحعلی شاه تا ده سال سلطنت ناصرالدین شاه

Baron de Bode (بارون دو بود)

نایب اول سفارت روس در طهران است بفارس و بختیاری سفر کرده

Mrs Bishop (خانم بیشپ) مسافره مشهور

Krusinski (کروسینسکی) کشیش کاتولیک بوده مقیم اصفهان

Hanway (هانوای) تاجر انگلیس بوده در زمان نادرشاه

Morier (موریه) نایب سفارت انگلیس بوده

Major Hart (هرت صاحب ماژر) صاحب منصب انگلیس بوده

Duhousset (دوهوسه) صاحب منصب فرانسه بوده

Colonel Stuart (کلنل استوارت) صاحب منصب انگلیس بوده

Lady Sheil (خانم شیل) زن شیل صاحب است شیل صاحب

Colonel Bell (کلنل بل) کلنل انگلیس بوده مستخدم ایران شده بعد وزیر مختار انگلیس شد
صاحب منصب انگلیس در لرستان سفر کرده

14 Stocqueler (استاکلر) مسافر انگلیس در محمره و بهبهان و اصفهان

Chardin (شاردین) مسافر فرانسه در زمان صفویه

Lord Curzon of Kedleston

لرد کرزن در اغلبی از صفحات ایران در عهد ناصرالدین شاه مسافرت کرده و سفرنامه
در دو جلد ضخیم نوشته در این اواخر از طرف دولت
انگلیس فرمانفرمای هندوستان شد

ابتکان ارزن

اتابکان لرستان بقول سر جان ملکم انگلیسی

کوهستان لرستان از او ایل نشیمن مردمی بوده که هرگز بالتمام در تحت حکم هیچ پادشاهی نبوده اند حتی مقتدر سلاطین ایران نیز بکلی اینطایفه را در تحت اطاعت نداشته اند بسیاری از این طایفه نسلاً بعد نسل از اهل ملکند و زبانی هم

که حال بدان تکلم می کنند شعبه از پهلوی قدیم است

سلاطین ترکستان نیز که فتح ایران کرده اند بدان صفحات لشکر نکشیده اند و اگر هم چنین کاری میکردند احتمال دارد که فایده بر آن مترتب نمی شد بسبب اینکه اسباب ایشان را طبیعت فراهم است ولی باوجود استقلال بر حسب اتفاق گاهی چند زمانی تابع امرای

اجانب شده اند

وقتی که قبائل تاتار در اطراف عالم بانحاء عدیده متفرق شدند جمعی از آنها در بلاد شام یا خود با یران رفته اند یا ایشانرا کوچ داده فرستاده اند چنانکه ایل شاملو امروز شاید بزرگتر و پر جمعیت تر از جمیع ایلاتی است که نژاد از ترک دارند قراگوزلو و بهارلو و بسیاری از طوایف دیگر شعب ایل شاملو هستند و امیر تیمور گورکان آنها را از

شام با یران برد

باری صد خانوار از یکی از این قبائل وقتی که بکوهستان لرستان افتادند (از روی تحقیق قبائلی که بکوهستان لرستان آمده اند از نژاد کرد بوده اند نه ترک چنانکه از این پیش ذکر کرده ایم) روزی یکی از امراء ملک ضیافتی کرد و چند نفر از جوانان اینطایفه را

در مجلس

درمجلس وی حاضر شدند پس خدمت در وقت غذا چیدن بغلط اول ظرف غذا

را نزد یکی از ایشان که ابوالحسن نام داشت نهاد و او بدین صورت تفال کرده

با رفقای خویش گفت یقین است که سرداری این گروه بما خواهد رسید این سخن

درافواه افتاده بعضی را عرق حسد در حرکت آمد

چند روز بعد از این کیفیت علی پسر ابوالحسن را با جمعی از طایفه مخالف منازعهٔ اتفاق افتاد

و این صورت در یکی از کوهها در وقتیکه ایشان گلهٔ خود را بصحرا کرده بودند واقع

شد و ایشان علی را چندان زدند که از حس و حرکت افتاده او را مرده پنداشتند

وجسد وی را در غاری انداختند سگ علی چون دید کاری نمیتواند کرد دور

مراقب آنجا عت بود تا یکی از ایشان که در آن هنگامه دستی قوی داشت اتفاقا خم

شد سگ علی فرصت یافته بر جست و در حلقومش آویخت و چنان بدرید که در ساعت

جان بداد و بعد از آن روی بجا در صاحب خویش نهاد چون اقارب علی سگ

را بی صاحب دیدند دانستند که واقعه پیش آمده

بالاخره باشارهٔ سگ راه بغار برده جسد علی را نیم مرده یافتند علی صورت

واقعه را بر ایشان نقل کرد نزاعی میان طایفه لران و ایشان روی داد و منجر

باین شد که قبیله علی بفارس مهاجرت کردند و در شیراز پسر بزرگ علی را آوازهٔ شجاعت

بلند شد

ابو طاهر پسر زادهٔ علی بجهت فتح شبانکاره در نظر اتابک سنقر که در آن اوان

حکومت فارس داشت چنان جلوه کرد که اتابک وی را مخاطب نموده گفت
چیزی بخواه گفت اگر مصلحت دانی لقب اتابکی عنایت فرما اتابک گفت باز هم اگر
حاجتی داری بگوی گفت قدری لشکر بمن ده تا لرستان را جهت اتابک مستخلص
کنم اتابک جمیع ملتمسات ویرا مبذول داشته

ابو طاهر با پنجهزار سوار بجانب لرستان رفت و آنملکت را بحیطهٔ تصرف درآورد
تفأل ابو الحسن دربارهٔ نبیره اش صورت وقوع یافت لکن شکرانه حقوق نعمت
و تربیت چنین ننماید که از صفات ابو طاهر نبود زیرا که بعد از تصرف ملک اول کارش
این بود که سر از اطاعت حکام فارس بپیچید

پسرش هزار اسب حاکم علی الاطلاق لرستان گشت در عهد وی آبادیی
مملکت درجهٔ اعلی یافت و حکومت اتابکان لرستان وسعت یافت بسبب فتوحات
او در نواحی مملکت جمعی از قبیلهٔ خویش را از شام طلبداشت و بوجود ایشان حکومت
خویش را قوام داد چون هزار اسب درگذشت پسر وی تکله پای بر مسند نهاد در وقتی
که هلاکو خان خاندان خلفا را برانداخت او اتابک بود و بسببی مورد قهر ایلخانی گشته
او را مقیداً به تبریز بردند و حکومت برادرش الب ارغون تعلق گرفت

الب ارغون و اعقاب وی در خدمت سلاطین چنگیزخانی مشغول شدند
مشهورترین انجماعت یوسف شاه بهادر است لقب بهادری از سلطان اباقاخان
گرفت بجهت رشادتی که از وی در جنگ گیلان ظاهر شده بود و بهمین سبب

بعضی

چندی حکومت آنها از ممالک معموره در حوالی لرستان یافت

واقعه عهد امیر تیمور گورکان

زمانیکه امیر تیمور بعزم تسخیر ایران بگرجستان ترکتاز نمود سرداران وی کوهستان لرستان وقبائل الوار را که در آن اوقات قافله حاج را تاخته بودند از دنبال تبتاقه و بطاعت امیر ایشانرا مجبور داشته

واقعه عهد شاه سلطان حسین

در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین صفوی که افغان اصفهان را محاصره نموده بود دو بار خانه ذخیره را که بمحافظت بختیاری ولاری بشهر میاوردند افغانان تصرف کردند این اتفاق اسباب یأس کلی اهالی اصفهان شد

واقعه زمان نادرشاه افشار مطابق هزار وصد وچهل ونه

در این سال که نادرشاه افشار تاج سلطنت بسر گذاشت نخست تدارک تسخیر قندهار کمر بست پس از آن در آرامی ایران لازمه اهتمام را بجای آورد

در اینوقت خبر باو دادند که ایل بختیاری اطراف اصفهان را در معرض تاخت وتاراج آورده اند دفع ایشانرا بر ذمت همت مقرر ساخت

کوهستان اصفهان که تا نزدیکی شوشتر میرود تمام منزل وملاذ ایلات بختیاری است چون کوهستان مزبور مشحون است از غارهای بسیار ومغاکهای بسیار واینطایفه همیشه در ایام محاصره در آن غارها منزل اختیار مینمایند ودر نظرها چنان جلوه داشت

که ایشانرا در قید اطاعت آوردن از حیز امکان خارج است جمعی از بهادران را
بر قلل جبال و خلل و فرج شعاب فرستاده یک یک این طایفه را بچنگ آورده
در عرض یکماه جمیع ایل بختیاری را منقاد و مطیع فرمان نمود امیر ایشان علی مراد
خان را اسیر کرده به قتل رسانید امّا ما بقی را بمهربانی خرسند ساخت و جمعی از
ایشانرا در جرگه عساکر پادشاهی انتظام داد

و بجهت جلادت فوق العاده که در فتح قندهار از ایشان بظهور رسیده بود محلّ توجه
نادری آمدند و سایرین را از کوهستانی که در سابق سکنا داشتند کوچانیده محلّی بهتر
و نزدیکتر از برای ایشان مقرّر کرد

شرح حال علی مردان خان بختیاری که در بعضی ممالک ایران پادشاهی نمود

سر جان ملکم می نویسد در وقتی که علی مردانخان بختیاری اصفهان را گرفته عزم کرد که یکی از
خانواده های صفویّه را نام شاهی نهاده خود با جرای امور سلطنت مشغول شود

میرزا صادق مؤلف تاریخ زندیّه گوید در آن اوان ابوالفتح خان از قبل شاه رخ خان
حاکم اصفهان بود علی مردان خان بروی تاخته او را برانداخت

چون انجاح مرام و اسعاف مقصود بدون معاونت ممکن نبود جمعی از امرا را بجانب
خویش خواند تا به بیعت یکدیگر آن مطلب را انجام دهند و از معتبرین امرای مزبور
یکی کریم خان زند بود در نسب نامهٔ که مؤلف آن یکی از اعقاب خود کریم خان است

مسطور است که کریم خان پسر یکی از راهسنزنان مشهور بود که ایماق نام داشت

بیش ازین ذکری از آبا و اجداد وی نشده است

بالجمله اگرچه کریم خان را نسبی شایان نبود و در اردوی نادر نیز منصبی و امارتی نداشت امّا به شهامت و غیرت و ملکات پسندیده از همگنان امتیازی تمام داشت

میرزا صادق گوید که هم از اوّل کریم خان در مکانت و مکنت با علی مردان خان مساوات داشت و در وقتی که مقرّر شد که خواهر زاده شاه سلطان حسین که طفلی هشت نه ساله بود بسلطنت بردارند پیمان بر آن رفت که یکی وزیر کشور باشد و دیگری امیر لشکر امّا از روی اسناد دیگر چنین معلوم می شود که کریم خان خود را کفو علی مردانخان نمیدانست

و حقیقت دلیل هم هست بر اینکه بگوئیم که امید او این بود که چون علی مردانخان پیر بود و فرزندی نداشت بعد از فوتش قایم مقام او شود

الغرض در وقتی که اصفهان مسکن عساکر زند و بختیاری بود مردم شهر بچند فرقه شده و هر فرقه طالب سلطنت شخصی بودند

امّا بیشتر میل سلطنت علی مردانخان داشتند تا بالاخره بحکومت تازه راضی شدند

در ابتدا لشکر علی مردانخان قدری بی اعتدالی کردند امّا خونریزی نشد

علی مردانخان هر چند مزاجی سخت و قوی داشت امّا در سلطنت خود با مردم بعدل و انصاف سلوک می نمود

کریمخانی

کریم خان در جلفا مقام داشت و در حفظ مال و صیانت آبرو و رعایت خاطر اهالی
باقصی الغایه میکوشید و آنچه لازمه مروت و فتوت که خاصه ذات و سبب امتیاز
او از دیگران بود در حق ایشان معمول داشت و این معنی بیشتر بروز داشت به علت
اینکه اکثر اهالی آن قصبه عیسوی بودند لکن کریم خانرا نظر بر مطلب و مآرب ایشان بود نه
بر طریقت و مذهب ایشان حرکات کریم خان رفته رفته سبب تعجب و احترام خلایق
کشته شهرت مروت و انصاف او بجائی رسید که محرک عرق حسد علی مردان خان
گردید
چندی نکشید که بی پرده بین الطرفین آثار عداوت ظاهر و مبین شد در ایام غیاب
کریم خان علی مردان خان فرصت یافته بر اهالی جلفا که ارامنه بودند سخت گرفت
چون کریمخان مستحضر شد او را ملامت کرد علیمردانخان شفاها بدگوئی از وی آغاز نهاد
و چون هم در آن اوقات حاکم اصفهان ابوالفتح خانرا به قتل رسانیده
بود ظاهر بود که کریم خان ثانی وی خواهد بود
لاجرم بعد از اینکه کریمخان از واقعه اطلاع یافت بی پرده طبل مخاصمت کوفت آخر کار
بمحاربت کشید بعد از قلیل مجادلتی فیمابین و بعد از چند دفعه غالبیت و مغلوبیت طرفین
محمد خان نام که یکی از امراء بود علی مردانخان را بحیله از پای در آورد و اضلاع جنوبیه
ایران بلامنازعت بتصرف کریم خان در آمد
مؤلف تاریخ زندیه میرزا صادق گوید که محمد خان با کریم خان قرابت داشت از کریم

خان زور

خان روی گردانیده به علیمردان خان پیوسته بود سجع مُهر علی مردان خان قبل از سلطنت این مصرع بود بتاریخ ۱۱۶۲ علی مردان عالم را امیر است

ایلیات بقول سرجان ملکم

سرجان ملکم مینویسد ایلیات و احشامات ایران در چادرها زندگی و باختلاف موسم تبدیل مکان می کنند و عادتشان عادت سپاهیگری و بیابان گردیست و سکنای بیشتر این مردم در بلادیست که از دهنهٔ خلیج عجم گرفته بخط موازی تا سواحل این دریا تا شوشتر و از آنجا بسمت شمال مغرب از جانب یسار دجله تا ممالک ارمنیه میرود و کرمان و تقریباً جمیع بلاد فارس و بعضی از عراق و تمام کردستان همه داخل درصفحات مزبوره است

اهالی آن صفحات منشعب بشعب مختلفه میشوند لکن دلیل قوی تر بر اینکه همه از یک اصلند نمیتواند بود مگر زبانشان زیراکه همه شعبهای ناقص و برهم خورده زبان پهلوی است اگرچه اختلاف زیاد در السنهٔ ایشان یافت می شود ولی نه بقدریکه مانع به فهم قبایل دیگر شوند از بدو ظهور اسلام پادشاهی از این طایفه در ایران نبوده (یعنی پادشاهی مطلق در تمام ممالک ایران) و همیشه این ملک یا در تحت امراء عرب یا سلاطین تاتار بوده است و عددبیشمار این طایفه همیشه سبب وحشت و موجب هراس سلاطین گشته

لهذا ارباب مصالح ملکی تفریق جمله و تشتیت آراء ایشانرا مایهٔ تقویت حکومت

دانسته ایشان را ببلاد دور دست متفرق گردانیدند و مهما امکن بالقاء نزاع و نفاق

در میان آن طایفه نموده در تضعیف قوت ایشان کوشیدند

قبایل ایران در معاف کردن خون وضعهای مختلفه دارند بعضی که مطلقا راضی بگذشتن نمی شوند و فخر را در این میدانند که خون را با خون بشویند لکن این عمومی ندارد اگر شخصی قاتل کسی باشد و بخواهد که ورثهٔ مقتول از او بگذرد رسم است که شمشیری با طناب سیاهی بگردن انداخته نزد وارث مقتول میرود و از او طلب قصاص میکند اگرچه قوا عد مروی و مردمی همیشه اقتضا می کند که از چنین کسی بگذرند لکن بسیار نادر است که کسی باین امر اقدام کند حتی اینکه در این باب فرمان امراء و ریش سفیدان خود را نمی شنوند زیرا که اینگونه حرکت را ذلت و علامت بی جگری و نامردی میدانند

چون شخصی از ایلیات صحرانشین یا از فقراء سکنهٔ شهر و بلد خونی کند و دیت بر او لازم آید و از عهده نتواند برآید رسم این است که غل آهن بزرگی بر گردن او می گذارند و او را باین قسم بگدائی وا میدارند تا مبلغ مأمور جمع و اداشود و این قسم از جمیع اقسام گدائی ها بیشتر زحمت میدهند

زنای محصنه یا زنای مطلق در ایلیات ایران بسیار کم اتفاق میافتد و اگر هم اتفاق افتد غالب این است که اقارب زن شخص زانی را بقتل میرسانند نوع مخالطتی که در وضع زندگانی ایلیات است قبول این گونه حرکت نمیکند زیرا که رواج آن منجر به فساد کلی خواهد شد لاجرم بنابر عادت بدون جرئتی سخت در عفت زنان رخنه

نخواهد شد، اغلب این است که هر گاه کشف و ثابت شود که این عمل صدور یافته طرفین
در معرض هلاک و بوار ند و کشنده که حفظ آبروی خود را کرده است مورد تحسین و آفرین قبیلت
چنانکه نگارنده اوراق وقتی از یکی از امرای قبایل سؤال کرد که در
باب زنی که زنای او ثابت شود گفت پدر یا شوهر یا پسر آن زن او را خواهند کشت
اگر از یکی از امرای قبایل بالنسبه بسلطان یا حکومت خیانتی اندیشد
و بدست پادشاه افتد پادشاه بلا تأمل یا او را نابینا سازد یا بقتل رساند و جز این
هر گناهی از وی سر زند او را رجوع بدربار شرع کنند تا به مقتضای حکم شریعت با وی
عمل نمایند و بسا هست که اگر شخصی از ایلیات در خدمت پادشاه باشد و بجهتی
قتلش لازم شود پادشاه او را بسردار قبیله میفرستد و او آن شخص را بقتل میرساند
بالجمله جمیع وقایع مزبوره کاشف از این است که مبنای احکام
عدالت ایلیات بر عادات و رسومی است که من حیث المأخذ ورای عادات
و رسوم اهالی و سکنه بلدان و قری است و بسبب وضع زندگی و اتفاقیکه دارند بقدر
طبقات دیگر رعایا در معرض ظلم و عدوان نیستند مداخله سلطان بالنسبه بامور داخلیه
ایلیات اعتباری ندارد و میتوان گفت که علی الاتصال در تغییر و تزلزل است
بر ایلیاتی که بحکم حوادث اقتداری دارد و آنچه بخواهد میکند و در همان قبیله اگر
بوضع دیگر اتفاق افتاده باشد اندک خلاف خواهش و عادت سبب طغیان میشود
بنابر قواعد و رسوم اصلیه قبایل هر ایل ابد در تحت اداره امیر خود باشد مقصود

ایل

اولیای دولت نیز همیشه این است که او را آلت دست خود کنند لکن با این همه رسوخ سردار قبیله در جمیع حالات در امزجه مردم خود بحدیست که بجز کسانیکه دیده اند و در تأمل این گونه امور عادی بوده اند دیگری اعتقاد نمیکند

عادات قبایل بختیاری

قبایل بختیاری و فیلی بقول سرجان ملکم در کوهستانی که از اصفهان گرفته شود تا شوشتر تا قریب کرمانشاهان میرود سکنا دارند

بختیاری و بعضی قبایل دیگر میتوان گفت که هرگز بکلی در تحت اطاعت سلاطین ایران نبوده اند در معاقل جبال منیعه تا هنوز بر عادات و رسوم خود بروزگار میگذرانند و در اداره امور داخله چندان اعتنائی بحکام و اعوان حکام ندارند بلی بجهت آنکه از اراضی خصبه که در دامنه کوهستان ایشان واقع است بهره داشته باشند قدری قدری سرباز قلیل مالیه می دهند و امنای دولت نیز آنچه توانسته اند ترغیب این طایفه در سکنای در آن اراضی کرده اند نه فقط بجهت اینکه ایشانرا در قبضه قاعده و قانون ملکی داشته باشند بلکه بیشتر برای اینکه چون در آن اراضی سکنا گزیده اند بمرور ایام لابد با بلاد اطراف که همیشه در معرض تاخت و تاز ایشان بوده بمعاشرت برایند و از معاشرت بتدریج بمعاملت و مساهمت گرایند و این صورت مانع تعدی و تطاول ایشان خواهد شد سرکرده ایلات و احشامات باید از خانواده امرای همان ایل باشد والا اطاعت او را نمی کنند بلکه اگر پادشاه بخواهد در خط مستقیم وراثت بدهد نمیتوانند

رسوم ختنه و نام گذاردن اطفال و کفن و دفن اموات مابین ایلیات و اهالی بلدان

ایران و سایر طوایف مسلمین اصول یکی است اما عزاداری در ایلیات شایعست صاحب

مرده را میآرند کلاه صاحبش را بر قربوس میگذارند و چکمه اش را از دو طرف زین

می اندازند و کمربندش را از گردن اسب میآویزند و با جمعیت تمام دور میگردانند

و هر یک از دوستان میت که خواسته باشند اسبی مسلح بدون سوار میفرستند تا

شامل تشییع جنازه باشد

اهالی بلدان بیش از قبائل صحرانشین که جزء عسکری ایرانند در معرض ظلم و طغیان حکومت

اند زیرا که وضع زندگی ایلیات بیابان گرد غالباً ایشانرا از تعرض ظلمه مصون میدارد

احشامات ایران در حقیقت اردوئی هستند از لشکر که فقط در معرض زحمات

و صدماتی هستند که لازمه زندگی مردم سپاهی افتاده است و چون نوع اتفاقی خاص دارند

منشاء عداوت و ارادتشان یا بیم یا امید و اقتدار سلطان بر اینطایفه مثل اقتدار او

برامرای خراجگذار مملکت که اطاعت و نافرمانیشان موقوف به ضعف و قوت

حکومت اوست

ایران در حالت کمال آرامی مردمی خراجگذار دارد که باکراه سر باطاعت نهاده اند

مثل ایلاتی که در کوهستان هستند و زندگی ایشان بتاخت و تاراج اطراف میگذرد

جزء لشکری ایران منقسم باقسام و قبائل عدیده می شود و اصل و منشاء هر یک با قبائل

دیگر اختلاف دارد اتراک از ترکستان اعراب از عربستان و ایلات خود ایران

که عبارت از کرد و لک و زند و سایر قبائل باشند از این مملکتند جمیع طوایف مزبوره

اگرچه اختلاف السنه دارند لکن عادات و رسومشان همه قریب بهم است غالباً در

چادر زندگی می کنند و مدار معیشت شان بر گله و رمه و شکار است و با تغییر اهویه

تبدیل امکنه مینمایند قواعد حکومتی در میان خود دارند همه بهم نزدیک است مذهب

اسلام دارند قوانین قران مجید و مستنبط از حدیث شریف را کردن مینهند

در ایام صفویه صدر الصدور مملکت بهر ایلی معتبر یک قاضی معین میکرد و امیر قبیله

غالب بودن حکم قاضی کاری نمیکرد نادرشاه چون منصب صدر الصدور را

برداشت این قاعده را تغییر داد در این اوقات فقط در هر ایلی ملائیست که با مور

نکاح و طلاق بپردازد و اطفال را نام مینهد و تلقین و تکفین میت می کند اگر امر مهمی روی

دهد که احتیاج بمحکمه شرع شود بقاضی و شیخ الاسلام هر شهر یکه نزدیکتر است رجوع

می کنند

قاعدهٔ عرفیه ایلات با سایر مردم اختلاف کلی دارد چنانکه میتوان گفت در حقیقت

قواعدی جداگانه دارند بغیر از امرای ایل اشخاصی هستند که بر سر هر طایفه متقررند

وایشانرا ریش سفید خوانند و این اشخاص غالباً نزدیک یا دور با امیر قبیله قرابت

و مانند وی منصب را بوراثت دارند در ایام آرامی مملکت بمنزله کدخدا و کلانتر

قوم اند و در اوقات جنگ بمنزله سلطان و سرهنگ سپاه و چون سرکرده

ایل در ایل نباشد یکی از این اشخاص را به نیابت خود معین کند و کسی را که به

بنیابت

نیابت خود بر سر قوم میگذارد بقدر حاکم شهری که بر رعیت تسلط داشته باشد در میان
قوم صاحب اختیار است اگرچه بیک جهت ایلیاتیت آن شکوه و حشمت حکومت راندارد
اما بجهت دیگر مقتدر تر است زیرا که اجرای احکام بر وضع سپاهیگیری است

لکن کلیهٔ امراء قبائل و ریش سفیدان طوائف همیشه ملاحظه و رعایت مردم ایلیات را می کنند
اگرچه در این قاعده نیز استثنائی هست زیرا که بعضی از امراء هم هستند که در حین اقتدار
ظالم و بیباک اند

تعریف احکام عدالت عرفیهٔ این طبقه خالی از اشکالی نیست امور عادیه را امیر طایفه یا نایب
او مثل حاکم عرف شهر فیصله می کنند و اگر شخصی معتنا به در یکی از طرفین باشد ریش سفیدان
مجلس کرده بعد از بحث و تفحص تمام امر را انجام میدهند هرکس که از خانواده باشد
میتواند که هر وقت امری اقتضا کند انعقاد این مجلس را بخواهد و قبول نکردن آنرا ظلم
دانند اداً فی قبیله این حق را دارند لکن بسیاری از اوقات امیر قوم یا نایب او بجهت خوش
آمد مردم حکم بجمع این مجلس میدهد زیرا که هر حکمی که از این مجلس صدور یابد قبیله آنرا عین عدل
و مروت دانند اجزای مجلس مزبور اشخاص معین نیستند اگر نزاع در باب زمین باشد زمین
داران معتبر جمع می شوند و اگر در باب قرض باشد امیر و ریش سفیدان و دوستان
طرفین یعنی داین و مدیون اجتماع میکنند در صورت قتل اقارب قاتل و مقتول بحضور
مجلس میروند و اگر هر دو طرف از همان قبیله باشند داخل مجلس میشوند و ملای طایفه
علی الرسم یکی از اجزای مجلس است و هر وقت اقتضا کند بیان مسئله شرعی میکند

مقصود از انعقاد این مجلس تبدیل منازعه مابین طرفین است وچنین مینماید که وضع آن بجهت اصلاح مابین قبیله شده است

در میان ایلیات چنانچه مابین اهالی شهرستان رسمست که اگر شخص مدیون از ادای قروض مزبوره خود اباکند پس از فتوی قاضی یا وقتی معین مینمایند که بعد از انقضای آن از عهدهٔ قروض مزبوره برآید یا جمیع اموال او را گرفته در میان طلب کاران بالتسویه قسمت می کنند و قاتل را چون گناه وی ثابت شود بورثهٔ مقتول سپارند تا چنانچه خواهد از کشتن وبخشیدن و دیت گرفتن باوی معمول دارد مگر اینکه وارث مقتول هنوز بسن دوازده نرسیده باشد در این صورت حکم را تاخیر می اندازند تا اینکه وارث بدین سن برسد

قاعدهٔ مقرره بجهت تعیین واخذ دیت نیست بلکه موقوف است بقدرت یکی از طرفین در دادن و دیگری در گرفتن وهمچنین شأن و مکانت قاتل یا مقتول را نیز در آن مدخلیتی تمام است چنانچه بعضی اوقات مبالغی بزرگ بجهت خون یکی از امراء قبائل داده شده فقط برای اینکه نایرهٔ عداوت قبیله انطفا یابد غالب مطمح نظر مجلس وقتی که منعقد میشود اصلاح مابین ورثه مقتول با قاتل است علی الخصوص وقتی که طرفین هرکدام از قبیله علیحده باشند بجهة اینکه اگر بسببی از اسباب امر در این مجلس انجام نیابد قاتل در معرض انصاف نیاید ورثه واقارب مقتول تا از وی انتقام نکشیده اند خود را شرمنده و ننگین میشمارند در موارد دیگه ورثهٔ

معتبر

مقتول قادر براجرای حکم عدل هستند متصل شرصد و منتظر فرصت اند تا انتقام خویش
بگیرند درا ینصورت همیشه منجر بکشت وکشتار بیشتر و عداوت زیادتر شده است
چنانچه سالها قطع نمی شود

این قسم نزاع بیشتر در ایام اغتشاش مملکت است

چنانچه یکی از امرا، که در سر هوای سلطنت دارد بجهت تقویت کار خود قبیله را که
با قبیله دیگر عداوتی دارد آلت دست خود میسازد

طرز و تدبیر حکومت ایران همیشه این اقتضا کرده که اراضی قابل زراعت را بنوعهای
خیلی مناسب با ایلات و احشامات بدهند و اینطایفه نیز ما فوق آنچه ضروریات
مصارف شان اقتضا میکند زراعت نمی کنند صحراهای خصیب و چمنهای وسیع که
برای ییلاق و قشلاق ایشان مقرر شده است اگرچه بیکن جهت جزای حقوق خدمات
لشکر ایشان ملحوظ می شود ولی جزئی مال دیوانی از هر خانواده برحسب مکنت میگیرند
و این مالیه باستصواب سرکردهٔ ایل یا کاشتگان وی جمع میشود

ولی همیشه بر یک قرار نیست و هرگز هم زیاد نیست

مالیات ایلیات شیراز کاو شیرده سیصد دینار خر دویست دینار مادیانی که برای کره
گرفتن است هزار دینار شتر سیصد دینار گوسفند هفتصد دینار سالیانه بدیوان میدهند

مالیه را که از کرایهٔ زمین و دکاکین در شهرها و از ایلیات و احشامات
میگیرند سرشماری و خانه شماری میگویند و در اخذ آن رعایت حال اشخاص نمی شود

بلکه بهر نوع قاعده کرایه مقرر شده است باید بدهند

یک نوع مالیات هم باید حکام و رؤسای ایلیات در اول عید نوروز بپادشاه بدهند و سرشکن رعیت بکنند

بعضی مالیات دیگر پادشاه در بعضی مواقع اتفاقیه از رعیت میگیرد الا اینکه این تحمیل برایلیات و احشامات کمتر میشود نه بجهت اینکه فقیرترند بلکه بسبب اینکه تحمل اینگونه چیزها را کمتر می کنند

امراء قبائل در بعضی اقتدارات مانند پادشاه است

سرکردهٔ ایلیات و احشامات باید از خانواده امراء همان ایل باشد و الا اطاعت او را نمی کنند بلکه اگر پادشاه بخواهد تغییری در خط مستقیم وراثت بدهد اشکال دارد بعضی اوقات نمیتواند و چون تعیین یا درحقیقت تقویت کند امیری را که ایل او را نخواهند مگر نافرمانی و سرکشی ایل او را مجبور کرده است که آن امیر را عزل کند

سرجان ملکم درباب لشگر ایران مینویسد از جملهٔ جمعی کثیر سواره بی نظام که ایلات و احشامات ملک میدهند و سرکرده هرطایفهٔ از خودشان میباشد

هرسرکرده ایل باید بانسبه جمعیت خود عدد مخصوصی سواره بدهد هرکسی صاحب آسیائی بوده است باید یک سوار با اسب و سلاح بدهد

در هرطرف ملک نیز نوعی سپاه پیاده هست که بالسویه از ایلات و اهالی بلاد و دهات میگیرند کار این قسم سپاهی علی العادت محافظت ملک و مردم است مصارفشان

ازبان

از همان ضلعه یا شهر یا دهی است که متعلق با ایشانست در وقت ضرورت بجنگ میروند

اما وقتی که در لشکر باشند یا بمحافظت ملک دور دستی مأمور و ساخلو هستند از

دیوان مواجب میابند جامه و سلاح از خود ایشانست باینمعنی که رخت ملک خود را

میپوشند و بخرج بسر کرده خود دیگری اطاعت میکنند

اسلحه ایشان عبارت است از تفنگ و خنجر و شمشیر

قبل از شاه عباس کبیر صفوی لشکر ایران همین سواره و پیاده مزبوره بوده اما

شاه عباس محض اینکه قوت امرای ایلات را نقصان کند مقابل ینکچریهای عثمانی

پیاده نظام و توپخانه و سواره نظام ترتیب داده موسوم بشاهسون و وابسته بخود

پادشاه بودند عباس میرزای نائب السلطنه ترتیب نظامی بسبک جدید داد

به مشاقی و صاحب منصب انگلیسی ایشانرا تعلیم و تربیت مینمود افواج بختیاری از جمیع

افواجی که از کوهستان گرفته شد سریع الانتقال تر و قابل تعلیم ترند

و هرگز قشون شهری و پیاده نظام دولت ایران برابری با تحمل و مشاق با ایلیات صحرا

نشین نمیرسند ولی اینگونه قشون برای جلوگیری از امراء قبائل است که بسبب کثرت

عشیرت همیشه درصدد طغیان اند که در قید اطاعت آرند یا در هول و هراس مدارند

بعضی از نیکوتر و وسیع ترین صحاری آن ها که هنوز بقایای شهرها و

قری در جمیع اطراف نمایانست با ایلیات صحرانشین بیابان گرد واگذار شده که

گله و رمه خود را میچرانند و در مسافت صد میل راه که در سلف زیر زراعت بوده

الست

است حال فقط قطعات زراعت دیده میشود بقدریکه نان قبیله و قصیل سالیانه

اسبان ایشان را بدهد

سرمایه دولت قبائل صحرانشین منحصر در گله و رمه ایشانست اما با اینکه غذا و بعضی
از البسه ایشان از این حیوان حاصل می شود اعتنائی باصلاح و ترقی حال آن ندارند

بسیاری قبائل و احشامات بزرگ ایران از مراتع و مرابع قدیم خود
جای کن شده اند ولی در بسیاری از مواقع و مواضع فقط نقل از طرفی بطرف دیگر
بوده است

دوای اسهال در ایلیات جزء اعظم او دنبه است میجوشانند و میدهند

در بعضی ایلیات معمول است که کسی را تب عارض شد او را بجدی میزنند که شفا یابد
چنانکه خود من دو دفعه در ایران مسافرت کرده کرت اول مطابق هزار و هشتصد
میلادی کرت ثانی هزار و هشتصد و ده دفعه اول هدایت قلی خان امیر ایشان
یکی از صاحبمنصبان سفارت را که تب ربع داشت و در خیمه خوابیده بود دید چون
از صورت حال مستحضر شد خواهش نمود که او را معالجه نماید چون از طریق معالجه پرسیدیم
گفت آنقدر با این چوب دست او را میزنم تا شفا یابد بیمار قبول این معالجه را ننمود
هدایت قلی خان از اینمعنی آزرده شد جمعی از ایلیات را بشهادت
طلبید همه قسم خوردند که مبلغی از مرضی بهمین قسم بضرب و کتک شفا یافته اند کرت
دیگر که بدانجا رفتم هدایت قلی خان مرده بود و ده پسر گذاشته بود پسر بزرگش

[illegible]

محمد علی خان امارت داشت از وی پرسیدم که او را نیز مانند پدر معالجه مرضی تمائی
گفت آری الولد سرابیه از سلوک وی با مرضی پرسیدم گفت لرزه چون بیمار را عارض
شد او را بچوب بسته بقدر قوت میزنم و از فحش و دشنام او را میازارم تا بدین
سبب خوف و غضب احداث حرارت کرده لرزه که ناشی از سردی است دفع
می شود گفتم غیر از اهل خود هم کسی بدادانزد تو میآید گفت از حوالی و همسایگان نیز
قلیلی که شعوری دارند میآیند گفتم همین کار را برادرهای تو نیز توانند کرد گفت نه
بلکه این کار مخصوص کسی است که امیر قبیله است.

رسوم امراء قبائل

امراء قبائل در ایام آرامی مملکت غالب در پای تخت یا شهرهای حاکم نشین میمانند
و گاه گاهی سری بقبیله میزنند در ایام غیاب ایشان بند و بست امور قبیله موقوف
و محول برای و دستور العمل ریش سفیدان طوایف است اجتماع طایفه بسته باسباب
معیشت ایشان است به تبدیل فصول تبدیل مکان می کنند بلکه میتوان گفت در
جمیع ایام سال بجهت تبدیل آب و هوا در حرکت هستند هر جا آب و هوای خوبی در اطراف
امکنه که متعلق به ایشانست بنظر در آید سیاه چادرهای خود را زده اردوئی برپا
می کنند و غالب برکنار رودی یا قریب به نهری است وضع اردو عموماً مربع
است و فرقیکه چادر ریش سفید با فقیرترین قبیله دارد این است که چادر ریش سفید
بزرگتر است

سایر اسباب زندگی همه یکسانست و چادرها همه از یک پشم و بر یک نهج ساخته شده

اسبها و قاطرها و گوسفندها را در اطراف اردو بچرا رها می‌کنند

جوانان قبیله اگر مشغول نباشند غالب اوقات دسته دسته بکشیدن تنباکو و راحت مشغول اند

زنان یا با مور منزل مسیپردازند یا اطفال یا پیرمردان را در حرکت دادن گله و رمه مددمی کنند

عادت قبائل این است که بقوت و جمعیت خود اعتماد داشته باشند که چادر های خود را در نزدیکی یا دامنه کوهی میزنند که اگر احیانا خطری روی کند ایمنی بجهت عیال و اطفال و گله و رمه خود در دست داشته باشند

امرای ایلیات بسبب معاشرت با اعیان دربخانه و ارکان سایر بلاد تهذیب اخلاق تحصیل کرده اند همچنین تبعهٔ ایشان بسبب مراودت با مردم تفاوت کلی در احوال و افعالشان پیدا شده

ختنهٔ اطفال را در وقت مقرر میکنند و رسم عقد و نکاح در میان دارند

از سردار قبیله تا خدمتکار هرکس از خود چیزها تعریف میکند مکرر شده است که بر آرامی مملکت افسوس خورده اند و یاد ایامی کرده که بقول خود هرکس اسبی و شمشیر و جگری داشته میتوانسته است بخوشی بگذراند یعنی ایام هرج و مرج مملکت

دفعه اول که با ایران آمدم روزی در معبر بشکار پرداختم رسیدم بشکاف عمیقی که در

کوه واقع

کوه واقع شده بود چون خواستیم بگذریم پیرمردی از طایفه لک که در خدمت من
بود برگشت و متوجه من شده تبسمی کرد و گفت قریب بیست سال قبل من و ده نفر دیگر
هم از قبیله خود در همین درّه در کمین کاروانی نشستیم چون کاروان رسید حمله بردیم و
مال بسیار بدست ما آمد تا چند سال سرمایه من بود حالا فقیر شدم

ایلیات دعوی مردمی و مرّوت مینمایند

بستگی و تعلق ایلیات ایران بخانواده امرای خودشان مرقوم شد بسیار کم است
که یکی بدیگری اطاعت کنند و مکرر اتفاق افتاده است که بچه کوچکی را بصحرا برده
و از قبیله برای او بیعت گرفته اند اگر جمعیتی از ایل برای خدمت پادشاه بخواهند
بزحمت جمع می شوند لکن اگر خود ایل یا امیر قبیله در خطر باشد در آنی بقول خودشان
از چادر بچادر و کوه بکوه علامت جمع شدن میبرد

ایلیات ایران همیشه نوع تجارتی با شهرها و قرای معتبر دارند اسب و گوسفند و قالی
میفروشند و در بها وجه نقد و غلّه و قماش و ظروف میگیرند

رسوم عروسی در میان شهری و ایلیات شباهتی دارد با فی الجمله اختلاف

رسوم مخصوصه بایلیات که احتمال دارد تنها قبل از ظهور اسلام درین طبقه شیوع
داشته قابل ذکر است در صبحی که عروس را از خانه یا خیمه داماد میبرند همه احبابش
جمع میشوند و اگر دختر امیری یا ریش سفیدی باشد سواران متعلق بپدرش او را بدرقه
می کنند و رقاصان و قوالان را نیز با خود میگیرند اگر منزل داماد نزدیک

است دور میزنند و چون بسباقی که نزدیک خانه داماد است داماد براسب خود

سوار و با احباب خود باستقبال میآید نارنجی یا سیبی در دست گرفته بعد از نزدیک

شدن بقوت میاندازد و قبل از انداختن نارنج هر دو طرف خاموش میشوند بمجرد انداختن

نعره ها و قیه ها بلند میشود همه در سیم میزنند داماد اسب خود را چرخی داده رو بمنزل

چهار نعل میتازد و سواران سمت عروس او را تعاقب می کنند هر کس او را بگیرد اسب

بازین و جامه که داماد پوشیده است مزد شصت اوست

اما این رسم در میان متمولین قوم است فقرا چند قرانی میدهند و کمتر رسم اتفاق

افتاده است که داماد گرفته نمیشود زیرا که در این روز مخصوص در گریز است و

احباب وی نیز درین معنی با وی مدد می کنند و چون عروس بر در خانه داماد رسید

زنانیکه با او هستند میگویند پیاده نشود و اقارب داماد دور او جمع شده درخواست

می کنند که پیاده شود بالجمله هر یک از مردان قبیله داماد بقدر امکان چیزی بعروس

میبخشند و همچنین از وی خواهش میکنند که مهرش را ببخشد خود داماد هم بعد ازین درین

استدعا شریک میشود لکن زنان ایرانی فقط مهر را سد راه بدسلوکی شوهر یا بعضی

اتفاقات میدانند لهذا غالب این است که راضی نمیشوند اگرچه بعضی اوقات قدری

از آنرا می بخشند اما عموماً بقدر کفایت نگاه میدارند اگر وقتی اقتضا کند دست مرد

را زیر سنگ داشته باشند در این عروسیها مرد و زن قبیله حلقه زده میرقصند امرای

قبیله که در حقیقت از هر جهت تربیت شده اند در عروسیهائیکه در خانواده خود

اتفاق بیفتد

اتفاق میافتد احتمال دارد از روی ضرورت با عادات قوم موافقت کنند و غالبًا عادت این است که چون از دواجی در ایل واقع شود بحضور خود مجلس عیش را مزین و باظهار مروّت و سخاوت زیاد و بشاشت و بشاشت وافر جمیع طایفه را از خویش ممنون و شاکر میسازند

رسم طلاق در ایلیات مثل سکنهٔ بلاد است الا اینکه طلاق در ایلیات کمتر اتفاق میافتد و اینصورت میتوان گفت اسباب عدیده دارد یکی اینکه پاکدامنی در این طایفه بیشتر است و دیگر اینکه زنان بجههٔ زحمتی که میکشند بیشتر در چشم مردان عزیزند و فقرای قوم هم نمیتوانند ادای کابین کنند و همچنین باید گفت که در این قسم مردم اقارب زن را بسبب طلاق وی آزرده ساختن خطرناک است زیرا که مادامیکه زنامی زن ثابت نشده است اقارب او در حمایت وی از جان دریغ ندارند

محکم تر عهدی که ایلیات می بندند بطلاق زن است در ایّام سابق اگر کسی بطلاق زن عهد میکرد و از جنگی میگریخت عمرش باستخفاف و حقارت میگذشت

امّا در این اوقات مکرّر اتفاق افتاده است که قسم بطلاق زن خورده و همان ساعت گریخته اند و هیچ شرم نکرده اند

در ایلیات اوقات مردان بسواری و شکار و ورزش کارهای لشکری میگذرد و غذا اشان غالب نان خشک و دوغ و شیر است گاه گاه گوشت نیز در استعمال در میآورند

مکرّرات

مسکرات کمتر استعمال می کنند بیشتر تفرجشان در امینست که در یکجا جمع شده قلیانی بکشند شعر یا افسانه بشنوند و اگر مسخره کاری بکند بخندند

در هزار و هشتصد و یک عیسوی سفارت انگریز در حوالی کرمانشاه آمد و مهدیخان کلهر چند روزی با سفارتخانه بود مهدیخان سرکردهٔ قبیله بود که چهار هزار سوار از آن ایل بیرون میآمد در کمالات صوری از سایر امرای ایران که مؤلف دیده بود امتیاز داشت از فضایل و شعر و صنعت نقاشی بهره مند و بر شادت و جلادت مشتهر بود از جمله تبعهٔ امیر مشار الیه مسخره بود که در فن خود استادی ماهر و در حرفت شیادی نقش بندی کامل بود روزی در عرض راه سفیر انگریز را مخاطب نموده گفت شک نیست که شما فخر می کنید که ایرانیان را باین نوع تربیت کرده اید و مشق داده اید که مثل سرباز انگلیسی پیش پیش شما بنظام حرکت می کنند چند وقت طول کشید که ایرانیان را تعلیم نظام داده اید ایلچی گفت قریب شش ماه مسخره گفت اگر اذن میدهی من کمتر از شش دقیقه زحمت شش ماههٔ شما را ضایع کنم چون اذن یافت نزدیک سواران ایرانی رفت که جنیبت میکشیدند و حکم مخصوص داشتند که از جای خود حرکت نکنند مسخره دیده بود که تقریباً جمیع اینها بالک یا فیلی بودند که مسکن و مأوی ایشان کوهستان لرستانست بنابرین چون نزدیک رسید بنا کرد به آوازه خواندن و شعر بدین مضمون سرودن گرفت

ای جوانان لرستان بشنوید از من که من گویم از مردانگیهای نیاکان شما

هنوز تمام ناکرده بود که صف برهم خورد و بسبب اینکه هرکس میخواست خود را زیر دیگر برساند تا واضح تر بشنود درهم افتادند و اسبها یکدیگر را لگد میزدند و مسخره چون چنین دید قاه قاه خندیدن گرفت و روی بایلچی کرده گفت از آنچه دیدی دلتنگ مباش بجهة اینکه من شنیدم مردی با همین شعرها که من خواندم لشکری جمع آورده تا چند هفته پادشاهی دستاکرد

بر مؤلف یقین است که این صحبت حقیقت دارد در هرج و مرج که بعد از فوت مادر شاه در ایران واقع شد یکی از امراء مجهول النسب و الحسب با جمعی از متعینان باطراف لرستان رفته و همین اشعار را خواندن گرفت و فقط بهمین سبب قریب به پنجهزار ایلیات بر دور او جمع شده او را شاه خواندند

زنان قبیله بسیار کمست که نقاب بر رو گیرند و کارهای محوله با ایشان نیز نوشته شد احترام زنان ایلیات بیش از زنان شهری است بعلت اینکه بیشتر فایده بوجودشان مترتب است نه همین انیس جامه خوابند بلکه شریک اسفار و اخطارند و عادات مردانه ایشان مکرره ابیعت نیست از آنرو که شایسته این نوع زندگیست اگر از خانواده امراء نباشند همه قسم خدمت را در خانه میکنند و بغیر واجانب که برحسب اتفاق در خانه یا در خیمه ایشان فرود آیند کمال رأفت و مروت مینمایند لکن با وجود کمال خدمت چیزی در حرکاتشان نیست که موجب غلط فهمی شود

اگر چه غالبا بجهت حرارت آفتاب چهره ها تیره است اما در ایام جوانی بیشتر از حسن و جمال بهره ایشان میشود که نیکوئی منظر با اعتدال اندام مقرون دارند زنان طبقه ادانی

نا کرده

این گروه بجهت کثرت زحمات زود شکسته میشوند

الحاصل عادات زنان ایلیات موافق وضع زندگی ایشانست

فقر و فاقه ایلیات مانع است مردانرا که بهمان قدر هم که در شریعت جایز است نکاح کنند بسیارشان یکزن دارند مگر اینکه آنزن قابل کار کردن نباشد یا عقیم یا پیر باشد و الا آن زن دیگر می برند سبب اینست که اغلب متحمل معیشت بیش از یکزن نمیتوانند شد و دیگر اینکه مردی که دو یا بیشتر زن داشته باشد غالب نزاع و جدال ایشان عیش را بروی تلخ خواهند داشت

رسم متعه نیز در زنان ایلیات نیست بعلت اینکه از اینکار بسیار اکراه دارند و بسیار شده که بدینواسطه با ملاها جنگیده اند اگرچه میتوان گفت که آزادی و اعتبار زنان ایلیات بیش از سایر زنانست اما از وضعی که بجهت زنان فرنگستان مقرر است خیلی دورند زنان ایلیات بیشتر خود کار میکنند و شوهرها یا براحت یا بتفریح و تفرج مشغول اند در حقیقت اعتبار زن در چشم مرد مانند خدمتکار است نه رفیق زنان ایلیات بالنسبه بزنان شهری نوع آزادی دارند در حسن اندام و نزاکت طبع بزنان شهری نمیرسند اما از عفت و عصمت و زحمت خانه داری و سایر صفات لازمه از ایشان بهترند در حقیقت اکثر زنان عالی همت و صاحب غیرت در اینان دیده شده و سبب همان وضع زندگی و آزادی ایشانست اگر کسی از ایلیات زن و کنیز بقدریکه در شرع جایز است یا بقدریکه مردم شهر دارند ندارد و فقط باین سبب وضع مخصوص با فقر و فاقه اوست

.. فقره دیگر

بمجرد اینکه وضعش تغییر یابد در اقسام عیش و عشرت مستغرق میشود و زن بیچاره
که همیشه شریک رنج او بوده است از راحت او بهره نخواهد داشت

مثلاً اگر بمنصبی ترقی کند مقصود کلی از ترقی را استیفای لذات شهوات میداند
و اگر بشهری برود فی الفور عادات آنجا را اختیار میکند

در ایلیات مادام العمر مادر انرا احترام مینمایند و مادر نیز بر حسب عادت بر فرزندان
حاکم است اختیار خانه جمیع با مادر است و اگر پسر صاحب دولت و ثروت باشد بحسب
عادت انتخاب زن و مصارف عروسی را بخواهش و مصلحت مادر میگذارد و بسبب اینگونه
ملاحظات زنان به پسرها مانوسند و از دخترها یوس

ایلیاتی که در کوهستان جنوبی ایران سکنا دارند از زمان اسکندر تا حال حالات شان
و وضعشان بالنسبه بسلاطین کمی تغییر یافته است آنچه یونانیان درانیباب نوشته اند
چنین مینماید که با آنچه حال معلوم میشود بعینه یکی است همان تدابیر که متاخرین سلاطین
ایران با این طوائف کرده اند از اسکندر نیز منقول است

باینمعنی که اسکندر سعی کرد که اینجماعت را بزراعت و پرورش گله و رمه مشغول سازد
تا بحفظ اموال خود پرداخته از تاخت و تاز اطراف باز مانند

امرای قبائل بمعیت یکدیگر یکنوع از آزادی دارند ایلیات نیز بجهت حب آزادی طبیعی
بزندگی مانند بهائم راضی شده اند که عرضه ظلم و عدوان نشوند

ایلیات ایران باسکنه بلاد این مملکت اختلاف کلی بالطبع دارند امراء قبائل بسیار شده

که هم بحجت

که هم شجاعت و بهادری و هم بمروت و جوانمردی اشتهار و امتیاز یافته‌اند بر حسب اقتضای وضع زندگی که مخصوص بایشانست از وزراء و اعیان دولت کمتر حیله سازی می‌کنند نمیتوان گفت بکلی ازین عیب عاری هستند اما غرور و تمرّدی که دارند غالب مانع زمانه سازیست فخر به نسب منظماً باینکه هم از اوان طفولیّت تا دیده‌اند وابستگان خدمتکار و چاکران و هواخواهان جان نثار دور خود دیده‌اند سبب این شده است که عادت کرده‌اند خود را بیش و دیگرانرا کم از آنچه هستند بپندارند چون بغضب میآیند بطوریست که بهیچ وجه اداره پذیر نمیشوند لکن کم میافتد که سخنانیکه در حین غضب بالنسبه ببزرگان یا بخود پادشاه نیز میگویند مورث مشقتی شود غالباً معذرت هر ناهنجاریهائیکه از ایلیات است خواسته میشود و حتی خود پادشاه هم قبول میکند

روزی اتفاق افتاد که یکی از امراء ایل صحبت از صدر اعظم میداشت خیلی بد میگفت یکی از مخصوصان وزیر نیز حضور داشت چون محرّر اوراق حاضر بودم از عاقبت آن اندیشه نمودم روز دیگر از وی پرسیدم که چه واقع شده گفت هیچ چون وزیر را دیدم گفتم ما ایلیاتی هستیم و بعد خندیده بمن گفت که تو میدانی که این لفظ ایلیات عذر همه ناهمواری و ناهنجاریها است که کسی بگوید یا بکند

بالجمله طبیعت امراء قبائل را میتوان گفت با تغیرات ملکی تغیر پذیر است وقتیکه مملکت آرام است خیلی شدّت مزاج ایشان کم میشود بعلت اینکه در طفولیّت غالب بضمانت حرکات پدران در پای تخت می‌مانند و در همانجا تربیت می‌یابند و چون بسن شباب رسند

همینها

همیشه باید ملتزم رکاب شاهی باشند رفته رفته عادات ولباس دولت گیرند و کلیه خوی و رفتار ایشان پذیرند

طباع ایلیات خیلی مختلف است نسبت با اهالی شهرها ایلیات نیز حسنات وقبایح مخصوص بخود دارند مردمی صادق و مهمان دوست ورشیدند لکن سخت مزاج وشدید العمل اند چون ضرورت بدروغ وفریب وحیله ندارند واحتیاج باستعمال هم ندارند این عیوب ایشان کمتر از مردم شهر است بجهت اینست که آن اسباب برای ایشان جمع نیست زیرا که (؟) بوضوع پیوسته که هر وقت در شهری سکنا گرفتند یا جزء فاتحین داخل شهری شده اند از جمیع صفات بر مردم شهری سبقت گرفته اند

(این شرحی است که سرجان ملکم نوشته ولی امروزه این عادات خیلی تغییر کرده است کلیهٔ عادات میان ایلیات تفاوت واختلاف زیاد دارد چنانکه هر ایلی را عادتی و هر طایفهٔ را قانونی علیحده است ~~میشود که هر~~ هر طایفه صاحب تیره های مختلفه است هر تیره قانونش با تیره دیگر اختلاف دارد)

خصائص بختیاری

آنچه از استقراء و امتحان معلوم شده ایل جلیل بختیاری بعضی خصائص مخصوص دارند که دیگر مردم دارای آنخصلت نیستند از جمله مخصصات اینطایفه اینست که اطاعت شخص رئیس خود را دارند اگر رئیس بگوید بدریا یا با آتش برو اطاعت مینمایند و دیگر اینکه بهر جنگی که مأمور میشوند فتح نا کرده مراجعت نکنند صفت دیگر اینکه حتی القوه در جنگ وجدال از قتل نفس پرهیز دارند یکی از مخصصات دیگر اینکه مهمان دوست میباشند همچنین در وفای عهد و پاداش حقوق با جان ایستادگی نمایند

دیگر اینکه

خروج قلندر در کوه کیلویه — از جلد اول عالم آرای عباسی

در سال نهصد و نود دوم هجری قلندری که شباهت باسمعیل میرزا یعنی شاه اسمعیل ثانی صفوی داشت و مثل پادشاه مزبور دو دندان جلو نداشت و در اثنای سیاحت در قلعه قهقهه اسمعیل میرزا فرزند سلطان محمد صفوی را دیده و سبک و رفتار او را آموخته بود و در علوم عربیه تتبع داشت ادعا کرد که من شاه اسمعیل میباشم و بمیانه الوار کوه کیلویه رفت و ابواب حیله و تزویر بگشود و چنین اظهار داشت که جمعی از نوکرهای حرام نمک من قصد قتل من نمودند بنابر مصلحت چاره بجز غیبت و فرار نداشتم شبی از لیالی رمضان المبارک که در وثاق حلواچی اغلی خفته بودم دیدم آن نوکرهای نمک ناشناس که بکینه سابقه بر در خوابگاه من اجتماع کرده اراده دخول دارند ناچار شدم در ب پنجره خانه را شکسته خود را بیرون افکندم و جامه سلطنتی بیکسوی نهادم لباس درویشی در بر نمودم و در گوشه پنهان شدم آن خدام ناسپاس دیگری را که بمن مشابهت تام داشت بجای من خوابانیده خفه نمودند و شهرت دادند که شاه اسمعیل رخت بدیگر سرای کشیده من دو سال در کسوت قلندری از ملک ایران خارج و در اطراف و جوانب بلدان بسیر و سیاحت پرداختم اینک قصد فتح مملکت روم دارم و چنین و چنان خواهم نمود و بجهت استعمال بنگ خیالات فاسده در دماغ راه داده لافهای گزاف میزد و هر کسی را بوعدهٔ خوشنود میداشت ممالک ایران و روم را بر و سای کوه کیلویه می بخشید مردمان صحرانشینان که از جادهٔ معرفت دور بودند سخنان حیله آمیز او را باور کردند و مردم اطرافی که از صدق و کذب مطلب آگهی

نداشتند کلمات دروغ او را محتمل الوقوع پنداشته رفته رفته خبر او در میانه قبایل ایلات والوار اشتهار یافت و از مرتبه خفا بدرجه ظهور رسیده مردم آنجا و از اطراف وجوانب هجوم کرده هدایا و پیشکشی در حضرتش آوردند

درینوقت قلندر اشهب مقصود را رام دید بفرمود تا براش بساط خسروانه وامثال پادشاهانه بگسترانند و بسبک سلاطین صفوی هرکس که بملازمت خدمتش میرسید رسم کرنش و پای بوس بجا می آورد و دختران صاحب جمال از هر قبیله بر سبیل نذر بحضرتش گذرانیده تا شرف فراش او یابد مجملاً آن دیوانه عاقل نما از ابلهی دکان سلطنت آراسته خواص متابعین خود را بمناصب عالیه و حکومتهای متعالیه دلخوش میداشت و بترتیب لشکر و سپاه امر کرد چنانکه شماره لشکریانش از جاکی و جواکی و سایر قبایل و عشایر الوار به بیست هزار رسید با این لشکر انبوه بر سر دهدشت که حاکم نشین کوه کیلویه است راند طوائف افشار حقیقت خروج قلندر را بخلیل خان حاکم آن ولایت که درینوقت در اردوی پادشاهی بود اعلام کردند و تکلیف خواستند و بجهت دفع مشارالیه جماعتی بسیار بر سر پسر خلیل خان که سرکرده ایشان رستم بیک بود جمع شدند و مین الفریقین مکرر محاربات عظیمه روی داده اصحاب قلندر گاهی غالب و گاهی مغلوب میشدند جمعی کثیر از افشار و الوار درانمعارک بقتل آمده از قضای الهی رستم بیک پسر خلیل خان مقتول شد و قتل و سبب تسلط و استیلای قلندر شده بر قدرتش افزود و طبقه افشار از مقاومت عاجز آمدند و بسیاری از آن طبقه در اینواقعه راه عدم پیمودند و اصحاب قلندر بطور بیرحمانه بسیاری از نساء و صبیان ایشان را اسیر

نمودند و بعد از این فتح نمایان احکام و مباشیر باطراف و جوانب فارس و خوزستان
فرستاده باحضار هواخواهان امر نمود و چون اردوی همایونی در سرحد آذربایجان بمشاغل
عظیمه مشغول بود جلوگیری نتوانستند نمود قلندر بهر شهر که رسید اکثر اهالی چاره جز اطاعت
ندیدند و برای مصلحت تقدیمات و پیش کشیها گذرانیدند
از آنجا که چراغ کذب را نبود فروغی روز بروز سخنان کذب میرزا و بالوار ظاهر میشد و
تردید خیال درباره و عاوی دست میداد بعلاوه آوازه آمدن خلیل خان شهرت تام پیدا
کرد اسباب بیم قلندر شده بعضی الوار هم بی اعتماد گردیده دست از محاربه کشید بجانب حویزه
و دزفول شتافت باشد که از سید شجاع الدین بدران مشعشی که درانوقت والی حویزه و توابعش
بود استمداد نماید از اینروی الوار را اجازه داد که بخانه های خود رفته رفع خستگی نمایند
و در موقع لزوم معاودت نمایند
خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه که در رکاب شاه بود بعد از استماع خروج قلندر رخصت
خواسته بدانصوب شتافت چون بدانحوالی رسید جماعتی از الوار خصوصاً طایفه بُنداهی
بهواخواهی قلندر با عده و عدتی رزم آزمای سر راه با و گرفته بمقاتله و محاربه پرداختند
در آنجا دره کوهی بود که یک راه بیش نداشت الوار در کمین نشسته در وقت عبور خلیل خان
از بالای کوه پیاپی سنگهای بزرگ و تیر و تفنگ بپائین میانداختند یک تیر بخلیل خان
خورده از اسب درغلطید و جان بجان آفرین تسلیم کرد از کشته شدن او غازیان افشار
پریشان و مضطرب شده خودداری دیگر نتوانستند نمود الوار ایشانرا درمیان گرفته گروهی را
بهلاکت

بهلاکت رسانیدند و اموالشان بغارت بردند اینواقعه سبب طغیان و دلیری الوار شد

پس از اینکه اینخبر گوشزد قلندر شد از در قول بار بسته دیگر باره متوجه کوه گیلویه شد

دیگر باره جمعی از الوار بدور او جمع شده با لشکر فراوان بر سر دهدشت راند و همی خواست

قبل از آنکه میرده حیل او کشف نشده روزگاری بشادی و شادکامی گذراند اما روزگار

فرصت نداد و بعد از آنکه خبر کشته شدن خلیل خان و استیصال طوائف افشاریه بسمع پادشاه

ایران رسید سخت برآشفت اسکندر خان برادرزاده خلیل خان را با یالت کوه گیلویه نامزد

فرمود و با لشکری فراوان بدانصوب فرستاد و نیز امت خان بیگلربیگی فارس و دیگر امراء

ذوالقدر حکام فارس را بدفع فتنه قلندر و کمک اسکندر خان مأمور کرد طایفه افشار

نیز بدیشان پیوسته با ازدحام زیاد بدهدشت راندند

پس از آنکه آمدن اردو گوشزد الوار و هواخواهان قلندر شد روی بپراکندگی نهادند و

یکباره مطالب کذب آمیز قلندر واضح و هویدا گردید بکلی دور او را خالی گذاشتند جز چند

نفری بیش از برای او باقی نماند و از هیچ طرف کسی بکمک او نیامد چند روزی حرکت

مذبوحی نمود ناچار در دیوار بست آنحصار تحصن جست و همی خواست خود را از چنگال دلیران

قزلباش رهائی بخشد غازیان ذوالقدر خود را بحصار افکنده جمعی از کسان او را که

بدافعه مشغول بودند بکشتند و خود قلندر را زنده گرفته کشان کشان بیرون آوردند

با شد که او را بدرگاه همایونی برند اما طایفه افشار که صدمات بیشمار از مشارالیه دیده بودند

بدون اجازه ذوالقدریان او را پاره پاره ساختند و سر او را بخدمت پادشاه ایران

فرستادند

فرستادند در موقعی که اردوی همایونی شهر تربت را محاصره داشتند از لحاظ سلطان
محمد صفوی گذشت و آتش فتنه او در کوه کیلویه منطفی گشت

پس از او در مدت چهار پنجسال چندین نفر در بعضی ولایات ایران دعوی اسمعیل میرزائی
نموده اما بزودی گرفتار و اسیر شدند

از جمله بعد از واقعه قلندر مزبور قلندر دیگری در محوطه لرستان و چمچال خروج کرده
دعوی اسمعیل میرزائی نمود اکراد و الوار قلمرو علیشکر بر سر او جمع شده شماره لشکریانش بالغ
به ده هزار نفر شد امرا و ارباب مناصب تعیین کرد در آن سرحد بروز فتنه و اغتشاش پدید شد
کس نزد سولاغ حسین تکلو فرستاده او را باطاعت و انقیاد دلالت و دعوت نمود و
حکم وکالت برای او فرستاد که بجای جوهه سلطان تکلو وکیل و رکن السلطنه باشد سولاغ
حسین بمقتضای عقل بدایة امر او را منقاد و مطیع شده سخنان او را بقدم قبول تلقی نموده
تصدیق اسمعیل میرزائیت او را نموده و اظهار اخلاص و ارادت منظور داشت و بپای بار
خانه شایگان پیشکش داشت و التماس حضور کرد و یراق و اساس سلطنتی تکمیل نمود خود
نیز باستقبال شتافت قلندر بیچاره از روی صداقت باور کرد و با کمال شوکت و جلال
متوجه چمچال شد سولاغ حسین و اعیان امراء تکلو بملازمت خدمت رسیده شرط ارادت
بجای آورده سجده و پای بوس وقوع یافت و از روی دانش و عقل سولاغ حسین آن
ازدحام و جمعیت را از هم پاشید و در هنگام فرصت قلندر را گرفته محبوس داشت در
وقتی که رایات همایونی از سفر خراسان مراجعت کرده بدار السلطنه قزوین نزول اجلال شد

قلندر را فورا

قلندر مزبور را تحت الحفظ بحضور پادشاهی فرستاد حسب الامر در خیابان میدان اسب
قزوین قبای باروطی که معمول آن زمان بود به تن او راست کرده آتش زدند بعد از عقوبت
رخت از اینعالم بربست و فتنه آتش خاموش شد

وقایع سال هزار و چهارم هجری از جلد دوم عالم آرای عباسی

در اینسال شاه عباس کبیر صفوی اعتماد الدوله و فرهاد خان را با لشکر فراوان بانتظام
خوزستان و عربستان مامور کرد بیان اینمقال اینکه اعتماد الدوله و فرهاد خان از
قزوین از خدمت پادشاه ایران مرخص شده از راه لرستان بصوب مقصود راندند و
بخرم آباد ورود نمودند درینوقت شاه وردی خان عباسی که در کمال خوف و بیم در
آنحدود بسر میبرد کسان معتمد بخدمت ایشان فرستاده و اظهار ارادت و بندگی نمود و از
اعمال سابقه ندامت و پشیمانی نموده دست در دامن عجز و انکسار زده و به استدعای سرداران
عظام عفو زلات خود خواست ایشان جهت تألیف قلوب و اطمینان والی عربستان و
حکام کوه کیلویه صلاح دولت را در آن دانستند که او را مستمال عنایت شاهی ساخته
مجدداً بتفویض حکومت لرستان سربلند گردانند استدعای ایشان در حضرت
پادشاه ایران مقبول افتاد لهذا حکم استمالت باسم او عز صدور یافت و خاطر از عواطف
ملوکانه اطمینان یافت و خواست که بخدمت اعتماد الدوله حاضر شده کسب ملاقات نماید اما
در بیم و امید بود بعد از تکرار سفرا و اطمینان خاطر او اعتماد الدوله و فرهاد خان با معدودی
از قشون هزار یکی از اکابر اهل الله که در آن حدود است رفته شاه وردی خان نیز با

و دویست نفر از سواران مخصوص در آنمحل حاضر شده ایشانرا ملاقات نمود و از گذشته

عفو تقصیر خواست و اظهار بندگی و اخلاص نمود و بسوگند مؤکد با آن دو سردار اظهار

نمود که هرگاه مرحمت شاهی رقم عفو بر جراید و عصیانم کشیده شود ما دام العمر از جادهٔ

خدمتگذاری عدول ننمایم فرهاد خان و اعتماد الدوله هرچند میدانستند که کلام او

از صدق عاری است بمصلحت وقت از تقصیرات او گذشته بعواطف خسروانه امید

وارش نمودند و مجدداً ایالت آنولایت را باو تفویض داشتند شاهوردی خان

بشکرانه این مرحمت یکهزار تومان پیشکش قبول نمود که بدیوان اعلی دهد و بسرداران

خدمات لایقه منظور داشت بالجمله اعتماد الدوله و فرهاد خان بعد از فراغت از کار شاه

وردی خان بطرف کوه کیلویه راندند و از قبائل الوار بختیاری و رعایاء جوانکی و

بندانی و فهیده و ممسنی و غیر ذالک که در این چند سال سر از رعیتی باز زده باموریکه نشاید

ارتکاب نموده بودند تا موازنی ده هزار تومان جریمه و ترجمان باز یافت شد و بتحواه

مواجب و مرسومات قورچیان و ملازمان درگاه گشت

وقایع سال هزار و پنجم هجری

در اینسال از طرف شاه عباس کبیر حکومت کوه کیلویه باله وردی خان والی فارس

مرحمت شد چون در نیوقت جماعت الوار و قبایل سرکش جاکی و جوانکی و بندانی و غیره

مشغول دست درازی باطراف و جوانب بودند الله وردی خان با سپاهی بیقیاس

بدفع آنجماعت مامور گردید بعد از زد و خورد گیره ایشانرا بجای خود نشانید و ملتزم شدند

که از این پس مطیع شاهنشاه ایران باشند

هم در اواخر سال هزار و پنجم امیر تاج میر بختیاری که پدر در پدر میر و میرزاده الوار و بختیاری بود و مردم آنجا و طاعتش را فریضه ذمت میدانستند و تا اینسال مطیع اوامر پادشاه ایران نبود و خود را حکمرانی باستقلال میدانست از روی عقیدت و خلوص نیت بدرگاه شاه عباس صفوی رهسپار شد و تقدیمات شایان در حضرت همایونی گذرانید و دست بیعت داد که از این پس راه خلاف نپوید و امر پادشاهی را رهین منت خود داند خدماتش مقبول و بخلاع گرانبها سربلند گردید

خودنمائی و رشادت جهانگیر خان بختیاری

در سال هزار و بیست و پنج هجری بحکم سلطان احمد خان پادشاه روم محمد پاشا وزیر اعظم با صد هزار لشکر جرار مامور تسخیر آذربایجان شد شاه عباس کبیر صفوی قشون از ممالک ایران احضار کرده ایشان را پیشباز نمود و مردان کاری در قلعه ایروان جای داد و سایر قشون را شعبه شعبه ساخت از جمله جهانگیر خان بختیاری را که از امراء لر بزرگ و بشجاعت و مردانگی شهره شهر بود با دویست تن از انوار رشید بختیاری که در رکاب شاهنشاه ایران بودند مرافقت خلف بیک مامور داشت مشارالیه با عده کثیری که چندین برابر سوارهای او بودند طرف شده برزم پرداخت سپاه رومیه از هر سوی اورا احاطه کردند نزدیک بود گرفتار آید بخت با او یاری کرده جنگی دلیرانه نمود و از کشته پشته ساخت سواران بختیاری هنر و مردانگی دادند و بسلامت از میانه آن

دریای لشکر بیرون آمدند سایر غزلباش نیز کمال رشادت را بخرج دادند بعد از
غلبه دست از جنگ داشته سپاه خود را پس کشیده بمقام خود آمدند پس از آنکه
شجاعت و دلاوری جهانگیر خان گوشزد شاهنشاه ایران شد او را بنواخت
و بر دیگرانش برتری داد

بند بستن آب کورنگ را باقدام جهانگیرخان میر بختیاری

آب کورنگ صفهان دو چشمه است یکی موسوم به ماربُر دیگری موسوم بچشمه محمود کرد
(این دو چشمه وقتی که متصل شد موسوم بکرنگ و کرُن است وقتی که داخل صحرای عربستان
شود بکارون نامیده میشود) میباشد که از جبال سرحدهای اصفهان بجانب جنوب بیرون
آمده از نهر مقعر بطرف کوه کیلویه و خوزستان میرود و بشط العرب می پیوندد صاحب
کتاب نزهت القلوب و صور الاقالیم و مسالک المسالک و بعضی کتب دیگر که عیون
و انهار را شرح نموده اند در باب آب کورنگ شرحی داده اند که خالی از غرابت نیست این
دو چشمه از بلندی بپائین ریخته یکی میشود و برابر زاینده رود اصفهانست و از منبع تا شط العرب
زمین از هر دو طرف ارتفاع عظیم دارد و هیچ زمینی را شرب نمی نماید و منفعتی بمزروعات
آنحدود نمیرساند پادشاه صفوی اراده نمود که آن آب را بدار السلطنه اصفهان وارد نماید
و مضاف زاینده رود گردانند که اهالی در خشک سالی از قلت آب تنگی نکشند و باعث
ازدیاد معموری و احداث مزارع و بساتین گردد میر فضل الله شهرستانی که وزیر آنملک
بود و بانخدمت مامور شد چون کوهی رفیع در میان میباشد که بدون کندن آن عبور آب ممکن

نیست

منیت کارکنان یکباره مایوس گشته دست از کار کشیدند میر فضل الله نقبها در آنکوه
کند و چاهها داد حفر نمودند تا بجائی رسید که سنگ مانع کندن شد

شاه عباس کبیر صفوی علیه الرحمه بدانسر شد که خیال شاه مرحوم را بانجام رساند مهندسان
و معماران مکرر باینمقصود فرستاد جماعتی کوته نظران سخنانی معروض میداشتند که مانع
اینکار شوند دو سال بعد از جلوس محب علی بیک لله غلامان که رئیس ابنیه سلطنتی
صفاهان بود با چند نفر مهندس کاردان و مردمان صاحب وقوف بدان مأموریت
نامزد کرد که اقدامات کامله منظور دارند پس از بازدید تصدیق کردند که اگر بندی بارتفاع
هشتاد ذرع در پس آب بسته شود که آب بقدر آن بلندی گیرد و کوهی را که سد راه اصفهانست
یکصد و پنجاه ذرع عمق و سه هزار ذرع طول حفر نمایند محتمل است که آب باینطرف ریزد
لله بیک تعهد نمود که در عرض چهار پنجسال اینخدمت را بتقدیم رساند حسب الامر شروع بکار
نمود چون امری دشوار بود بهمت پادشاهی بدانسر شد که بیمن الطاف الهی و امداد جنود غیبی
این داعیه از قوه بفعل آید و آب مذکور در زمین صفاهان جاری شود

اما فاتح این امر الله بیک نمیدانست لهذا در سال هزار و بیست و نهم هجری امام قلیخان
امیر الامراء فارس را بسر کار حفر نمود و حسینخان حاکم لرستان را بخدمت او مأمور داشت
جهانگیر میر بختیاری را که ریاست تامه ایل بختیاری داشت بسر کاری بند بستن مقرر
فرمود مشار الیه با جماعتی از ایل مذکور دامن همت بکمر زده انجام این امر را بعهده گرفت
اخراجات سامان و سرانجام مصالح بایشان داده شد و حکم شد که عموم مردم صفاهان

والوار وبختیاری آنخدود بکار پرداخته اجرت ستانند

باجمله امراء مزبوره بفرموده پادشاه ایران روی براه نهاده شروع بکار نمودند جمعی را عقیده این بود که جریان این آب بزمین صفهان تعذر دارد زیراکه ممکن است در پس کوهی که سد راه است سنگ یک پارچه پیش آید که بریدن آن مقدور نباشد بعلاوه چون آنولایت سردسیر است سالی زیاده از چهار پنج ماه از شدت سرما و یخ بندی نمیتوان کار کرد براین تقدیر کار پنجساله در بیست سال پیش میرود ولشکر کشی باطراف نیز مانع پیشرفت اینکار است در سال هزار و سیم شاه عباس محض تشویق امراء و سرداران که باین خدمت مأمور بودند بنفس خود بطرف چشمه کورنگ شتافت تا برأی العین مشاهده فرماید پس از آنکه موکب همایونی بدانسرزمین رسید هریک از امراء را ابراحم شاهانه خرسند فرموده در اجرای مقصود تأکیدات بلیغه نمود

حکومت وایالت خلیل خان بختیاری

در سال هزار و سی و هشتم هجری شاه عباس کبیر صفوی حکومت و امارت تمام حوزه و محوطه بختیاری را بخلیل خان برادر جهانگیر خان بختیاری داد مشارالیه از امراء بزرگ شاه عباس بود و بلقب خانی و رتبه ایالت و مرتبه امارت ممتاز آمد

خلیل خان ابنیه رفیعه در بعضی نقاط بجای گذاشته از جمله جناب سردار اسعد میفرمایند در سردشت نزدیکی دزفول عمارتی عالی بنا نموده گویند در وقت بنای این امارت بحکم او عمله از بختیاری مجاناً بکار میپرداختند وقتی یکی از کارگران نتوانست حضور بهم رساند

زنی را

زنش را بجای او بکار وا داشتند در وقتی که خلیل خان سر باز دید تماشای عمارت آمد آن زن

از میانه عمله جات بیرون رفته خود را بکنار کشید و روی خود را پوشانید خلیل خان آن زن را

طلبید و سؤال کرد که چگونه تو در میانه دو هزار عمله اجتناب نمودی و با پاچه های بالا زده گل

میکرفتی و از دیدن من بیکنفر کناری کرفتی جواب داد من میان انجماعت یکنفر مرد ندیدم تمام

زنهای ریش دار ند اگر نه زیر بار این ظلم تو چون من زنی میرفتند این سخن یک

هیجان غریبی بانجماعت دست داده با چوب و بیل و سنگ بر سر خلیل خان ریخته او را

پاره پاره نمودند این سلسله خوانین عمارت سر دشت و بنه وار را در قشلاق بنا نمودند

و عمارتی دیگر در دیه و دیگری را در چغاگرک ییلاق بنا نموده اند که حال مخروبه است)

خروج صفی میرزا

در سال هزار و صد و سی و دوم هجری در عهد سلطنت شاه طهماسب صفوی صفی میرزا

نامی در صفحات بختیاری دعوی شاهزادگی نمود و گفت من از اولاد پادشاهان

صفوی میباشم و ادعای سلطنت کرد ایلات آن نواحی محض اجرای مقصود خود دور

او را گرفته اثاثه سلطنتی برای او ترتیب دادند و از هر سوی جماعتی از ایلات بختیاری

وغیره خدمت او را بکردن کرفتند خود صفی میرزا مشغول جمع آوری اسباب پادشاهی

شد و بر شوشتر و کوه کیلویه و ایلات مستولی آمد قریب هشت سال بختیاریان باسم او

کار فرمائی مینمودند و اطراف را بحیطه تصرف خود در آوردند تا در سال چهلم هجری صفی میرزا

در اراضی شوشتر و بختیاری بهلاکت رسید و بساطش برچیده شد اما اهالی بختیاری

بواسطه اغتشاش داخلی مملکت و نبودن پادشاه مستقل در ایران امور کارگذاران دولت را زیر بار میرفتند در سال هزار و صد و چهل و پنجم که نادرشاه افشار شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد و اسم پادشاهی را بعباس میرزای رضیع او گذاشت و خود مقلد امور مملکت شد در بیست و هشتم ربیع الاول اردوی معتبری در گلپایگان زد و از گلپایگان بچهار بختیاری و لرستان رفت و آنصفحات را امن کرده راه کرمانشاهان پیش گرفت

شکست دادن بختیاریان محمود افغان را سنه ۱۱۳۴

از جلد سوم عالم آرای عباسی

محمود افغان بعد از فتح اصفهان بجهت اینکه بختیاریان تن باطاعت او در نداده بودند در اینسال باسپاهی بسیار بعزم تسخیر لرستان و کوه کیلویه بختیاری خیمه بیرون زد چون به بلاد بختیاری رسید طایفه بختیاری با قشون خود حاضر و آماده بودند غفلتاً بر سر سپاه محمود ریخته از هر سوی ایشانرا در میان گرفتند و رزمی سخت نمودند و گروهی بسیار از سپاهیان و کسان محمود را بهلاکت رسانیدند ناچار محمود راه فرار پیش گرفت و بنواحی کوه کیلویه رفت تا بموقع تلافی نماید از قضا یکشب برفی عظیم بارید و سپاه محمود را برف احاطه نمود سه ماه یارای حرکت نداشت سرما نیز بشدت بود و بعد از سه ماه برفها آب شد و نهرها طغیان نمود غربیشه جسرها بریدند خواستند از آب بگذرند سپاه و اموال بسیار ضایع شد امکان سلامتی محمود در خود ندید محمود از روی اضطرار ملتجی بقاسمخان بختیاری شد و هدیه ها داد قاسمخان در خفیه نزد او دلیل راه فرستاده ایشانرا باصفهان راه نماید از آن همه سپاه افاغنه سه هزار نفر برهنه و عریان بیشتر باصفهان نرسید و در شب داخل شهر شدند اسباب ضعف

افاغنه شد و از محمود روی برتافتند و اغلب با وطان خود رفتند

واقعه سال هزار و صد و سی و هفت ۱۱۳۷ — از تاریخ جهانگشای نادری

در ایام فترت ایران که افاغنه بر بعضی بلاد تمکن یافته بودند شخصی موسوم به صفی میرزا از طایفه کرانی در سنه ۱۱۳۷ هجری در سمت بختیاری از خلیل آباد پای دعوی پیش گذاشت و گفت من از فرزندان شاه سلطان حسین صفوی میباشم و نام من ابوالمعصوم میرزا است اما من خود را صفی میرزا موسوم کرده ام محمد حسینخان بختیاری چون مردی ساده و پیر بود دعوی او را قبول کرده خود با تمام ایل مزبور در انموقع هرج و مرج ایران وجود او را غنیمت شمرده و دست بندگی داد صفی میرزا یکی از نسوان اصفهان را گفت مرا خواهر است درینوقت مشار الیها در یکی از بلوک اصفهان بود از خلیل آباد جمعی را روانه کرد و او را با اعزاز تمام وارد نمودند اهالی بر سخن او اقرار نمودند و اثاثه سلطنت فراهم داشتند لباس پادشاهی بر خود بیاراست و جقیه جواهر بر طرف چپ عمامه خود زد و ارقام باطراف و اکناف ممالک فرستاد اما بفرمود خطبه را در مساجد و منابر باسم شاه طهماسب خواندند و بعد از اسم شاه طهماسب اسم او را ذکر نمودند عمال شوشتر و کوه کیلویه و رؤسای ایلات آن نواحی بخدمت او شتافته کمر خدمت بر میان بستند امراء و رجال درباری معین کرد در آن نواحی قدرتی کماهی پیدا کرد و دیر زمانی بانحالت بپائید تا اینکه نادرشاه سرکشان ایران را آرام کرد درینوقت شاه طهماسب در ارض اقدس جا داشت برؤسای بختیاری نوشت شاهزادگی شاه طهماسب انحصار دارد اینک صفی میرزا را که دعوی باطل نموده او را گرفته

روانه خدمت نمایند موکب نادری وارد بهدشت بود حکمش بموقع اجرا رسیده او را بقتل

آوردند و بساط دعویش برچیدند

واقعه سال هزار و صد و چهل و دو

در سنه ۱۱۴۲ هجری موکب نادری از ایلات کوه کیلویه والوار بختیاری و فیلی و اعراب

حویزه و باقی طوائف که سر از اطاعت پیچیده بودند بطرف بروجرد عبور کرده سرکشانرا

بوعد و وعید و سیاست و تبعید آرام کرده بحکم نادرشاه چهل و پنجهزار نفر از ترکمان و اکراد

بختیاری و سایر ایلات در ممالک خراسان متوطن شدند و هزار نفر از جوانان رشید بختیاری را

با خود همراه برداشت و سابقاً حکم نادری صادر شده بود که حاکم بختیاری دویست نفر خانوار

از معارف آن ایل کوچانیده در حوالی اصفهان مسکن دهد بعد از ورود اردو به بروجرد

این امر بعهده تعویق افتاده و باستحکام قلعه و منازل خود مغرور شده از دادن خانوار سرباز

زدند و نادرشاه بنفر مود آن هزار نفر را که در اردو بودند بی اسب و اسلحه نموده و روسای

ایشانرا به پیر محمد خان حاکم جام بردند که بعد از جریمه بجای دویست چهار صد خانوار از روسای

آنها بنواحی جام تحویل دهد

واقعه سال هزار و صد و چهل

در آنسال که نادرشاه افشار در شیراز بود هزار نفر افاغنه در جزین بطرف لار حرکت کردند

از طرف نادرشاه خطابی باطمینان آنجماعت صادر شد که برکاب همایونی بپیوندند آنجماعت

مرقومه نادری را دست آویز کرده از لار و حوالی اصفهان مخارج سفر گرفتند از آنجا

گذشته

گذشته به ییلاقات بختیاری درآمدند در این وقت پیر محمد خان حاکم جام در آنجا بود
چون حکم نادری را ملاحظه کرد متعرض ایشان نشد

واقعه سال هزار و صد و چهل و پنج ۱۱۴۵

تقریباً در سنه ۱۱۴۵ که نادرشاه از خلع شاه طهماسب آسوده شده وارد اصفهان گردید احمد خان بختیاری که از ملتزمین رکاب بوده در هرات خدمات کرده بود بحکومت بختیاری منصوب شد بعد از ورود بمحل حکومت خود مشغول تنظیمات گردید در خلیل آبادی از اشرار ایلات کردکسان مضروب اجتماع کرده بسر احمد خان هجوم آورده او را از پای درآوردند و کوچ کرده بکرمسیرات فرار کردند پس از آنکه این خبر گوشزد ابو الملوک نادرشاه شد بسردار حویزه که در بهبهان بود امر کرد که با سپاه خود بشوشتر شتابد و نیز باباخان چاپوشلو سر کرده لرستان رودخانه که معبر ایشانست با جماعت خود مسدود دارد در بیست و نهم ربیع الثانی فوجی از اصفهان به تنبیه اشرار فرستاد که در زاویه مقدسه امامزاده اسمعیل معروف ببهلعلی منتظر اردوی سلطنتی باشند بعد از شش روز اردوی نادری از راه سرچشمه متوجه کوهستانات بختیاری شد راهی صعب المسلک بود و باکمال سختی از آن راه عبور کردند اشرار در قلعه حصاری شده بعد از مدت بیست و یک یوم که آذوقه با آنها مسدود گردید و از هر سوی بقلعه یورش میآوردند ناچار سر تسلیم پیش نهادند از گناه ایشان درگذشت مگر آنکسان که قاتل بودند بقصاص رسیدند حکم همایونی شد که سه هزار خانوار از هفت لنگ بختیاری کوچ کرده در نواحی خراسان سکنا گیرند و

حکومت

حکومت آنجارا بابوالفتح خان پسر دیگر قاسمخان بخشید هم درینسال طایفه بختیاری از اطاعت نادری سر پیچیدند جمعی بدفعه ایشان مأمور شد هم درینسال موکب نادری از راه شولستان وارد اصفهان شد

واقعه سال هزار و صد و چهل و هفت ۱۱۴۷

درینسال بعرض نادرشاه افشار رسید که جمعی از ایل بختیاری که مأمور خراسان میباشند از جادهٔ اطاعت بیرون شده راه خودسری گرفتند و از عرض راه بکوهستان بختیاری فرار کرده اند بر حسب حکم پادشاه باباخان چاپشلو بیگلربیگی لرستان فیلی بدفع ایشان مأمور شد در محلی که موسوم بزبر قلعه و سقناق آنجماعت میباشد سپاه نادری اطراف کوه را محاصره کرده بجدال پرداختند جمعی از طرفین کشته شد اخرالامر مغلوب شدند جمعی از ایشان دستگیر شدند بحکم نادر جماعتی از ایشانرا با الوار سکنه خلیل آباد کوچ داده روانه خراسان نمودند و در ولایت جام با سایر رفقای خود هم مسکن شدند

واقعه سال هزار و صد و چهل و هشت ۱۱۴۸

درینسال ایل بختیاری که با دولت نادری راه عداوت میورزیدند یکباره سر از اطاعت باز زده از جبال و تلال بزیر آمده علی مراد را قائد خود ساختند و با عُدّه و عدّه بهر سوی تاختند و مراکز خود را از سپاه نادری خالص ساختند چندی بر نیامد که از هر سوی بدیشان مدد رسید دربار دولت راهراسی فرو گرفت تا نادر قشونی فراوان بدفع ایشان روانه داشت و در محال رزا غاز قتال و جدال شد و رزمی سخت روی داد

پسپاه نادری

سپاه نادری تاب نیاورده فرار کردند نادرشاه ازین واقعه خشمگین شد باباخان چاپشلو را
با جندی بیرون از حوصله بجنگ ایشان روانه فرمود و از هر سوی مدد باو رسید در حوالی
بختیاری شروع بکارزار شد گروهی از طرفین قالب تهی داشتند علی مراد پهلو تهی کرد
و قشون خود را ببازگشت امر نمود باباخان توقف خود را در آنجا بیمصرف دانسته و با اجزاء
خود بدربار مراجعت فرمود بعد از رجعت او علیمراد وقت را فرصت شمرده مشغول تدارک
گردید و راه بر عابرین مسدود و در طرف کوهستان حصاری محکم ترتیب داد و ولیخان سلطانعلی
بیک ابیوردی و نجفقلی بیک را با حاکم شوشتر و نایب کوه کیلویه بمقاومت ایشان گسیل داشتند
در پای کوه مشهور به سالند نزول کرده اردو زدند کاری از پیش نبردند زیرا که بختیاریان
قلهٔ کوه را اسقناق خود قرار داده به تحصن پرداختند و گاه گاه از بالا بزیر آمده دست در
گریبان میشدند نجفقلی بیک و سلطانعلی بیک بعد از مدتی تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند
علی مراد که دلیری رزم آزمای بود موقع را غنیمت شمرده واردوی نادری را تعاقب کرده جمعی را
از پای در آورد و مابقی باوطان خود فرار کردند این خبر وقتی بگوش رسید نادرشاه که مشغول محاصرهٔ
ایروان بود و تلافی را بوقت دیگر گذاشت پس از آنکه از کار ایروان آسوده شد بطرف
قزوین راند و از آنجا قصد تسخیر بختیاری نمود و با عدتی بیرون از شمار قصد آن مقصود نمود
و قشون فیلی و اردلان و همدان از طرف کوهستان فیلی بدفع آنها فرستاد و جمعی از جزایری را
از راه شوشتر و دشت گرگان بکمک روانه نمود و جمعی از افواج قاهره را از راه دشت
بدانسوی مأمور داشت و سپاهی دیگر با سواران کوه کیلویه از راه اصفهان بجنگ بختیاری

مأمور کرد

مأمور کرده مقرر داشت که هر دسته از زوایا و بیغولهای بختیاری را محاصره نمایند و خود

نادر با گروهی انبوه در سال هزار و صد و چهل و نهم هجری در هشتم جمادی الاخری طی طریق کرده

بطرف جبال بختیاری کوچ نموده حوالی کوه را که ایشان سنگر نموده بودند اردو زده نخست

جمعی از افاغنه و اکراد را پیشاهنگ جنگ ساخت بعد از زد و خورد بسیار قشون نادری

از پای درآمده هزیمت شدند پس از آن بختیاریان مصلحت در آن دیدند که بسنگر تیرگرگ

(تیرگرگ واقع در بازفت) که قلعه و سقناق ایشان بود در رفته تحصن جویند و از آنجا قصد

دزفول نمودند و پل تیرگرگ را شکسته راه خود گرفتند لشکر نادری که از راه هزار چم آمده بودند

وقتی بدیشان رسیدند که از پل گذشته بودند آنها را تعاقب کرده جمعی از طرفین مقتول

و مجروح شد بروایت صاحب جهانگشای نادری ششصد نفر از آن جماعت بهلاکت رسید

روز دیگر موکب نادری با کوکبه وارد سر پل شد و امر کرد پل را از نو بنا کردند و لشکریان

عبور کرده کوه غارز را مقر خود قرار دادند و در شعب جبال بدنبال بختیاریان شتافته در

هر گوشه و کنار کارزار در میان آمد و از طرفین جمعی بهلاکت رسیدند و سه هزار نفر بقید

اسیری درآمد از نقطه اول بمحل دارد ره رخت بربسته فوجی را در کوه بلال بر رسم طلایه

گذاشته خود بگذرگاه تلاب توجه نمودند و قشون الوار را از راه جبال بسمت زندیه و ممسنی

مأمور داشتند و تا حدود لرستان را بزیر پای درنوردیدند سپس مراجعت بکوه ساللند

نمودند و از آنجا وارد محل کرده چشمه شده بانتظام امور پرداخته و از آنمکان طی طریق

نموده بدو منزلی لکر رحل اقامت انداختند در موقعیکه علی مراد در بیغوله یکی از جبال موسوم

بکوه کارکنی

بکوه گورکنس که بالکای لرستان فیلی می‌پیوندد منزوی بود جمعی را بطلب آوردن آب فرستاده بود با لشکر نادری دچار شده گرفتار آمدند آنگاه بسر وقت علیمراد شتافته بعد از جزئی مجادله او را با تمام اهل و عیال کوچانیده بخدمت نادر بردند فوراً حکم داد آنجوانرشید را دست و پا بریده چشمش را از کاسه بیرون آوردند و سایر بختیاریان که پشت بخدمت کرده بودند بواسطه رؤسای بختیاری که در اردوی نادری بودند معفو شدند حکم شد که ایشان بجام رفته سکنا اختیار کنند و در مدّت یکماه کوهستان بختیاری محل اقامت و شکارگاه نادری بود پس از آنمدت بسر چشمه زاینده رود رحلت کرد

واقعه عهد شاه سلطان حسین از منتظم ناصری

در سلطنت شاه سلطان حسین صفوی الوار لرستان و بختیاری سر از چنبر اطاعت پادشاه ایران باز زده بخودسری پرداختند از طرف دولت علی قلی خان حکمران کردستان که از طایفه بنی اردلان بود با سپاه کردستان مامور بدفع ایشان شد الوار لرستان و ایل بختیاری با عدّه و عُدّه از جوانان رشید جنگجو میدان نبرد را آماده شدند و جنگی مردانه نمودند و جلادتها بکار بردند در آخر بجهت فزونی قشون خصم صلاح را آن دیدند که از جنگ دست باز دارند از طرفین جمعی کثیر مقتول و مجروح شد لاجرم رؤسای بختیاری قدم پیش گذاشته با علی قلیخان صلح و صفا نمودند و چند نفر را بواسطه شفاعت علی قلیخان بدربار اصفهان روانه داشتند و پادشاه ایران را بهدیه و ارمغان از خود خوشنود نمودند و از گذشته ایشان صرف نظر کرد

واقعه ۱۱۱

واقعه سال هزار وصد وپنجاه ویکم هجری ترجمه علیحضرت ناصر الملک نایب السلطنه ایران

(جمس فریزر) انگلیسی در مسافرت نادرشاه افشار بهندوستان مینویسد

روز پانزدهم ذی قعده هزار وصد وپنجاه یک ۱۱۵۱ نادرشاه بواسطه کمی آب از تیلوری حرکت

کرده در پشت سرار دوی خاندوران بفاصله دوفرسنخ منزل کرد

امروز صبح سعادت خان وارد شده بحضور پادشاه هندوستان رفت قریب سه

ساعت قبل از ظهر خبر رسید که مقدمه قشون ایران با بنه واتباع سعادتخان که بعضی مسافتی

از اردو دور وبعضی خارج سنگرها مابین اردوی نادرشاه وخان دوران افتاده بودند

حمله کرده چند نفر را کشته واموال را بغارت بردند سعادت خان تا این را شنید از دربار

بیرون آمده وبه تعجیل باستخلاص کسان خود تاخت خاندوران که نزدیک بود با دوپسر

وقشون خود باو ملحق شد مظفر خان سید حسن خان وخانزمانخان میر قلی شهدادخان

اصلح علی خان وغیره مجموع بیست ودو نفر امرا وصاحب منصبان بزرگ با اتباع خود نیز

باو رفتند نادرشاه که تازه از تیلوری رسیده بود مطلع شد وبآنجا رفت هزار سوار

از ایل بختیاری هزار سوار کرد هزار نفر قجر هزار نفر تفنگدار که سر جمع چهار هزار نفر

بودند از قشون خود انتخاب کرد سه هزار نفر از آنها را در جاهای مختلف در کمین گاه

گذاشت پانصد نفر تفنگدار بمقابل سعادتخان وپانصد نفر دیگر در مقابل خان دوران

فرستاد که آنها را داخل جنگ کنند همین که این تدبیر بکار رفت وآنها مشغول شدند

سوارهائیکه در کمین بودند یکمرتبه از سه طرف ریختند وسخت حمله آوردند غیر از این چهار

هزار سوار

هزار سوار از قشون نادر بکنفر داخل انجنگ نشد مگر خودش با هزار سوار افشار باطراف حرکت میکرد و سوار را تشویق مینمود و دستور العمل میداد و بقیه قشون بر حسب حکم درست صف کشیده بودند هر طایفه بجای خود حاضر بودند که بیک اشاره بامداد بپایند ولی اتفاقاً بامداد آنها حاجت نشد این چهار یا پنج هزار نفر تا عصر مجادله جنگ کردند قشون هندوستان پاکشید سعادتخان و شیر جنگ و پسر کوچک خان دوران اسیر شد خاندوران چند زخم منکر برداشت او را بچادرش بردند مظفرخان و چند نفر صاحب منصب دیگر کشته شدند و بعضی سخت زخمدار باردو برگشتند حسنخان زخمدار شده رو بدهلی رفت عده کثیری در میدان جنگ بخاک افتادند وقتی که فراریان جنگ برگشتند جنجال و قیل و قال غریبی درار دو شد اغلب چادرها و اسباب خان دوران و مظفرخان و سعادتخان را آدمهای خودشان بتاراج بردند

واقعه هزار و صد و چهل و شش ۱۱۴۶ از فارس نامه حاج میرزا حسن طبیب فسائی

درانیسال طوائف بختیاری بجهت اینکه نادرشاه شاه طهماسب صفوی را از سلطنت معزول ساخت اظهار حق شناسی کرده سر بشورش درآورده احمد خان والی خود را مقتول نمودند نادرشاه افشار در روز نهم ربیع الاول از اصفهان با لشکر بیشمار بصفحات بختیاری تاخت سرکشان ناچار سر باطاعت درآوردند سه هزار خانوار از طایفه هفت لنگ بختیاری را کوچ داده روانه خراسان نمود

وقایع هزار و صد و چهل و هشت ۱۱۴۸

دیرنهال

در اینسال علیمراد خان بختیاری که سمت ریاست و برتری داشت در صفحات بختیاری
دعوی خودسری نمود متجاوز از پنجهزار نفر سوار و پیاده لشکر فراهم نمود و نواحی و اطراف
خود را بحیطه تصرف درآورد یکباره دور و نزدیک از او خائف شدند این اخبار در قزوین
گوشزد نادرشاه شد با سپاهی انبوه از قزوین دفع او را مصمم گشت و بچاپلق نزول نمود
علیمراد خان بعد از استماع خبر حرکت نادرشاه در کوهستان میانه اصفهان و شوشتر
که دارای درّه های عمیق و قلّه های رفیع است تحصّن اختیار کرد و بر تکبّر و تمرّد افزود
نادرشاه در ماه ربیع الثانی هزار و صد و چهل و نه ۱۱۴۹ عازم کوهستان بختیاری شده در دامنه
که علی مراد خان حصاری بود اقامت نمود و سواران اکراد و افغان را بدفع ایشان نامزد
کرد از هر طرف او را بحصار انداختند و جنگهای سخت در میانه رد و بدل شد چون
قشون نادری چندین برابر بودند در آخر تاب مقاومت نیاوردند جمعی از طرفین مقتول و
مجروح شد بختیاریان پل رودخانه را بریده بدانسوی آب شتافتند بحکم پادشاه افشار
دوباره آن پل را تعمیر کرده با تمام قشون ایشان را دنبال کرد بعد از جنگهای پی در پی علیمراد
خان گرفتار شد او را با اهل و عیالش بخدمت نادر آوردند فوراً حکم داده دست و پایش را
بریده چشمهایش را کندند پس از آن سه هزار خانوار از جماعت بختیاری را کوچانیده بمحال
خراسان فرستاد چون در این جنگ و سایر جنگها رشادتهای فوق العاده از بختیاریها دیده
بود چهار هزار نفر از جوانان ایشان را انتخاب کرده در اسفار و غزوات با خود همراه
داشت و همه نوع طرف داری را در هر موقع نسبت بآنها مرعی داشت

وقایع ۱۱۴۹

۱۱۴۹ وقایع هزار و صد و چهل و نه — از فارسنامه

در اینسال نادر شاه افشار با قشونی از پیاده و سوار عزیمت فتح قندهار نمود و در جانب شرقی قندهار موکب شاهی فرود آمد عید نوروز را که روز نوزدهم ماه ذی قعده بود در آنجا بپای داشت یکنفر امرای ایرانی از شهر فرار کرده خود را باردوی شاه ایران رسانیده گفت چهار هزار نفر را امیر قندهار بتعاقب فتح علیخان که بجانب قصبهٔ قلات رفته فرستادند فوراً نادر شاه بنفسه بتعاقب آنجماعت شتافت و بدون درنگ رزم داد جمعی از ایشانرا کشته مابقی فرار کردند و باردو مراجعت نمود و بعد از ملاحظه معلوم داشت که استحکام قلعه و شهر قندهار بنوعیست که فتح آن بزودی ممکن نیست امر کرد تا در اطراف شهر چندین برج بپا داشتند و راه آمد شد شهر را مسدود نمودند آنگاه شهری در برابر قندهار بنیاد نمودند و بازار و مساجد و سایر ابنیه شهری در آنجا بساختند باندک زمانی شهری عظیم شد و موسوم بنادرآباد نمود چون زمان محاصره بطول انجامید باعث انزجار خاطر شهریاری شده بخیال یورش افتاد در شب بیست و دوم ماه ذی قعده الحرام سال هزار و یکصد و پنجاه هجری جماعت بختیاری و افاغنهٔ ابدالی و اکراد خراسانرا مامور بیورش فرمود ایشان متفقاً بشهر حمله بردند اما از ایشان کاری پیش نرفت دویست نفرشان کشته و مابقی بنادرآباد مراجعت کردند

عید نوروز یونت ئیل در سلخ ماه ذی قعده اتفاق افتاد شاهنشاه ایران یکباره از فتح قندهار مایوس شد آن چهار هزار نفر بختیاری که در اردوی نادری بودند از واقعه باخبر شده

شبانه

فتح قندهار را وجه همت خود ساختند در روز دوم ذی حجه بصورت واحد بشهر قندهار

حمله برده بعد از جزئی زد و خورد قلعه قندهار را مسخر نمودند میرحسین والی و خانواده اش

بنارین قلعه موسوم به قیتول که در جنوب قلعه واقع است پناه بردند قلعه مزبور بر فراز کوهی

واقع بود بختیاریان چون شیران شرزه جماعتی بسیار از افاغنه راکشته یا اسیر نمودند

توپچیان از بالای نارین قلعه باندختن توپ و خمپاره مشغول شدند اما در برابر حملات

شجاعت ایرانی الاصل کاری از پیش نبرده میرحسین ناچار شده خواهر خود زینب نام را

باسیمان بآستان شهریاری فرستاد شاه از گناه ایشان درگذشت و فرمان امان فرستاد

میرحسین و اولاد شاه محمود و رؤسای غلیزائی افغان شرف اندوز حضور شده باعیال بتوقف

مازندران مأمور شدند آنگاه امر فرمود تا قلعه قدیم قندهار را با خاک یکسان کرده برابادی

شهر نادرآباد افزود

وقایع هزار و صد و شصت ۱۱۶۰

در اینسال نادرشاه افشار مقتول شد علی قلیخان که بعد ملقب بعلیشاه و عادل شاه میشود از هرات

بمشهد مقدس وارد شده باستمداد طوائف بختیاری و جماعتی دیگر کلات را محاصره کرده فتح

مینماید و خزائن نادرشاه را برداشته مراجعت بارض اقدس مینماید و بتخت سلطنت جلوس

مینماید طوائف بختیاری که از این بیش بحکم نادرشاه از محال خود کوچ کرده در خراسان مسکن

گرفته بودند بعد از فوت نادر بمحال خود مراجعت مینمایند

دعوی سلطنت علی مردانخان بختیاری   از فارس نامه

در ۱۱۶۴ سنه علیمردانخان که از رؤسا و خوانین ایل جلیل بختیاری بود چون مملکت ایرانرا بی پادشاه دید دعوی سلطنت نمود و تمام راه اصفهان را تا عربستان بحیطه تصرف در آورد و از صفحات بختیاری و چاپلق و خوانسار با لشکر کاری نخست فتح اصفهان را وجه همت خود ساخت درینوقت ابوالفتح خان که او نیز از بزرگان بختیاری بود از طرف شاه رخ شاه زند در اصفهان حکومت مینمود با لشکری جرار سپاه علیمردانخانرا پیشباز نمود و در حوالی شهر این دو دریای لشکر با هم در آویختند جمعی وافر از طرفین مقتول و مجروح شد ظفر ابوالفتح خان را نصیب آمد

علیمردانخان بواسطه سابقه اتحاد و دوستی که با کریمخان زند داشت او را بحمایت خود طلبید کریمخان با سه چهار هزار نفر سوار باردوی علیمردانخان پیوست و بجنگ ابوالفتح خان مبادرت نمودند بعد از کشش و کوشش علیمردانخان غالب و ابوالفتح خان مغلوب شد شهر اصفهانرا بحیطه تصرف در آورد پس از آن بر حسب مصلحت میرزا ابوتراب فرزند میرزا مرتضی صدر الممالک را که دختر زاده شاه سلطان حسین صفوی بود و در اینوقت از عمرش هشت سال سپری شده بود بپادشاهی برداشتند و بر تخت سلطنت نشانیدند و او را شاه اسمعیل خواندند

دیگر باره حکومت اصفهانرا با بوالفتح خان تفویض داشتند علیمردان خان نایب السلطنه و کریم خان وکیل الدوله و سردار سپاه شد و عهد و میثاق در میانه محکم کردید

درینوقت علیمردان خان نایب السلطنه کریمخانرا با سپاه بختیاری و زند به تدمیر محمد علیخان ککلو که از طرف شاه رخ شاه حکومت همدان داشت فرستاد خان زند همدان را تسخیر

ودامن

و در مدتی اندک تصرف نمود انگاه بجانب کردستان تاخته حسینخان اردلانی را گوشمالی داده بر تمامی آن نواحی استیلا یافت

لاجرم علی مردانخان بجهت تا سازکاری ابو الفتح خان حکم بقتلش داد و ایالت اصفهان را بحاجی بابا خان بختیاری بخشید و خود شاه اسمعیل را برداشته با قشونی بسیار بعزم تسخیر فارس کمر بست

لشکر کشی نایب السلطنه کوشزد صالح خان بیات والی فارس شد در کمال عجله قلعه و حصاررا که بر دور شیراز کشیده بود با تمام رسانیده معادل دو هزار و پانصد نفر تفنکچی شیرازی الاصل بخواست چون این تمنا منافی صلاح اهل شیراز بود صاحب اختیار در دادن طفره زد صالح داروغه و آقا علیقی منشی میان افتاده چند نفر از اوباش را با خود متفق ساخته بصالح خان کفتند صاحب اختیار تفنکچی میدهد اکر بعهده ما باشد فرمان ترا انجام میدهیم پس فوجی از مردم پسر و پا را آورده مسلح ساخته از حضور صالح خان کذرانیده بقلعه داری پرداختند از انطرف علیمردانخان نایب السلطنه وارد بلوک کام فیروز کردید صالح خان باستقبال جنک بیرون شد در کام فیروز تلاقی فریقین کردید بعد از جدال شکست بر سپاه صالح خان افتاده بداخل شهر فرار کرد علیمردانخان با پانزده هزار نفر سوار و پیاده غزایان تعاقب کرده شهر شیراز را محاصره نمودند

صالح خان چون خود را مرد میدان ندانست از حصار شیراز باصفهان کریخت علیمردان خان بدون جنک وارد شهر شده تصرف نمود این واقعه در ماه جمادی الاخری هزار و یکصد و شصت و پنج اتفاق افتاد

خاتمه

خلاصه بعد از ورود علیمردان خان بشیراز لوای چنگیزی برافراشت با اینکه مردم همه نوع
تقدیمی از نقدی و خیمه و خرگاه و فرش و ماکول و ملبوس و رخوت و مشروب آلات
حتی شربت غوره و سکنجبین باصطلاح خود علیمردان خان عرق آب لیمو و تفنگ و یراق و
نعل و میخ و مس و زغال برای توپ و زنبورک پیشکش گذرانیدند باز هم قناعت ننموده
محصلان گماشت تا از صاحب اختیار و میرزا محمد کلانتر شیراز نعل بها مطالبه نمایند
در مدت ده روز یکصد و شانزده اسب چاپاری گرفتند کار بر آنها سخت شد صاحب
اختیار ناچار شده مطالب را بحضور نایب السلطنه رسانید

خان را خوش نیامد و او را آزرده خاطر ساخت و میرزا محمد را از کلانتری معزول ساخت
و صالح داروغه را بجای او بکلانتری اختیار نمود و پس از آن بهر دو مبالغی جرم گرفت
از آن پس بدانسر شد که مالیات سه ساله آینده فارس را با فرعات که متجاوز از
چهار صد هزار تومان بود مطالبه نماید و چهل هزار نفر سوار از ایلیات و تفنگچی بلوکات
احضار کرد تا بتخت سلطنت ایران جلوس نماید

پس از آن برای وصول مالیات بتمام بلوکات فارس و بنادر و بحرین مامور شدید العمل
فرستاد و اهالی از این سختی بستوه آمده با محصلین در آویختند و آنها را جواب گفتند و بخود
داری پرداختند اغلبی از بلوک مانند دارابجرد و کام فیروز و سرحد چهار دانگه پایمال
حوادث شد چیزی عاید خان نگردید جمعی زغال که بجای مانده بحکم خان از چشم محروم
شدند از جمله خواجه محمد کلانتر و حاجی علی نیریزی و آقا صادق فیروزآبادی چون از کار

بهر پرداخته

شهر پرداخت برای تنبیه احمد خان ذو القدر که پدر در پدر بحکومت جهرم سرافراز بود با سپاه روانه فسا گردید بعد از مقاتله بلوک فسا و خفر و کوار را خراب کرده معاودت بشیراز نمود با غایتیکه در فتنه تقی خان خراب نشده بود لشکریان از بن در آوردند

بالجمله علیمردانخان پس از آنکه از عمل شیراز فراغت یافت معصومعلی خان افشار را بحکومت شیراز مفتخر داشت بعزم تسخیر کازرون رخت بیرون کشید از راه دشت ارژن وارد شهر کازرون شد و مالیات از اهالی گرفته و آنجا را نظم و نسق نموده مراجعت بشیراز نمود در کتل هوشنگ معروف بدختر محمد علی خشتی و لشکرچیان خشت و کلائی و عبدوئی با سوار و پیاده راه عبور را باو بسته بقتال پرداختند از طرفین جماعتی بسیار بهلاکت رسید خان ناچار شده بکازرون معاودت کرد احدی از ترس در شهر بجا نمانده بود پس از راه ملّه نقل وارد شولستان ممسنی شده خود را بزرده کوه بختیاری رسانید

خلاصه چون خبر نقض عهد علیمردانخان و قتل ابو الفتح خان بختیاری بسمع کریمخان وکیل رسید از هر سوی لشکری فراهم کرده راه اصفهان پیش داشت سلیمانخان قیلوی افشار که از لشکر زند منهزم شده و در قلعه که در میان ساوه و جبلاغ ری بود متوقف شده بود و دارای هشت هزار جمعیت بود از قصه وکیل مطلع شده خواهش نمود که با او همراه باشد کریمخان قبول کرد حاجی بابا خان که از جانب علیمردانخان حکومت اصفهان مینمود چون قشونی قابل حاضر نداشت شهر را بجای گذاشته بیرون رفت کریمخان بی منازع وارد و حکومت اصفهان را ببرادر خود صادقخان تفویض نمود و خود با قشونی کافی خیمه

پرون زد علیمردانخان دریوقت از راه کوهستان بختیاری در سراب گرن که از
چهار محال است آمده اطراق کرده بود
لاجرم بعد از تلاقی فئتین شکست بلشکر نایب السلطنه افتاد شاه اسمعیل را مجبوراً
بجای گذاشت و بطرف کرمانشاهان رخت بر بست
خان وکیل بخت را از دیدار شاه اسمعیل مساعد دیده فتح نامها باطراف فرستاد و
فرمان ایالت فارس را بنام ابوالحسن خان شیرازی نوشت
مع القصه علیمردانخان پس از آنکه وارد کرمانشاهان شد یکی از احفاد شاه سلطان
حسین یا شخص مجهولی را پیدا کرده اسم شاهی بدو گذاشت و او را شاه سلطان حسین ثانی خواند
(مؤلف تاریخ کردستان نویسد شاه سلطان حسین ثانی در بغداد مدعی شد که من پسر
شاه سلطان حسین میباشم میرزا مهدی خان منشی نادرشاه که از اسلامبول مراجعت
کرده بود او را تصدیق کرد و با جلال تمام وارد کرمانشاهان شد علیمردانخان مقدم
او را غنیمت دانسته اثاثه سلطنتی برای او ترتیب داد) وخود کماکان باسم نیابت
سلطنت و جهانگیری مشغول شد و آزاد خان افغان غلیرائی را که در بلاد آذربایجان
استیلا یافته بود و شهر ارومی را مقر حکومت خود ساخته بود بمدد کمک خود احضار کرد
این پیغام در شهر ارومی بآزاد خان رسید باسپاه ترک و افغان برای معاونت علی
مردانخان حرکت نمود نخست بطرف کردستان راند که آنمملکت را ضمیمه ممالک خود
سازد حسن علیخان حکمران کردستان که از بنی اردلان بود سخت بیمناک شده واقعه را
بکریمخان

بکریخان اطلاع داد و خود بتدارک لشکر پرداخت از سمت دیگر کریمخان با سپاه زندیه بمعاونت او آمد حسن علیخان دست اطاعت داد آنگاه ابتدا پای لشکر قشون علیمردانخان را پیشیار کردند و بمقاتله پرداختند میدان این نبرد در محل پل آور بود چون بخت کریمخان بیدار بود بعد از چندین جنگ شاه سلطان حسین مغلوب و مقتول گردید و خانه شلطشی تاراج و بیغارت رفت ناچار علیمردانخان بداخل شهر عزیمت نمود چون اینخبر بازاد خان رسید از سفر خود پشیمان شده راه تبریز پیش گرفت کریمخان او را تعاقب کرد آزاد خان خواهش ترک جدال نموده که سر خود گیرید و شیخ علیخان و محمد خان زند که سردار سپاه وکیل بودند شفیع ساخت خان زند اعتنائی نکرد و برادر دوی آزاد خان حمله برد شیخ علیخان و محمد خان از او رنجیده خود را بیطرف نمودند

ناچار شکست بر سپاه وکیل افتاده با اهل و عیال خود تا قلعه پریه ملایر که وطن اصلی او بود فرار نمود و عیال خود را در آنجا گذاشته محمد خان و شیخ علیخانرا بمحافظت قلعه معین داشته خود عود باصفهان نمود دیگرباره تدارکی کامل دیده در نوالی قمشه با آزاد خان نبرد دلیرانه نمود و سپاه آنها را در هم شکست از آن پس از کوهستان کوه کیلویه و بختیاری گذشته بخرم آباد فیلی رسید این وقایع مطابق سنه ۱۱۶۷ بود در سال بعد نیز وکیل با سپاه افغان جنگ نمود و باز شکست خورده از کوهستان بختیاری و کوه کیلویه و شولستان گذشته در نواحی قصبه خشت توقف کرد

در سنه ۱۱۶۸ محمد خان زند که از سرداران وکیل بود و مدتی بود از او روگردان شده

بود و به

بوده به علی مردان خان پیوسته در اینموقع محض جبران مافات یکروز که علیمردانخانرا
شاه کمزیست فرصتی یافته برای خاطر وکیل خنجری بر شکم علیمردان خان زده و برابخت
و فی الحال سوار شده خود را بخدمت وکیل رسانید
در سنه ۱۱۷۶ کریمخان با قشون بسیار برای دفع زکی خان زند سردار سپاه عراق از
اردبیل بطرف عراق حرکت نمود چون زکی خان از واقعه مطلع شد در خود تاب
توانائی ندید از راه زرده کوه بختیاری و مال میر جائی گذشته اهل و عیال کریمخان
و نسوان اشخاصی را که در رکاب کریمخان بودند در آن نواحی گذاشته خود در نواحی شوشتر
نزول نمود در اینسال طغیان سرکشان بختیاری کوشنرد خان زند شد برای تنبیه ایشان
از اصفهان طریق بختیاری پیمود و از هر جانب آنها سپاهی مأمور داشت و اهالی را
در حصار افکند ناچار سر تسلیم پیش داشتند جمیع طوائف هفت لنگ بختیاری را کوچ
داده در نواحی قم یورت و منزل داد و طایفه چهار لنگ را ببلوک فسای فارس فرستاد
بعد از فوت مرحوم وکیل اغلبی از طایفه چهار لنگ از بلوک فسا بوطن خود معاودت
نمودند و دو تیره از چهار لنگ در سنگ کرم فسا و قریه کنگان فسا باقی ماندند تا سال
هزار و سیصد و چهار در آنجا مشغول رعیتی خود میباشند
آنجماعت که در سنگ کرم توقف دارند مشهور بلر نوترکی هستند و بر عادت قدیمه
خود زمستان و تابستانرا در چادرهای سیاه بسر میبرند و بزبان لری تکلم مینمایند
در سنه ۱۱۷۷ کریمخان از محال بختیاری مراجعت بچهار محال اصفهان نمود و سه هزار نفر از

۱۶ تومان.

جوانان بختیاری را اسلحه داده داخل قشون خود نمود

در سنه ۱۱۸۹ که قشون کریمخان زند بریاست صادق خان برادرش برای تسخیر بصره در کنار شط العرب اطراق کرده بودند دو هزار نفر بختیاری که در رکاب صادق خان بودند از شط العرب گذشته مشغول ساختن جسر شدند و در هیجده روز جسر را با تمام رسانیده از جسر عبور کرده بصره را محاصره نمودند

در سنه ۱۱۹۳ که سال وفات کریمخان بود چهل و پنجهزار نفر لشکر از طوائف مختلفه در شیراز حاضر بودند از جمله دوازده هزار نفر از اهالی عراق عجم و ششهزار نفر از مردم فارس وبیست و چهار هزار نفر از طوائف لک و الوار و سه هزار نفر از طایفه بختیاری و هزار و چهارصد نفر دیگر را با تفنگهای چخماقی و شمشیرهای مرغوب ملازم رکاب خود داشت و آنها را غلام چخماقی میگفت

وقایع هزار و صد و نود و نه ۱۱۹۹ از منتظم ناصری

در اینسال آقا محمد خان قاجار برای تدمیر احمد خان افغان و جماعت بختیاری از اصفهان خیمه بیرون زد بعد از آنکه آنجماعت سر بخط طاعت درآوردند مراجعت باصفهان نمود

وقایع هزار و دویست و یک

در اینسال محمد خان سردار و عبدالله خان از طرف جعفر خان زند مأمور نظم طایفه جاکی بختیاری شدند

واقعه سال هزار و دویست و سیم هجری
از تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ (ج ۲)

در اینسال

درایسال که علیمردانخان زند دعوی سلطنت کرد و بعضی بلاد را در حیطه تصرف خود در آورد
محمد ظاهرخان خواهرزاده زکی خان زند را با جماعتی از ایل بختیاری و دیگر مردم که شماره شان
بهشت هزار تن میرسید مأمور تسخیر استراباد نمود محمد ظاهرخان برحسب فرمان در ظاهر
استراباد لشکرگاه کرده سنگری راست کرده نشست مدتی از دو سوی کار بمقاتله میرفت
یکشب محمد ظاهرخان در کنار شهر برجی برآورد و تفنگچیانرا در آنجا بجای داشت چون
صبحگاه آقامحمدشاه قاجار این بدید حکم کرد تا لشکریان آن برج را محاصره نمودند و از جانبی
امر کرد تا راه علف و آذوقه را بر لشکر محمد ظاهرخان مسدود نمودند و از چارسوی لشکرگاه
محمد ظاهرخانرا بمحاصره انداخته و طریق خورش و خوردنی برآنها بسته شد با اینکه در اینجنگ
جماعت بختیاری مردانه رزم دادند اما بجهت نبودن آذوقه دستشان از کار بسته شد
جمعی راه فرار گرفتند خود محمد ظاهرخان هم بطرف گرگان گریخت و گرفتار آمد بحکم آقا
محمد شاه سرش از تن برداشتند

داستان ابدال خان بختیاری

در سال هزار و دویستم هجری که ابتدای سلطنت آقامحمدشاه قاجار بود و شهر اصفهانرا
بدست کرده بود ابدال خان که از رؤسای خوانین بختیاری بود به بختیاری ایل خود و
گروهی از مردم گلپایگان و فراهان رایت خودسری برافراشت و اطاعت پادشاه
قاجار را پشت پای زد با عدت و عدتی رزم آزمای خیمه بیرون زد و دفع آقامحمد
شاه را برخود واجب شمرد و تا قریه عسکران بتاخت آقامحمدشاه با عموم سپاه خود او را

بسیار کرد و درمیانه نبردهای دلیرانه شد چون لشکر آقا محمد شاه برابر سپاه ابدال خان برافزون بود تاب مقاومت نیاورده بسنگری که خود بسته بود پناه بردند جعفر قلیخان و علیخان افشار بحکم پادشاه آن سنگر را محاصره نمودند بعد از زد و خورد و هلاکت جمعی از طرفین ابدال خان و جمعی گرفتار آمده بحکم آقا محمد شاه راه دیار عدم پیمودند گروه بختیاری که سردار را گرفتار دیدند مقاومت را بیهوده دانسته آنگاه بواسطه نامه و پیام در آشتی زدند شاه اصفهان نیز مصلحت را در مصالحت دید و ازین بیش بعصیان ایشان ننگریست

در سال هزار و دویست و یکم آقا محمد شاه بنفس خود از راه بروجرد باراضی بختیاری رفت پس از آنکه با رؤسای ایل شرط و داد در میان نهاد امور آنجا را منظم کرده عازم همدان شد

فتح پناه اباد

در سال هزار و دویست و هشتم هجری که طالش بدست آقا محمد شاه قاجار فتح شد اقدام بفتح قلعه پناه آباد نمود در منزل تخت طاوس چراغ علیخان که از رؤسای دلیر بختیاری بود با عبدالرحیم خان شیرازی و فوجی از جوانان بختیاری بحراست پل و ساختن سنگر مامور داشت سلیمانخان و مصطفی خان را با ده هزار کس بر سر قلعه پناه آباد فرستاد در نیمه راه با قراولان ابراهیم خلیل خان بازخوردند بعضی را کشته و برخی را اسیر نموده باقی بقلعه گریختند نیز میتازا دنبال نمودند و در آن سنگر که چراغعلی خان برآورده بود جا می نمودند در این جنگ مردم بختیاری خدمات نمایان نمودند

وقایع سال هزار و دویست و دوازده

محمد خان پسر زکی خان زند بعد از غلبه آقا محمد شاه قاجار بمملکت ایران به بصره گریخت از آن پس محمد خان بسعادت آباد آمده جای کرد نجف خان زند عموی خود را برای استمداد بمیان قبایل بختیاری فرستاد و جماعتی از بختیاریان دور او جمع شدند فتحعلیشاه جمعی از روسای ابطال را با گروهی از سواران و پیادگان بدفع او نامزد کرد ایشان بطرف اصفهان راندند محمد خان با گروهی نمایان مبارزت ایشان را ساخته شد بعد از مقابله و مقاتله محمد خان شکست خورده بجانب سعادت آباد شتافته آنچه اموالی که در اینمدت بر زبر هم نهاده بود بیغما بردند از آنسوی نجف خان زند که باعث این فتنه شده بود در اینوقت در میان قبایل بختیاری جا داشت بحکم یوسف خان که از روسای ایل بختیاری بود دستگیر شده او را با متابعانش نزد فتحعلیشاه فرستاد

واقعه سال هزار و دویست و بیست و هشتم هجری

در سال یکهزار و دویست و بیست و هشتم هجری که دولت ایران بسرداری عباس میرزای نایب السلطنه با دولت روس جنگ داشت فتحعلیشاه از طهران کوچ داده چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت و جنگ روسیان را ساخته آمد نخستین شاهزاده محمد تقی میرزا با یوسف خان سپهدار عراق و پیاده بختیاری و سوار باجلان را در چهارشنبه چهارم رجب از راه سرچم و ینگی پی بیرون فرستاد

واقعه سال هزار و دویست و بیست و نهم هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و نهم هجری که خوانین خراسان بر فتحعلیشاه قاجار عاصی شدند بفرموده پادشاه ایران اسمعیل خان دامغانی و دو برادرش ذوالفقار خان و مطلب خان با لشکرهای ساخته و نظام سمنانی و امان الله خان افشار و شیر بیب پیاده بختیاری با سواره خواجه وند و عبدالملکی روز دوازدهم ربیع الاول بطرف خراسان رهسپار شدند آغاز کشش و کوشش نمودند سواره خواجه وند و عبدالملکی و پیادگان بختیاری چون شیران نخجیر یافته بر ایشان تاختن بردند بانگ دار و گیر برخواست و خاک با خون آمیخته شد در پایان کار خراسانیان پشت دادند در راه فرار پیمودند مردم عراقی و جماعت بختیاری تا نواحی جبوشان از قفای ایشان تاخته مرد و مرکب بهلاکت رسانیدند در این جنگ مردم بختیاری کمال مردانگی را بظهور رسانیدند

فتح جبوشان

در سال هزار و دویست و سیم هجری دیگر باره بعضی از خوانین خراسان با غوای آصف خان ... راه طریق طغیان سپردند از طرف دولت لشکری بدفع ایشان فرستاد لشکریان بیست و هشتم شهر شعبان فتح قلعه جبوشان را یکدل شدند پیادگان بختیاری که تمام از جوانان کاری بودند گشادن حصار را بعهده گرفته از چار سوی یورش برده بر برج قلعه جبوشان عروج کردند و حرسه قلعه را بتیغ بگذرانیدند و از آنجا آهنگ شهر نمودند

نمایش میرزا اسد خان بختیاری

میرزا اسد خان که یکی از خوانین ایل جلیل بختیاری بود شجاعتی بکمال و شهامتی

مالامال داشت دور و نزدیک از هیبت شمشیرش بر خود لرزان و ترک و تاجیک
بامید بخشش کمر بندگی بر میان بسته (همان اسد خان بختیاروند هفت لنگ است که در این
کتاب ذکرش شده چون مصنف با میرزا ذکر کرده ما هم نوشتیم)
وقتی از روی تعاند جنگ شیری را شمشیر بر کمر راست کرد پس از آنکه با آن حیوان درنده
روی در رو شد بیک شمشیرش دو پاره نمود
مردم بختیاری عموماً طوق اطاعتش را از گردن آویختند روز بروز بر شوکت و
عزت افزود و در کوهسار بختیاری معقلی رصین و حصاری متین بر آورد و هیچ پادشاهی را
فرمانبرداری نمیکرد و اوامر پادشاه ایران را پشت پای زد
در سال یکهزار و دویست و سی و یکم هجری که حکومت بختیاری بعهده شاهزاده محمد تقی
میرزا شد وزیر خود میرزا علی کرایلی و آقا قاسم صندوقدار را باستمالت میرزا اسد خان
گسیل داشت باشد که اوامر پادشاهی را گردن نهد میرزا اسد خان که خمیرمایه اش
بدلاوری عجین بود پیام شاهزاده را وقعی نگذاشت و بفرمود هر دو تن را گرفته در بند نمودند
چون این خبر گوشزد پادشاه قاجار شد حکومت و نظم بختیاری را بعهده شاهزاده محمد علی
میرزا موکول داشت مشارالیه با سپاهی فراوان طریق خاک بختیاری پیمود و در
حوالی دزمیران (همان دزملکان معروف بدز اسد خانست) که معقل میرزا اسد خان
بود بار بنهاد و لشکریان را بصف کرد دزمیران بر زبر کوهی بلند واقع شده و هیچ
راه آمد شدن ندارد و از آن راه نیز چون خواهند بدز شوند از فراز قلعه

آرند و میان شخص بر بندند و بسوی بالا کشند

بالجمله شاهزاده محمد علی میرزا وزیر خود میرزا محمد لواسانی را باستمالت نزد اسدخان

بقلعه فرستاد و پیامهای گرم داد که چون تو شخصی بزرگ را سزاوار نیست که زدی از

استان پادشاه ایران بگردانی و خود شاهزاده بپای دز آمده بایستاد میرزا محمد بعد از

ملاقات رسالت بگذاشت و گفت مصلحت آنست که از دز فرود شده شاهزاده را دیدار

نمائی اگر بار مقصود را در کنار دیدی جانب آشتی پیش دار و الّا دیگر کرّت بمعقل خود

شتاب گیر که ترا مانعی نخواهد بود میرزا اسدخان از فرط تهور قبول کرد و از قلعه فرود شد

و شاهزاده را دیدار کرد سخن از هر در بمیان آمد شاهزاده بسخنان گرم دل او را نرم ساخت

و لازمهٔ ملاطفت منظور داشت چون شاهزاده با سواران خود از پیش مواضعه

نهاده بود که پس از ملاقات من اسدخان یک یک و دو دو اطراف او را احاطه دارید

درینوقت که ایشان مشغول صحبت بودند سواران تک تک رسیدند و گرد اسدخان

پره زدند و دامان تفنگها بسوی او بداشتند چون اسدخان کار را دیگرگون دید

در صلح و مسالمت زد و جانب مهر و محبت گرفت شاهزاده نیز از روی مآل اندیشی صواب

ندانست که با او در آویزد از تقصیر سابق چشم بپوشید و بمواعیدش شادخوار ساخت

و گفت بهتر آنست که راه قلعه پیش داری و تدارک خود کرده نزد ما شتاب گیری که از این

پس دولت ایران بوجود تو نگرانیها دارد اسدخان بپذیرفت و بقلعه مراجعت کرد

و تدارکی شایان نموده با اهبتی نمایان بخدمت شاهزاده آمد و همواره مجالست او را از

دست نداد

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و سوم

در سال یکهزار و دویست و سی و سوم از طرف فتحعلیشاه قاجار شاهزاده محمدتقی میرزا فرمانفرما از بختیاری و بروجرد بمقاتلت و مبارزت محمدرحیم خان حکمران خوارزم مأمور شد سوار و پیاده بسیار از ایل بختیاری ملتزم رکاب او بودند و نیز مهدیقلی خان و محمدخان دولوی قاجار با ده هزار تن بدو پیوستند

نظام بختیاری

در سال هزار و دویست و سی و پنجم هجری فتحعلیشاه قاجار امیر محمدقاسمخان قوانلو را امر کرد که بصفحات بختیاری رفته تمام قبائل بختیاری را بسبک جدید ردیف کرده بنظام گیرد مشارالیه بفرموده رفتار کرد بختیاریها را در تحت نظام در آورد از پس این بطایفه یکی از بهترین نظام ایران بشمار میآمدند

بقیه شرح حال اسدخان بختیاری

داستان اسدخان بختیاری ازین پیش فی الجمله بشرح شد در اینجا نیز جملی نگارش میشود اسدخان پس از آنکه در لب دز آمد و فرود در انگشت شاهزاده محمدعلی میرزا را بشناخت و تعجب کرد که بچه قدرت و توانائی در اینمکان آمده از جلودار شاهزاده پرسید که محمدعلی میرزا است کعشاری شرط ادب بجای آورده بزیر آمد شاهزاده گفت اینک خواستارم که دست از اقدامات خود بر داری و با من بطهران بیائی همه نوع ترا ضمانت میکنم اسدخان چون شاهزاده را نگریست که بصداقت پیش آمده توکل بخدا کرده

امر شاهزاده را بکردن گرفت شاهزاده گفت اینک بقلعه رفته ساز سفر را بسیج کن گفت
اگر بقلعه مراجعت گیرم هوای قلعه مرا از خدمت محروم دارد درینوقت عیالات
اسدخان ازلب در زمخارج خواستشد شاهزاده هزار تومان که در خرجین ترک
خود حاضر داشت باسدخان داد وگفت این جزئی وجه را بایشان بسپار تا ازین
پس مخارج کافی ایشانرا فرستم

لاجرم اسدخان با اهل وعیال خود وداع کرده درخدمت شاهزاده بطهران آمد شاهزاده
اورا گفت اینک باصطبل همایونی پناهنده شو تا من در حضرت پادشاه عذر تقصیر تو
بخواهم ویکسره بحضرت پادشاه درآمد وعرض کرد اسدخان حاضر است شاه فرمود
میرغضب سر اورا بیاورد شاهزاده گفت اینک پناهنده اصطبل همایونیست سزاوار
نیست پناهنده کانرا بقتل آوردن بعلاوه من باو اطمینان داده ام والّا باین آسانی
گرفتار نمیشد نخست بفرما تا مرا سر بردارند آنگاه خود دانی واسدخان پادشاه ایران
حرمت شاهزاده را از دست نداد وسیاست اورا بموقع دیگر گذاشت وفرمود
همه جا با تو باشد خلاصه اسدخان همواره درخدمت شاهزاده معزّز ومحترم بود ودر مسافرتها
همراه ودر امور معظمه از او شور واستشاره مینمود تا در سال یکهزار ودویست وسی وشش
که شاهزاده مأمور تسخیر بغداد شد مزاجش از اعتدال بگشت وبا داود پاشا حکمران
بغداد صلح کرد وبجانب کرمانشاهان کوچ داد در منزل طاق گرا زحمت اسهال بر
ضعف بدن بیفزود ناچار بفرمود بار بنهادند ودانست از این مرض جان بسلامت نبرد

اسدخان

اسد خان بختیاری و حسنخان فیلی را که او نیز از شجعان عالم بود طلب داشت و گفت
دور نباشد که چون من جای بپرداز پس شما از این لشکرگاه شوائید بسلامت بپرو شوید
چه لشکریان کینه پادشاه ایران را در باره شما بخوبی دانند اینک که مرا حشاشهٔ از جان
بجا است طریق مامن خویش گیرید و برگذرید آن دو مرد دلیر سخن شاهزاده را بصدق
مقرون دانسته با چشم اشکبار و داع گفته جانب خود گرفتند

وقایع سال هزار و دویست و سی و نه

در سال یکهزار و سی و نهم هجری داود پاشا وزیر بغداد معروف افندی را بتسخیر قلعه
مندلیج مأمور داشت مشارالیه با لشکری رزمجوی بدان صوب شتافت الیاس خان فراهانی
و مهدیخان کلهر که حارس و حافظ قلعه بودند وقت دفع او نداشتند الیاس خان از
قلعه بگریخت پس از مختصر رزمی مهدیخان دستگیر و مندلیج مفتوح گشت چون این خبر مسموع
شهریار قاجار شد محمد حسین میرزا را بدفع داود پاشا مأمور کرد و خسرو خان گرجی را فرمود
تا با سپاه بختیاری بدو پیوسته شود محمد حسین میرزا از این پیش که خسرو خان بدو پیوسته
شود با پنجهزار سوار جرار و پنج عراده توپ از کرمانشاهان بایلغار تا مندلیج تاخت
و بی درنگ رزم انداخت و بحکم یورش قلعه مندلیج بگشود و هشتصد تن رومیان را از دم
تیغ آبدار بگذرانید و خبر فتح برای شاهنشاه ایران فرستاد و در ازای این خدمات لقب حشمة
الدوله و اورا داد امر کرد تا خود بکرمانشاهان شتابد و خسرو خان و دلاوران بختیاری را برای
نگاهبانی مندلیج بجای گذارد

طغیان احمد

طغیان حاجی هاشمخان بختیاری

حاجی هاشمخان که از خوانین بختیاری بود (حاجی هاشمخان بختیاری ساکن لنبان
اصفهان بوده زمانیکه نادرشاه مقتول شد آن بختیاریان که بخراسان کوچانیده
بود مراجعت کردند جمعی در محلات اصفهان و برخی در دهات طهران توطن اختیار کردند
چنانکه سه محله اصفهان ساکنینش بختیاری است لنبان بیدآباد جوزدان) با قبیله
خود سالها در محله لنبان اصفهان سکونت داشتند روز بروز بر عده و عده میافزودند
از اینروی در شهر اصفهان قوت و قدرتی بکمال یافته بر مردم شهری به تکبر و تنمر رفتار میکرد
چنان افتاد که عبدالله خان امین الدوله اصفهانی خواهر او را بنکاح خود درآورد از
اینروی کسی با حاجی هاشمخان یارائی معاومت نداشت جماعت بختیاری که در شمار
ایل و عشیرت او بودند دست بخودسری و طغیان برآورده اهل حرفت و صنعت و
بازرگان اصفهانی را بسیار وقت میازردند و بقوت خود بدون سند و حجت ایشانرا
جریمت مینمودند چندانکه حاجی محمد حسینخان اصفهانی زندگانی داشت جراحات ایشانرا غیبت را
بمرهم عطوفت و احسان التیام میداد و ایشان بمحض حرمت او چندان درازدستی نمیکردند
که پای اصطبار مردم بلغزد تا این هنگام که حکومت اصفهان بمیرزا علی محمد خان پسر امین الدوله
مفوض گشت مشارالیه خواهرزاده حاجی هاشمخان بود یکباره سکنه لنبان سر بطغیان
برداشتند و دیگر اهالی شهری را بچیزی نشمار نگرفتند بسا افتاد که بزور از مردم بازرگانان
آنچه خواستند گرفتند چنان شد که حاجی هاشمخان را در پایان امر آن قوت بود که جماعت

خود را از آن ورازدستی منع کند و نه عبدالله خان امین الدوله بواسطه جانبداری عیالات و فرزندان توانست حاجی هاشم خان و مردم بختیاری را دفع دهد ناچار خود عبدالله خان امین الدوله در حضرت پادشاه ایران از حاجی هاشمخان سعایت و شکایت نمود

در ماه شعبان سال هزار و دویست و چهلم هجری فتحعلیشاه قاجار با لشکری فراوان راه اصفهان پیش گرفت تا آنکسان که با زیردستان و رعایا طریق جور و اعتساف برده اند کیفر بینند زیرا که از علماء اصفهان نیز مکاتیبی چند در تجاوز و طغیان اهل و عشیرت حاجی هاشمخان رسیده بود لاجرم شاه ایران بعد از ورود باصفهان حاجی هاشمخان را ماخوذ داشته از هر دو چشم نابینا ساخت و فرمود چون امین الدوله در تادیب حاجی هاشم خان مسامحت کرده اگر خواهد از محل خود ساقط نشود پنجاه هزار تومان بایدبکارنان دولت بسپارد

وقایع سال هزار و دویست و چهل و دوم هجری

در سال هزار و دویست و چهل و دوم هجری که فتحعلی شاه قاجار با دولت روس بجنگ مشغول بود ریاست اردو را نایب السلطنه عباس میرزا داشت از طرف روسها مددوف سردار سپاه بود درینوقت نایب السلطنه شنید که مددوف شهر گنجه را بحصار انداخته دست از محاصره شوشی برداشت از رفقای مددوف تاختن کرد وقتی برسید که شهر و قلعه گنجه از لشکر روس آکنده بود ناچار لشکر را حکم داد تا بار نهند و از کوهکی راه لختی بیاسایند تا در صبحگاه برزم پردازند از قضا بقایوچ سردار روس از راه تفلیس با چهار هزار تن با مددوف بپیوست و بامداد دوشنبه بیست و سیم صفر ساز مقاتلت طراز گشت نایب السلطنه بلازمان

رکاب و سواران عبداللکی و سربازان عراقی و بختیاری را در میمنه باز داشت و سپاهیان
استرآباد و مازندران را بر میسره کرد و جهانگیر میرزا با دو تن دیگر از فرزندان خود را
در قلب جای داد و سرباز و سوار آذربایجان را در پیرامون ایشان بگماشت خود با
جمعی از لشکریان در میان دره در کمین نشست از آنسوی مددوف دیوار حصار اشپوارتن
ساخته لشکر خویش را بر صف کرد و سواران قزاق را از چپ و راست بداشت و خود
با سرباز و توپخانه در قلب شد نخستین تفنگچیان بختیاری و عراقی و مازندرانی ساز
مبارزت کردند و به پشته که در آنجا گروهی از جماعت روسیه سیغناق کرده بودند
یورش بردند و در اوّل حمله روسیانرا هزیمت دادند و پس از آن سواران ایران
اسب برانگیخته با گروه قزاق در آویختند سوار قزاق نیز تاب درنگ نیاورده
پشت با جنگ دادند مددوف چون این بنگریست از قلبگاه جنبش کرد و حکم داد تا دهان
توپها بگشادند گلوله توپ و تفنگ چون تگرگ بباریدن نایب السلطنه در اندیشه رفت
که مبادا شاهزادگان که نوآموز کارزارند در آن جنگ آسیبی رسد کس بشتاب بفرستاد
که ایشانرا بر کنار کارزار باز دارند نگاهبانان ایشانهم از نادانی و هم از درآشفتگی
فرزندان نایب السلطنه را در پیش چشم لشکریان از قلبگاه بیرون بردند سرباز آذربایجانی
چنان فهم کردند که ایشان طریق فرار گرفتند

لاجرم بی آنکه رزمی دهند و حمله افکنند سر بر کاشتند و آن لشکریان عراقی و بختیاری
که مشغول جنگ بودند چون این بشنیدند دیگر مصلحت در مقاومت ندیدند و از میدان

براه چیگر

نزدیک سوی شدند سپاه مازندران نیز ایشانرا دنبال داشتند دو هزار و پانصد تن (آقای سردار اسعد میفرمایند من آنچه شنیده ام پانصد نفر بوده اند شاید این پانصد نفری بوده که با حسن خان گرفتار شده و دو هزار نفر دیگرش با سایر خوانین اسیر شده اند) از جوانان دلیر بختیاری که پیاده بکارزار اشتغال داشتند ممکن نشد که پشت با جنگ کنند ناچار بر تپه صعود کرده تحصن اختیار کردند و یکروز و یکشب با مردم روس رزمی سخت در دادند و جماعتی از مردم روس را بهلاکت رسانیده در پایان کار بجمله اسیر و دستگیر شدند و چهار توپ از سپاه ایران بدست روسیان افتاد

وقایع هزار و دویست و چهل و سه ۱۲۴۳

در انیسال که دولت روس با دولت ایران جنگ میکرد و تبریز را تصرف نمود حسب الامر فتحعلی شاه سوار و سرباز از بلاد بدار الخلافه حاضر شده باذربایجان میفرستادند از جمله حسام السلطنه حکمران لرستان و خوزستان با شش هزار سوار بختیاری و بیرانوند و باجلان لو و سیلاخوری با پنج عراده توپ بدار الخلافه آمد

منازعه حسام السلطنه و محمود میرزا بر سر لرستان

در سال هزار و دویست و چهل و دوم میان دو برادر یعنی حسام السلطنه حکمران بروجرد و شاهزاده محمود میرزا فرمانفرمای لرستان نزاع درگرفت حسام السلطنه از قبائل باجلان و بیرانوند و یاراحمدی و دسکوند و هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری قریب چهار ده هزار تن لشکری فراهم کرده آهنگ لرستان کرد و شاهزاده محمود میرزا

از قبائل

از قبایل حسنوند و کاکاوند و ساکی و چواری و پیرنوند و جماعتی از قبایل پشتکوه موازی دوازده هزار تن مرد سپاهی فراهم کرده رزمی سخت نمودند

دیگر باره میان حسام السلطنه و محمود میرزا کار بمقاتلت رسید از جانبین بسیار سپاه داده حسام السلطنه از قبایل باجلان و بیرانوند و سگوند و بختیاری سپاهی بزرگ کرده تاختن فرمود و تا دو فرسنگی نهاوند براند

از طرف شاهزاده محمود میرزا سواره خزل و قبیله حسنوند فیلی لشکری بسیار فراهم شده بریاست شاهزاده جهانشاه خیمه بیرون زدند بعد از تلاقی فریقین در اول حمله جهانشاه راه فرار پیش داشت و برمادیانی نشسته بطرف نهاوند گریخت و در آنجا محصور شد از طهران او را احضار کردند سرباز زد و در قلعه رومین دژ که در وسط شهر نهاوند خود میان کرده بود تحصن اختیار کرد از طرف دار الخلافه حسام السلطنه و شیخ علی میرزا مأمور شدند که او را بدار الخلافه باز آورند

وقایع سال هزار و دویست و چهل و پنجم هجری

در سال یکهزار و دویست و چهل و پنجم هجری فتحعلی شاه حکومت کرمانشاهان را بشاهزاده محمد حسین میرزا ابن محمد علی میرزا داد مردم خوزستان و لرستان فیلی که سالها در تحت حکومت پدر او بودند روی دل بفرزندان او داشتند لهذا در کار حکومت حسام السلطنه در صفحات لرستان و بروجرد لغزشی افتاد عاقبت کار میان شاهزادگان از مکاتبت بمجادلت کشید بالجمله محمد حسین میرزا از مردم گوران و زنگنه و کلهر سپاهی راست کرده تا کنار قلعه خرم آباد براند حسام السلطنه بتجهیز لشکر پرداخت از جماعت بختیاری و باجلان و بیرانوند و یار احمدی

دیگر

وشکوند و حسنوند سپاهی انبوه فراهم کرده باستقبال جنگ تا اراضی الشتر برفت و لشکرگاه

راست کرد از آن پس بروجرد را محاصره کرده رزمی سخت ورداد و شهر را عنفاً بگشود و در این جنگ

مردم بختیاری فوق العاده دلاوری نمودند

حکومت حسین خان سردار ایروانی در بختیاری

در سال یکهزار و دویست و چهل و شش حسینخان سردار ایروانی با حسین خان قاجار قزوینی

بحکومت چهارمحال و نظم قبایل بختیاری از طرف فتحعلی شاه قاجار سرافراز شد از پیش

حکومتش با حسام السلطنه بود

وقایع سال هزار و دویست و چهل و هفت ۱۲۴۷

در سال یکهزار و دویست و چهل و هشتم هجری میانه شاهزاده حسام السلطنه فرمانگذار بروجرد

و بختیاری و حشمة الدوله محمد حسین میرزا حکمران کرمانشاهان و خوزستان کار بمقاتلت کشید

فتح شوشتر بدست محمد تقی خان بختیاری

محمد تقی خان پسر علیخان کنورسی بختیاری که یکی از خوانین این ایل جلیل بود و بشهامت

و شجاعت نامبردار در سال یکهزار و دویست و چهل و نهم هجری از امر پادشاه قاجار را پشت

پای زد و بتدارک لشکر و سپاه پرداخت و با اعراب رامهرمز و فلاحیه دست اتحاد داد

تمام طرق فارس به اصفهان را بحیطه تصرف درآورد دور و نزدیک از خوف او بیمناک

شدند نخست بفرمود بیست هزار تومان منال دیوان را که از اصفهان بطهران حمل میدادند بغارت

برده ضبط نمودند ایذه آستان هر روزه گوشزد فتحعلی شاه قاجار میشد بجهت کسالت مزاج

جلوگیری نتوانست نمود از آنسوی محمد تقی خان بر غرور و نخوت افزود و با هشت هزار سوار
بقولی سی هزار سوار جرار آهنگ فتح شوشتر نمود و آن بلده را محاصره انداخت اسدالله
میرزا برادر محمد حسین میرزای حشمة الدوله حاکم شوشتر چون خود را مرد میدان ندید شوشتر را
بکارگذاران محمد تقی خان سپرد پس از آنکه امور آنجا را انتظام کرد از اراضی شوشتر و
دزفول برامهرمز شتافت و آنجا را نیز در تحت اوامر خود در آورد میرزا منصور خان
بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان دشتی چاره جز اطاعت ندیدند از آنجا بطرف
فارس راند طوائف ایلات فارس اطاعت او بگردن آویختند قریب ششصد هزار
تومان مالیات دیوانرا از اهالی بگرفت شاه قاجار دفع محمد تقی خانرا از طهران در سوم
جمادی الاولی بنگارستان شد و منشور کرد که از تمام ایران لشکرها برکاب همایونی پیوندند
و نیز مکتوبی بحسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسن علی میرزای شجاع السلطنه حکمران کرمان
نمود که با قشون فارس و کرمان موکب همایونی را در اصفهان پیشباز باشند
در شانزدهم جمادی الاولی از نگارستان کوچ داده بدار الامان قم آمد و از آنجا امام
وردی میرزای سرکشیکچی باشی و صاحبقران میرزای امیر توپخانه و زنبورکخانه را حکم داد
تا با بنه و آغروق از راه جوشقان طی مسافت کرده در منزل مورچه خورت اصفهان پیوسته
رکاب شوند و خود راه کاشان پیش داشت بیست و دوم جمادی الاولی در قریه فین
فرود شد و پس از هشت روز طریق اصفهان گرفت در منزل مورچه خورت بنه و آغروق
برسید و محمد تقی میرزای حسام السلطنه نیز از بروجرد بلشکرگاه پیوست و سلطان محمد میرزای

سیف الدوله

سیف الدوله حاکم اصفهان تا بدانجا پذیره گشت و شهریار قاجار از انجا کوچ داده چهار شنبه
چهارم جمادی الاخری وارد اصفهان گردید و در باغ سعادت آباد نشیمن ساخت
و فرمان کرد تا سیف الدوله و آصف الدوله برای دفع محمد تقی خان با لشکر فراوان بکمن
و معقل قبائل بختیاری شتافته از جمعیت ایشان بخوبی استحضار بهم رسانند و هم محمد تقی میرزای
حسام السلطنه را با فرمانفرما مامور فارس کرد و امین الدوله را حکم داد با هفت هزار لشکری
بدیشان پیوسته نخست امر بختیاری و ممسنی را تسویه کرده آنگاه برای اصلاح جمع و خرج فارس
بشیراز شوند اما اجل پادشاه قاجار را مهلت نداد و رخت بدیگر سرای بربست و این عزیمت
بتعویق افتاد امین الدوله مصلحت وقت را از شهر اصفهان بیک سوی شد و بگرد آوردن
سپاه مشغول شد و از مردم بلده و حومه اصفهان و جماعت بختیاری که در محله لنبان اصفهان
نشیمن داشتند دو هزار تن مرد جنگی حاضر خدمت او شدند

واقعه هزار و دویست و پنجاه هجری

بعد از فوت فتحعلی شاه قاجار در ماه رجب هزار و دویست و پنجاهم هجری ظل السلطان در طهران
بتخت سلطنت نشست امان الله میرزا را با لشکر فراوان از راه قزوین بدفع محمد شاه قاجار مامور نمود
پس از آن سهراب خان گرجی را مامور کرد که با هیجده عراده توپ و سیصد زنبورک و هزار تن
تفنگچی بختیاری از طهران بیرون شده باتفاق صاحبقران میرزا بلشکرگاه امام وردی میرزا
پیوسته شود

بقیه شرح حالات محمد تقی خان بختیاری

شفیع خان بختیاری از طرف محمد تقی خان تمام خطوط فارس تا خاک کاشان را بحیطه

تصرف درآورد و منال دیوانرا در هر کجا بیافت بگرفت و بخدمت محمد تقی خان گسیل داشت

ازاینروی صیت جلالت محمد تقی خان بهمه جا رسید

کارگذاران دولت بیشتر ازین هنرا دارند دانسته که امراو را بتعویق اندازند

امین الدوله را که مأمور اینکار بود بجهت عدم اطمینان حکم شد بعتبات عالیات رفته مجاور

شود مشارالیه از طریق کوهستان بختیاری باراضی عراق عرب سفر کرد

بعد از گذشتن ماه خریف شاهزاده بهرام میرزا بحکم پادشاه ایران سفر خوزستان را

تصمیم عزم داد و با پنجهزار سوار و پیاده و شش عرّاده توپ تا جایدر براند میرزا موسی و فرهاد

میرزا با سپاهی بسیار بدو پیوستند چون لشکر کشی پادشاه ایران گوشزد محمد تقی خان شد بهتر

آندید که راه مسالمت بپیماید لهذا شفیع خان مزبور را برسالت خدمت بهرام میرزا فرستاد

مشارالیه در اول اراضی خوزستان نزدیک شاهزاده آمد و گفت محمد تقی خان بدون

اطمینان ترا دیدار نکند هرگاه رشته محبت با من محکم و استوار شود و حضورش را بوقت

دیگر حوالت دهی از اداء مالیات دیوان سر نپیچید

بهرام میرزا گفت یکسال است محمد شاه جای باورنگ کرده در اینمدت محمد تقی خان از سلطنت

یادی نکرده و حبل المتین دوا دراز بیخ و بنیاد درهم گسیخته اکنون محض رفع معاذیر بدون

بدون درنگ مارا دیدار کند و ازین پس بمهر و محبت رفتار. در حال میرزا علی امین آبادی را

باتفاق شفیع خان گسیل خدمت محمد تقی خان داشت و خود بجانب دزفول کوچ داد

جعفر قلیخان پسر اسد خان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل با سوار و پیاده فراوان

در شهر دزفول

در شهر دزفول نزدیک شاهزاده انجمن شدند و پس از ده روز روانه شوشتر گشت
در اینموقع شفیع خان بختیاری و میرزا امین از خدمت محمد تقی خان مراجعت کرده
گفتند که محمد تقی خان ملاقات ترا زیر بار نرفت

شاهزاده یکدل و یکجهت شد که بعد از نوروز لشکر بسازد و بقلع و قمع او بتازد و بعد از
نوروز شاهزاده از شوشتر با سپاهی انبوه بعزم مقاتله با محمد تقی خان خیمه بیرون زد
چون سپاه کشی او گوشزد محمد تقی خان شد بهتر آن دید که قلعه تل را که سکونت داشت
از مرد و مال تهی سازد و در سیقناق مونگشت که معقلی رصین و مسکنی حصین است منزل
گیرد و در حال بفرمود تمام ایل و الوس از مرابع و مراتع کوچ کرده در اطراف خویش
نشیمن نمایند بعد از ورود اردوی دولتی در حوالی معقل خان بختیاری بعضی از
انجماعت بخدمت محمد تقی خان شده که سزاوار است راه مسالمت و مصالحت بپیمائیم تا از
دو طرف جمعی بی گناه تباه نشوند محمد تقی خان چون آنجماعت را دورویه دید از آن
جوش و خروش فروکش کرده علینقی خان برادر خود را برسم رسالت بخدمت شاهزاده
گسیل داشت که ما را مقصودی جز اصلاح نباشد هرگاه دیدار مرا طالبی با عددی چند از
لشکریان دور از خیمه گاه بشتاب من نیز چنان کنم بعد از مذاکرات اینجا صحبت بمسالمت
پیوندد آنگاه خدمت ترا از دست ندهم

شاهزاده که خود را مرد میدان او نمیدانست از این پیغام سخت مسرور شد و بصوابدید
میرزا موسی نایب و (راولنس) معلم انگلیسی بملاطفت پاسخ داد و میرزا موسی را نیز با

علینقی

علیقلی خان بخدمت محمد تقی خان فرستاد و پیام داد که پسندیده تو پسندیده ماست اینک
من از قفا میرسم و با یکصد سوار از اردوی خود بیرون شد محمد تقی خان نیز با بقاق میرزا
موسی و چهار سوار بنزدیک شاهزاده آمد از طرفین شرط مهربانی بعمل آمد و یکباره آتش
جدال با آب محبت خاموش گردید

آنگاه برحسب آرزوی محمد تقی خان میرزا موسی را بجراست اردوی خود مراجعت فرمود
و خود با فغان آقای سرتیپ توپخانه و رالنس انگلیسی با سی سوار بطرف سقناق توکنش فغان
ره سپار گشت و محمد تقی خان را با شمشیر جواهر و جامه گرانبها تشریف کرد

بالجمله پس از سه روز مسافت بکوه موکنش رسیده و آن معقلی است که از سه جانب
طریق عبور مسدود و دوازده وار آنجانب که بدانجا توان صعود کرد پانزده ذرع راه را با نردبان
میتوان بر شد و بر فراز آنکوه آبی خوشگوار و ساحتی هموار است خلاصه محمد تقی خان
شاهزاده را بر فراز آن جبل صعود داده شرط میزبانی بجای آورد و هر گونه خورش و
خوردنی پیش گذرانید آنگاه تمام خانواده خود را یکایک در خدمت شاهزاده معرفی
کرده مورد نوازش آمدند شاهزاده یکباره از طرف او خاطر جمع شد و شب از نیز بضیافت
در آنجا بسر آورد صبح دیگر شاهزاده با محمد تقی خان بقلعه تل بر شد بعد از تماشا دو
لوله توپ بی عراده که بختیاریان از این پیش از کارکنان دولت در جنگ گرفته
بودند بفرمود بطرف کرمانشاهان حمل دادند

پس از آن با محمد تقی خان بلشکرگاه مراجعت کرد و روز دیگر بطرف شوشتر راند

ذو روز محمدتقی خان شاهزاده را میهمان بود و با او معاهده کرد که کسان او و عیال
علیقی خان و شفیع خان در کرمانشاهان سکونت اختیار نمایند و علیقی خان خدمت شاهزاده را
هیچوقت از دست ندهد و هزار تن از مردم بختیاری بانتخاب رالنس در تحت نظام درآیند
و خود حضور پادشاه ایران را آماده باشد و منال دیوانرا هرساله برساند
درینوقت علیقی خان با کروکانیکه ازین پیش مقرر رفته بود برسید خود محمدتقی خان بطرف
ستیقاق خویش مراجعت کرد تا تدارک خود کرده راه دارالخلافه پیش دارد و خود شاهزاده
در مراجعت بطهران از راه نهاوند و بروجرد طی مسافت کرده در چمن فتح آباد و گندمان و
اراضی چهار محال و نجف آباد همه جا سفر کرده کار مردم بختیاری و منال دیوانی ایشانرا
بنظام کرده روز بیست و پنجم شعبان المعظم مراجعت بکرمانشاهان نمود شاهزاده بعد از دو
ماه معزول شد و معتمدالدوله منوچهرخان مامور بنظم سرحد عراق عرب و عجم و حکومت خوزستان
و لرستان و بختیاری و کرمانشاهان شد و در ماه رمضان المبارک راه اصفهان پیمود

واقعه سال هزار و دویست و پنجاه و سوم هجری یا پنجاه و دوم

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سوم هجری یکباره مردم بختیاری از اطاعت کارگذاران
دولت سرباز زدند و منال دیوانرا نپرداختند محمد شاه قاجار شاهزاده حسام السلطنه را با
شش هزار لشکر بدانصوب مامور کرده تا آنچه گروکان از بختیاریان گیرد منوچهرخان معتمدالدوله سپارد
منصورخان سرتیپ فراهانی با فوج برخلو و فوج کمره و فوج فراهانی و علیخان قراگوزلو با
فوج همدانی و آقاخان سرهنگ کلپایگانی و زین العابدین خان شاهسون با هفتصد سوار

دهموزن

و اسمعیل خان نایب توپخانه با سه عراده توپ و از جماعت خزل چهارصد تن سوار ملازم رکاب او گشت بالجمله حسام السلطنه سلطانمراد میرزا دو ماه در کندمان اطراق کرد و از مردم بختیاری گروگان بگرفت و امور آن اراضی را بنظم کرد آنگاه بطرف جانکی سردسیر کوچ داد

شاهرخ خان که از خوانین بختیاری هفت لنگ بود در ینوقت حکومت جانکی داشت چون طلیعه آن لشکر بدید مصلحت در آن دید که از جانکی رخت بیرون بندد تا رعیت زیر پا پامال نشود لهذا با کسان خود بقلل بازفت رفت و در مدت سه ماه شاهزاده در جانکی روز گذاشت و بواسطه رسالت و رسول شاهرخ خانرا رام ساخت و نزد خود آورد و حکومت جانکی را هم باو گذاشت و پسر او را حزب و ملتزمین خدمت خود ساخت و آهنگ جانکی گرمسیر نمود و توپخانه را از جبال شامخه برحمت تمام عبور داد و بچمن مالمیر درآمد در کنار رود کرن محمدتقی خان بختیاری با لشکری از سواره و پیاده علم مخالفت ساز کرده سپاه شاهزاده را پیشباز نمود

دار دوی شاهزاده را مانع از آب نمود پانزده روز در میانه کار بمقاتلت و مبارزت میرفت و در روی فتح و ظفر از هیچ طرف هویدا نبود

شاهزاده دانست که محمدتقی خان را قدرتی بکمال است و بآسانی سر بر خط فرمان نگذارد همی خواست که کار بصلح و سلم انجامد محمدتقی خان نیز محض اینکه مراتع و مرابعش پی سپر سنابک ستور نشود چاره را در مصالحت دید و خود بقلعه تل که از معظم ترین قلاع و حصون او بود کوچ داد و برادر خود علینقی خانرا که مردی سرد و گرم روزگار چشیده بود بخدمت شاهزاده گسیل داشت که اینک سزاوار است که طرفین دست از جنگ و جوش باز داریم و شروط مصالحت را بواسطه

رسالت تعیین فرمائی و از پس و فرزند خود را با آذوقه و علوفه برسم هدیه شاهزاده را
فرستاد و اظهار اطاعت اولیای دولت را منمود و همی خواست در موقع دیگر شاهزاده را
ملاقات نماید شاهزاده علیقلی خان را حرمت گذاشت و گفت اگر خواهید یکباره این
جوش و خروش خاموش شود خود محمد تقی خان بانیجانب آمده بدیدار خود ما را شادخوار
سازد و الا غبار کدورت بکلی مرتفع نشود و صفای خاطر او بر ما واضح نگردد

پس از آنکه فرستاده بخدمت محمد تقی خان مراجعت کرد و داستان از سر تا سر بگفت
محمد تقی خان بتوسط منوچهر خان معتمد الدوله که با هم عقد اتحاد محکم داشتند چاره طلبید
منوچهر خان آقا سید عبد الحسین خان شوشتری را نزد حسام السلطنه فرستاد که اینک
بصواب نزدیکتر است که با محمد تقی خان سخت گیری نکنی و حضور او را نخواهی و طریق
شوشتر بسپاری تا درین محرم مصیبت حضرت سید الشهداء علیه السلام را باتفاق بپای
بریم شاهزاده دستور او بپذیرفت و گروگان از بختیاری گرفته راه شوشتر پیش گرفت
و آنها را بمنوچهر خان سپرد دو سال که از این واقعه سپری شد محمد تقی خان دیگر باره لوای
خودسری برافراشت و اوامر دولت را یکباره پشت پای زد نخست با شاهزاده نیر الدوله
فرخ سیر میرزا حکمران خوانسار و گلپایگان ابواب مکاتبت فراز کرد و در عصیان با
دولت مواضعه نهاد از آن پس به تهیه کار پرداخت و تمام نواحی و اطراف بختیاری را
بتحت اقتدار خود درآورد و منال دیوان از ضبط نمود چنانکه خزائنی متدرجاً ترتیب داد
و ده هزار سوار مسلح آماده و فراهم داشت

چون این اخبار گوشزد پادشاه قاجار شد منوچهرخان معتمدالدوله را در دفع و رفع
او مامور ساخت مشارالیه در اول خریف پنجاه و هفت از اصفهان خیمه بیرون زد و نخست
آهنگ اراضی خوزستان و سرحد مملکت روم و ایران کرد

فوج خوی و فوج ششم تبریز و فوج لرستان و تفنگچی کلبادی مازندرانی و سوار بختیاری
و لرستانی و سپاهی که در تحت فرمان سلیمانخان ارمنی بود با شش عراده توپ ملازم
خدمت ساخت و براه خوزستان پیش گرفت و همه جا توپهای جنگی را با خود حمل داد
و هرجا بکوهستان و ییلاقها عبور کرد و پیچ سارهای سخت پیش آمد بفرمود تا با تبر و آلات
بشکستند و توپها را عبور دادند و از آبها و سنگلاخها هم بدست توپچیان و سربازان
عراده های توپ را بکشیدند و راه ببریدند علیقی خان برادر محمد تقی خان که ملازم سفر بود
برادر را ازین درنگ و شتاب آگهی فرستاده پیام داد که چاره خویش کن بلکه ازین
مخالفت دست باز دار محمد تقی خان که مردی دنیا دیده و سرد و گرم روزگار چشیده بود
عقیده برادر را به پسندید و مصلحت در آن دید که با منوچهرخان معتمدالدوله راه موافقت
بپاید چه ازین پیش ما بین ایشان دوستی و یکانگی درمیان بود در حال برادر خود محمد
کریمخان را که راه مردم واری را نیکو می دانست با سوغاتی درخور باستقبال منوچهرخان
معتمدالدوله فرستاد بالجمله محمد کریم خان طی طریق کرده درک خدمت منوچهرخان معتمدالدوله
نمود و هدیه پیش داشت مورد ملاطفت آمد معتمدالدوله سخت فرحناک شد که بدون جنگ
و جدال کار بر وفق مرام شد چیزی نگذشت که خود محمد تقی خان با اشراف و خوانین

قبایل دزفول

قبائل در منزل مالمیر بملاقات معتمدالدوله نائل آمد شرط محبت از طرف منوچهر خان منظور گردید
و بدیدارش شاد خوار شد و بجامه گرانبها پیکرش را مزین داشت
آنگاه محمد تقی خان معتمدالدوله را دعوت کرد که شبی در قلعه تل مهمانی او حاضر شود و قبول
کرد معتمدالدوله با سران سپاه بقلعه تل برآمد و شبی بخوشی برد خان بختیاری لازمه ضیافت
بجای آورد و گفت همی خواهم با عشیرت خود درین قلعه بمانم پس از آنکه سردی زمستان
سپری شد درک خدمت ترا در شوشتر نمایم منوچهر خان چون او را راستگو دانست قبول
این مسئول نمود بالجمله محمد تقی خان باکسان و اقربای خود در قلعه تل بماند منوچهر خان راه
شوشتر گرفت و در بیستم محرم الحرام وارد شوشتر شد
اما از آنسوی بعد از انقضای ماه بهمن و اسفندارمذ محمد تقی خان بوعده وفا نکرد و بشوشتر
حاضر نشد هرچند او را وعد و وعید و بیم و امید دادند مفید نیفتاد و استنکاف همی نمود علینقی
خان و محمد شفیع خان که حاضر خدمت منوچهر خان بودند گفتند که همانا محمد تقی خان عدم
حضورش بجهت عدم اطمینانست بعلاوه بعضی سرکردگان بختیاری با او نرد مخالفت میبازند
اگر اجازت رود علینقی خان بقلعه تل سفر کرده در حراست عشیرت او مواظبت نماید باشد
که محمد تقی خان حضور خدمت ترا پشت پای نزند
منوچهر خان این رای را پسندید علینقی خان و محمد حسین خان قراگوزلو را روانه قلعه تل نمود
ایشان بفرموده بقلعه تل برشده او را دیدار کردند و یگانگی منوچهر خان را با او بیان نمودند
خلاصه محمد تقی خان را بصحرای (لهبری) که بیخ سنگی شوشتر است بیاوردند هم در آنجا محمد تقی خان

د لهبرار امد

خواستار اند که میرزا محمد خان کلبادی که محرم درگاه منوچهر خان است حاضر شده اطمینانی

از نوازد و پیمانی از نو نهد معتمد الدوله محض اتمام حجت میرزا محمد خان را بخدمت او فرستاد

میرزا محمد خان بفرموده او را دیدار کرد اینکرت هم بکار انجام نیافت پیغام داد که اگر منوچهر خان

ملاقات مرا طالب است خود بدینجانب شتابد تا این نفرت بدل بمودت شود

هرچند شفیع خان و محمد حسین خان و میرزا محمد خان او را از اینگونه پیام ممنوع داوند پذیرفتار

نگشت لاجرم منوچهر خان بعد از استماع اینخبر با حاضرین گفت هرچند مرا قوت دفع او

موجود است اما از آنجا که راهی پیموده و تا باین حد آمده او را نادیده می انگارم بهتر آنست

که از همانجا بقلعه خود شتابد تا آنچه ازین پس سرنوشت او خواهد بود بدو خواهد رسید

محمد تقی خان بار بر بست و بقلعه تل کوچ داد و سایر سرکردگان هر یک بمحال خویش رفتند

درینوقت منوچهر خان به تجهیز لشکر و سپاه بپرداخت و بفرمود تا از قبایل هفت لنگ

بختیاری مردان رزم آزمای کاری انجمن شوند کلبعلی خان و جعفر قلیخان پسر اسد خان

بختیاری با مردم خود برسیدند علی رضا خان که پدرش را محمد تقی خان مقتول ساخته

بود با دلی پرکین و مردمی کینه جوی حاضر لشکرگاه شد علی همت خان و مهدیقلی خان و دیگر

سران بختیاری بالشکرهای ساخته و پرداخته گرد آمدند

آنگاه معتمد الدوله با جندی مجند و قشونی مُنَد از شوشتر کوچ داده در تحت قیصری فرود شد

و سلیمانخان سهرتیب برادر زاده خود را بطلایه سپاه و نظم لشکر اختیار نموده طریق قلعه تل

پیش داشت بعد از این اخبارات محمد تقی خان دانست که با آنهمه سپاه رزم دادن نتوانست

بندان زدنست و توقف در قلعه تل را مصلحت ندانست اموال و اثقال و عشیرت و تبار خود را
برداشته با ابطال رجال نزدیک شیخ ثامر خان فرمانگذار قبائل چعب شتافت و چنان
دانست که معتمدالدوله را با شیخ چعب قوه مبارزت نباشد بعلاوه چعب از حدود روم آ
داو را در آنجا و راه عبور نیست و اگر هم در تحت سلطنت روم نباشد از توابع فارس است
در هر صورت بیرون از حکومت معتمدالدوله است و شیخ چعب فرمان پذیر هیچ پادشاه
نبوده و همواره پانزده هزار سوار جرار آماده و حاضر دارد

مع القصه محمد تقی خان در فلاحیه سکونت اختیار کرد و از آنطرف معتمدالدوله قلعه تل را در
تحت نظر علیرضا خان پدر کشته سپرده خود بجانب چعب با لشکر فراوان بتاخت نخستین پیام
با شیخ ثامر خان فرستاد که سزاوار آنست که محمد تقی خان را که روی از دولت گردانیده
با من فرستی و فتنه خفته را انگیختن و بندگان خدا را خون ریختن سبب نباشی

شیخ ثامر خان جواب فرستاد که من و محمد تقی خان هر دو تن از چاکران درگاه پادشاه
ایران میباشیم لکن امروزه چون او در پناه من آمده اگر حفظ و حراست او نکنم در میان
عرب هدف سرزنش و شنعت باشم هم اکنون یکتن از شناختگان درگاه را بدینجانب
فرست تا محمد تقی خان را مطمئن خاطر ساخته بدان حضرت آرد معتمدالدوله سلیمانخان میرتیب را
برای انجام این امر روانه فلاحیه داشت و او شیخ ثامر خان و محمد تقی خان را امنی داده
باتفاق وارد لشکرگاه ساخت

معتمدالدوله بفرمود او را استقبال نمودند بعد از ورود بکمال مهربانی پذیرایی بجا آورده او با

ملا لطف بگشود و از گذشته سخن نفرمود میرزا محمد خان کلبادی را بمهمانداری او امر
کرد و چند تن را نیز بگماشت تا نگران او باشند که از لشکرگاه بیرون نشود
معتمدالدوله دیگر باره کس نزد ثامر خان فرستاد که عشیرت محمد تقی خانرا بسوی من
فرستد شیخ که هرگز گردن بحکم کسی در نداده در بیرون کردن ایشان از فلاحیه کار
برفق و مدارا نمود و ایشانرا بدفع الوقت وعده همی داد علی نقی خان بگرد آوردن سپاه
مشغول بود معتمدالدوله بعد از اطلاع از تجهیز علی نقی خان ناچار شده با تمام قشون
خود بسفر فلاحیه پیش وارد
محمد شفیع خان بختیاری که در لشکرگاه بود از معتمدالدوله اجازت خواست که بفلاحیه
شده باشد که علینقی خان و عشیرت محمد تقی خانرا حاضر خدمت سازد معتمدالدوله قبول کرده
او را رخصت داد لاجرم محمد شفیع خان بعد از ملاقات علینقی خان و پند و اندرز فراوان
او را همی خواست که ازین جوشش و خروش باز دارد و بخدمت منوچهر خان کام سپارد
سخنان او را وقعی نگذشت و در خیالات خود ساعی بود چون محمد شفیع خان کاری از
پیش نبرد با او همدست و همداستان شده و بدان سر شدند که بقوت لشکر و سپاه محمد تقی خانرا
از خیمه گاه منوچهر خان بیرون برند
بعد از روزی چند شبی که هوا تیره و تار بود باتفاق شیخ ثامر خان با پانزده هزار سوار
جرار از بختیاری و عرب برای شبیخون بتاختند و اطراف اردو را دایره مانند در میان
گرفتند و ایشانرا حصار داده یکباره گلوله های آتشین بباریدند

معتمدالدوله

معتمد الدوله که جهان دیده بود دانست که اگر دل ببازد کارش دیگرگون خواهد شد سلیمانخان سرتیپ را حکم داد که لشکریان را بگوید از آنگزاران باش تا راه فرار پیش ندارند و همگان برجای خود بوده باشند و توپچیان با گلوله توپ دفع اعراب دهند

بالجمله لشکر بختیاری و عرب با کمال جلادت یورش بردند و حمله های دلیرانه دادند و مرد و مرکب بخاک افکندند توپچیان بفرموده منوچهرخان دهان توپها بایشان بگشادند و آتش دادند سپاه عرب و بختیاری هر چند بانگ توپ را صدای موسیقار پنداشتند و بگیر و دار پرداختند اما در آخر لختی باز پس شدند دیگرباره دلیری کرده یورش افکندند

علیتقی خان چون شیر غضبان تا نزدیک بخیمه میرزا محمد خان کلبادی تاختن آورده بانگ درداد که هان ای برادر این همه گیر و دار از برای تست زود برخیز و راه فرار پیش دار محمد تقی خان از جای جنبش کرده که خود را ببرادر رساند اما او را اسلحه موجود نبود میرزا محمد خان کلبادی که شیر را از کمند جسته دید سخت بترسید و با گرزی که در دست داشت بروی فرود آورد و گفت چند تن او را در میان گرفته بسراپرده معتمد الدوله حمل دادند و باو گفت که این شبیخون برای رهائی محمد تقی خان است بهتر آنست که او را بفرمائی در این سراپرده محبوس نمایند معتمد الدوله دانست که سخن او مقرون بصوابست حکم داد تا او را بزنجیر گران بر نهاده بیک بند کشند

خلاصه لشکر بختیاری و عرب که میدان رزم را آزموده و مجرب بودند از ساعت پنج از شب تا یکساعت قبل از سپیده دم از هر جانب اردو همی یورش افکندند و بسی

پیادها را

فوج قدیم خوی و دو فوج قراجه داغ و فوج قهرمانیه و فوج خلج ساوه و فوج زرندیات و سواره بروجرد و کرمانشاهان برحسب امر پادشاه نزد معتمدالدوله آمد اما چون مدت میعاد شیخ ثامرخان بپایان رسید و از فرستادن عشیرت محمدتقی خان خبری سمر نگشت جز اینکه آقا عباس برادر کهتر محمدتقی خان بمیل خود نزد معتمدالدوله آمد

معتمدالدوله بدان سر شد که دیگر باره لشکر بفلاحیه کشد اما شیخ ثامرخان علینقی خانرا گفت که ازین زیاده مرا نیروی حراست شمائیست صواب آنست که بدیگر جای تحویل دهید علینقی خان از فلاحیه بیرون شد و از قفای او زنان و فرزندان محمدتقی خان کوچ داده بدست آویز قرابتی که با خلیل خان بهبه داشتند بخانه او شتافتند خلیل خان نیز چون توان انکار نداشت ایشانرا با خویش راه نداد ایشان ناچار طریق شعاب قلل جبل گرفتند تا در جبال شامخه معقلی بدست کنند از قضا در این آمد و شد با اردوی دولتی روبرو شده بعد از زد و خورد دستگیر و گرفتار آمدند چون خبر بمعتمدالدوله رسید صفرعلیخان با جلالرا بلشکرگاه منصورخان فرستاد تا ایشانرا بشوشتر حمل دهد هم محمدکریمخان از فلاحیه بیرون شده بخانه خلیل خان بهبه فرود شد و خلیل خان بیتوانی کس نزدیک علیرضاخان که از قبل معتمدالدوله در قلعه تل جا بداشت فرستاد و او را آگهی داد

علیرضاخان بفرموده جماعتی را بدستگیر کردن او مأمور نمود و خود نیز از دنبال شتاب گرفت از آنسوی محمدکریمخان تفرس انجال کرده از خانه خلیل خان فرار کرده در عرض راه با علیرضا خان دچار شد از دو جانب جنگ به پیوستند و مردانه بکوشیدند در میانه محمدکریمخان بزخم

گلوله تفنگ از اسب در افتاد و جان بداد

از جانب دیگر گروهی از سواران معتمد الدوله که برای گرفتن محمد کریمخان بیرون شدند ناگاه بمحمد شفیع خان سامانی باز خوردند در اراضی دیناران او را گرفته زنجیر کشیدند علیقی خان از گرفتاری او آگاه شده از ملا محمد دینارانی استمداد کرده با گروهی بر سر سواران تاختن آورد و محمد شفیع خان را از ایشان گرفته رها ساخت از انسوی علیرضا خان انخبر بشنید که علیقی خان با ملا محمد دینارانی محمد شفیع خانرا رها ساخته اند از قلعه تل بیرون تاخت و بدانجماعت در رسید و جنگ به پیوست و در اول حمله ایشانرا درهم شکست علیقی خان فرار کرده بر جبلی بلند صعود کرد و ملا محمد مقتول گشت و بسیری مردم او و لشکر علیقی خان دستگیر گشتند علیرضا خان گرفتارانرا محبوس کرد و سر ملا محمد را از تن دور کرده نزدیک معتمد الدوله فرستاد درینوقت معتمد الدوله دید که شیخ ثامر خان در ادای منال دیوان و فرستادن علیقی خان نقض عهد کرد و گروکان او را زمان نکال برسید و حکم کرد تا فدعم و مرید را در بازار شوشتر سر از تن برگیرند شیخ ثامر خان نیز بر خود نهاده بود که ایشانرا بقتلگاه فرستاده چه از پیش زن و فرزند هر دو تن را به بریدن موی و پوشیدن لباس سوگواری امر کرده بود

بالجمله مردم شوشتر چون از حکم منوچهر خان آگهی بدست کردند آقا سید حسین شوشتری و دیگر علمای آن بلده نزد منوچهر خان آمده زبان بشفاعت گشودند و ایشانرا از قتلگاه نجات دادند

معتمد الدوله پس از آنکه از هلاکت آن دو تن چشم پوشید امر کرد تا هر دو را در خانه آقا محمد زمان شوشتری جای دادند و بتوانی آهنگ چپ کرد این هنگام نیز از پادشاه قاجار

منشور رسید

فوج قدیم خوی و دو فوج قراجه داغ و فوج قهرمانیه و فوج خلج ساوه و فوج زرندیات و سواره بروجرد و کرمانشاهان برحسب امر پادشاه نزد معتمدالدوله آمد اما چون مدت میعاد شیخ ثامرخان بپایان رسید و از فرستادن عشیرت محمد تقی خان خبری سمر نگشت جز اینکه آقا عباس برادر کهتر محمد تقی خان بمیل خود نزد معتمدالدوله آمد

معتمدالدوله بدان سر شد که دیگرباره لشکر بفلاحیه کشد اما شیخ ثامرخان علیقی خان را گفت که ازین زیاده مرا نیروی حراست شما نیست صواب آنست که بدیگر جای تحویل دهید علیقی خان از فلاحیه بیرون شد و از رفقای او زنان و فرزندان محمد تقی خان کوچ داده بدست آویز قرابتی که با خلیل خان بهبهٔ داشتند بخانهٔ او شتافتند خلیل خان نیز چون توان اینکار نداشت ایشانرا با خویش راه نداد ایشان ناچار طریق شعاب قلل جبل گرفتند تا در جبال شاه محمد معقلی بدست کنند از قضا در این آمد و شد با اردوی دولتی روبرو شده بعد از زد و خورد دستگیر و گرفتار آمدند چون خبر معتمدالدوله رسید صفرعلیخان با جلالرا بلشکرگاه منصورخان فرستاد تا ایشانرا بشوشتر حمل دهد هم محمد کریمخان از فلاحیه بیرون شده بخانهٔ خلیل خان بهبهٔ فرود شد و خلیل خان بیتوانی کس نزدیک علیرضا خان که از قبل معتمدالدوله در قلعهٔ تل جابد داشت فرستاد و او را آگهی داد

علیرضا خان بفرموده جماعتی را بدستگیر کردن او مأمور نمود و خود نیز از دنبال شتاب گرفت از آنسوی محمد کریمخان تفرس اینحال کرده از خانهٔ خلیل خان فرار کرد و در عرض راه با علیرضا خان دچار شد از دو جانب جنگ بپیوستند و مردانه بکوشیدند در میانه محمد کریمخان بزخم

گلوله تفنگ از اسب در افتاد و جان بداد

از جانب دیگر گروهی از سواران معتمد الدوله که برای گرفتن محمد کریمخان بیرون شده بودند ناگاه بمحمد شفیع خان سامانی بازخوردند در اراضی دیناران او را گرفته بزنجیر کشیدند علیقی خان از گرفتاری او آگاه شده از ملا محمد دینارانی استمداد کرده با گروهی بر سر سواران تاختن آورد و محمد شفیع خان را از ایشان گرفته رها ساخت از آنسوی علیرضا خان این خبر بشنید که علیقی خان با ملا محمد دینارانی محمد شفیع خانرا رها ساخته اند از قلعه تل بیرون تاخت و بدان جماعت در رسید و جنگ به پیوست و در اول حمله ایشانرا درهم شکست علیقی خان فرار کرده بر جبلی بلند صعود کرد و ملا محمد مقتول گشت و بیشتر مردم او و لشکر علیقی خان دستگیر گشتند علیرضا خان گرفتارانرا محبوس کرد و سر ملا محمد را از تن دور کرده نزدیک معتمد الدوله فرستاد درینوقت معتمد الدوله دید که شیخ ثامر خان در ادای منال دیوان و فرستادن علیقی خان نقض عهد کرد و گروگان او را زمان نکال برسید و حکم کرد تا فدعم و مزید را در بازار شوشتر سر از تن برگیرند شیخ ثامر خان نیز بر خود نهاده بود که ایشانرا بقتلگاه فرستاده چه از پیش زن و فرزند هر دو تن را به بریدن موی و پوشیدن لباس سوگواری امر کرده بود

بالجمله مردم شوشتر چون از حکم منوچهر خان آگهی بدست کردند آقا سید حسین شوشتری و دیگر علماء آن بلده نزد منوچهر خان آمده زبان بشفاعت گشودند و ایشانرا از قتلگاه نجات دادند

معتمد الدوله پس از آنکه از هلاکت آن دو تن چشم پوشید امر کرد تا هر دو را در خانه آقا محمد زمان شوشتری جای دادند و بنوائی آهنگ چپ کرد این هنگام نیز از پادشاه قاجار

منشوری برسید

منوشهری برسید که ما فلاحیه و نواحی آنرا از تحت حکومت فرهاد میرزا و عمال فارس انتزاع
کردیم و علاوه بر اصفهان و لرستان و خوزستان با تو سپردیم پس میرزا محسن خان شوشتری را
بحکومت شوشتر باز گذاشته روز هشتم رمضان راه فلاحیه بر داشت

لاجرم بعد از تواتر این خبر شیخ ثامر خان بصیانت قلعه و حصانت حصار پرداخت اما با خود
اندیشید که قلعه فلاحیه را آن رصانت نیست که با چنین سیل بنیان کن استقامت کند ناچار
اموال و اثقال و زن و فرزند خود را برداشته روی بقلعه کوت شیخ نهاد که معقلی استوار
وحصنی مستحکم داشت پس از آنکه هزیمت او بمعتمد الدوله رسید شیخ مسلم را که حضور داشت فرمود
اینک نزد برادر خویش شیخ عبد الرضا شتاب کن و او را از بغداد با خود همراه آورده حکومت
فلاحیه خاص او خواهد بود و نیز آقا محمد زمان شوشتری را روانه کوت شیخ ساخت و گفت
او را از من پیام برسان که اگر هم اکنون نزدیک ما شتاب گیری و منال دیوانرا ادا نمائی
همچنان شیخ قبیله و میر سلسله خواهی بود آقا محمد زمان برفت و بی نیل مقصود رجعت نمود
معتمد الدوله کوچ بر کوچ داده باراضی فلاحیه آمده بار بنهاد مردم بلده قرآن مجید حمایل کرده
استقبال نمودند درینوقت شیخ عبد الرضا برسید و بحکومت فلاحیه برقرار شد محمد علی خان ماکوئی
ملقب بشجاع الدوله را منوچهر خان بحکومت بختیاری فرستاد و دو فوج خوی و دو عراده
توپ و هزار تن سوار با او همراه کرد و مقرر داشت که از مردم بختیاری دو فوج سرباز بساز
کند و خراج پنجساله بختیاری را که لا وصول مانده است وصول کرده بفرستد و از بزرگان
و خوانین آنجا جماعت یکصد خانوار بشرط گروگان بسوی طهران روانه نماید بخواستاری شجاع الدوله

محمد بیک کلنی

محمد مهدیخان و علیرضا خان از قبایل هفت لنگ بختیاری و کلب علیخان و جعفر قلی خان از قبایل چهار لنگ با او همسفر شدند تا انجام مقصود را بشورد و شورتیشان کارزنند خلاصه شجاع الدوله راه بختیاری گرفت آقا شیخ ثامر خان با خود خیال کرد که بسبب غدت گرما و سورت تابستان معتمد الدوله را در آن اراضی تاب اقامت نخواهد ماند و مراجعت خواهد نمود بعد از مراجعت او بر فلاحیه تاختن خواهد آورد

اما معتمد الدوله سخت با گرما مقابلت کرده از عزیمت خود دست باز نداشت ناچار شیخ از اقامت کوت شیخ دست باز داشت و بطرف کویت که در اراضی حجاز است کوچ داد و مخفی نمیرنیست در نیوقت شیخ عبدالرضا که سالها بامید حکومت فلاحیه میرنیست بی بنی از فلاحیه راه فرار پیش داشت و برادرش شیخ مسلم نیز از لشکرگاه گریخته بدو پیوست همچنان فدعم و مرید که سپرده میرزا محسن خان بودند از شوشتر بگریختند

معتمد الدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر فرمانگذاری خوزستان نموده بولی فرج الله مفوض داشت و محمره را که بفتنه بصریان خراب شده بود حسکم بتعمیر و آبادانی کرد و حاجی محمد علی حمصی را بسفارت بصره نزد متسلم فرستاده پیام داد که یا محمره مدت شما آباد خواهد شد یا بصره چون محمره خراب میشود علی پاشا وزیر بغداد را نیز از اینگونه پیامی کرد و ارکار داران دولت خواستار آمد که باراضی روم تاختن کند و کیفر خرابی محمره را باز جوید امنای دولت ایران چون بتوسط وزرای دول خارجه انگلیس و روس ساز مصالحت و مسالمت با روم داشتند اجازت نکردند لاجرم معتمد الدوله از جیب بشوشتر و از آنجا بدزفول

سوزانی

سفر کرد و محمد تقی خان را مغلولاً با پنجاه و نه عراده توپ و دو خمپاره و یک قنفذ و
بسیار اسبان تازی مصحوب فوج میرزا محمد خان کلبادی روانه دار الخلافه نمود و حکومت
درزفول را بحاجی ملا احمد کرمانشاهانی باز گذاشت و احمد خان پسر حسن خان والی فیلی را
رخصت پشت کوه فیلی داد و محمد حسینخان خرقانی را تشریف حکومت لرستان کرد و مولی
فرج الله سپاهی جنگجو مأمور شد که یک چندی در چپ متوقف باشد که مبادا شیخ تامر
خان ساز مراجعت فلاحیه کند درینوقت محب علیخان ماکوئی تسویه امور بختیاری را
داده بخدمت معتمد الدوله شتافت و حساب خراج بختیاری را با او باز نمود و از روی
سجلی برای سند خود گرفته روانه دار الخلافه داشت و هم قشونی که از مردم بختیاری
گرفته بود از سان معتمد الدوله گذرانید

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت علیقلی خان برادر محمد تقی خان که از منوچهر خان
معتمد الدوله گریخته بود نبرد فرهاد میرزا بفارس رفت شاهزاده او را روانه طهران نمود

واقعه سال یکهزار و دویست و شصت و یکم

درینسال الله قلی میرزای ایلخانی حکمران بروجرد بخیال بعضی دعاوی پرداخت
وهمی خواست بزور بختیاریان سرلک[2] کار خود را از پیش ببرد این بود که محمود خان
کاشانی وزیر ایلخانی راه طهران پیش گرفت تا خیال او را در دربار طهران معلوم دارد
ایلخانی بعد از رفتن او سخت برتپید و نامه بخسرو خان بختیاری سرلک نگاشت
که محمود خان بد انسر است که مرا در حضرت پادشاه گناه کار قلمداد کند اینک چند سوار بفرست

تا او را

[2] (بختیاری سرلک یکی از شعب تیره های هفت لنگ است که در جزو بختیاری بروجرد است)

تا او را در عرض راه تباه نمایند محمود خان دو اسبه خود را بطهران رسانید و از صدمت ایشان

در امان ماند

واقعه سال یکهزار و دویست و شصت و دوم

١٢٦٢

در اینسال محمد شاه قاجار بدرود زندگی گفت در بیوقت حکومت بروجرد با جمشید خان

ماکوئی بود و مشار الیه در بیرون بروجرد در محال سیلاخور و اراضی بختیاری تابع بروجرد

سکونت داشت و با سراپرده شاهانه و سرباز و ثروتی فوق العاده روز میگذاشت پیش

از آنکه خبر فوت شاه گوشزد او بشود مردم آن اراضی اطلاع کرده ناگاه بروی تاختن

کردند و مال او را بغارت بردند جمشید خان یک تنه راه فرار پیش داشت

هم در اینسال افراسیاب خان باجلان بعد از وفات محمد شاه در محال بروجرد آغاز بزرگکاری

نموده مصدر شرارت شد و با بزرگان بختیاری نیز مرافقت و موافقت داشت

شاهزاده احتشام الدوله از طرف دولت در بیوقت بحکومت بروجرد و سیلاخور منصوب شد

محض دوراندیشی حکومت باجلانرا با فراسیاب خان باز گذاشت

و باقرخان و اسد خان و علینقی خانرا بحکومت بختیاری فرستاد ایشان بعد از بیرون شدن

از شهر پای از دائره اطاعت بیرون نهادند زیرا که اخذ خلعت و اجازت مراجعت را از

ضعف حال شاهزاده شمردند از این روی یکباره حدود بختیاری و بروجرد آشفته شد اما

شاهزاده آتش غضب و سخط را بزلال صبر و سکون بنشاند و با پیام مهرآمیز آتش رودشانرا خاموش

کرد

واقعه سال یکهزار و دویست و شصت و چهار

در اینسال شاهزاده اردشیر میرزا بحکومت خوزستان و لرستان و بختیاری و نظم اراضی

چهب دراهم

حسب ورامهر مأمور شد سلیمانخان گرجی برادرزاده منوچهرخان معتمدالدوله بوزارت او منصوب شد مشارالیه بسیج سفر کرده با دو فوج سرباز کمره و کلپایکان و دو فوج لشکر لرستان و یکفوج سرباز فریدن و چهارمحال و چهارصد تن سوار شاهسون و چهارصد سوار چکنی و فریدن و جماعتی از ملازمان رکابی و دویست تن توپچی و هشت عراده توپ و قورخانه لایق در عشر آخر ربیع الاخر از دارالخلافه بیرون شد و نخستین باراضی کمره و کلپایکان و خوانسار و چهارمحال و فریدن عبور کرده سرکشان بختیاری راکه دراینمدت مشغول خودسری بودند آرام نمود و قلاع ایشانرا خراب نمود از جمله قلعه ارژن راکه درحوالی اراضی بختیاری بود و حصنی حصین داشت ازبنیان برآورد و شش ماه چمن سنکباران و قپیرر الشکرگاه کرده بعد از نظم آنجا آهنگ لرستان کرد

واقعه سال یکهزار و دویست و شصت و پنج

دراینسال مردم اصفهان سر بشورش درآوردند و با غلامحسین خان سپهدار حکمران اصفهان رزم دادند ناچار سپهدار از دارالخلافه استمداد کرد سوار بختیاری و باجلان و فوج سیلاخوری و افواج فیروزکوهی و تفنگچی سورتی و شکی و بعضی سواران دیگر عزیمت اصفهان نمودند و بلشکر او پیوستند و با مردم اصفهان رزمی سخت داده جمعی از طرفین مقتول آخرالامر اهل شهر شکست خورده باستیمان درآمدند

طغیان مردم بختیاری

پس از آنکه شاهزاده احتشام الدوله حکمران بروجرد و بختیاری باقرخان و اسدخان را

بحکومت بختیاری فرستاد ایشانرا با خلعت گرانبها روانه داشت پس از ورود به بختیاری

شاهزاده را بچیزی نشمردند و یکباره دست جور و تعدّی از آستین بیرون آوردند و از

ادای مالیات و اطاعت حکم دولت سر باز زدند چنانکه یکشب اسدخان با جمعی سوار و پیاده

بقبیله عبدالوند شبیخون برد و بسیار کس از مردان آنجماعت را بهلاکت رسانید و اموال ایشانرا

بغارت برد و زنان و دختران را اسیر گرفت و نیز وقتی قریه دیگر را بمعرض نهب و یغما داد

و بر صغیر و کبیر رحم نیاورد و نیز وقتی چندین نفر از سربازان فوج سیلاخوری را حکم

داد اسیر گرفتند و بر درخت ابست و ایشانرا هدف گلوله خود ساخت و نیز افراسیاب خان

باجلان در عصیان خود طغیان نمود و برادر خود درابسوطن از هر دو چشم نابینا ساخت

چون این اخبار گوشزد احتشام الدوله شد دفع ایشانرا واجب شمرد نخستین افراسیاب خان

و قاسمخان باجلان و علیمحمد خان بختیاری را بحسن تدبیر حاضر شهر ساخته هر سه تن را ماخوذ

داشت و در کنده و زنجیر کشید آنگاه برای نظم قبائل ممی وند بختیاری و زلقی و طایفه

هرلک تا چمن فتح آباد برآمد خسرو خان سرلک که در آن اراضی بجلادت و شجاعت شناخته

دور و نزدیک بود و بخودسری و غرور زندگی مینمود و همواره جماعتی بسیار از پیاده و سواره

بختیاری در اطراف او حاضر بودند احتشام الدوله را وقعی نمیگذاشت و همی گفتا ورا

آنقدرت نباشد که با من طرف شده ضدیّت نماید

لاجرم خسرو خان پس از استماع ورود شاهزاده با پنجاه سوار کاری برنشست و با کمال

بی اعتنائی بلشکرگاه احتشام الدوله درآمد و او را دیدار کرده بیکسوی لشکرگاه اردوی

شاهزاده

شاهزاده بار بهاد احتشام الدوله چون از قوت و قدرت او اطلاع داشت دانست که بارزم و پیکار با او برابری نتواند نمود بحیله و تزویر پیش آمده او را خواب کرده با کسان خود مواضعه نهاد در اینکرت که خسرو خان مرا دیدار نماید از هر سوی او را در میان گیرید و ماخوذش نمائید و اگر سواران او از در منازعت بیرون شدند ایشان را دفع دهید

بالجمله دیگر روز خسرو خان که از خیالات شاهزاده بیخبر بود با نخوت و خیلا بسراپرده شاهزاده درآمد و از هر در سخن راندند ناگاه لشکریان بتاختند و او را چون نگین انگشتری در میان گرفتند خسرو خان دانست که کار دیگر گونست چاره جز تسلیم ندید و با سارت تن در داد او را بند بر نهادند سواران او مقاتلت را بیهوده دانسته بطرف بختیاری راندند خسرو خان را با بند گران بطهران فرستادند و در انبار دولتی محبوس نمودند

هم شاهزاده اسد خان و باقر خان بختیاری را به تدبیر ماخوذ داشت پس از انجام این مطالب دفع خانبابا خان چهارلنگ را واجب شمرد خانبابا خان مزبور بشجاعت و دلاوری مشهور بود و در قلعه قهره معقلی محکم داشت و این چهارلنگ حکم او را مطیع و منقاد بودند و خندقی عمیق در اطراف قلعه بود و از بیرون قلعه سه برج افراشته و صد تن تفنگچی رزم آزمای بنگاهبانی قلعه همواره روز میشمردند

خلاصه شاهزاده با توپ و سوار و سرباز از چمن علی آباد کوچ داده پانزده فرسنگ بتاخت روز دیگر هنگام بامداد قلعه او را حصار داد پس از آنکه قدری از رنج راه بیاسود حکم یورش نمود از طرفین شروع بجنگ شد از طرف شاهزاده جواد خان سرهنگ بزخم گلوله از پای درآمد

وهیجده تن سرباز نیز بهلاکت رسیدند خان قلعه را بگذاشت و جانب خود گرفت
چون اهل قلعه بدون سردار ناچار سر تسلیم پیش داشتند و قلعه بدست شاهزاده افتاد
حکم داد تا او را بکلی خراب نمودند

واقعه سال یکهزار و دویست و شصت و شش

در اینسال میرزا قوام الدین که از سادات طباطبائی بود و پدران او حکومت کوه کیلویه
داشتند در کمال استبداد و استقلال میزیست و معروف بمیرزا قوما بود و حکمرانان
فارس را بچیزی نمی شمرد و با بزرگان بختیاری همدست و همداستان شده به پشت گرمی
ایشان از اطاعت دولت سرباز زد و اولیای دولت او را از حکومت معزول نمودند مشارالیه
قریب بسی سال نزد عبدالله خان امین الدوله و منوچهر خان روزهی شمرد چون نوبت
حکومت فارس به بهرام میرزا رسید محمد کریمخان قجر در کوه کیلویه حکومت یافت امور آن
اراضی روی باشفتگی گذاشت میرزا قوما که انتظار چنین روز میشمرد بر اسبی رهوار بر
نشسته عنان زنان بدان اراضی شتافت و بحصانت حصار و رزانت معقل پرداخت
و از غلات و حبوبات در هر جا انباشته ساخت و بخویشاوندی و پیوند با مشایخ اعراب
مستظهر گشته سر بخودسری برآورد و از قتل و اسیر کاروانیان و نهب و غارت اطراف کوتاهی نکرد
چون حرکات او گوشزد درباریان شد اردشیر میرزا بحکومت خوزستان و لرستان و نظم
آنحدود مامور شد بعد از نظم فریدن و چهار محال از راه بروجرد روانه لرستان و خوزستان
گردیده و اشرار قبایل پیرانوند و دسکوند و دیگر طوائف را آرام کرده از لرستان بدزفول

دهوله

و شوشتر سفر نمود و آنجد و د را نیز بنظام آورده سلیمانخان سهام الدوله را که سردار سپاه

وسمت وزارت داشت برای نظم رامهرمز با پنجهزار سوار و پیاده و شش عراده توپ

مأمور داشت مشارالیه طریق رامهرمز پیمود تا آن اراضی را انتظام کنند و مشایخ عرب

و خوانین بختیاری را که با میرزا قوام الدین طریق الفت میسپردند باز وارد خود ساخته

نیز از دنبال سهام الدوله کوچ میداد که اگر محتاج مدد شود او را پشتوان باشد

و مکتوبی چند شاهزاده بمشایخ و بزرگان اعراب نوشت و ایشانرا از دور میرزا قوام الدین

پراکنده نمود اما خود میرزا قوام الدین در قلعه چم ملاجامی داشت و سوار و پیاده بسیار

در خود جمع نمود و از اطاعت دولت سرباز زد سهام الدوله نخستین با میرزا رضا پسر

مشارالیه رزمی سخت داده او را بشکست پس از آن بقصد شبیخون کمر بست و از اول

شب علیرضا خان بختیاری و توشمال خان فیلی را با هشتصد مرد دلاور از آب عبره داد

با اینکه جمعی در آب غرقه شدند اعتنا نکرده از رود بدانسوی شده یکبار در قلعه آمدند قلعه گیان

بمقاتلت بر داختند نه تن از لشکریان را بزخم گلوله از پای درآوردند و بیست و دو تن را

مجروح نمودند با اینهمه فتوری عارض نشد و بحکم یورش قلعه را فرو گرفتند و برج و باروی اش را

با خاک پست کردند و چند عراده توپ کوچک از آنجا بدست کردند و نیز توپی بزرگ

که از زمان نادر شاه افشار در آنجا بجای بود و حملش مشکل بود بحکم شاهزاده خورد و درهم

شکسته شد میرزا قوام الدین را قوت درنگ نماند و از جرگاه بقلعه بهبهان گریخت

هم در ایشان احتشام الدوله بعضی بلدان عراق حکومت یافت نخست راه محلات پیمود

و در آنجا توم

دور آنجا مردم سرلک قلاع رفیعه برآورده بودند وجمعی از اشرار در آنجا سکونت داشتند
بعد از زد و خورد قلاع ایشان را خراب ساخت و با سپاهی جنگجو بفریدن تاختن آورد و
بعضی قلعه جات بختیاری را که از این پیش در آنجا بنا کرده بودند ویران نمود

حکومت احتشام الدوله در لرستان و خوزستان در سنه هزار و دویست و شصت و هفت

در سال هزار و دویست و شصت و هفتم هجری شاهزاده احتشام الدوله حاکم بختیاری و بروجرد
بحکومت لرستان و خوزستان سربلند آمد و بجهت نظم الصفحات بالشکری انبوه از خرم
آباد راه خوزستان پیش داشت و برادر خود ایلدرم میرزا را به نیابت لرستان برقرار کرد
(ایلدرم میرزا پسر عباس میرزای نایب السلطنه است که در شقاوت و خباثت نظیر نداشت
چنانکه هر وقت میخواست نهار و شام صرف کند بدون کشتن مظلومی دهان بغذا نمی آلود)
از آن پس جنگ با طایفه فیلی را پیشنهاد خود ساخته دو هزار تفنگچی و سوار از طایفه هفت لنگ
بختیاری و چهار لنگ و اسحق با حسینقلی خان و جعفرقلی خان و محمد رحیم خان روانه صیمره نمود
و از آنسوی ایلدرم میرزا را طلب داشت تا با لشکر یکبار رود صیمره آمده اطراق کرد و با
قبائل فیلی جنگ به پیوست لکن هیچیک را از لشکر دل گذشتن از رود نبود در میان گیرودا
خوانین بختیاری بالشکر برسیدند ایلدرم میرزا چون این بدانست دل قوی داشته از
رود عبره کرد و بتوانی در میان جماعت فیلی تفنگ های خویش را بگشادند محمد رحیم خان
و خوانین بختیاری نیز آغاز مقاتلت نمودند در نوقت مردم فیلی را پای مقاومت

نبود

بلغزید و بهر جانب پراکنده شدند و از دور و نزدیک شفعاء برانگیختند جماعتی دست توسل بدامان محمد رحیم خان زده گروهی به ایلدرم میرزا پناهنده شدند

هم درانیسال محمد علیخان بختیاری که از سران قوم و زعمای بوم بود باستظهار سواران جرار بختیاری راه خودسری پیمود و فرمان احتشام الدوله را بچیزی نشمرد و در بخفر سخی و دز فول در قلعه استوار نشیمن اختیار کرد و روز بروز کارش بالا گرفت تا یکباره دولت ایران وجود او را مخل دانسته شد ابراهیم میرزا پسر احتشام الدوله که از جانب پدر نیابت حکومت خوزستان داشت با هفصد تن تفنگچی و استعداد کامل تا کنار قلعه براند محمد علیخان هر روزه از قلعه بیرون میشد و با او رزم میداد و از طرفین جماعتی بهلاکت میرسیدند آخر الامر کار آذوقه بر مردم قلعه تنگ شد ناچار قلعه را گذاشته و گذشته شد ابراهیم میرزا اینمسئله را فوزی عظیم دانسته از تعاقب آنها دست باز داشت

وقایع سال هزار و دویست و هفتادم

درانیسال محمد علیخان یکی از رؤسای معروف هفت لنگ اوامر دولت را پشت پای زد و علناً یاغی شد ابراهیم میرزا با عده بسیاری از سواره بختیاری و باجلان و فوج لرستان بدفع او مامور شد بعد از زد و خورد کامل امید فتح از هیچ طرف پدید نشد لهذا حاجی شیخ جعفر مجتهد که نافذ الکلمه بود اصلاح ذات بین کرده طرفین دست از جدال و قتال برداشتند

وقایع سال هزار و دویست و هفتاد و سه

درانیسال که مملکت هرات بدست کارگذاران دولت ایران آمد محض عدم میل انگلیسها قشون

بوسیهن؟

بوشهر کشیدند و با سپاه ایران جنگها کردند این بود که علماء بلاد جهاد با انگلیسها را واجب شمردند دولت ایران نیز برای جلوگیری و نظم ثغور از پیاده و سواره اردوئی ترتیب داد و بسرحدات فرستاد و برای خوزستان اردوئی مرکب از نه هزار و هشتصد تن از سوار و پیاده مرتب نمود و روانه داشت علیمحمد میرزای سرتیپ با سوار باجلان و بختیاری نیز از جمله سپاهیان بودند و در خود خوزستان از چریک فیلی و بیرانوند و باجلان و یار احمدی و بختیاری و دیگر قبائل سه چندان بر این جماعت افزوده گشت

هم در اینسال کشتیهای دولت انگلیس در کنار محمره لنگر انداخت و گروهی را از کشتی پیاده کرده سنگری برآوردند و از آنجا تا سنگر ایرانیان هزار قدم مسافت داشت روز نهم رجب المرجب شروع بجنگ شد و طرفین رزمی دلیرانه نمودند از آنجا که توپهای انگلیسها بسیار کاری بودند کار را بر ایرانیان تباه داشتند یکی از سنگرهای نامی در دست محمد مرادخان بود نزدیک بود که سنگر را بجای گذارد و بگذرد حسینقلی خان باشنگچی بختیاری چون کار را دیگرگون دید قدم جلادت پیش نهاد و خود را بسنگر محمد مرادخان رسانید و او را از نو قوتی حاصل شد و شروع بجنگ کرد

وقایع سال هزار و دویست و هفتاد و شش

در این سال از طرف دولت حکومت جاهای گرمسیری که متصل بشوشتر است بضیاءالملک حکمران عربستان داده شد

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و یک

سابقاً مختصری از حالات محمد علیخان بختیاری ذکر شد صاحب مرآت البلدان او را از رؤسا و خوانین چهار لنگ میداند و میگوید در انسال مشارالیه در قلعه دِز جای کرد و بجهت رشادت و تهور فوق العاده علم مخالفت افراشت و جمعی از طوائف دور او جمع شدند از اینروی کارگذاران دولت را وقعی نگذاشت

لهذا ابراهیم میرزا با فوج بدفع او مأمور شد و نیز حسینقلیخان رئیس
بختیاری با سوار و پیاده برای گرفتاری محمد علیخان روانه
گردید اطراف دِزرا فرو گرفتند و چند روز مجادله و مقاتله
درمیان بود و از هر طرف عرصه را براو تنگ کردند آخر الامر
یکشب مردم بختیاری که راه و رخنه دِزرا میدانستند یورش بدروازه
که محل نشیمن خود محمد علیخان بود بردند چند نفر از کسان
محمد علیخان مقتول و مجروح شد خود او چون کار را
سخت دید در همان شب با طناب از قلعه بزیر
آمده راه خود گرفت قشون دولتی چون
از رشادت او اطلاع داشتند جرأت
نکردند که او را تعاقب نمایند

بنات

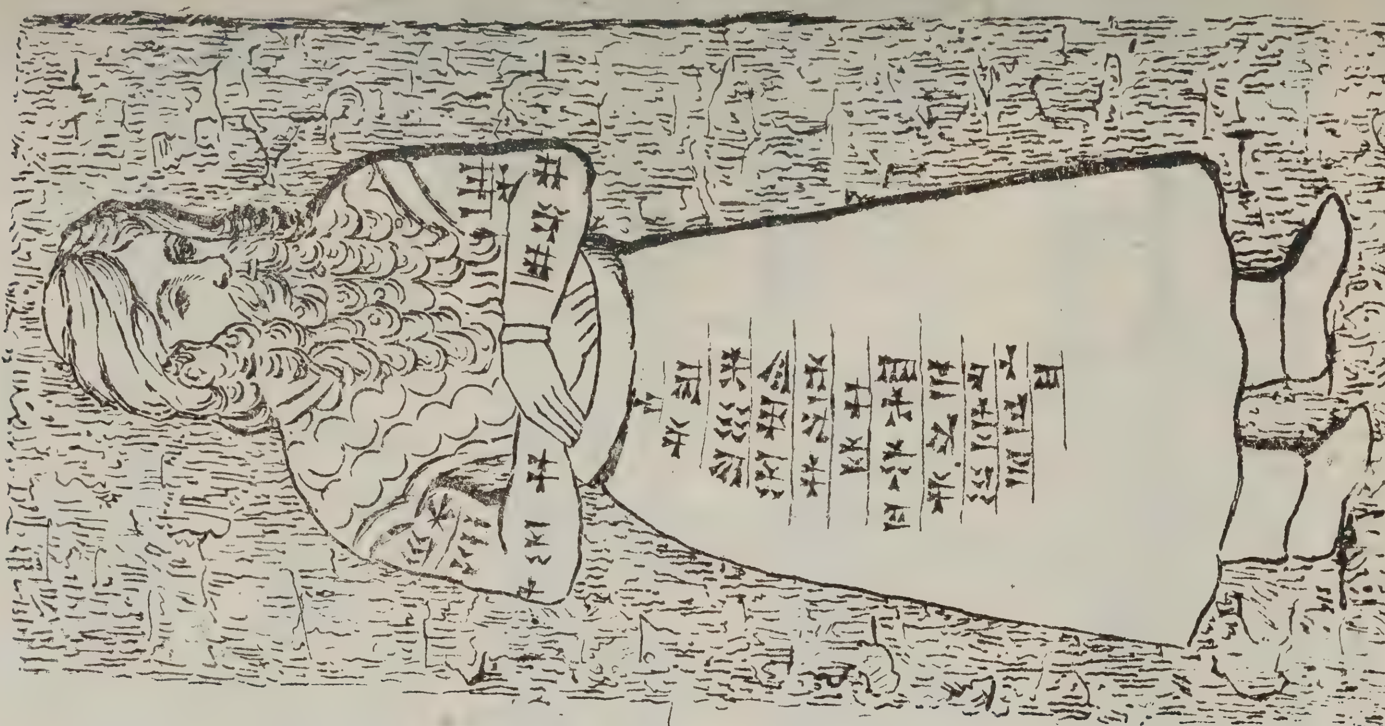
در وقتیکه مشغول نوشتن سفرنامه لیارد بودیم جناب معاون الدوله وزیر پست و تلگراف فرمانی از محمد شاه راجع بمعتمد الدوله ارائه داد که دستخطی بخط محمد شاه در حاشیه آن بود و سوادش درج میشود بصره در آنوقت جزو ایران بوده ندانستیم بچه ملاحظه در این دستخط است

سواد دستخط   معتمد الدوله روسفید بروح نایب السلطنه که از اول تا آخر از خدمت و صداقت تو بسیار رضامندم امر کرمانشاه تا حال خیلی مغشوش بود خوب منظم کردی امر محمره را مضبوط کردی یقین دارم در هر جا که شما مأمور بنظمش باشید هرگز عیب نخواهد کرد انصافاً نظم فارس و کرمانشاه با بصره را آن عالیجاه داد از شاهزادگان حرکت لغوی میشنوم که کارشکنی میکنند زود مضبوط میکنم محمد تقی خان بختیاری که بمردانگی و صداقت آمده انشاء الله همچنین روانه اش بکنم که بسیار سرافراز باشد از مردهای بزرگ باشد اگر قشون کشی سمت عراق عرب و بصره بشود ازو خیلی کارسازی میشود آدم با عرضه با مصرف را از خدا میخواهم از گوشه نشینی و دورگردی چه بر میآید بچه کار دنیا و آخرت میآید نظم همه الصفحات را از آن عالیجاه میخواهم امر رعیتی و نوکری را باید بسیار مضبوط بکنی ایل کلهر و گوران چرا وحشی صفتند مگر قشونهای رکابی که زحمت میکشند و بکار دین و دولت میآیند و با اسم و رسم و آبرو میشوند آدم نیستند نوکری که مثل نوکرهای شاه چراغ باشند هیچ کار نمیآیند نوکرها باید در هر سرحد در رکاب حاضر باشند در زحمت و راحت با ما شریک باشند نه اینکه اگر ما بدنبال بیائیم گوران نوکر است در سفر خراسان آذربایجان و سمتهای دیگر حاضر نباشند و نوکر زن و گاو و خرشان باشند دهم ربیع الثانی ۱۲۵۴

از نوشته



از نقوش حجاری شده کول فره است



از صور اشکفت سلمان است



از نقوش کول فره است

نباتات بختیاری ضمیمه نگارش جناب سردار اسعد

داخل بختیاری چنانکه از این پیش ذکر کردیم تمام کوه و سنگلاخ و جنگلهای پر درختاست بعضی اشجار این جنگلها ییلاقی و برخی قشلاقی است اشجار و نباتات ییلاقی مثل درخت مَهلَب که میوه اش مشابه انجوجک و خوش بواست و برای تجار هندوستان حمل میشود و چوب این درخت هم معطر میباشد و نیز بوته گون که کتیرا از او بعمل میآید و نیز درخت شن که در طهران معروف ببلاخوراست درختهای گرمیرش مثل درخت مورد که همیشه سبز و خزان ندارد و برگش معطر است و نیز بادام تلخ که درختش شبیه طاوسی است و درخت بسیاری میباشد که در امکنه دیگر یافت نمیشود و بزبان بختیاری اسامی مختلف دارد

و در جبال وسط گرمیر و ییلاق درختی میباشد موسوم به بلال که پوست چوبش قرمز و برنگ عناب است و از چوبش چوب چپق میسازند و برای تجارت به بعضی بلاد داخله حمل میشود و نیز در ما بین ییلاق و قشلاق درختی است موسوم به کیکم که از چوبش قنداق تفنگ و جعبه میسازند و بزبان فارسی موسوم بچوب چیت است و نیز در آن امکنه درخت عناب و انجیر فراوانست و درخت انار هم بسیار است که عمل میآورند ولی در جنگل نمیباشد در ماه آخر تابستان ایل بعد از آنکه محصول خود را جمع کرده از ییلاق بطرف قشلاق حرکت میکند و دیگر کسی در ییلاق بجای نمیماند و به تعنی بقشلاق میروند و در حرکت بقشلاق حیواناتشان علف خشک میخورند بعد از بارش چهل و پنج مهرا ن

کوهی است که پیاده از آن کوه بصعوبت میگذرند

امامزاده دیگر موسوم به (شاه مال بابا دی است) و بقعه او نیز در قشلاق و شباهت به بقعه دانیال دارد و نیز امامزاده ئیست در اندکا واقعه در قشلاق موسوم ببابا زاهد و نیز بابا زاهد دیگری است در چلو بقعه اش در وسط جنگل و کوه ها واقع شده و امامزاده احمد بدل در قشلاق است همچنین بابا احمد و امامزاده نیز نزدیک دزاسد خانست معروف بملکان بختیاریها و دزمر نور را باسم امامزاده دزملکان گویند

و در قشلاق بقعه ایست معروف بشاه قطب الدین که یکی از اقطاب سلسله شاه نعمت اللهی است و در سلسله اقطاب معروف بقطب الدین کاکی است در کتاب بستان السیاحه در سلسله اقطاب نام او را ذکر کرده و در مال میر دو بقعه است یکی موسوم بشاه دینار دیگری معروف بامام رضا خود اهالی گویند حضرت رضا در ایمکان نماز خوانده است ولی قبری هم در وسط بقعه موجود است اکثر امامزاده های واقعه در بختیاری را نمیتوان سندی برای آنها بدست آورد خود اهالی تمام این بقاع را امامزاده پیغمبر گویند در منجنیق نزدیک قلعه تل بقعه ئیست مخروطی الشکل اهالی امامزاده اش میدانند ولی خود من که بدقت ملاحظه نمودم اینمحل کوشکی است از برای قبر یکی از زردشتیان چنانکه اطرافش قبرهای زردشتیان موجود است که تمام از سنگ تراشیده شده

حکایت شیرین

یک امامزاده در چغاخور ییلاق در قله کوهی واقع است مشهور بشاه پرناس قلعه ممکا

دی است

دهی است ارمنی نشین نزدیک چقاخور کدخدای آنده که سالش متجاوز از صد بود و بنیه
قوی داشت مدعی بود که این امامزاده یکی از شاهزادگان کشیش های ارامنه است
وقتی مرحوم ایلخانی تظلم کرد که قدغن فرمایید قبر کشیش ها را بارد نمایید و مسلمانان
زیارتگاه خود قرار ندهند کدخدای مزبور میگفت که من در جوانی با پدر و مادر
بزیارت این بقعه میرفتم و اینک سه قریه خرابه که در سه طرف ایکوه واقع است
سابقا مساکن ارامنه بوده است و نیز مدعی بود که این کشیش مدفون یکی از شاهزادگان
بزرگ و کشیش نامی ارامنه بوده پس از آنکه ارامنه را شاه عباس اول باصفهان کوچ
داد اغلب گرفتار امراض شده بهلاکت رسیدند شاه عباس خواست آنها را به محلی
خوش آب و هوا بفرستد لهذا آنها را در چارمحال و فریدن سکنا داد کشیش مزبور
بعد از مدتی از ارمنستان باصفهان آمده از آن پس برای استطلاع احوال ارامنه بدهات
چقاخور رفت بعد از چندی ناخوش و مشرف بموت شد ارامنه سه ده هر کدام خواستند
او را در ده خود مدفون سازند خود کشیش محض رفع تشاجر گفت مرا در قله ایکوه که
مشرف بهر سه ده است دفن نمایید بعد از فوتش او را در همان مکان دفن کرده زیارتگاه
ارامنه شد پس از آنکه دهات مزبوره خراب و ایل نشین شد آن بقعه را زیارتگاه خود
قرار دادند امروزه بواسطه قول کدخدای مزبور اعتقاد اهالی نسبت به پیش کمتر شده اما
باز هم عده از جهال آنجا را زیارتگاه میدانند و نذورات مینمایند و برای امورات معظمه
خود بجان امامزاده مجعول قسم میخورند

شرحی که لورد گرزن درباب طوائف نوشته بود بجهت عدم صحت ترک شد طایفه هفت لنگ بختیاری مشتمل بر چهار طایفه بزرگ از قرار ذیل   ضمیمه نگارش جناب سردار اسعد

اول دورکی

شهی	زراسوند	اسیوند	موری	قدعلی	باباحمدی	عرب	آسترکی
شعب شهی ندارد	شهی برود طایفه است	شعب طایفه اسیوند	شعب موری	شعب طایفه قدعلی	شعب باباحمدی	شعب عرب	شعب آسترکی
	اهیاوند وکورکور	بردین	بابائی	حیل وند	کشکی	گنگم بز	چاربری
	طایفه اهیاوند	پل	علی جان وند	درناصری	سراج الدین وند	اولاد علی بیگ	گائیوند
	شعب اهیاوند	خواجه	بوری	صالح بادری	درویش دینه		
	احمد خسروی	گاوددش	توزری				
	توشمال	شهاروند					
	عمله جات حقانی خونشین						
	اهیا						
	الاسوند						
	ایمیری						
	شهو						
	میر						
	زنبور						
	طایفه کورکور						
	شعب کورکور						
	خدر سرخ						
	خدری						
	گرگه						
	باپیر						
	سیف الدین وند						

دوم

دوم (دینارانی) مشتمل بر چندین طایفه بزرگ است

طایفه اورک	طوایفی که مال امیر سوسن سکنا دارند
شعب طایفه اورک	نوروزی
خواجه	بویری
زنگی	سرقلی
قلعه سردی	سعید
غلام	لجمیر اورک
موزرموئی	گرونی
کشتی خالی	شیخ عالی وند
اولاد حاجی علی	شالو مال امیری
غریبی	کورکور
جلالی	عالی محمودی علی محمد خانی
ممسنی	عالی محمودی علی مردان خانی
چهاربیچه	بندونی
	شالو ساکن که از بلوتک

سوم طایفه (بابادی)

عالی انور	عکاشه	راکی	کله	ململی
شعب طایفه عالی انور	شعب طایفه عکاشه	شعب طایفه راکی	شعب طایفه کله	شعب طایفه ململی
تقی عبدالله	مراد	کلاوند	گله	سیله چین
عالیور	عالونی	قاسم وند	پنبدنی	کورو وند
آرنپائی	جوی	ارزونی وند	احمد محمدی	لمورچی
میرقائد	شهروئی	مذ ملیل		جلوائی
رهزا	کلاموئی			شهنی
	کله ستن			نصیر
	سله چین			گلگار

پنجم

چهارم بختیاروند جاکی سردسیر طایفه مخصوص تابع هفت لنگ است

شعب بختیاروند	عالی جمالی	جاکی سردسیر
منجزی	شعب عالی جمالی	شعب طایفه جاکی
علاالدین وند	بزدی	جلیلی
بلیوند	برام عالی	مغوری
ده ناشی		ریگی
الستکی		بارزی
سهرو		برد بر
لزورزنی		هلو سعد
شهدی مرداسی		شیاسی
		سوکت
		نوگر

طایفه چهارلنگ بختیاری مشتمل بر پنج طایفه بزرگ از قرار ذیل است

محمود صالح	کنرسی		زلقی	موکوئی	میموند چهارلنگ
طوایف جزو	طوایف جزو کنرسی		طوایف جزو زلقی	طوایف جزو موکوئی	طوایف جزو میموند
اورش	محمد جعفری	جاکی گرم سیر	دوغ زنی	شیخ سعید	بسحاق
مم جلالی	باباجعفری	طوایف جزو جاکی	جاوند	بیرگونی	شعب طایفه بسحاق
کاقلی	عالی جعفری	سکوند	میمون جائی	خوی گونی	بری
عادکار	غریب وند	زنگنه	سادات احمدی	دیونیتی	گرگیوند
آل داود	هرکل	کرد زنگنه		شیاسی	جلیل وند
قلی	گشتیل	بلواسی		مهدور	خانه قاید شهروند
ممبزانی	سندلی	آل خورشیدی			ملک محمودی
آردپنائی	ایش گشاسی	مم بیتی			آدینه وند

شعب طایفه [illegible]

بقیه طوائف چهارلنگ

شعب طایفه ممزانی جزو محمود صالحی

- جلیل
- تاروند
- دویروند
- فرخ وند
- جمال وند
- حون باوا
- چهارپره
- دریالائی
- بدرقه
- گوروئی
- موزرمینی
- بادرک
- باوا
- هارونی
- گشول
- دودگه

بقیه طوائف کرزبی

- گریجه
- سیلان
- پوستین بجول
- اسفرین
- بوربورون
- ورمحمد
- استکی
- عاشوروند
- عالی وند
- برون
- بتی
- شیخ
- سهونی
- زنگنه
- گل گیری

شعب طایفه سهونی

- بادرساد
- حموله
- کهیش
- مترک
- شنگی
- ساد

بقیه شعب طایفه سنجاق

- شهروسوند
- خانه صلاتین
- میرزوند
- اتابک
- صوفی

پولادوند

شعب طایفه پولادوند

- یهودی
- سالاروند
- خانه جمالی
- خانه قائد
- گراوند

عبدالوند

شعب طایفه عبدالوند

- کوشاری
- میران وند
- درویش
- زرین چقائی
- تونی

بقیه طایفه عبدالوند

- باهرودی
- ده قاضی
- چگان

حاجی وند

شعب طایفه حاجی وند

- غالبی
- زید قائد
- بیل بیل
- الیاسی

عیسی وند

شعب طایفه عیسی وند

- خانه قائد
- گبروئی
- ورگی
- زیبائی
- ادادوی
- گوروئی
- جعفروند

[illegible]

راجع بطوایفی که از جبل السماق شام بلرستان آمده اند

موافق نگارش تاریخ شرفنامه بدلیسی بیست و هشت یا بیست و هفت طایفه از جبل السماق شام بلرستان آمده اند امروزه اغلبی از آنها در میان طوائف بختیاری بطول زمان معدوم شده از جمله مماکویه زاهدیان بوارکی وشنود بیرانی واستکی لوی تخفوی ارلکی کداوی مدیجه اکورد کولار بعضی دیگر هم امروزه از جمله طوایف کوه کیلویه بشمار میآیند مثل طایفه لیراوی کماکشی علائی ممسنی هم دو طایفه است طایفه در کوه کیلویه و طایفه در بختیاری است توانی هم طایفه توفی است طایفه لوتوند که از میان رفته قلعه باین اسم در بختیاری است از طایفه خاکی هم محلی در بختیاری موجود میباشد

ضمیمه در باب طوائف چهارلنگ

طایفه اتابک از جمله طوائف چهارلنگ بختیاری است مسکنشان در بور بور دیرهٔ عالیه کوه میباشد عده از خوانین از نژاد اتابکان امروزه موجود میباشند از جمله میرزا مهدی خان ضیغم الممالک است که بشراکت حاجی محمد علی خان و غلامرضا خان ضرغام لشکر ریاست طایفه بستی را دارند ضیغم الممالک صاحب خطوط ستّه کانه وطبع شعر و ادبیات میباشد پولادوند از جمله طوائف چهارلنگ است که مرکزش در خلیل آباد و ازنا و چالسپار فعلاً ریاست اینطایفه بعهده هژبر السلطنه و ضرغام السلطنه و حسام نظام است

عبدالوند از طایفه چهارلنگ است مرکزشان در دهنه شتران کوه است در آنجا دهات

دارند و زمین ...

دارند و رئیشان امروزه خواجه علی شاه خان سردار معظم و خواجه باقر خان است

طایفه حاجی وند جزو عبدالوند میباشد ریاستش نیز بعهده آن دو نفر است

عیسی وند شعبه از طایفه بستجی است رئیس امروزهٔ و یوسف خان و اسدخان میباشد

مسکنشان دامنه غالی کوه است

طایفه زلقی از جمله طوایف چهارلنگ میباشد در میان کوه معروف به برزم نوی است

همچنین در پرچل و قلعه نو و دره قائد رئیسشان اصلان خان و سام خانست

طایفه موکوئی از طوائف چهارلنگ است و درطرف کوه ممّن دَر و کوه شاهان مسکن

دارند رئیس اینطایفه خواجه امام قلیخان و خواجه میرزاقلی خان و خواجه علی قلیخان میباشند

بعضی لغات بختیاری از قول میرزا مهدیخان ضیغم الممالک

سله	آدینه	هو	دایه
سبد	جمعه	پدر	مادر
کچی	بتی	گگو	دکه
عمه	خاله	برادر	مشقت
برک	قی	نفت	پوز
ابرو	چشم	می	دهان
کروته	کلمیش	کل گیر	آهو
قبا	آدم کثیف	برخیز	عیب
سکفت	مار	کچه	کلک
سرکوه	سیاه	زنخ	انگشت
انگشت	تی تو	تیله	تله
زغال سرخ	برای تو	نادان	چند حیوان

درگ

هرگ	جفنه	گرگ	جي
بازو	کاسه چوبی	محوطه چادرنشین	مثل و شبیه
آشتی	اگر	برزو	لم
و صلح	آتش	سنگ	و پایین
ریه	کو	دیری	بستان
بالا	جمع شدن	دوری	بینداز
جلگه	تری	پهلا	پوزار
سبزه و چمن	توانستن	کفش	ارسی
کاله و کیوه	اسپید	گنج	رسن
کفش	سفید	پرچین	بند
استر	نستی	میزر	پور
قاطر	سنتی	عمامه	پسر
مینا	سوماته	آرمان	لاش
چارقد	چیزی در شب تار ملاحظه شود	آرزو	نعش
جارکردن	تلاش	قم قول	فچ فچ
صدا بلند زدن	سی	حرفی که بگویند ولی کلمات معلوم نشود	بگوی آهسته
گشته	مسته	چل چو	لانه و کلاته
گرسنه	بول کردن	سخن بیهوده و دروغ	جای طیور وغیره
چراگاه	تیشی	اشترم	دیار
محل مرتفع	کلوگاه	قوی و بهم رفته	پیدا و هویدا شدن
آرهل	فره	کرمی	اخم
سربلندی نمودار شد	زیادی	ای پسر	رو درهم کشیدن
آلان	تش	قلماسنگ	چل کو
بهانه جستن	آتش	فلاخن	سنگ روی هم چیدن
نای	پورست	قارنید	تلا
کلوگاه	روی مدعی افتاد	بلند آواز کرد	کم شده
نوکانی	انگل	دیر	
ناگهانی	بهانه	یاد	

بوهتانه

سوتیامی نورچشم منی   انجول لباس وفرش کهنه

شه سیاه   پیته رنگ سفید وسیاه   هیاکن صداکن

هول خوف کرد   کل کوتاه   مل شانه وکتف

مل مو   جم کمی کج   کر   شکنج   کرکرد ایستاده ومتوقف شد

جقله طفل ببلوغ رسیده   اخم بهم کشیدن صورت   نترم نمیتوانم

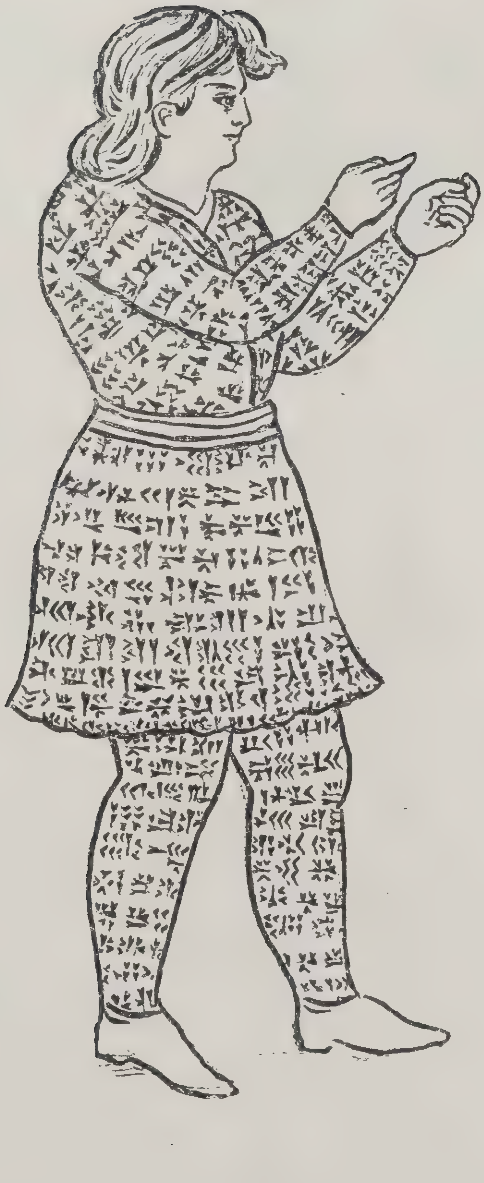
نمبو نمیشود   ردابو برو آنطرف   چقا تپه   چوخا عبا

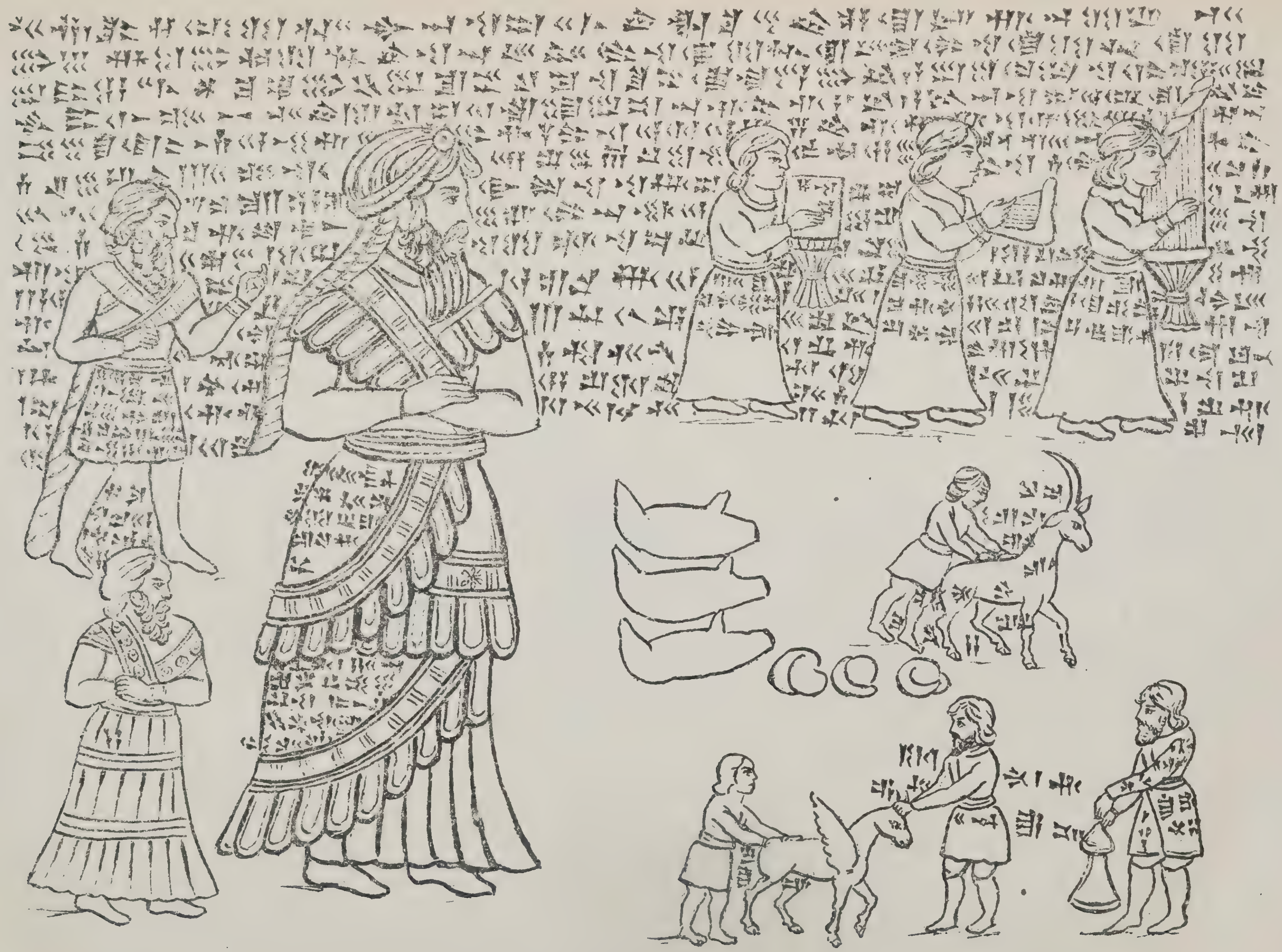
نهاس بلو مایه گرفت افساد کرد   خوشید خوابید ۲

سیل کن تماشا کن   قاقار بلند کردن صدا

لیوه خل ودیوانه   یلمی   دل

از صور شگفت تسلمان





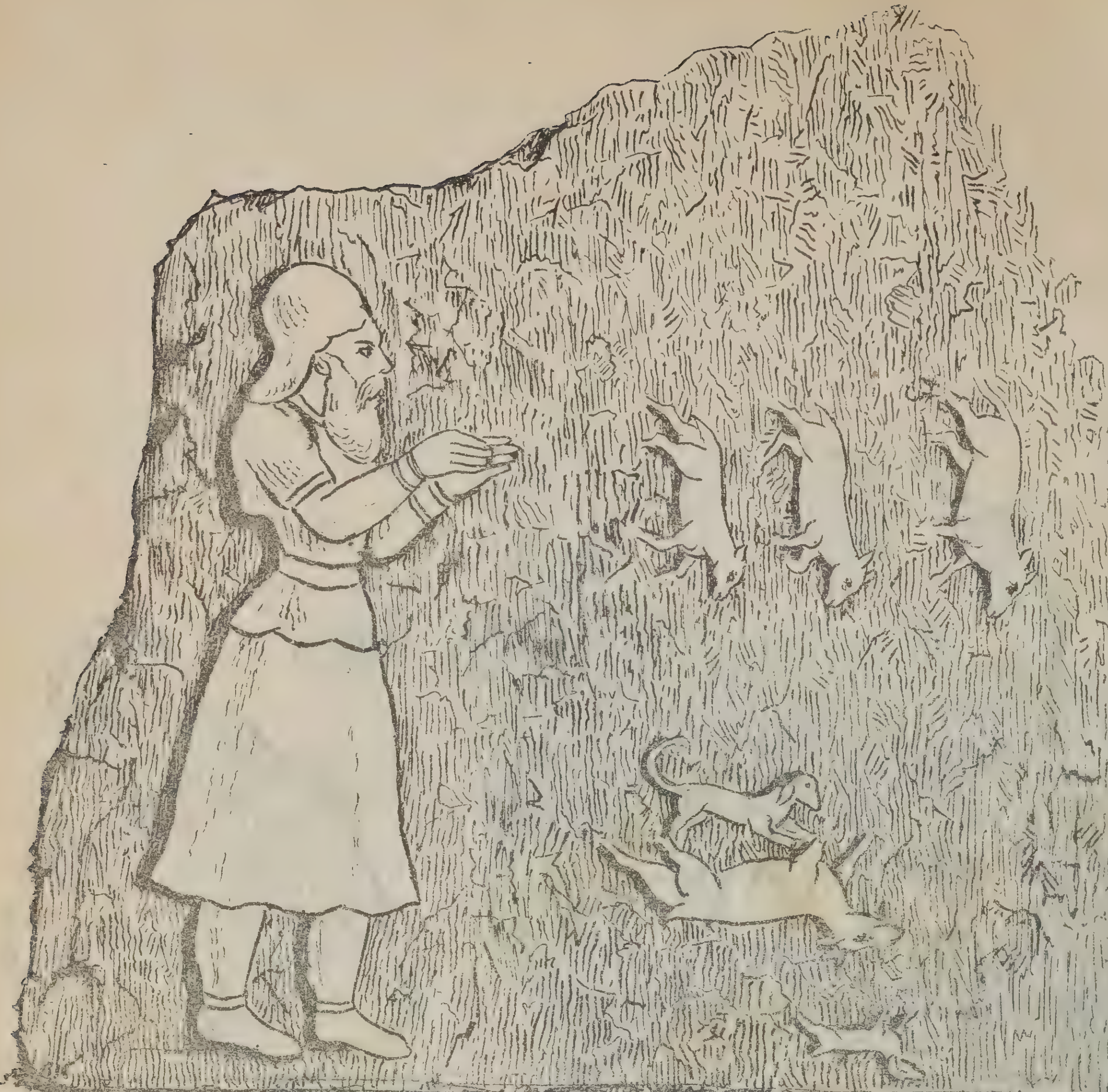
از صور کول فسح



از صور کول فره است

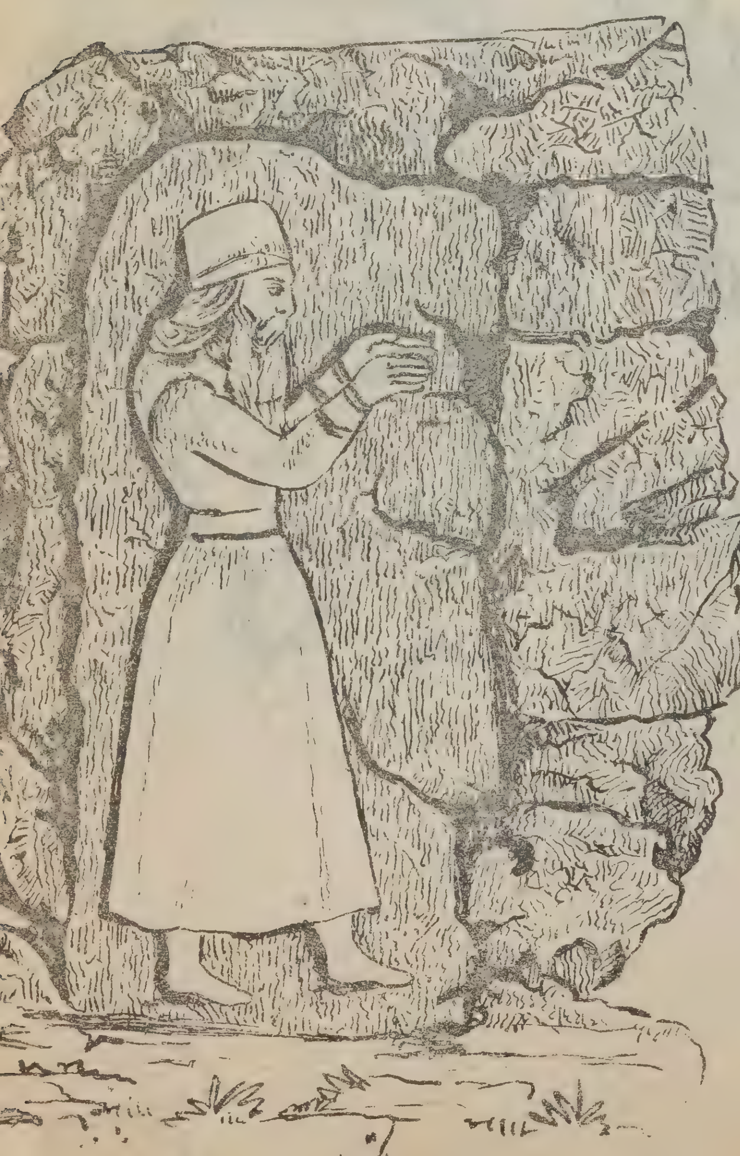
از نقوش کول فره ست



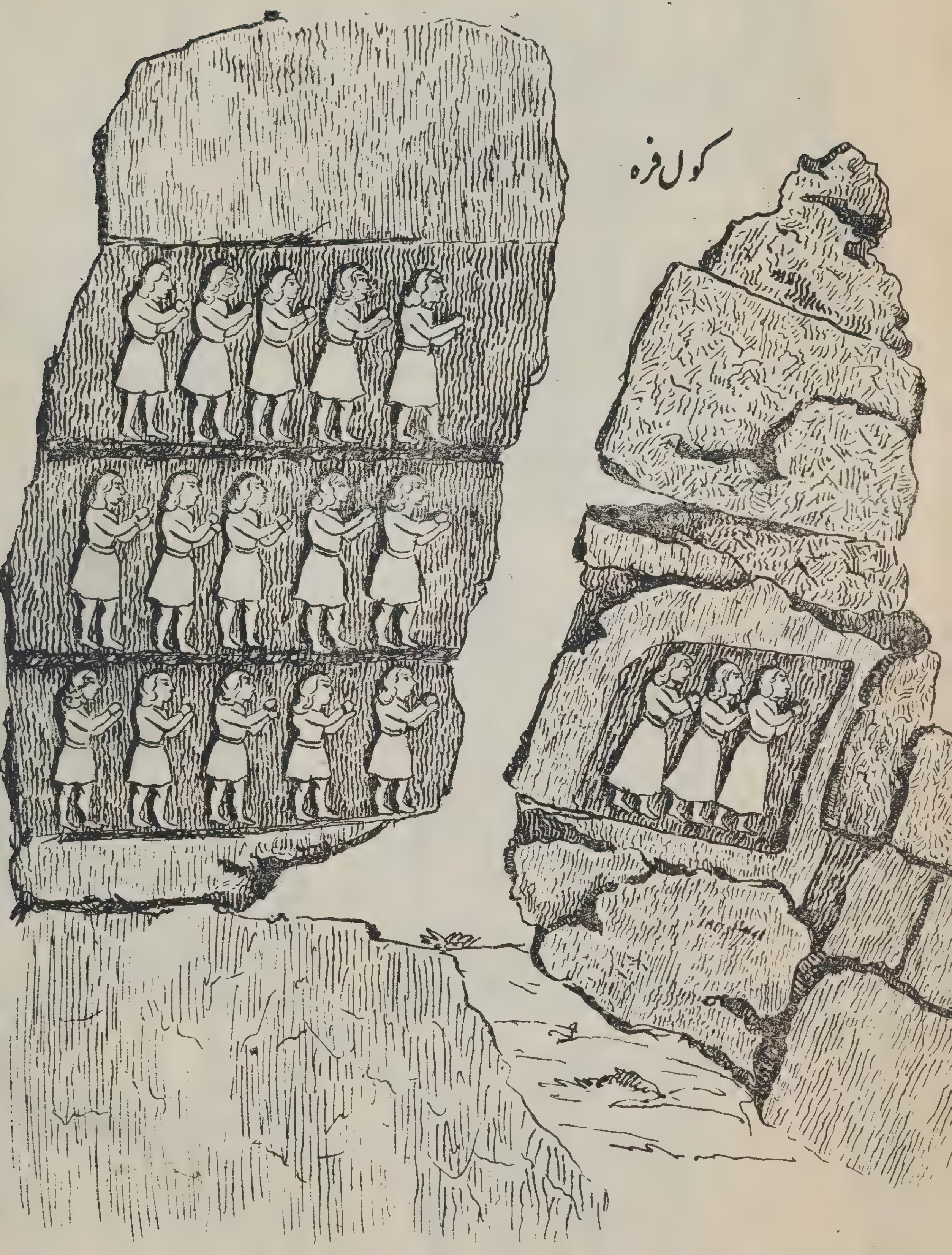


کول فره

کول فره







کول فره



از صور کول فره است

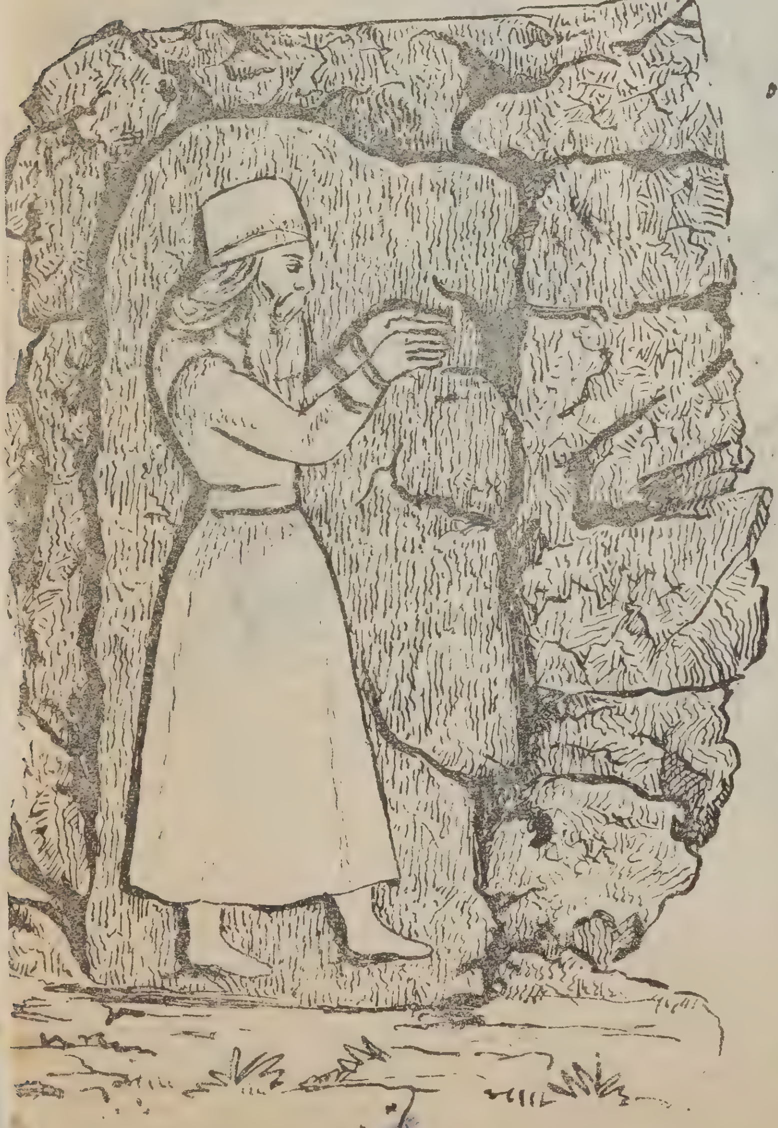


از نقوش کول فره است

کول فره



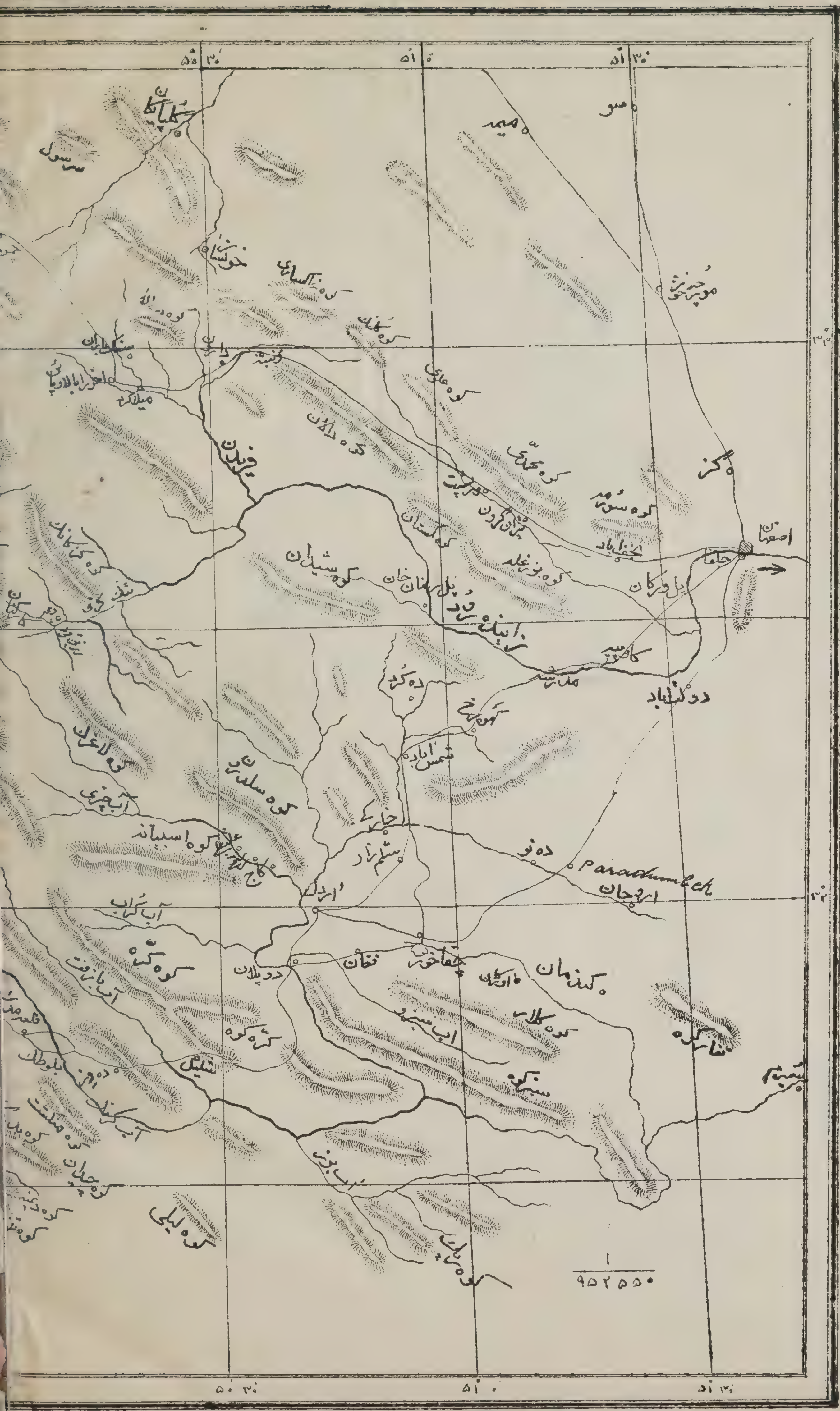
کول فره



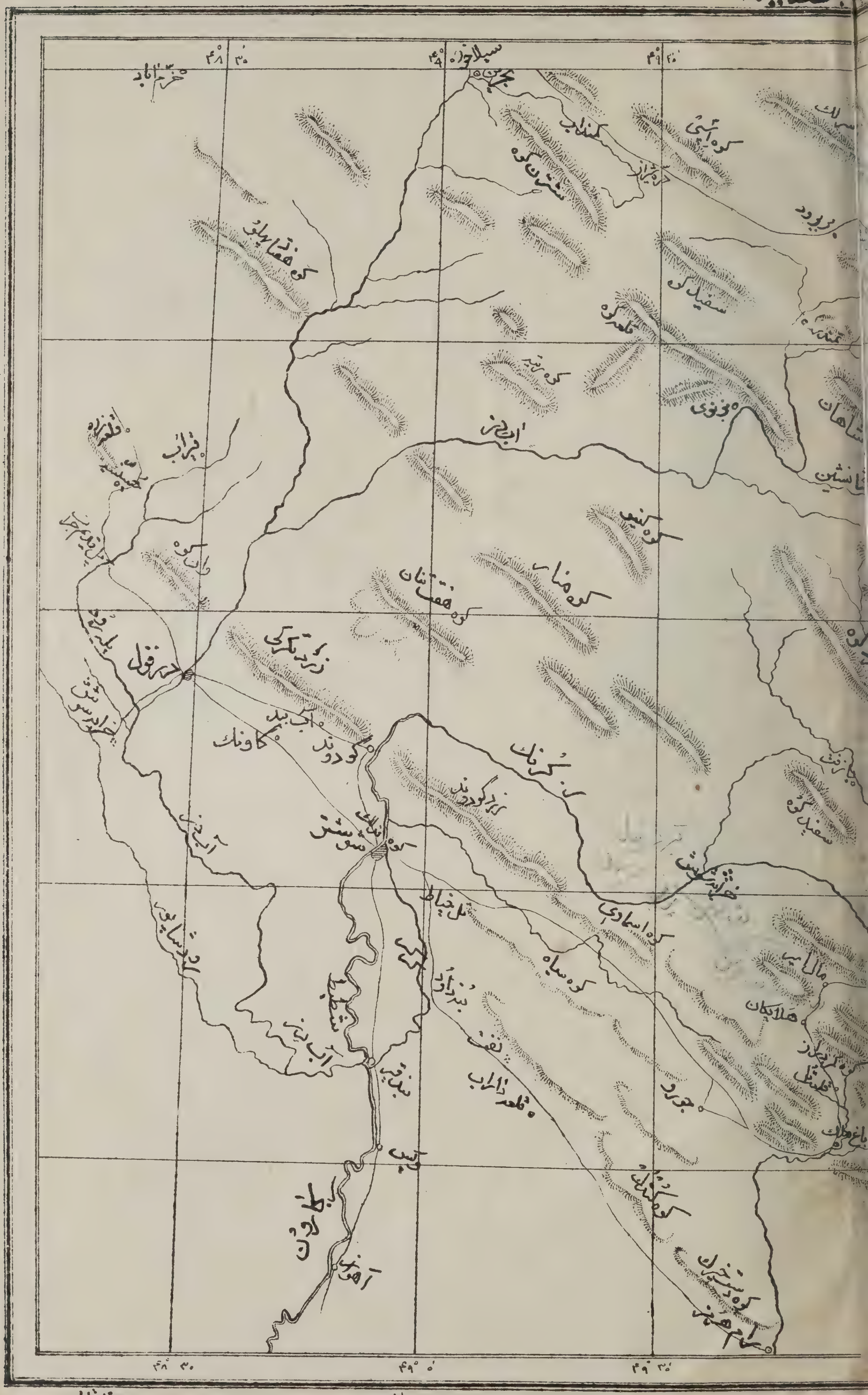



کول فره

نقشه و



ترسیمی هوتم شیندلر انکلیسی ۱۳۲۹



کتبه میرزا رضاخان مهندس الملک